| Borrower's No. | Issue Date | Borrower's No. | Issue Date |
|---|---|---|---|
| | | | |

50/-
0164
S.NO:-2352
20/5/8

| Borrower's No. | Issue Date | Borrower's No. | Issue Date |
|---|---|---|---|

به فرمان

شاهنشاه آریامهر

| Borrower's No. | Issue Date | Borrower's No. | Issue Date |
|---|---|---|---|

بنیاد فرهنگ ایران

ریاست افتخاری

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

| Borrower's No. | Issue Date | Borrower's No. | Issue Date |
|---|---|---|---|
| | | | |

منابع تاریخ و جغرافیای ایران ۲۰

# تاریخ بیداری ایرانیان

## مقدمه

به قلم
ناظم الاسلام کرمانی

به اهتمام
علی اکبر سعیدی سیرجانی

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
«۶۱»

K UNIVERSITY LIB.
Acc No 157044
Date 27-2-79

بامساعدت مالی سازمان برنامه
۲۵۰۰ جلد در تابستان ۱۳۴۶ در چاپخانهٔ صبح امروز و خواجه
چاپ شد

# فهرست مطالب

## یادداشت

مرحوم ناظم‌الاسلام کرمانی چنانکه در آغاز جلد اول تاریخ بیداری ایرانیان اشارت کرده است از شب سه‌شنبه دوم ذی‌حجه ۱۳۲۲ به ثبت دیده‌ها و شنیده‌هایی پرداخته است که به انقلاب ایران و بیداری ایرانیان مربوطشان می‌پنداشته است. این کرمانی نکته‌بین از فیض ارادتش به سید محمد طباطبائی روحانی مشروطه خواه صاحب نفوذ، و به برکت رابطه‌اش با آزادی خواهان و روشن اندیشگان آن زمان و به سابقهٔ شوری که در آن روزگار کرمانیان زهر استبداد چشیدهٔ به طغیان گرائیده را در سر بود، به بسیاری از محافل و مجامعی که در آن ایام به نهان یا آشکارا برای تحصیل آزادی یا دفاع از مشروطه تشکیل می‌شد راه داشت، مذاکرات حاضران مجلس را می‌شنید و به خاطر می‌سپرد و چون خلوتی و فراغی دست می‌داد مشروح گفتگوها را به مدد حافظه یادداشت می‌کرد و اغلب هم نظر خود را نسبت به هر سخنی یا هر گوینده‌ای صاف و بی‌پرده بدان یادداشت می‌افزود، بدین نیت که تاریخ ده جلدی مفصلی از این یادداشتهای روزانه ترتیب دهد. اندکی بعد هوای نشر این یادداشتها به سرش افتاد و چون چاپ کتابی مفصل با تنگدستی او سازگار نبود، هر هفته قسمتی از این یادداشتها را به صورت پاورقی در روزنامه کوکب‌دری که خود مدیر و ناشرش بود منتشر کرد. ظاهراً مردم آن روزگار بدین پاورقی‌ها آن مایه التفات کردند که فکر چاپ و نشر جزوه‌های مستقلی به عنوان «تاریخ بیداری ایرانیان» در ذهن مؤلف پا گرفت و اندکی بعد با نشر نخستین جزوه، این فکر عملی شد.

مرحوم ناظم‌الاسلام این جزوه‌های هفتگی را به شیوهٔ چاپ سنگی در ۱۶ صفحه منتشر و به قیمت پنج ریال به خواستاران عرضه کرد، و برای آن که ذهن خوانندگان

این یادداشتها با وقایعی که پیش ازذی‌حجه ۱۳۲۲ درایران رخ‌داده بود، ومایه بخش‌حوادث موضوع‌این یادداشتها بود، آشنا شود۱۷جزوه نخستین را به عنوان «مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان» منتشر کرد، و در این جزوه‌ها گزارش گونه‌ای از امهات وقایع چند سال اخیر فراهم آورد؛ از جمله واقعه امتیاز تنباکو، و کشته شدن ناصرالدین‌شاه و محاکمهٔ میرزا رضای کرمانی و غیره، و نیز بدین منظور که خواننده تاریخ با بازیگران و قهرمانان انقلاب مشروطیت ایـران بیشتر آشنا شود فصلی چند را به شرح حالی از ایشان اختصاص داد.

کتابی که هم اکنون پیش چشم شماست همان مقدمه‌ای است کـه مرحوم ناظم‌الاسلام برای تاریخ بیداری ایرانیان نوشته است. و ما آن را ازروی همان جزوه‌های چاپ سنگی که در حیات مؤلف و بـه مباشرت شخص او منتشر شده است، با مقابله دقیق با نسخه‌ای که به خط مؤلف در اختیار داشتیم [1]، دوباره چاپ کرده‌ایم. تغییری که در ترکیب کتاب داده‌ایم این است که شرح حال‌تنی چند از رجال عهد انقلاب را که در چاپ اول به صورت پاورقی در ذیل صفحات جلد اول ثبت شده بود از آن جا برداشتیم ودر پایان این مجلد گذاشتیم ودر یادداشتی که در آغاز بخش اول این تاریخ نوشتیم این نکته را متذکر شدیم. علت این‌عمل، گرچه توضیح واضحات است، این بودکه مؤلف پس ازچاپ ونشر مقدمه تاریخ بیداری ــ که قسمت اعظم آن به شرح حـال رجـال عصر انقـلاب اختصاص‌داردــ و مقارن شروع چاپ جزوه‌های مربوط به جلد اول تاریخ متوجه می‌شود که گزارش حـال تنی چند از سران مشروطه از قلم افتاده است و چون مقدمه کتاب چاپ و منتشر شده بود ناچار ترجمه احوال اینان را بـه صورت پاورقی در نیمه دوم صفحاتی که به چاپ متن‌تاریخ اختصاص داشت چاپ کرد. در چاپ دومی هم که سال‌ها بعد از مقدمه و بخش اول تـاریخ انجام گرفت این ترکیب‌بـه همان صورت چـاپ اول حفظ شد، بی‌آنکه ضرورتی این وضع غیر عادی را ایجاب کرده باشد. ما که تجدید چاپ دوره کامل این تاریخ را پیشنهاد خاطر کرده بودیم این پاورقی‌ها را با عنوان مستقل «ترجمهٔ حـالی از بعض رجال معاصر مؤلف» در پایان «مقدمه» از صفحه ۱۹۵ تا ۲۴۲ کتاب‌حاضر جای دادیم.

---

۱ــ نسخه خطی مقدمه متن تاریخ بیداری ایرانیان را آقای محمد ناظم زاده شماعی پسر زاده مرحوم ناظم‌الاسلام ــ که از پدر بزرگ به ارث برده بود ــ برای چاپ به ما سپرد و امتیاز چاپ آن را به بنیاد فرهنگ ایران فروخت.

***

تاریخ بیداری ایرانیان در چاپ جدید که به دستور دبیرکل بنیاد فرهنگ ایران منتشر می‌شود، در ۳ مجلد است :

۱ـ یکی همین‌مجلد که عنوان « مقدمه » دارد و مشتمل است بر گزارشی از زندگی و رجال برجسته معاصر مؤلف و تفصیلی ازوقایع مهم اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه. درآغازاین‌مجلدشرح حالی‌راکه‌سید محمد هاشمی‌کرمانی‌دوست و همشهری دانشمند ناظم‌الاسلام برای چاپ دوم این کتاب تهیه فرموده بود، جای دادیم و برآن چیزی مزید نکردیم و نمی‌توانستیم بکنیم .

۲ — مجلد دیگر « بخش اول تاریخ‌بیداری ایرانیان » است ، شامل جلدهای اول و دوم و سوم ، که در ۴۶۰ صفحه چاپ شده است و مشتمل است بریادداشتهائی که مرحوم ناظم‌الاسلام از ذی‌حجه ۱۳۲۲ تا اول رمضان ۱۳۲۴ تهیه‌کرده است، سپس بر اساس آن یادداشتها به تدریج به تألیف و نشر جلد اول و دوم و سوم پرداخته است . اما ظاهراً نشر کتاب از اواسط جلد سوم متوقف‌شده است ، ازاین جلد تا جزوهٔ ششم (که مطابق است با اواخر ص۲۸۹ بخش اول درچاپ حاضر ) چاپ سنگی‌که به مباشرت مؤلف منتشر شده است در اختیارماست و بعد از آن نمی‌دانیم آیا جزوه های دیگری هم چاپ شده است یا نه . مؤلف پس ازپایان چاپ جلددوم‌کتاب بااین اعلان‌که «کتاب تاریخ بیداری از جلد سوم به طریق روزانه نوشته شده ، یعنی وقایع شورش ایران راروز به روزکه واقع شده‌است در عنوان هر روزی درج‌کرده‌ایم » در شیوهٔ تنظیم‌مطالب تجدید نظر کرده است .

۳ـ مجلد سوم وآخرین این تاریخ‌که عنوان « بخش دوم» بدان داده‌ایم و به جلدهای چهارم وپنجم تقسیمش کرده‌ایم ، بالغ بر ۶۰۰ صفحه است . آن دو مجلد را شخص مؤلف به سلیقهٔ خود برای چاپ آماده‌کرده و قسمت اعظم‌آن را با نظارت‌خویش به چاپ رسانده‌بود و یك بار هم به مباشرت سیدمحمدهاشمی که خود ازکرمانیان نامی‌است و مورخی است صاحب صلاحیت، تجدید چاپ شده بود ، و چاپ سومش مشکل دست وپاگیری نبود . اما برای تدوین و چاپ بخش دوم آنچه دراختیار داشتیم یك مشت یادداشتهای روزانه و پراکنده بود ، اغلب مشوش و خط خورده وناخوانا، روی کاغذهای جوراجور ،باقلم‌های رنگا‌ـ رنگ ، و افتادگی‌های بسیار، این یادداشتهای روزانه درحالات‌گوناگون نوشته شده‌بود و چنانکه خواهید دید شامل اشاراتی است به زندگی خصوصی مؤلف و اظهار نظرهای تند و احیاناً ضد ونقیضی نسبت به اشخاص. مسلم‌است اگرشخص

مؤلف زنده می‌بود و مطالب این بخش را برای چاپ آماده می‌کرد، بسا عبارات و صحنه‌ها و صفحه‌ها که حذف می‌شد، و بسا جمله‌ها که تغییر می‌کرد [1].

ولی مـا درچاپ این بخش بخلاف میل و سلیقه مؤلف رفتار کـردیم و جز این هم چاره‌ای نداشتیم. هرچه نوشته بود، خوب و بد، تند و ملایم، چاپ کردیم و تفصیل این شیوه را در یادداشت آغاز همان مجلد نوشتیم.

* * *

اینك دوره تاریخ بیداری ایرانیان در سه مجلد وجمعاً ۱۳۰۰ صفحه به دسترس شماست.

انگیزه ما در این اقدام دو نکته بود، نخست، تجدید چاپ و بخصوص نشر قسمت‌های منتشر نشده این تاریخ که بـه تصدیق اهل فـن بی‌غرضانه‌ترین و مطمئن‌ترین منبعی است برای کسانی که می‌خواهند در علل و حوادث انقلاب مشروطه ایران و وقایع آن روزگاران مطالعه کنند [2]. مؤلف این کتاب نه‌چنان در متن حوادث بوده‌است که غرض‌ها چشم دلش را کور کند و ترس از رسوائی‌ها یا آرزوی جاه ومنصب او را به توجیه واقعات وتحریف حقایق کشاند؛ نه چنان سطحی و بی‌خبربوده ودستی ازدوربرآتش داشته است که تماشاگر رجـز خوان حوادث باشد. با مطالعه مجلد سوم ایـن تـاریخ‌خـواننده نکته سنج روحیات نویسنده را خود به روشنی درك خواهدکرد و پی بدین واقعیت خواهد برد.

نکته دوم بیان سهم همشهریان من است در انقلاب مشروطه ایـران، با توجه به بی‌نصیبی آنان در «به‌مشروطه‌رسیدن‌ها» [3]. تاکنون سهم تبریزی‌هـا و اصفهانی‌ها و گیلانی‌ها به همت همشهریانشان ـ که از بلای درویش مسلکی و گذشت تنبلانه کرمانی‌ها در امـان بودنـد ـ در انقلاب ایـران روشن شده و «آگراندیسمان» هم. و حال آنکه مردم کرمان به فکر و قلم و قدم در راه تحقق این نهضت تلاش کردند، تلاشی پر اثر و تند و سر برباد ده؛ اما چون

---

۱ـ این نکته وقتی برمن مسلم شد که مشغول چاپ مقدمه و بخش اول ایـن کتاب بودم و به اختلاف بارز صفحاتی که به خط مؤلف و در حکم «پیش نویس» مطالب بود با صفحاتی که زیر نظر شخص او چاپ و منتشر شده است، پی‌بردم.

۲ـ این صفت درمورد بخش دوم ـ که برای نخستین بار چاپ می‌شود ـ کاملا صادق است و ما به تفصیل در مقدمهٔ همان مجلد بدین نکته اشاره کرده‌ایم.

۳ ـ چرا؛ خدا می‌داند!

پس از استقرار نظام جدید کسی از ایشان به منصبی نرسید [1] اهل قلم و تاریخ نویسان هم ـ که باری از «ابنای روزگار» اند ـ تن به زحمت بی‌مزد و منت ندادند.

در پایان این یادداشت از خوانندگان گرامی استدعا آنکه لغزشهای مارا درکار تصحیح این تاریخ نادیده نگیرند وتذکردهند تادر چاپ بعد جبران کنیم، واز دوستان ومعاصران ناظم‌الاسلام تقاضا اینکه اگراز یادداشتهای آن مرحوم وازصفحات پراکندهٔ این‌تاریخ چیزی دردست‌دارند یادرجائی سراغ‌دارند نعمت راهنمائی ازما دریغ ندارند.

با سپاسگزاری از دوستان فاضلی که درین رهگذر مرا مددکار شدند این یادداشت را به پایان می‌برم، بخصوص از دوست فاضل صمد موحد دیلمقانی که درمقابله برخی از صفحات بخش اول این تاریخ با من همکاری کردند و تنظیم فهرست اعلام آن بخش را تعهد فرمودند، ونیز از همکار دانشمندم اقبال یغمائی که زحمت تهیه و تنظیم عکس‌های این مجلد و مجلد سوم را با صفای خاطر تحمل کردند.

**علی‌اکبر سعیدی سیرجانی**

---

۱ — این نکته عجیب محل‌تأمل و شایستهٔ تحقیق است‌که استان پهناور کرمان با مردمی که هوش و استعدادشان مورد اتفاق جامعه شناسان است درکابینه‌های متعدد دورهٔ مشروطه رئیس الوزراکه هیچ، حتی یك وزیرهم نداشته‌است. این ایالت عظیم هنوز یك استاندار محلی به خود ندیده است، و نود درصد کسانی که از طرف مردم کرمان عنوان نمایندگی در شورا و سنا داشته‌اند کرمانی نبوده‌اند و شهرما — سیرجان — در ۲۳ دورهٔ قانون‌گزاری یك دوره هم‌نماینده محلی نداشته است. اگر در این نکته تردیدی داشتید به جزوه « فرماندهان کرمان » مراجعه فرمائید.

| Borrower's No. | Issue Date | Borrower's No. | Issue Date |
|---|---|---|---|
| | | | |

## توضیح

در تجدید چاپ مقدمه و بخش اول تاریخ بیداری ایرانیان ، هرجا بـه ضبط غلط کلمه‌ای یا جملهٔ ناقصی برخوردیم ، اگر محصول اشتباه حروفچین چاپخانه در چاپ‌دوم کتاب بود ، آن را از روی چاپ اول کتاب و نیز نسخه‌ای که به خط مؤلف در اختیار داشتیم تصحیح کردیم و صورت صحیح را در متن گذاشتیم بی‌آنکه در پاورقی متعرض این نکته شویم . اما از تصحیح کلمات نادرستی که در نسخهٔ خط مؤلف و چاپ اول هم وجود داشت تن باز زدیم که رعایت امانت کرده باشیم ـ وگرچه در پایان چاپ کتاب ازاین مایه وسواس پشیمان شدیم ! ـ این اغلاط بسیار معدود است و خواننده خود درمی‌یابد وحاجتی به‌ذکر درحاشیه نیست ، از آن جمله است کلمهٔ گرام در صفحهٔ ۶۴ سطر ۲۹ بجای گرامی یا کرام ، و دو کلمهٔ ناد و ساد در سطر ۷ صفحهٔ ۱۸۸ بجای ناو و ساو ، و کلمهٔ از در همین صفحه سطر ۲۰ در مصراع « زدارو کنند از چه جـانها ستوه » بجای ار ، و کلمه خوردکردن در سطر ۲۴ صفحهٔ ۲۲۹ بجای خردکردن ، و بیدادگری در سطر ۱۷ صفحهٔ ۱۸۳ بجای بیدادکردن ، و آواره‌گیها و مرده‌گان و سوگوار در صفحه ۱۷۷ و آذرکشب در صفحهٔ ۱۸۶ که ضبط درست آنها برهمه آشکار است و نیز کلمهٔ ماسور در سطر ۸ صفحهٔ ۲۰۰ بجای مأثور . با ایـن همه فهرستی ازین اغلاط و نیز چند کلمه‌ای که در چـاپ حاضر غلط چاپ شده بود ترتیب دادیم و به آخر کتاب افزودیم .

اما در مورد لغات فرنگی ، ضبط بسیاری ازاین‌کلمات با آنچه که امروز می‌گوئیم و می‌نویسیم بکلی متفاوت است. باید بدین نکته توجه داشت روزی‌که مرحوم ناظم‌الاسلام ،

بی‌آشنائی با زبانهای اروپائی ، این کلمات را از زبان این و آن می‌شنید و در نثرخود بکارمی‌برد؛ با امروز اوضاع واحوال از زمین تاآسمان تفاوت دارد. درآن روزگارفرنگ رفتگان و فرنگی خواندگان معدود بودند . مردم آن دور و زمان مرض فضل فروشی خود را هنوز به سنت نا مبارك پیشین باآوردن ترکیبات وعبارات غلیظ عربی تسکین می‌دادند. تازه وبای فرنگی بازی آغاز شده بود . خط لاتین به چشم درس‌خواندگان بیگانه بود . عده‌ای مانند مؤلف تاریخ بیداری ، از زبان جعفرخان‌های وطنی کلمات تـازه‌ای چـون کنستی‌توسیون و پارلمان و غیره می‌شنیدند وآنها را بهمان‌صورتی که شنیده بودند یانزدیك بدان به کار می‌بردند تا از پیشتازان تجدد واپس نمانند . این که فرنگ رفتگان کلمات فرنگی را غلط تلفظ می‌کردند ، یا این مشتری‌های دست دوم به علت ناآشنائی با الفبای لاتین ، غلط ضبط می‌کردند ، یا آن روز هم چون زمان ما تلفظ های فرانسوی و انگلیسی و روسی‌درهم‌آمیخته بود . مستلزم بحث و تحقیق دیگـری است که برعهدهٔ دیگران است.

بنابراین اگردرمجلدات سه‌گانهٔ تاریخ بیداری ایرانیان به‌کلماتی چون، گونسل ، ارتیژان ، کنسی‌توسیون ، ژادفر .... برخوردید ، ما را سرزنش مکنید که چرا صورت درست این لغات را چاپ نکرده‌ایم. این را به عمدکردیم و قصدمان تنها پرهیز از حاشیه نویسی‌نبود، می‌خواستیم برای‌کسانی‌که در مباحث زبان شناسی وتاریخ‌زبان تحقیق می‌کنند منبع مطمئنی باقی گذاشته باشیم . بدین واقعیت نیز توجه داشتیم‌که دریافت صورت صحیح این کلمات ، امروز برای همهٔ کسانی که سوادکی دارند میسر است، چه‌رسد به‌کسانی‌که تاریخ بیداری می‌خوانند .

در مـورد ضبط اسم و لقب اشخـاص هـم‌گـاهی مؤلف دچـار اشتباه شده است مثلاً فاراسیلی در سطر ۷ صفحهٔ ۳۱۷ بخش اول ، ریشیلو در سطر ۱۰ صفحهٔ ۶۷ ، عبدالظیم در سطر ۵ صفحهٔ ۱۱۲ کتاب حاضر . این موارد بسیار کم و نادر است و ما صورتهایی را که در نسخهٔ دستنویس مؤلف به صراحت و وضوح وجود داشت عیناً دراین چاپ نقل کردیم .

# تصحیحات واستدراکات*

| صفحه | سطر | صورت درست |
|---|---|---|
| ۴۶ | ۲ | عمدة العلماء العظام |
| ۵۶ | ۱۲ | منصب بزرگ |
| ×۶۷ | ۲۰ | محمد خان زنگنه امیرنظام |
| ×۷۲ | ۲۲،۲۰،۱۷ | لشکر |
| ×۹۹ | ۲ | ناصرالدین شاه |
| ۱۴۳ | ۱۶ | به منصب تولیت آستانه |
| ×۱۷۱ | ۲۰ | سلطان العلماء دو شب از آنها |
| ۱۸۲ | ۲۶ | گاهی ملیچ |
| ۱۸۳ | ۱۷ | که بیدادکردن زبیچارگیست |
| ۱۸۴ | ۲۹ | نصیب من آباد و تحسین بود |
| ۱۸۷ | ۱۸ | زرفتار و کار |
| ۱۸۸ | ۷ | تو ناو... توساو |

* مواردی‌که اشتباه چاپی است باعلامت × در کنارشمارهٔ صفحه‌مشخص شده است بقیهٔ موارد در نسخهٔ خطی و چاپ سنگی به همان صورت بوده است و وجه‌درستی‌که به نظر ما رسیده در اینجا نقل کرده‌ایم.

| صفحه | سطر | صورت درست |
| --- | --- | --- |
| ۲۰۰ | ۸ | به‌حضورمرحمت مأثور |
| ۲۰۷ | ۶ | می‌نمایند که اداره |
| ۲۰۸ | ۲۷ | ملل متبوعه رادر |
| ۲۲۹ | ۲۴ | نقل ابدان و خره کردن |
| ۲۳۸ | ۱۰ | مصباح الظلام |

به قلم : سیدمحمدهاشمی کرمانی

# شرح حال ناظم‌الاسلام کرمانی

محمد ملقب به ناظم‌الاسلام ، پسرعلی (۱) کرمانی الاصل ، از فضلا ومؤلفین معروف کرمان است که درنیمهٔ آخرقرن سیزدهم هجری قمری درکرمان متولد گـردید . مقدمات پارسی وعلوم ادبی‌عربی و فقه واصول را در نزد اساتید ومدرسین کرمانی به پایان رسانید. برای تکمیل تحصیلات به‌تهران مسافرت کرد ؛ سالی چند درآن شهربه تألیف و تصنیف و تدریس گذرانید ، افزون از ده‌مجلدکتاب بـزرگ وکوچك ازخود بـه یادگارگذارد ، و آنگاه به‌کرمان برگشت، وسالی چند در دادگستری به شغل قضا مشغول بود تا درآخر ماه صفر ۱۳۳۷ قمری هجری مطابق با ابان ۱۲۹۷ خورشیدی درمرض عام انفلوانزا درپنجاه وهفت سالگی درگذشت ، ودرمقبرهٔ سید علویه درکرمان مدفون گردید (۲) .

پس‌ازاین معرفی مختصر، بطور تفصیل به‌شرح حال ناظم‌الاسلام‌کرمانی درسه قسمت می‌پردازیم : ۱ ـ زندگانی وی درکرمان . ۲ ـ مسافرت واقامت‌چند سالهٔ وی درتهران. ۳ ـ برگشت او به‌کرمان .

## ۱ـ زندگانی ناظم‌الاسلام در کرمان

در هزارودویست وهشتـاد قمری هجری (مطابق با ۱۲۴۲ خورشیدی هجری) میرزا محمدکه بعدها ملقب به‌ناظم‌الاسلام شد ، درشهرکرمان پا به عرصهٔ وجودگذاشت واز هفت

---

۱ ـ پدرناظم‌الاسلام ازاهل علم نبوده است.

۲ ـ نگارنده درایراد شرح حال مؤلف بطوراختصار قبل‌از پرداختن به شرح حال وی بطورتفصیل دراینجا طبق روشی که‌درتألیف‌کرمانیان نامی داشته جاری‌گردیدکه معمولا نخست بطورخلاصه صاحب ترجمه رامعرفی وآنگاه ازقدیمترین اسناد نزدیك به زمان وی شرح حال اورا استخراج می‌کرده ومی‌نگاشته .

سالگی به تحصیل خواندن و نوشتن پارسی وسپس مقدمات عربی طبق معمول عصر پرداخت . چون شوقی کامل به تحصیل داشت دربیست سالگی ازتحصیل صرف ونحو وحساب (درحدود معمول زمان) ومنطق وهیئت قدیم فراغت حاصل کرد ، وقادر بودکه این چند علم را تدریس کند . درنزد میرزا عبدالحسین بردسیری (میرزا آقاخان کرمانی معروف نویسندهٔ انقلابی ومقتول درراه حریت) شروع به تحصیل منطق وشرح اشارات کرد؛ فقه واصول را در نـزد مرحوم حاج‌شیخ ابوجعفر مجتهد پسرمرحوم حاج‌آقااحمد احمدی کرمانی رحمةالله‌علیهما، تحصیل می‌نمود ودرحوزهٔ درس‌آن مرحوم مورد توجه واکرام استادخود بود، به‌بعض‌اخوان کوچك استاد ودیگرطلاب نیزدرس می‌داد . در بیست وهشت سالگی هوای مسافرت اصفهان وتهران برای تکمیل تحصیلات به‌سرش افتاد. با استجازه از استاد اخیرخود عزم را جزم برمسافرت‌کرد؛ اما وصیت استاد به وی این بودکه اگربتواند به‌عتبات عالیات و به‌سامراء که درآن روزبه‌واسطهٔ وجود مرحوم حاج‌میرزا حسن شیرازی اعلی‌الله درجته مرکزعلم شیعه شناخته شده بود سفرکند . اما تقدیر وی را ازکرمان بـه تهران انداخت . به‌قول او «بالاخره درمحرم ۱۳۰۹ قمری از شهرکرمان هجرت‌کرده چون میل داشتم قدری هم تحصیل حکمت الهی‌کرده باشم به تهران آمدم » (۱)

۲ ـ ناظم‌الاسلام‌کرمانی در تهران

به قول وی ازکرمان به تهران آمد ، چون شوق تحصیل حکمت الهی داشت به درس میرزای جلوهٔ معروف درتهران حاضرشد ولی درآن حوزه توفیق استفادهٔ زیاد حاصل‌نکرد، واستفاده کامل در حوزهٔ درس مرحوم سید شهاب‌الدین شیرازی بهرهٔ وی گردید . (به‌عقیدهٔ نگارنده ناظم‌الاسلام هیچگاه در حکمت نه‌تبحر بلکه اطلاع کامل وکافی هم حاصل نکرد و به‌همان علوم مقدماتی وادبی‌و اصول و فقه در حدود معالم و شرایع که درس می‌داد شناخته شده بود ) .

درحوزهٔ درس مرحوم حاج‌میرزا حسن‌آشتیانی و مرحوم حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی نیزحاضر می‌شد وبه‌قول وی ازآن دو بزرگوار فوایدکلی برد.

چندی که از ورود وی به‌تهران گذشت موضوع رژی وتنباکو پیش آمد ودر همهٔ‌کشور شوری برپاکرد . صاحب ترجمه هم درآن واقعه جزو طلاب ومدرسین فاضلی بوده که‌شوری درسرداشته ودرتعقیب‌آن قضیه پس‌ازسالی چند جزو طلاب و گویندگانی می‌شود کـه دم از تجددخواهی می‌زده‌اند . بر ما بدیهی است که چند چیز موجب مجاهدهٔ ناظم‌الاسلام در راه

۱ ـ باید دانست که درآن موقع محصلین روشنفکرحکمت ومعقول غالباً به‌دیدهٔ‌تحقیر به طلاب فقه واصول ومنقول می‌نگریستند، ازاین جهت طلاب خوش‌ذوق منقول برای رهایی از این حال ، مدتی ازوقت خود را صرف معقول نیز می‌کردند .

آزادی بوده که اهم آن از این قرار است :

اول ـ ذوق فطری وشور درونی که بالفطره حرارتی در نهاد داشت خاصه که با یاد آوردن ستمهای سرسلسلهٔ قاجار به کرمان، وادامهٔ ستم در اعصار بعد درآن مرز وبوم ، آن آتش را در درون مشتعل‌تر می‌کرد .

دوم ـ معاشرت وی درکرمان با میرزا آقاخان کرمانی معروف ، خاصه که وی را به دیدهٔ استادی می‌نگریست وسخنان هراستادی طبعاً درشاگرد اثرمخصوص دارد .

سوم ـ معاشرت وی درتهران بـا مجتهدین خوش ذوق و مخالف بـا استبداد ، و مطالعه وتتبع وی درآثار قلمی منادیـان حریت ،و پیروی ازاساتید همشهری خـود، امثال میرزا آقاخان ومیرزا احمد مشرف کرمانی (۱) وشیخ احمد روحی درراه قانون‌خواهی.

گذشته از این موجبات وعلل دیگر شاید اهانت‌های چند ساله‌ای که کرمانیان مقیم تهران پس ازقتل ناصرالدین شاه تحمل کردند دربیدار کـردن حس آزادیخواهـی صاحب تاریخ بیداری ایرانیان نیز بی‌تأثیر نبوده که سالها کرمانیان می‌بایستی ازنسبت کـرمانی بودن گریزان باشند تا به اصطلاح آن زمان در ردیف ابن ملجم‌ثانی میرزا رضای کرمانی محسوب نگردند، و ازانواع بلیات مصون مانند .(آن اهانت‌ها به‌اندازه‌ای طاقت‌فرسا بود که بعض ازمعروفین کرمان درتهران بکلی نام کرمانی بودن را ازخود برداشتند ) .

پس‌از ایراد این قسمت که درحکم معترضه بود خوانندگان را متوجـه می‌سازیم کـه مؤلف چند سالی را پس از قتل ناصرالدین شاه بـه تحصیل ، و ضمناً تدریس ومعاشرت بـا آزادیخواهان ـ که بسیار تا بسیار مخفی وبا تقیه می‌زیستند ـ گذرانید تا به حوزهٔ درس مرحوم میرزا سید محمد طباطبائی معروف راه‌یافت و با فرزندان آن مرحوم خاصه دوست بزرگوارماجناب آقای‌سید محمدصادق طباطبائی آزادیخواه‌پاك وپاکباز رئیس محترم‌مجلس شورای ملی در دورهٔ چهاردهم قانونگذاری آشنایی پیداکرد واز این موقع عنوان دیگردر حریت‌طلبی وفرهنگ قدیم وجدید حاصل کرد (۲) .

آغاز آشنایی وی با آن خانوادهٔ شریف ازآمد ورفت به‌مدرسهٔ‌حاج رجبعلی درمحلهٔ سنگلج تهران بود . درآن مدرسه شاگردانی داشت که به‌آنان ادبیات‌درس می‌داد وضمناً به درس مرحوم سید محمد طباطبائی اعلی‌الله درجته نیز راه یافت . آن مرحوم همه روزه‌درس

---

۱ ـ شخص نامبرده یکی از آزادیخواهان ثابت‌قدم و بسیار فاضل و صریح‌اللهجه بود که سالها درزندان انبارشاهی بسربرد وتاکنون هم درایران مجهول‌القدرمانده . برای اطلاع کامل برحال وی ، باید به‌کتاب «کرمانیان نامی» تألیف هاشمی مراجعه‌کرد .

۲ ـ باید دانست که پس‌ازقسمتی که نگاشتیم کـه مؤلف بـه حوزهٔ درس مرحومین شیخ هادی وآشتیانی رفت دیگرازنگارش شخص وی راجع به حالاتش سند صریحی نداشتیم . باقی مطالب یا مستفاد از گفتار جناب‌آقای سید محمدصادق طباطبائی است ویا استنباط ومشهودات نگارنده، درهرصورت مقرون به حقیقت خواهد بود .

فقه واصولی داشت وعصرهای پنجشنبه هم درسی ازحکمت می‌گفت ومیرزامحمدکرمانی که بعدها ملقب به ناظم‌الاسلام شد در مجلس درس حاضر می‌شد و رفته رفته در آن حوزه موقعی یافت ، تا آنگاه‌که مدرسهٔ اسلام تأسیس گردیدکه ازباب مقدمه باید دانست‌که در آن موقع یعنی‌سالهای‌اول سلطنت مظفرالدین‌شاه مستبدین بی نهایت مخالف بامدارس و دروس جدید بودند واهل منبررا وادار می‌کردند تا تبلیغات عجیب وغریب علیه علوم جدیده بکنند. این موضوع در۱۳۱۷ قمری هجری در شاه‌عبدالعظیم درحضور مرحوم میرزاسیدمحمدطباطبائی طرح شد و گفته شدکه علاج چیست‌که مستبدین و مخالفین اصلاحات تا این حدود نتوانند مردمان را از معارف جدید معـرض کنند ؟ درآن جلسه آقـای سید محمد صادق طباطبائی متعنا‌الله بطول بقائه پیشنهادکردندکه علاج این‌است‌که ازطرف مجتهدین خاصه شخص‌آقای طباطبائی اقدام به تأسیس مدرسه‌ای بشود . مرحوم آیت‌الله طباطبائی‌که همواره گفتار این فرزند را محترم می‌شمرد، چون اورا شناخته بودکه ازغرض شخصی دوراست، فوراً پیشنهاد وی را نسبت به تأسیس مدرسه تصویب‌کرد واجازهٔ این امررا داد و در نتیجه آن جلسه به مساعی آقای سیدمحمدصادق ودر سایهٔ حمایت پدربزرگوارش، مدرسهٔ اسلام تأسیس یافت. عنوان ریاست مدرسه راآقای سید محمدصادق طباطبائی‌داشتند ومدیری‌آن در اول با میرزا سیدحسن‌خان بود که از تحصیل‌کردگان جدید محسوب می‌گردید و بـا آقای سید محمد صادق مزبور هم نسبتی داشت . این مرد باآنکه دارای فضل وعلم بود بخوبی از عهدهٔ ادارهٔ امورمدرسه برنیامد یا ذوق وی باآن امرتوافق نداشت؛ لذا ناظم‌الاسلام را به مدرسه‌دعوت وامرنظم مدرسه وبعض دروس را به‌عهدهٔ وی واگذارکردند . اوهم چون ناظم مدرسه‌گردید تا حدی ابراز لیاقت‌کرد وامور را اداره نمود و تمام‌کارهایی راکه به عهدهٔ سید حسن‌خان بود قبضه‌کرد وضمناً به تألیف وتصنیف می‌پرداخت، خاصه تألیفاتی‌که تناسب‌با محیط‌مدرسه وتدریس درآن داشت ( ازقبیل شمس‌التصاریف‌که تحت نظر وی به‌نام برادرش مرحوم‌میرزا هدایت الله شمس‌الحکماءکرمانی تألیف و چاپ نمود وسالها جزوکتب مدارس درهمهٔ ایران بـود و نیز شمس‌اللغات وغیرآن) .

درعین حال به تدریس علوم ادبی عربی که بالاتر از حدود تحصیلی محصلین مدرسهٔ اسلام بود می‌پرداخت. ازآقای سید محمدصادق طباطبائی شنیدم‌که‌گفتند «من رئیس مدرسه بودم ودر همان حال در نزد ناظم‌الاسلام درس مطول می‌خواندم» درهمان اوقات که مدرسهٔ اسلام شهرت و اهمیتی یافت ومورد توجه رجال دولت‌گردید و مخصوصاً اتابیک‌میرزا علی اصغرخان بدان متوجه شد، آقای آقا سید محمد صادق طباطبائی لقب ناظم‌الاسلام را برای میرزا محمدکرمانی (گویابه‌مناسبت ناظم مدرسهٔ اسلام بودن) رسمی‌کردند وفرمان آن را اتابیک صدراعظم وقت صادرنمودند . چنان برمی‌آیدکه اتابیک به همین سبب با ناظم‌الاسلام کرمانی‌آشنایی حاصل‌کرد ودرهمین اوقات یا به خواهش وی ، ویا برای توجه وجلب او

ناظم‌الاسلام اقدام به ترجمهٔ پارسی مقامات حریری نموده باشد . در این تردید نیست که میرزا علی اصغرخان اتابیك دستور داد که متن مقامات حریری به خط نسخ ممتاز وترجمهٔ آن به‌خط نستعلیق ریز وخوب درزیرعبارات‌عربی با مرکب چاپ روی‌کاغذی مناسب برای برگردانیدن روی سنگ چاپ ، تحت نظر ناظم‌الاسلام مترجم مقامات نوشته وآماده شود واین کارانجام یافت (۱) اما توفیق چاپ آن حاصل نگردید .

یکی دیگر ازتألیفات ناظم‌الاسلام که نگارنده برآن اطلاع دارد کتابی است درعلایم ظهورحضرت بقیةالله (ص) که معروف به علایم‌الظهور است وبه چاپ هم رسیده، ولی اطلاع دقیقی از سال تألیف وتاریخ چاپ آن نداشت که صریحاً بنگارد .

با نزدیك شدن زمان مشروطیت وبلندشدن زمزمهٔ قانون‌خواهی وعدالت‌طلبی‌وآزادی ودرآمدن ناظم‌الاسلام به محافل طلاب پرشور قانون‌طلب ، توجهش رفته رفته از مدرسه و تدریس وتألیف برداشته شد وبه سیاست وتشکیل انجمنهای سری وتأسیس روزنامه ونشر مقالات پرداخت . چنانکه همقدم فرهنگی وی آقای طباطبائی هم چون به امور سیاسی پرداختند و سپس وکیل شدند نتوانستند به کار ریاست مدرسهٔ اسلام ورسیدگی به امور آن بپردازند وادارهٔ امور مدرسه به عموی ایشان مرحوم سید اسدالله طباطبائی واگذار گردید وناظم‌الاسلام نتوانست بعداز رفتن آقای سیدمحمد صادق ازمدرسه ، با رئیس جدیدکه عم و پدرزن رئیس سابق بود بسازد ، یعنی آن رفاقت حقیقی و حسن تفاهمی که با جناب آقای طباطبائی داشت دیگر با رئیس جدید وجود نداشت . ازینرو کار مدرسهٔ اسلام را ترك ، و سالی چند را صرف تألیف تاریخ بیداری‌کرد . چنان برمی‌آیدکه در استبداد صغیر گرفتار مضیقهٔ مالی بوده وچون در این‌موقع دارای زن وفرزند هم شده بود برایش سخت گذشته . (ناظم‌الاسلام بعد ازسال ۱۳۲۰ قمری هجری ازحال تجرد درتهران خارج شد وپس‌ازیکی دوسال‌دارای پسری شد به‌نام علی که میرزاعلی ناظم‌زادهٔ شعاعی باشدکه در۱۳۶۲ قمری هجری درکرمان‌وفات‌کرد) می‌توان گفت درحوادث مقدماتی مشروطه و وقایع‌حاصله ازآن ناظم‌الاسلام نه مانند بعض همقدمانش به وکالت ومقاماتی رسید و نه مانند عدهٔ دیگر گرفتار مشقات وبلیات و شکنجه وحبس گردید . گویا یگانه نتیجه‌ای‌که ازسالها مجاهدت‌وکوشش برد همان نمایندگی مجلس برادرش میرزاهدایت‌الله‌شمس‌الحکماء بودکه آنهم در دورهٔ اول فقط عنوانی بود لاغیر.

---

۱ــ نگارنده اوراق استنساخ شده وممتاز را درنزدناظم‌الاسلام دیدم وچون خودمقامات حریری را درنزد پدرم ( مرحوم آقای حاج سید باقر تبریزی ) درس خوانده بودم و موارد مشکل‌آن‌را می‌دانستم‌درآن اوراق به چندمورد مشکل‌مخصوصاً مراجعه‌کردم ودیدم‌ناظم‌الاسلام آن موارد را درست ترجمه کرده ازاینرو می‌توان گفت که روی آن زحمتی کشیده بوده و فقدان آن نسخه قابل تأسف است .

چندی که از استقرار مشروطیت گذشت و ناظم‌الاسلام را به واسطهٔ بالا رفتن سن و گرفتاری پای‌بند عیال حال مجاهده وتلاش برای زندگانی در تهران نماند ، یکباره میل برگشت به‌وطن مألوف را درخود یافت و عزم خود را جزم کردکه بقیهٔ عمر را در کرمان بگذراند . به‌تکلیف دوستان قدیمی و همقدمان صمیمی شغل قضاء در دادگستری ( عـدلیه آن روز) کرمان را قبول کرد و با چندتن از محترمین کرمان که در تهران بودند درحدود سال ۱۳۳۰ قمری (گویا یکی دوسال بعد ازسال سی قمری) بکلی ازمرکز قطع‌علاقه‌کرد و با عایله روانهٔ کرمان گردید ؛ و آنگاه طرق و شوارع مغشوش و هیچ راهی از دزدان و راهزنان درامان نبود و علاوه برای مسافرت وسیله و مرکوبی جز همان وسایل و مراکب قدیم نبود وطی مراحلی بسیار و راهی دور ودراز از تهران تاکرمان با چنان وسایل و بیم دزد بسیار متعسر بـود و حقیقت السفر قطعة من‌السقر را هرآن مجسم و ممثل می‌نمود . ناظم‌الاسلام و قافلهٔ‌کرمانیان بیشتر طول مسافت را طی‌کردند و از راهزنان حول وحوش کاشان و اصفهان جان بسلامت‌بردند ولی در اول خاك‌کرمان وآخر خاك یزد نزدیك قلعهٔ شمش گرفتار دزدان فارسی‌گردیدند و مختصر اموال ایشان را راهزنان بردند .

چنین به‌خاطر دارم که از وی شنیدم گفت « درآن حال تمام هم من مصروف به‌حفظ اوراقی‌که نوشته‌بودم بود و آن اوراق در دستمال‌یا جعبهٔ (تردید ازنگارنده است )کوچکی بود و از دزدان خواهش‌کردم‌که فقط‌آن اوراق وبستهٔ کاغذ رابه‌من واگذارند دراول خیال کردندکه آن بستهٔ اسکناس است وچون اوراق را به‌ایشان نشان دادم راضی شدندکه‌آن را به من واگذارند ( بر نگارنده معلوم نشد که درآن گرفتاری باز اوراقی از تاریخ بیداری از قسمت‌های چاپ‌نشده ازمیان رفته یا پس ازآن) بهرحال ، بدانحال، ناظم‌الاسلام پس‌از یك سفر بسیار طولانی ( افزون از بیست سال ) به‌کرمان وارد شد .

### ۳ ــ ناظم‌الاسلام در کرمان

چون به‌کرمان وارد شد بلافاصله در دادگستری (محکمهٔ استیناف) به‌کار قضا مشغول گردید . در آن وقت عدلیهٔ کرمان مانند دادگستریهای دیگر دارای بودجه مقرر ومرتبی نبود واز اکثر ادارات و محاکم‌حقوقی ودادگستری از حیث بی‌حقوقی مختل‌تر بود، وبه همین ملاحظه و روی احتیاج کمتر قاضی و عضو محکمه ودادگاهی می‌توانست دامان خود را پاك نگهدارد و از هدیه و رشوه مصون ماند، و عامل مهم تضییع قضات و انحراف آنان از راه راست و نیز آلودگی اعضاء دفتری درکرمان غالباً بعض وکلای عدلیه درآن زمان بودند که قبلاً بـر در خانهٔ مجتهدینی که محاکمه می‌کردند به محرری اسناد و وکالت اشتغال داشتند و در این موقع عنوان وکالت عدلیه بر خودگذاشته و همان اعمال سابق قدیم را به عدلیهٔ جدید کشیده بودند و به زور هدیه و رشوه‌های شبانه ازقضات به نفع موکلین

خود حکم صادر می‌کردند .

در چنین موقعی ناظم‌الاسلام دزدزده و تهیدست درچنان عدلیه‌ای به‌قضا اشتغال ورزید وبا آنکه کمال احتیاج را داشت و حقوقی مقرر هم عاید وی نمی‌شد و ابواب همه‌گونه استفاده برای او و به‌روی وی باز بود ، معذلك از اکثر قضات پاکتر وتمیزتر ماند وبد از بوتهٔ امتحان برنیامد، و این صیانت نفس درچنان اوضاع و احوالی خالی از اهمیت نبود.

بی‌مناسبت نیست که به تشریح روحیهٔ وی در این بازگشت به موطن اصلی نیز بپردازیم ، ناظم‌الاسلام دراین برگشت به‌وطن اصلی‌خود کرمان ، میرزامحمد وناظم‌الاسلام اول یعنی قبل از مسافرت نبود. دراول با یك عقاید تعصب‌آمیز و یك فکرمحدود ازکرمان رفته بود و در این موقع با اخلاق و افکار تعدیل شده برگشته بود .

محیط تهران و ورود در دستهٔ آزادیخواهان و اطلاع از دنیای وسیعتر اخلاق او را تصفیه و سطح فکر او را بالا برده و جامه‌های ضخیم تعصب‌های بی‌مورد را از روح وی انتزاع کرده بودو چون معتقدات و مکنونات قلبیهٔ خود را اظهار می‌کرد گاهی گفتارش درپیش عامهٔ منهمك در تعصبات محلی غریب می‌نمود .

در این بازگشت نخست مجتهدین کرمان را با بعض امور از قبیل سحرخیزی و قید به نماز صبح در اول وقت و مقید بودن به ظواهر شرع مقدس و حکم ندادن مخصوصاً حکم ناحق بیازمود و معدودی که ازامتحان وی خالص بیرون‌آمدند در نظرش خوب جلوه کردند ودراین‌پیش‌آمدبه‌افرادی‌خوش‌بین گردید که‌شاید قبلاً روی‌عادت به‌آن‌اشخاص‌خوش‌بین‌نبود، و این تغییر عقیده یا خوش‌بینی‌را هم دربارهٔ آن عده در دل نگاه نداشت و صریحاً بیان می‌کرد، و البته آنگونه اظهارات بر طبع دیگر مجتهدین خاصه مخالفین آن عده‌که مورد پسند ناظم‌الاسلام واقع شده بودند زیاد هموارنبود (۱) مخصوصاً سالی ده روز مجلس ذکر مصیبتی در منزل خود تشکیل می‌داد و در آخر مجلس پس از اهل منبر ، خود یکساعت یا یك ساعت و نیم بالای منبر صحبت و وعظی آمیخته به انتقاد می‌کرد ، و آنچه را که در این بازگشت در کرمان دیده بود می‌گفت و ارباب عمایم و یا بعض مجتهدین غیر متقی را سخت مورد حمله قرار می‌داد . اینهم مزید بر موضوع گذشته. یعنی بدبینی جماعتی بدو می‌گردید . سرانجام ناظم‌الاسلام شخصی شد که نه عوام متشرعه (باصطلاح کرمان بالا سریها) او را قبول داشتند و نه عامهٔ شیخیه روی سابقه وگذشته. زیراکه افکارش ازحدود پندارهای عوام دوطایفه خارج‌شده‌بود،ولی‌خواص بی‌غرض‌اورا روی‌بی‌غرضی وحقیقت گویی

۱ ــ چون هنوز درکرمان موطن و مولد نگارنده و ناظم‌الاسلام تعصبات چندی وجود دارد نگارنده از شرح بیانات ناظم‌الاسلام و تمجید او از افراد و تصریح به‌نام‌آن اشخاص خودداری کرد خاصه‌که وی و کسانی‌که از ایشان انتقاد و یا به ایشان اظهار اعتقاد می‌کرد همه از این گیتی رخت بربسته‌اند و رحم‌الله معشرالماضین .

می‌پسندیدند و می‌ستودند و بهترین ثناها هم آن است که بر زبان اشخاص بی‌غرض و شرافتمند جاری گردد. در سال آخر زندگانی وی گوئی بیانش مؤثرتر شده بود. نگارنده را خوب بخاطر است که در محرم ویا صفر سال ۱۳۳۷ قمری، که آخرین سال زندگانی ناظم‌الاسلام بود، در منزل ومجلس خود منبر می‌رفت، بیاناتش بواسطهٔ صراحت‌درحقیقت گویی باگذشته از حیث تأثیر امتیازی داشت؛ و درآن موقع بلای عام آنفلوانزا درکرمان مانند همه جا مشغول به‌کشتاری مهیب بود و حسن تأثیر مواعظ صاحب ترجمه در مستمعین گذشته از عقیدهٔ وی شاید بنا به مقتضیات وقت و گرفتاری سامع و قایل بدان بلای عام بود. بهرحال سخنی بود که از دلی متأثر برمی‌آمد و بر دلها می‌نشست. در همان‌موقع شبی خوابی دید و برمنبر بیان کرد که خلاصهٔ آن این بود که دعوت به زیارت حضرت ثامن‌الائمه(ع) شده بود و آن را تعبیر به زیارت مشهد مقدس یا مرگ خود نمود و پس از انجام مجلس ذکر مصیبت چند روزی به تب و عوارض آنفلوانزا گرفتار شد و در اواخر صفر ۱۳۳۷ قمری هجری مطابق با آبان ۱۲۹۷ خورشیدی درگذشت، رحمةالله علیه. چنانکه در زندگانی تظاهری نداشت مرگ وی هم بی‌صدا و بدون تظاهرات و تشریفات معمولهٔ عصر برگزار گردید یعنی شبانه از دنیا رفت و درمدفن سید علویه که در نزدیکی منزل وی واقع بود مدفون گردید و درآن روزهاکشته آنقدر فزون بودکه مجال تشریفات برکسی باقی نمی‌گذارد. از وی سه پسر به‌نام علی و حسین و احمد و یك دختر باقی ماند به‌ضمیمهٔ ذکرخیر و نام نیکی.

فکن حدیثاً حسناً ذکره فانما الناس احادیث
باری‌چوفسانه می‌شوی ای بخرد افسانهٔ نیك شو نه افسانهٔ بد

اسفند ماه ۱۳۳۲ خورشیدی

**سید محمد هاشمی کرمانی**

# تاریخ

# بیداری ایرانیان

## مقدّمه

| Borrower's No. | Issue Date | Borrower's No. | Issue Date |
| --- | --- | --- | --- |
| | | | |

هفته یک جزو ده ورقی — **تاریخ بیداری ایرانیان** — قیمت اشتراک سالیانه

که شانزده صفحه است — طهران یازده قران

طبع و نشر میشود — **مشتمل بر ده کتاب** — خارج طهران دو تومان

(اخطار)

**محتوی بر وقایع مشروطیت ایران**

وجه اشتراک در سر وقت — قیمت تک جزو

بموجب قبض چاپی مطالبه میشود — طهران پنجشاهی

در جزو سوم پنج قران — خارج طهران هفت شاهی

در جزو بیستم پنج قران — هر زمان چهل و هشت جزو کتاب

در جزو چهلم پنج قران — مجانی بأحدی داده نمیشود — از نود و شش ورق است داده شد

در خارج طهران پیشکی — محل توزیع کتب روزنامه دفترخانهٔ — سالی یکجلد منتشر میشود ممکن است که

گرفته میشود — **(ناظم الاسلام)** — سالی سه جلد چند ماهی با جزو بشکل

چون بنده نگارنده بزحمات بسیار و صدمات بیشمار ده جلد تاریخ بیداری ایرانیان که محتوی بر وقایع مشروطیت است نوشته و پاره از کتاب اول آنرا در روزنامهٔ کوکب دری درج و نشر دادم عازم بودم که بقیه آنرا برای بعد از خود بگذارم که مانعی از نشر مطالب آن پیدا نباشد لکن دیدم دکتر انگلیسی کتابی بعنوان شورش مشروطه ایران نشر داده است و مدیر روزنامهٔ الهلال هم قدری از آن اقتباس کرده و در پاره از مندرجات آن سهو و اشتباه دیده شد که شاید یک زمانی بیان نساط صحیح اعتبار کرده لذا مصمم گردیده که نوشتجات خود را طبع نمایم ولی بواسطه متحمل نبودن استطاعت طبع را یکمرتبه بنا گذاشتم علیهذا بطریق هفتگی جزوات آنرا طبع و منتشر میدارم مستدعی از مشروطه خواهان چنانم اگر خدمتی بمشروطه کرده اند که این بنده نگارنده مسبوق نباشد از آن صورت دهند که در آن موجب تشویق ابنای وطن و نام نیک خواهد بود (ناظم الاسلام کرمانی)

صفحهٔ اول از جزوهٔ اول چاپ سنگی تاریخ بیداری ایرانیان

# کتاب اول از
# تاریخ بیداری
## ایرانیان از تألیفات
## ناظم الاسلام کرمانی

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بندهٔ ضعیف فانی ابن علی محمد الشریف الکرمانی مدعو بناظم الاسلام چنین مینگارد. گاهی
که از درس و تدریس و تالیف و تصنیف علوم متداوله معموله زمان دماغم خسته و خاطرم
ملال حاصل میشد قدری مشغول بمطالعهٔ کتب تواریخ و وقایع گذشته میشدم تا آینده را
از گذشته قیاس کنم و از حوادث ماضیه عبرت گیرم پس از مطالعهٔ کتب تاریخ ایرانی آنچه
مقصود بود نیافتم زیرا که بعضی از آن کتب پر بود از شرح حالات سلاطین بعباراتی متملقانه
که گویا هر پادشاهی مداح مخصوص داشته که عیوب او را مستور کرده و هر مدح و فعل
حسنی که در عالم امکان داشته از شجاعت رستم و سخاوت حاتم و عدل نوشیروان و حلم
احنف و حکمت افلاطون و فصاحت قس و زهد سلمان درباره او نگاشته و باو منسوب
داشته تا ابدان پادشاه از چنین دو مقام بی کشیکچی باشی نمیرفته تا از غرش رعد در دامن
کنیزی پنهان میشده و از امثال این بدرجه بوده که کفش نمی‌انداخته و سه‌لند چهار بوده و از علم
و هنر سلام کنندهٔ پادشاه را فحش میدهند و خلعت میبخشیده و سواد فارسی نداشته و
برای نگارش و ادای مطلب و جوابها فرموده بهیچ چیزی نمیگفته و زهدش باندازهٔ بوده که الف

صفحهٔ دوم از جزوهٔ اول چاپ سنگی تاریخ بیداری ایرانیان

## ( اصطلاح )

بدلیل خبر ذیل کسی‌را که در راه مشروطیت کشته باشند شهید می‌دانیم و دربارهٔ او شهید می‌نویسیم .

فی‌البحار عن‌ابی‌جعفر علیه‌السلام «کانی بقوم‌قدخرجوا بالمشرق یطلبون‌الحق فلایعطونه ثم یطلبونه فلایعطونه فاذا راوا ذلك وضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعطون ماسئلوا فلایقبلونه حتی یقوموا ولایدفعونها الاالی صاحبکم قتلاهم شهدآء اما انی لوادرکت ذلك لابقیت نفسی لصاحب هذا الامر» .

درجلد سیزدهم بحار مطبوعهٔ امین‌الضرب صفحهٔ ۱۶۵ خبرفوق رانقل می کند خلاصهٔ مضمون‌آن به‌فارسی‌این است که حضرت‌امام‌محمدباقر علیه‌السلام فرموده‌گویا می‌بینم‌طایفه‌ای را که خروج کرده‌اند در مشرق زمین (مراد ایران است به قرینهٔ قتلاهم شهداء ) که طلب می کنند حق‌را پس‌به‌آنها نمی‌دهندحق‌را. بازدرمقام‌مطالبهٔ حق‌برآیند و طلب‌کنندآن‌حق را. بازبه‌آنهانمی‌دهند حق‌را. پس‌هر گاه چنین ببینند می گذارندا‌سلحهٔ خودرا بردوشهای خود. پس آنچه را که خواستند به آنها می‌دهند لکن آنها قبول‌نمی‌کنندآنرا، تا اینکه خودشان قائم بحق شوند یاآنکه آنان را از مکان خود دورکنند و دیگر از دست نخواهند دادآنرا مگر به‌صاحبتان. کشته‌های‌آن جماعت و مقتولین درآن راه شهیدان باشند .آگاه باش اگر من درآن‌زمان‌می‌بودم خودرا نگاه می‌داشتم برای صاحب‌الامرعلیه‌السلام.

مصداق این خبر مشروطه‌خواهان می‌باشند که دوسال گذشته دو دفعه درمقام مطالبهٔ حق برآمدند، در دفعهٔسوم که به آنها داده شد قبول نکردند تاآنکه خودشان قائم به‌حق خود شدند و یاآنکه ظالمین از جای خود قیام نمودند و رفتند .

| Borrower's No. | Issue Date | Borrower's No. | Issue Date |
|---|---|---|---|
| | | | |

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمْ

بندهٔضعیف فانی ابن‌علی‌محمدالشریف‌الکرمانی. مدعو به‌ناظم‌الاسلام چنین‌می‌نگارد. گاهی که ازدرس و تدریس وتألیف وتصنیف علوم متداولهٔ معمولهٔ زمان‌دماغ‌خسته ،وخاطرم را ملالی حاصل می‌شد ، قدری مشغول مطالعهٔ کتب تواریخ و وقایع گذشته می‌شدم تا آینده را ازگذشته قیاس‌کنم، و ازحوادث ماضیه عبرت گیرم . پس از مطالعهٔ‌کتب تاریخ ایرانی ؛ آنچه مقصودبود نیافته ، زیرا که بعضی ازآن کتب پر بود ازشرح حالات سلاطین به‌عبارات متملقانه‌که گویا هرپادشاهی مداحی مخصوص داشته که عیوب او را مستورکرده، وهرمدح وفعل حسنی‌که درعالم‌گمان داشته از شجاعت رستم و سخاوت حاتم ، و عدل نوشیروان ، و حلم احنف، و حکمت افلاطون ، و فصاحت قسّ ، و زهد سلمان ، دربارهٔ او نگاشته ، و به او منسوب داشته . شاید آن پادشاه از جبن درحمام بی‌کشیکچی‌باشی نمی‌رفته ، یا ازغرش رعد در دامن‌کسی پنهان می‌شده، و از امساك به‌درجه‌ای بوده‌که‌کفش «نه اندر نه وسه اندر چهار» بوده، و از علم و حلم سلام‌کننده را دشنام و فحش دهنده را خلعت بخشیدی و سواد فارسی نداشته ، و برای تکلم محاوراتی معطل و جز ما فرمودیم چیزی نمی‌گفته، و زهدش به اندازه‌ای بوده‌که آلت داد و ستدش هیچگاه فارغ نبوده و و و ...

و برخی مملو بود از تعصبات مذهبی‌که اشخاص جاهل برای جذب قلوب عامه جمع نموده ، و کم‌کم جزو تاریخ قرارداده‌اند ،که هنوز نگارنده را از جهلا بیم است که پرده از روی این‌کار بردارد . بالاخره آنچه مقصود از ضبط تاریخ گذشتگان است برای عبرت آیندگان از حالات سلاطین ، یا انقراض دول و سبب انقراض آنها ، یا حالات علماء و مردمان بزرگ‌که در هروقتی خدمتی به‌هیئت جامعهٔ انسانیت کرده‌اند ، یا خیانت مردمان پست فطرت که باعث خرابی مملکتی شده‌اند، که‌از مطالعهٔ آنها خواننده بداند نتیجهٔ عمل ثبت است بر جریدهٔ عالم، و همواره زبانهایی که هنوز در زیر هزاران پردهٔ غیب است به

مدح و قدح او گویا است، که سائق غیرت نیکوکاران شود و مانع از اقدام بدکاران، دراین کتب ندیدم . و پیوسته در اندیشه بـودم که برسبك مورخین اروپ کتابی در تاریخ ایران بنگارم ، ونکات تاریخی را درآن مندرج دارم . مدتی درصدد تهیهٔ اسباب این‌کار بودم ، هنوز جمع نشده بود که دیدم بعضی‌ازعلمای ایران و تربیت‌شدگان این دوران پای به‌میدان معارف گذارده، وگوی سبقت را ازمن ربوده،ازآن‌جمله‌مرحوم میرزاآقاخان کرمانی‌است ، که‌کتاب تاریخی نثری موسوم به «آینهٔ سکندری» ودیگری نظمی موسوم به «نامهٔ باستان» نگاشته ، افسوس که به انتها نرسیده . و از مرحوم ذکاءالملك فروغی به ظهور رسید ، و فرزندش ذکاءالملك دوم درآن جاده قدم‌گذارده ، و وعدهٔ انجام و تکمیل‌این نقیصه را داد. ازاین مسابقت‌که می‌بایست سبب حزن من شود بی‌اندازه مسرور شدم وازصمیم قلب برروان گذشتگان آنها درود فرستادم ، و ازدیاد توفیق وسعادت حاضرین را ازخدا مسئلت‌نموده، و باز بهمین قناعت نکرده، دست روی‌هم نگذارده ، وآنچه خود ازعجایب وغرائب‌روزگار دیده ، وازاخبار صحیحه‌آنچه شنیده و حوادث بزرگ این دورهٔ تمدن و بیداری ایرانیان که‌خود مشاهده‌کرده ، و خدمات بزرگ مردمان سترگ‌که کوشش در بیداری خفتگان ایران‌کرده‌اند ، و زحماتی‌که‌رجال با عزم دراصلاح مفاسد این خاك پاك نموده ، و جانها که در سر آزادی هموطنان خود داده‌اند، جمع و تدوین نموده، به‌طریق روزنامه‌برخلاف سیاق و شیوهٔ غیر مـرضیهٔ متملقان چاپلوس بدون ملاحظه به‌عبارت سادهٔ مصطلح خالی از اغراقات شاعرانه و اغلاقات منشیانه دراین صحایف درج و برخی از عمرگرانمایه در آن خرج‌کردم .

مگر صاحب دلی روزی به رحمت　　　کند در حق درویشان دعائی

و ابتدای دورهٔ این تاریخ را از ابتدای دورهٔ زندگانی‌خود قرار دادم. باللهالتوفیق و به نستعین .



آخرین عکس مرحوم ناظم‌الاسلام کرمانی، مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان

| Borrower's No. | Issue Date | Borrower's No. | Issue Date |
|---|---|---|---|

## مقدمه

## و آن مشتمل است بر چند فصل

# فصل اول

**شرح حال ناظم الاسلام کرمانی** ــ تولد بندهٔ نگارنده در شهر دارالامان کرمان شده ، در سال ۱۲۸۰ قمری هجری نبوی ، مطابق با سال ( ۱۲۶۰ ) شمسی هجری ، مطابق با سنهٔ (۱۸۶۴ ) مسیحی ، در این سال که من پای به عرصهٔ زندگانی گذاردم (ناصرالدین‌شاه) قاجار پادشاه ایران بود ، کیومرث میرزا پسر قهرمان میرزا حکمران کرمان بود ، لیکن او را از حکومت فقط اسمی بود و محمداسمعیل‌خان وکیل‌الملك نوری مسئول اخذ مالیات و نظم مملکت بود .

محمداسمعیل‌خان وکیل‌الملك اول پسر فتحعلی‌خان معروف به‌کوه‌نور است، که از بدو ظهور دولت قاجاریه، خدمات لایقه به‌سلاطین این دودمان کرده ، در سنهٔ (۱۲۶۱) مأمور توقف کرمان گردیده ، املاکی از خالصجات دیوان به تیول داشته و همت در آبادی املاك گماشت ، تا در سنهٔ (۱۲۷۵) به‌پیشکاری کیومرث میرزا منصوب شد و تا سنهٔ (۱۲۸۴) که بدرود زندگانی نمود آنی وقت خود را ضایع ننمود ، املاك زیاد احداث کرد و عمارات عالیه بنا نهاد ، کاروانسراها در طرق و معابر ساخت، اگر آبادی‌های آن مرحوم را از شهر و بلوك کرمان بردارند ، چیزی باقی نمی‌ماند .

چون هفت سال از عمرم سپری شد ، پدر و مادر به‌معلم سپردند و در این سال (۱۲۸۷ ) فاضل علیم و عالم حکیم حاجی سید جواد شیرازی امام جمعهٔ کرمان بدرود زندگانی فرمود .

جنابش جامع معقول و منقول بود . در سنهٔ (۱۲۵۳) به امام جمعگی کرمان منصوب شده و بعد از هجرت آخوند ملاعلی اکبر زمان مرحوم (۱) که از فحول علماء امامیه بود که در سنهٔ (۱۲۵۴) به‌یزد مهاجرت فرموده و در سنهٔ (۱۲۷۵ ) در ارض اقدس به‌رحمت ایزدی پیوست . ریاست شرعیهٔ کرمان با مرحوم حاجی‌سید جواد بود .

در مرحلهٔ هشتم (۱۲۸۸) حاج‌محمدکریمخان مقتدای شیخیهٔ کرمان بدرود جهان گفت ، جنابش از شاگردان مرحوم حاج‌سیدکاظم‌رشتی است ، مریدانش او را وصی سید و حامل علوم شیخ‌احمداحسائی می‌دانند و رکن رابع و شیعهٔ کامل هم .

در مرحلهٔ پانزدهم که سنهٔ (۱۲۹۵) بود ، مشغول تدریس مقدمات و ادبیات بودم. در این سنه عالم عامل فقیه کامل حاج‌آقااحمد مجتهد کرمانی به عالم دیگر شتافت . جنابش در سنهٔ (۱۲۲۰) متولد شده ، روزگاری در یزد و ارض اقدس مشغول تحصیل و زمانی در عتبات عالیات در حوزهٔ درس شیخ‌محمدحسین صاحب فصول و حاج‌شیخ‌محمدحسن صاحب جواهرالکلام ، و غیرهم مشغول و بالاخره مجاز شد . چندی هم به‌درس مرحوم حاج سیدکاظم‌رشتی حاضر می‌شدند و تقریباً در سنهٔ ( ۱۲۵۷ ) به کرمان مراجعت کرده ، مشغول تدریس فقه و اصول و ترویج احکام شرعیه شدند ، که می‌توان گفت رواج فقه و اصول در کرمان به‌وجود ایشان شده و تقریباً به‌ایشان ختم و چهل سال مشغول قضاوت‌بودند و دوست و دشمن در زهد و ورع ایشان متفق‌الکلمه بودند .

(۱) آخوند ملاعلی‌اکبرزمان از علمای امامیه بود . از کرمان به واسطهٔ امر به‌معروف و نهی از منکر تبعید به یزد شد ، از آنجا هم به‌همین سبب به‌طهران و از طهران به‌همین علت به ارض اقدس مشهدرضوی (ع) منفی ، و در آنجا به اشارهٔ دولت ایران مسموم و به‌عالم جاوید شتافت .

## شرح حال میرزا آقاخان کرمانی

در مرحلهٔ بیستم سنهٔ ( ۱۳۰۰ ) از صرف و نحو و حساب و منطق و هیأت قدیم به‌درجه‌ای بهره‌ور گشته و اکثر این علوم را تدریس‌می‌کردم و از اساتیدم یکی مرحوم میرزاعبدالحسین‌خان ، معروف به‌میرزا آقاخان بود ، که منطق شرح اشارات را خدمت آن مرحوم تلمذ نمودم، پدرش مرحوم آقامیرزاعبدالرحیم‌بردسیری ۱ بود، مادرش‌صبیهٔ مرحوم میرزاکاظم‌بن‌میرزامحمدتقی‌مظفرعلیشاه است .

تولدش در سنهٔ (۱۲۷۰) هجری واقع شده ، در کرمان مشغول تحصیل بود ، ادیب کاملی شد ، در علوم ریاضی وطبیعی بهرهٔ وافی برد و از حکمت الهی نصیب کافی به دست آورد ، زبان فارسی و ترکی را به‌خوبی می‌دانست ، زبان فرانسه و انگلیسی را بیاموخت . در سنهٔ (۱۳۰۲) از تعدی و ظلم ناصرالدوله سلطان عبدالحمیدمیرزا ، هجرت کرده به اصفهان رفت ، و چندی شاهزاده ظل‌السلطان ، مسعودمیرزا او را نگاهداشت ، و می‌خواست که همواره مصاحب خودش بدارد . میرزا آقاخان سر به‌نوکری فرود نیاورده روانهٔ طهران شد . و پس از چندی به‌مصاحبت شیخ‌احمد روحی کرمانی به‌اسلامبول رفته زمانی در ادارهٔ اختر خدمت به‌عالم معارف می‌نمود . و در آن صفحات مرحوم سیدجمال الدین‌اسدآبادی ، مشهور به‌افغان را ملاقات کرده جاذب و مجذوب شدند .

( ذره ذره کاندرین ارض و سماست        جنس‌خود را همچو کاه و کهرباست )

و همت در بیداری ایرانیان کردند . لیلا و نهاراً همشان مصروف نجات دادن ایرانیان بود ، از قید رقیت و عبودیت سلاطین مستبده ، لوایح و خطابات زیاد نوشته و به ایران می‌فرستادند و اغلب از تألیفات و منشآت میرزا آقاخان بود و مقاصد خود را در ضمن کتب تواریخ و رمان و اشعار نوشته ، منتشر می‌کردند . اتحاد دول‌اسلامی را

---

(۱) بردسیر از بلوکات کرمان است

مدعی بودند و تأسیس قانون اسلامی را خواهان و در بر کندن ریشهٔ استبداد مجد و در زایل کردن رسوم ظالمانه مجتهد بودند . و از تألیفات میرزا آقاخان است : تاریخ نثری موسوم به آینهٔ سکندری و دیگری نظمی موسوم به نامهٔ باستان که در سنهٔ (۱۳۱۳) در مجلس طرابزون تألیف کرده ، چنانچه خود گوید :

زتاریخ هجرت پس از یك هزار — چه بر سیصد و سیزده شد شمار
ز شعبان گذشته همی روز ده — مطابق بـه آغـاز اسپند مـه
که پایان شد این نامبردار گنج — به یك ماه بردم دراین کار رنج
سپاسم ز یـزدان پیروز گـر — که این نـامهٔ نامی آمد به‌سر
غـرض بود تاریخ ، نی شاعری — که طبع من از شعر، باشد عری
به ویژه که بودم به‌بند اندرون — چه لطف آید ازطبع بندی برون؟

بالجمله تاریخ نظمی مرحوم آقا خان را فرمانفرما سالار لشکر ، در سنهٔ ۱۳۱۵ بفرمود بعض اشعار آن را کـه در آن ایام نا مناسب بود برداشته و از ظهوراسلام تا جلوس مظفرالدین شاه ، شیخ احمد ادیب کرمانی، بر وزن و سبك جلد اول به‌نظم کرده ، سالاریه نام نهاد و به‌طبع رسانیده ، نگارنده آنچه از آن کتاب برداشته‌اند به‌دست آورده، بعض اشعار آن را که سائق غیرت است در فصل آخر مقدمه می‌نگارد و نثری آن را علاءالملك به‌طبع رسانده و در طبع آن زحمت و مخارج گزافی را برخود گرفته ومرحوم میرزاجهانگیرخان مدیر صوراسرافیل در تصحیح نسخهٔ آن خیلی رنج برده و در واقع می‌توان گفت علاءالملك جبران نسبتی را که به او می‌دادند نمود و روح آن مرحوم را شاد و از خود راضی نمود . ولی از قرار مسموع اسباب گرفتاری ایشان را در اسلامبول علاءالملك فراهم آورد و به سلطان عثمانی‌سلطان عبدالحمیدخان عرضه داشت شورش ارامنه که در سنهٔ ( ۱۳۱۲ ) در اسلامبول روی‌داد، به‌تحریك سید جمال‌الدین ومیرزا حسن‌خان خبیرالملك جنرال گونسل دولت علیهٔ ایران و میرزا آقاخان کرمانی وشیخ احمدروحی است. به‌علاوه به‌واسطهٔ مکاتیب و نوشتجات در ایران هم بعض فتنه‌ها کرده‌اند، و دور نیست در ایران هم حادثه‌ای‌اتفاق‌افتد. از سید سندی به‌دست نیامد، لکن بعض نوشتجات میرزاحسن‌خان و میرزا آقاخان و خط شیخ احمدروحی به‌دست آمد. لذا این سه نفر را به‌طرابزون فرستاده در آنجا حبس کردند، تا ماه ذی‌العقده (۱۳۱۳) که ناصرالدین‌شاه به تیر میرزا رضای کرمانی مقتول شد. باز سفیر ایران جلوه داد میرزارضا به‌تحریك این‌ها بوده که مرتکب این امر شده است .

چون مظفرالدین‌شاه به‌طهران آمد و به‌تخت نشست ، این سه نفر را از طرابزون به‌تبریز آوردند، و در تبریز به‌امر ولیعهد محمدعلی‌میرزا درسنهٔ (۱۳۱۴). به‌قتل رسانیدند، چنان‌که در ذیل حالات شیخ احمدروحی ذکرشده‌است .

میرزا آقاخان کرمانی
مقتول در سال ۱۳۱٤



«... میرزا آقاخان سر به نوکری فرود نیاورد و روانه تهران شد...» صفحهٔ ۱۱

**امین‌السلطان**

**تولد ۲۰ جمادی‌الاول ۱۲۷۴ مقتول در ۲۲ رجب ۱۳۲۵**



[illegible] میرزا رضا که قاتل اصلی ناصرالدین شاه بود به ملاحظهٔ احترام
[illegible] که امین‌السلطان حکم قتل آنان را (شیخ احمدروحی
[illegible] نمود ... » صفحهٔ ۱۴

## شرح‌حال شیخ احمد روحی

حاج‌شیخ احمدروحی ، پسردوم مرحوم شیخ‌العلماء ، آخوند ملامحمدجعفر کرمانی طاب‌ثراه ، در مجاری سنهٔ (۱۲۷۲) هجری ، در بلدهٔ کرمان‌متولد گردیده ، صاحب معالی صفات و محاسن اخلاق بود ، طبع شعر نیز داشت و روحی‌تخلص می‌نمود ، علوم عربیه و مقداری ازمبادی علم فقه و اصول و حدیث را در کرمان خدمت والد خود تحصیل نمود و صاحب قدس و زهد و خیرخواه عامه و طرف توجه و قبول اهالی گردید.

چندی در مسجد میدان قلعه و مسجد میرزا جبار کرمان امامت جماعت می‌نمود. در منبر و موعظه یدی طولا داشت . در مجاری سنهٔ (۱۳۰۲) ازکرمان با مرحوم میرزاآقاخان معروف به‌طرف اصفهان مسافرت نموده ، شاهزاده ظل‌السلطان خواست ازآن‌ها نگاهداری کند ، حضرات قبول نکردند، چنان‌که سابقا ذکر شد. لذا از اصفهان به‌طهران مسافرت نمودند . شیخ‌احمدروحی چندی درطهران مشغول به‌تدریس تفسیر قرآن شده ، از طهران با میرزاآقاخان به رشت رفتند . مؤیدالدوله والی رشت چندی از ایشان پذیرائی کرده و چون دانست حضرات در دربار ناصرالدین‌شاه متهم می‌باشند، اندیشه کرده، عذر ایشان را خواست. به‌علیهٔ اسلامبول رفتند. و در آنجا حاج‌شیخ‌احمد زبان فرانسه و انگلیسی وترکی اسلامبولی را تحصیل و تکمیل نمود. چندی در اسلامبول مشغول تعلیم السنهٔ مزبوره وفارسی بود و چندین نسخه از کتب و رسائل زمان و علوم انگلیسی و فرانسه را به‌فارسی ترجمه نمود. بعد از آن از اسلامبول عزیمت بیت‌الله را نمود. بعد از مراجعت از مکهٔ معظمه مدتی در حلب اقامت داشت . بعد از مدتی اقامت در حلب به‌عزم دیدن میرزاآقاخان به اسلامبول عودت نمود. دراین دفعه حاج‌میرزاحسن‌خان خبیرالملك جنرال گونسل دولت علیهٔ ایران‌که از جملهٔ اجلهٔ اهل فضل و هنرومدتی از خدمت دولت‌ایران مستعفی وبه‌سمت ضیافت خاصهٔ سلطنتی مقیم بود، ثالث ثلثهٔ آن‌ها شده، این سه‌نفر جداً به‌هوا خواهی و همراهی سید جمال‌الدین‌اسدآبادی در مقام دعوت اتحاد اسلامیه برخاسته، مراسلات و مکاتبات عدیده به‌علماء واشراف عامهٔ بلاد ایران نوشته، آنها را دعوت به‌اتحاد اسلامی نموده ، حتی آن‌که

حاج‌شیخ‌احمدروحی سجع مهری کنده‌بود، به‌این عبارت (داعی اتحاداسلام احمدروحی آمده نامم) و معلوم است این مطلب تا چه درجه مزاحم درباریان دولت ایران است. خاصه به آن قبایح و ذمائمی‌که از میرزا علی اصغرخان امین السلطان در جزو مراسلات خود می‌نمودند امین‌السلطان جداً در صدد گرفتاری و اذیت آن‌ها برآمده، سفارشاتی در این‌باب به میرزا محمود خان علاءالملك که آن وقت در اسلامبول سفیر کبیر ایران بود نوشت. وعلاءالملك به مأموریت خود عمل نموده،تا در مجاری سنهٔ (۱۳۱۲) از طرف باب‌عالی حکم به‌طرد و تبعید میرزاآقاخان و حاج‌شیخ‌احمد و میرزا حسنخان خبیرالملك از اسلامبول به طرابزون صادر شد. آن‌ها را به‌طرابزون تبعید نموده، در آنجا تحت‌الحفظ بودند.

**قتل شیخ احمدروحی ومیرزا آقاخان وخبیرالملك** - دراین‌اثناکه حضرات در محبس طرابزون بودند، میرزارضای‌کرمانی از اسلامبول با شیخ ابوالقاسم برادر شیخ‌احمد روحی تذکرهٔ مرور و باشپورت دو نفری گرفته، بلکه میرزارضا خودش را به سمت نوکری شیخ‌ابوالقاسم معرفی کرده به طرف ایران آمده در طرابزون با محبوسین ملاقات کرده و در آنجا معاهدات خود را نموده، به طرف ایران آمده تا باطوم با شیخ‌ابوالقاسم همراه، از آنجا از هم جدا شده، شیخ‌ابوالقاسم به طرف کرمان و میرزارضا به طهران آمده، ناصرالدین شاه را کشت. از علاءالملك مؤاخذه کردند که چرا باشپورت به میرزارضا دادی؟ جواب داد من او را نشناختم. من باشپورت به شیخ‌ابوالقاسم دادم، که برادر شیخ احمدروحی است و میرزارضا نام نوکر او بود. باری به توسط سفیر مزبور شکایت از طرف دولت ایران به باب‌عالی از حضرات شده، آنها را قاتل واقعی ناصرالدین شاه معرفی کردند و فرستادن آنها را به طرف ایران از باب‌عالی خواستند. سفیر علاءالملك هم به‌عنوان دوستی این تمنا را به لباس رسمانه درآورد، تا این که مأمورین دولت عثمانی آن‌ها را تحت‌الحفظ تا سرحد آورده، از طرف ایران هم رستم‌خان سرتیپ سواره از تبریز با عده‌ای از سواران ابوابجمعی خودش آنها را تا سرحد استقبال کرده از مأمورین عثمانی گرفته، به تبریز آورد، در عمارت دولتی حبس کردند. از میرزاصالح‌خان وزیر اکرم‌که آن اوقات از اجزاء ایالت آذربایجان بود نقل‌کرده‌اند: که حضرات در محبس با کمال قدس و زهد همیشه مشغول عبادت و تلاوت قرآن بودند، خاصه شیخ‌احمدروحی‌که اغلب اوقات به صوت حسن تلاوت قرآن می‌کرد و صوتش خیلی جذابیت داشت، به نوعی که تمام خلوتیها در اطاق محبس جمع شده، گوش به تلاوت قرآن او می‌دادند، و اغلب گریه می‌کردند. باری هنوز میرزارضاکه قاتل اصلی ناصرالدین شاه بود، به ملاحظهٔ احترام ماه محرم و صفر در طهران زنده بود، که امین‌السلطان حکم قتل آنان را صادر نمود. و چون مرحوم میرزاعلی‌خان‌امین‌الدوله مأمور و پیشکار آذربایجان شد، به ملاحظهٔ این که مبادا آن‌ها را از کشتن نجات دهد، لذا تعجیل در

قتل آن‌ها کرد ، و در عصر ششم ماه صفر ( ۱۳۱۴ ) در باغ شمال محمدعلی‌میرزا ولیعهد خودش با میرغضب بر بالین آن‌ها آمده، نخست شروع به استنطاق آن‌هاکرده، هرچه پرسید جواب صریح و صحیح به‌او دادند ، عاقبت عاجز شد بنای رذالت و بدگوئی را گذارده که شما بابی و قاتل شاه شهید هستید . چون حاج‌شیخ‌احمد حدت مزاج داشت و صفرای او غالب بود ، فحش زیادی در جواب او داده به نوعی که نوکرهای او از خجالت از پشت سر او فرار کردند . آن وقت خود حاج‌شیخ‌احمد میرغضب را به طرف خویش دعوت نمود، که زود باش اول مرا آسوده کن ، همین‌که میرغضب نزد او آمد ، میرزاآقاخان دامان میرغضب را گرفته او را قسم داد که اول مرا بکش ، او را رها کرده نزد میرزاآقاخان آمده ، حاج‌میرزاحسن‌خان‌خبیرالملك دامان او را گرفته و او را قسم داد که اول‌مرا بکش . مدتی میرغضب در میان آنها سرگردان بود تا عاقبت اول حاج‌شیخ روحی را و بعد میرزاآقاخان و آخر میرزاحسن‌خان را به قتل رسانید. و به موجب حکم امین‌السلطان سرهای آنها را پوست کنده و در آن‌ها آرد کرده به طهران نزد او فرستادند. وسیعلم‌الذین ظلموای منقلب ینقلبون.

بندهٔ نگارنده از جناب علاءالملك میرزامحمودخان به طریق استعلام سؤالاتی نموده که از آن جمله گرفتاری حضرات بود . در جواب مذکور داشت که وقتی من به سفارت اسلامبول رفتم ، این سه نفر طرف سوءظن دولت ایران واقع شده‌بودند ، از جهت کاغذهائی که به علماء عتبات و ایران نوشته بودند ، که اتحاد اسلامی را استدعا کرده بودند و من کاغذی نوشتم به عنوان میرزاعلی‌اصغرخان‌امین‌السلطان و در آن کاغذ نوشته بودم فوائد این اتحاد راجع به ایران خواهدبود و نیز در آن کاغذ مطالبی را نوشته‌بودم، که اگر آن نوشتهٔ من به امین‌السلطان رسیده‌بود ، دیگر خطری برای آن‌ها نبود . برادر شیخ احمد کاغذ مرا گرفت ، عوض آن‌که بفرستد به ایران نزد صدراعظم، داده بود به صدراعظم عثمانی‌که مصدق و شاهد بی‌گناهی برادرش گردد و تا یك اندازه باعث اتهام من‌هم شد . و صدراعظم عثمانی از من رنجش حاصل نمود اما در امور سیدجمال‌الدین، میرزاعلی‌اصغر خان صدراعظم اصرار غریبی داشت و از طرف دولت ایران اعدام سید را مستدعی وملتمس بود و من هم سعی خود را در بارهٔ نجات سید نمودم ، و آنچه در قوه داشتم به‌فعل آوردم لکن به جهاتی که در حالات سید ذکر می‌شود مثمر ثمر نگردید .

## شرح حال حاج شیخ ابوجعفر فقیه کرمانی

و از اساتیدم مرحوم حجة‌الاسلام شیخ ابوجعفر فقیه کرمانی بود که تکمیل فقه و اصول را در خدمت آن مرحوم نمودم ودر حوزهٔ درس آن مرحوم طرف توجه ایشان بودم و مکرر بنده را مخاطب داشته می‌فرمود قدر این درس را بدان که آنچه در این جا برایت حاصل می‌شود خلاصه و نتیجهٔ زحمات اساتید است که گمان ندارم جای دیگر بتوانی تحصیل کنی والحق، حق و صدق بود .

شرح حال آن بزرگوار از این‌قرار است: والدش مرحوم حاج آقااحمدفقیه کرمانی ولادتش در سنهٔ (۱۲۵۸) واقع شده و در حجر پدرش تربیت شده و چنانچه شایسته بود شد . والد مؤلف نقل کرد که : در اوان صبی هیچ گاه فراغت نداشت و قبل از بلوغ به عبادت و زهادت معروف بود و هم از جوانی به وقار و سکینه حرکت می‌کرد . تا سن آن جناب به بیست و یك رسید در خدمت پدر به مکه معظمه و عتبات عالیات مشرف شد و پس از مراجعت از پدر مجاز شد و به حکم :

(شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند گاه به جان‌خدمت شعیب کند)

ایشان را امر به مسافرت و درك فیوضات خدمت اساتید فرمود . از کرمان به اصفهان سفر کرد و از مرحوم حاج‌شیخ‌محمد باقر و بعضی از علماء مجاز شده به عتبات سفر فرمود، که درك صحبت علماء عتبات را بفرماید . والد ماجدشان امر به مراجعت به اصفهان و ملازمت مرحوم حاج سیداسدالله و مرحوم حاج سید محمد شعشعانی‌و آقامیرمحمدهاشم چارسوئی فرمود و به ایشان فرموده‌بود ، مقصود من‌اجازه گرفتن از علماء نیست، بلکه باید مدتی در اصفهان توقف کرد و با این سه بزرگوارمعاشرت نموده، کسب اخلاق از این سه نفر بنمائید ، و همین قسم که فرموده‌بود، شد . هر کس آن سه نفر عالم بزرگوار را دیده‌بود ، و مرحوم استاد را ملاقات کرده‌بود می‌دید زهد وتقوی و فقه مرحوم حاج سیداسدالله دقت و کنجکاوی در اصول و اجتهاد در جزئیات حتی امور معاشیهٔ مرحوم حاج

سید محمد شعشعانی و ادب و حسن معاشرت و بزرگ منشی مرحوم آقامیرمحمدهاشم در ایشان هویدا بود . بالاخره در سنهٔ ( ۱۲۸۷ ) مراجعت به وطن فرمود و به درس و قضاوت روزگار خود به‌سر آورد، تا محرم (۱۳۱۴) که بدرود زندگانی فرمود . دوست و دشمن به زهد و تقوی ایشان متفق بودند. دراحکام و نوشتجات ایشان کسی نسبت سهوی هم به ایشان نداد رحمة‌الله‌علیه .

در مرحلهٔ (بیست و هشتم) زندگانی مطابق سنهٔ ( ۱۳۰۸ ) عزمم بر مسافرت جزم شد . از حجة‌الاسلام استادی العلامه اجازت مسافرت خواسته و با ایشان مشاورت نموده فرمود: گمان ندارم در اصفهان و جای دیگر از بلاد ایران بر معلومات تو افزوده‌شود بهتر این‌است به عتبات عالیات سفر کنی و به سامراء توقف نمائی، که امروز مرکز علم است و منبع فضل و مهبط رجال از علماء است و محط رجال فقها ، و بالجمله روانه شدم و بر چیزی که زیاد متأسف بودم، فرقت ابوین و دوری احباب بود. (یقولون انالموت صعب وانما مفارقة‌الاحباب بالله اصعب) و از میانهٔ دوستان وهم‌صحبتان دوری جناب آقایحیی برادر مرحوم استاد بیشتر بود که ده سال فزون لیلاً ونهاراً با من انیس و جلیس بود، رفیق حجره وهمخوابهٔ گلستان بودیم ، و بهترین ایام زندگانی ما همان ایام بود که با هم زندگانی داشتیم . مختصر شرح حالات زندگانیش از این قرار است:

## شرح حال آقایحیی

والد ماجدش مرحوم حاج آقااحمدفقیه کرمانی بود. تولدش در ربیع‌اول‌سنهٔ (۱۲۸۷) وچون از مکاتیب ابتدائی فارغ شد، برای تحصیل مقدمات عربی از جانب حاج‌شیخ‌ابوجعفر برادر والاگهرش به‌این بنده سپرده شد.

و ده سال فزون پیوسته با هم بودیم تا سطح شرح لمعه و قوانین را تا قبل از مسافرت من دید و از ادبیات و ریاضیات بهرهٔ کافی به‌دست آورد، و از تاریخ و هیأت و جغرافیا نصیبی وافی برد. چون من سفر کردم به‌واسطهٔ ازدواج نتوانست سفر کند، به‌ضرورت مفارقت بین ما واقع شد و از این رهگذرهفده سال دلتنگ بودم، تا سنهٔ (۱۳۲۵) که به‌سمت وکالت مجلس مقدس ملی از جانب کرمانیان منتخب شد و در ربیع الاول این سنه با برادرم شمس‌الحکماء که هم س‌ایشان و هم درس و هم شغل در وکالت، وارد دارالخلافه شدند، و در روز ورودشان احترام فوق‌العاده از ایشان به‌عمل آمد و استقبال خوبی از ایشان کردند، و همواره به‌راستی‌و درستی خدمت کردند و مورد هیچ‌گونه ایرادی واقع نشدند، با این‌که کلی ضرر جانی و مالی را متحمل شدند، هیچ‌گاه اظهار شکایت نکردند. و به‌نهایت عفت وپاکدامنی در طهران به‌سر بردند. و درایام فترت وتعطیل مجلس نیز متوقف ومنتظر فرج و هم‌اکنون چشم به‌وجود ایشان روشن و دلم گلشن و از آثار ایشان تاریخ هفت‌هزار سال که از ظهور آدم ابوالبشر تا سنهٔ (۱۳۲۷) وقایع معظمه را فهرست نموده، از ظهور انبیاء و حکماء و علماء و عرفاء و جلوس سلاطین واختراعات عمده و غیره و تاریخ کرمان و جغرافیای آن سامان وکتابهای کوچك در هیأت و جغرافیا که مشاهده نمودم.

بالاخره در محرم (۱۳۰۹) از شهر کرمان هجرت کرده، چون میل داشتم قدری هم تحصیل حکمت الهی کرده‌باشم، به‌طهران آمدم و به درس مرحوم میرزای جلوه حاضرشده، ولی استفادهٔ کامل در حوزهٔ درس مرحوم آقاسید شهاب‌الدین شیرازی نمودم و حاضر درس مرحوم حاج میرزاحسن آشتیانی و مرحوم حاج شیخ‌هادی‌نجم‌آبادی نیز می‌شدم وازهر دو بزرگوار فواید کلی بردم.

## در بیان واقعهٔ رژی

در سنهٔ (۱۳۰۹) کمپانی رژی امتیاز دخانیات را از ناصرالدینشاه گرفت که بیع وشرای دخانیات منحصر به‌یك اداره باشد و به‌عوض چندکرور به‌شاه و درباریها داد و به‌همهٔ بلاد ایران گماشتگان فرستاد وادارهٔ خود را دایر نمود. حتی درقراء و دهات کس فرستاد و به مردم سخت گرفتند. بزرگان ایران از علماء وغیر هم برمعایب و وخامت این عمل واقف شدند که امروز دخانیات محدود شدفردا نمك و روز دیگر هیزم و ذغال و آب و غیره ، و به ازای آن مبالغی گرفته خواهدشد و صرف آبادی مملکت نخواهد شد ، یا تفاوت مواجب فلان شاهزاده است ، یا مدد معاش فلان آقازاده، یا خرج مسافرت فرنگ، یا نیاز خانم قشنگ ، ملت متضرر شده‌است ، نفع را خارجه برده و برمملکت هم مسلط و نفوذ تامی حاصل خواهند کرد. جمعی از عقلاء خدمت مرحوم حاج میرزاحسن‌مجتهد آشتیانی رسیده ، معایب متضمنه و مستترهٔ دراین کار را عرضه داشتند و هم به علماء اصفهان ضرر و عاقبت امتیاز و نتایج مترتبه برآن را نوشتند لذا مرحوم میرزای آشتیانی حکم به‌حرمت استعمال دخانیات کرده و حکمی به‌این عبارت نوشتند و نسبت آن را به‌مرحوم حجة‌الاسلام حاج‌میرزاحسن‌شیرازی دادند و منتشر ساختند .

صورت حکم به‌حرمت دخانیات

بسم الله الرحمن الرحیم ـ الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم محاربه با امام زمان است عجل‌الله فرجه .

قبل از انتشار شرح را به‌حجة‌الاسلام حاجی میرزامحمدحسن‌شیرازی که در سامراء متوقف و رئیس امامیه بودند نوشتند . ایشان هم امضاء فرمودند و خوب ایستادگی فرمود . بالجمله در تمام بلاد ایران این حکم منتشر شد و همه اطاعت کرده ترك استعمال دخانیات نمودند. چون حال بدین منوال شد کمپانی به‌توسط قوام‌الدوله وزیر امورخارجه شکایت به ناصرالدین‌شاه برد. شاه ، عبدالله‌خان والی را خدمت میرزای آشتیانی فرستادکه

یا باید در ملاء عام قلیان بکشید و یا از ایران خارج شوید . مرحوم میرزا ، شق اخیر را قبول فرمود و عازم برحرکت شد ، که اهالی طهران از اعلی و ادنی زن و مرد، سیاه و سفید ، غریب و خودی ، بومی و شهری ، حر و مملوك ، از صغیر و کبیر به‌هیجان آمده ، زلزله در ارکان شهر افتاد و همه ناله‌کنان و فریادزنان واشریعتا گویان به‌هر طرف در حرکت، و دور خانهٔ میرزا طواف‌کنان بودند وبه فاصلهٔ یك ساعت تمام دکاکین وسراها بسته و تعطیل عمومی شد .

راستی شور ملی را چه اثر است. به‌خاطر دارم که در آن هنگامه چون ابر بهاری گریان بودم و سبب آن گریه را تاکنون ندانسته‌ام . باری مرحوم آقاسیدمحمدرضای مجتهد طباطبائی بافامیل خود و مرحوم آقاسیدعلی‌اکبر مجتهد تفرشی وسایر علماء اطراف جناب میرزا راگرفته هنگامه برپا شد. مجدداً میرزاعیسی وزیر و عبدالله‌خان والی ومجدالدوله خدمت جناب حجة‌الاسلام میرزای آشتیانی رسیده ، عرض کردند شاه فرموده‌است ، امتیاز داخلهٔ ایران را موقوف کردیم ، که در داخلهٔ ایران اهالی آزاد باشند و بیع و شری منحصر نباشد، لکن امتیاز خارجه باکمپانی است، حالا از صرافت و ضدیت با دولت منصرف شوید ، و در ملاء عام قلیان بکشید ، جناب حجة‌الاسلام فرمود ، خلاف حکم را نمی توان نمود، و شق عصای مسلمانان را نمی‌نمایم. عبدالله‌خان والی درمقام اجراء حکم شاه برآمده وگفت حتماً باید قلیان بکشید که یك دفعه مرحوم آقاسیدمحمدرضای طباطبائی از حالت طبیعی خارج شد و بنای بدگفتن راگذاشت که شاه .... و تو نایب‌السلطنه غلط‌کردید دور شو ای ملعون از مجلس مسلمانان الخ. مردم که این تغیر آقا را دیده به هیجان آمدند. مجدالدوله از مجلس حرکت کرد که فرارکند، او را به‌میان گرفتند ، نزدیك بود کار او را یکسره نمایند ، که حاج علی اکبر بروجردی که همهٔ وقت در پی بهانه و مستمسکی بود که با مجدوالدوله دوستی مخصوص داشته‌باشد و خدمتی به‌او بنماید مستمسك دست او آمد . فوراً دست مجداولدوله را گرفت که الان ما با هم می‌رویم به ارك و این امر را به‌اصلاح می گذرانیم. مجدالدوله که برای خود نجات را فوری می‌دانست تصدیق‌حاج‌علی‌اکبر را نمود و دست هم را گرفته از خانهٔ حجة‌الاسلام خارج و به‌طرف ارك رهسپار شدند . جمعی از مردم هم با حاج‌علی‌اکبر و مجدالدوله به‌راه افتاده که نتیجه را بدانند . نزدیك به دروازهٔ ارك که رسیدند، نایب‌السلطنه کامران میرزا با جمعی از اهل نظام به‌مجدالدوله برخورده و چون حاج‌علی‌اکبر را با او دید، بنای تشدد و تغیر را گذارد. و عده‌ای از مردم که مسبوق به مطلب نبودند در مقام حمایت از حاج‌علی‌اکبر برآمده، هیاهو و فریادکنان به‌طرف نایب‌السلطنه و حاج‌علی‌اکبر جمع شده، نایب‌السلطنه که این حال را دید وارد ارك شده و حکم دادکه درب ارك را ببندند . مستحفظین و قراولان ارك در مقام ممانعت مردم درآمده، مردم بازاری چون منع را دیدند، حریص‌تر شدند هجوم آورده که وارد ارك شوند.

Kashmir University Library
Acc, No ...15.20.44

آقابالاخان‌معین‌نظام که این اواخر به سردار افخمی ملقب شده ، چون حال را بدین‌منوال دید ، حکم داد سرباز شلیك نماید . سرباز اطاعت او را ننمود که در این اثناء یك‌دسته از فوج مخصوص اورسید، به‌آن‌ها حکم شلیك داد. آن‌ها هم بدون ملاحظه اطاعت او را نموده ، به‌طرف هوا شلیك نمودند . چند نفر از آن‌ها تفنگها را به طرف مردم گرفته شلیك نمودند ، گروهی از مردم بی‌طرف و بیچاره به خاك هلاك افتاده،هدف تیر اغراض آن‌هاشدند، باقی مردم فرار نمودند . دولتی‌ها درهای ارك را بستند و نعش‌ها را در ارك پنهان کردند . جز چند نفر که در حال فرار در خارج ارك افتادند ، آن‌ها را ملت برداشته آمدند درب خانهٔ مرحوم میرزای‌آشتیانی، هیجان مردم زیادتر شد و جمعیت بیشتر. زنهای اندرون ناصرالدین‌شاه هم بنای گریه و زاری را گذارده ، دیگر از ترس جان خود گریه می‌کردند ، یا شور ملی آن‌ها رابه گریه انداخته بود . شنیدم یکی از کنیزهای اندرون بی‌حد گریه می‌کرده‌است، ناصرالدین‌شاه به‌او برمی‌خورد می‌گوید این حکم از حجةالاسلام میرزای‌شیرازی نیست، و الا من اطاعت آن را می‌کردم. آن کنیز عرض کرده بود این صدای تفنگ که به‌طرف سادات‌و علماء خالی شده‌است ، آیا می‌شنوید ؟ شاه گفت این تیرها را به هواه خالی می‌کنند ،که در این بین نایب‌السلطنه رسید و واقعه را عرض کرد . ناصرالدین‌شاه جناب عضدالملك و مرحوم میرزاعیسی وزیر طهران را خدمت مرحوم میرزا فرستاد ، که از حرکت و مسافرت منصرف شوید ، مجلسی در دربار منعقد کنید ، عقلاء ملت با وزراء دولت در اصلاح این امر مشاورت نمایند . مردم متفرق شدند . روز دیگر بازارها باز شد و مجلس دربار منعقد گردید . پس از مذاکرات بسیار در چند مجلس و بد گفتن آقاسیدعلی‌اکبرتفرشی به‌قوام‌الدوله بلکه به‌طور کنایه به‌شاه ، نتیجه این شد که امتیاز مرتفع باشد ،و شش کرور خسارت‌کمپانی را دولت قبول کرد و این اول قرضی بود که دولت ایران به خارجه مدیون شد ، اگر چه این خسارت به ایران وارد آمد ، لکن در عوض ملت ایران به خود آمده ، و اندکی رو به بیداری کرده ، چه از این ارتفاع امتیاز رژی ملت ایران دانست که می‌شود، در مقابل سلطنت ایستاد و حقوق خود را مطالبه کرد . و دیگر معلوم شد که با این اختلاف مذهبی بین ملت ایران ممکن است همگی در امری متفق شوند چنان‌که از انتشار حکم مزبور در همهٔ بلدان ایران عموم مردم به هر مذهبی که بودند متفق شده ، قلیان و چپوق و سیگار را ترك کردند . مردم به دست خود قلیان‌ها را شکسته و بسیاری از تنباکوها را آتش زدند. شنیدم در کرمان از مرحوم حاج‌محمدخان رئیس شیخیه تکلیف را استعلام کرده بودند . در جواب گفته بود : ما با متشرعه در فروع اختلاف داریم ، در امور سیاسی البته اطاعت حکم را بنمائید و اول خودش قلیان را ترك نمود . و نیز در طهران در بعض سفارتخانه‌ها اجزاء مسلمان از خدمات دخانی امتناع کرده و معذور هم شدند . حتی آن‌که از قرار

مذکور کلفت‌ها و خدمهٔ اندرون ناصرالدین‌شاه دست به قلیان و سایر دخانیات نمی‌رسانیدند.

از علماء طهران آقا سیدعبدالله بهبهانی تبعیت میرزای آشتیانی را ننمود ، که اولا من مقلد نیستم و مجتهدم و ثانیاً این صورت حکم که نسبت به‌جناب میرزای شیرازی می‌دهند حکم است یا فتوی ، اگر حکم است ،که باید بین مدعی و مدعی‌علیه و در مقام ترافع باشد و اگر فتوی است که باید کلیت داشته‌باشد ، و فتوا نسبت به مقلدین لازم‌العمل است، نه‌نسبت به مجتهد . باری جنابش با حضرات همراهی نفرمود . مرحوم حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی هم در مجالس مذاکره حاضر نشد ، لکن پیغام داد من استعمال دخانیات را مطلقاً حرام می‌دانم ، مخصوص به وقتی دون وقتی نیست و اگر بنای آقایان بر حرکت از طهران و مهاجرت به عتبات شد ، اول کسی که ردا بر دوش کند و با پای پیاده مهاجرت نماید من می‌باشم. بندهٔ نگارنده در مجلس مرحوم حاج‌شیخ هادی بودم، که این مذاکره را فرمود. از پاره‌ای مکاتیب و تلگرافاتی که در امر تنباکو بین اولیای امور مکاتبه ومخابره شده است و ما به دست آوردیم، بسیاری از نکات و دقایق استنباط می‌شود و ما بدون ملاحظهٔ ترتیب ، نخست مکاتیب سپس تلگرافات را درج می‌نمائیم . نوشتجاتی که از طرف ناصرالدین شاه صادر شده‌است ، اکثر آن‌ها به‌خط خود ناصرالدین‌شاه نوشته شده‌است .

**دستخط اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه به حضرت مستطاب حجة‌الاسلام میرزای آشتیانی**

جنابا ـ بعضی احکام بود خواستم با یك‌نفر زبانی برای شما پیغام بدهم ، دیدم مفصل بود . بهتر دانستم بنویسم و بعد از آن که این دستخط را ملاحظه کردید ، جواب‌عرض نموده و همین دستخط را پس بفرستید به حضور .

در فقرهٔ عمل دخانیات هیچ کس عقل کل نیست و احاطهٔ کلی در بشریت منحصر است به وجود پاك پیغمبرما علیه‌السلام و الصلوة . انسان گاهی یك خیالی و کاری می‌کند بالاخره از آن پشیمان می‌شود ، در همین عمل دخانیات مدتی بود که من می‌خواستم انحصار داخله را از کمپانی فرنگی سلب نمایم و به جناب‌امین‌السلطان دستور العمل‌ها داده‌بودم که کم کم با فرنگی‌ها حرف زده ، طوری بکند که هم عمل داخله انجام بگیرد و هم آن‌ها نتوانند ایرادی بگیرند و از دولت خسارات عمده مطالبه کنند و مردم هم آسوده از این مداخلهٔ داخلیهٔ فرنگیان که الحق مضر بود شوند ، مشغول و در تدارك بودیم که این انتشار حکم میرزای‌شیرزای در اصفهان یا جعلا یا حقیقة بروز کرد و کم‌کم به طهران رسید و شما که علماء عاقل بزرگ هستید بدون اطلاع دادن به دولت به دهن خواص و عوام انداختید که قلیان را ترك نمائید و این‌همه قال و مقال و اسباب بی‌نظمی را در پایتخت فراهم آورده ، آیا بهتر نبود که متفقاً یا تنها عریضه می‌کردید در دفع عمل ؟ ما هم که در تدارك بودیم بدون این

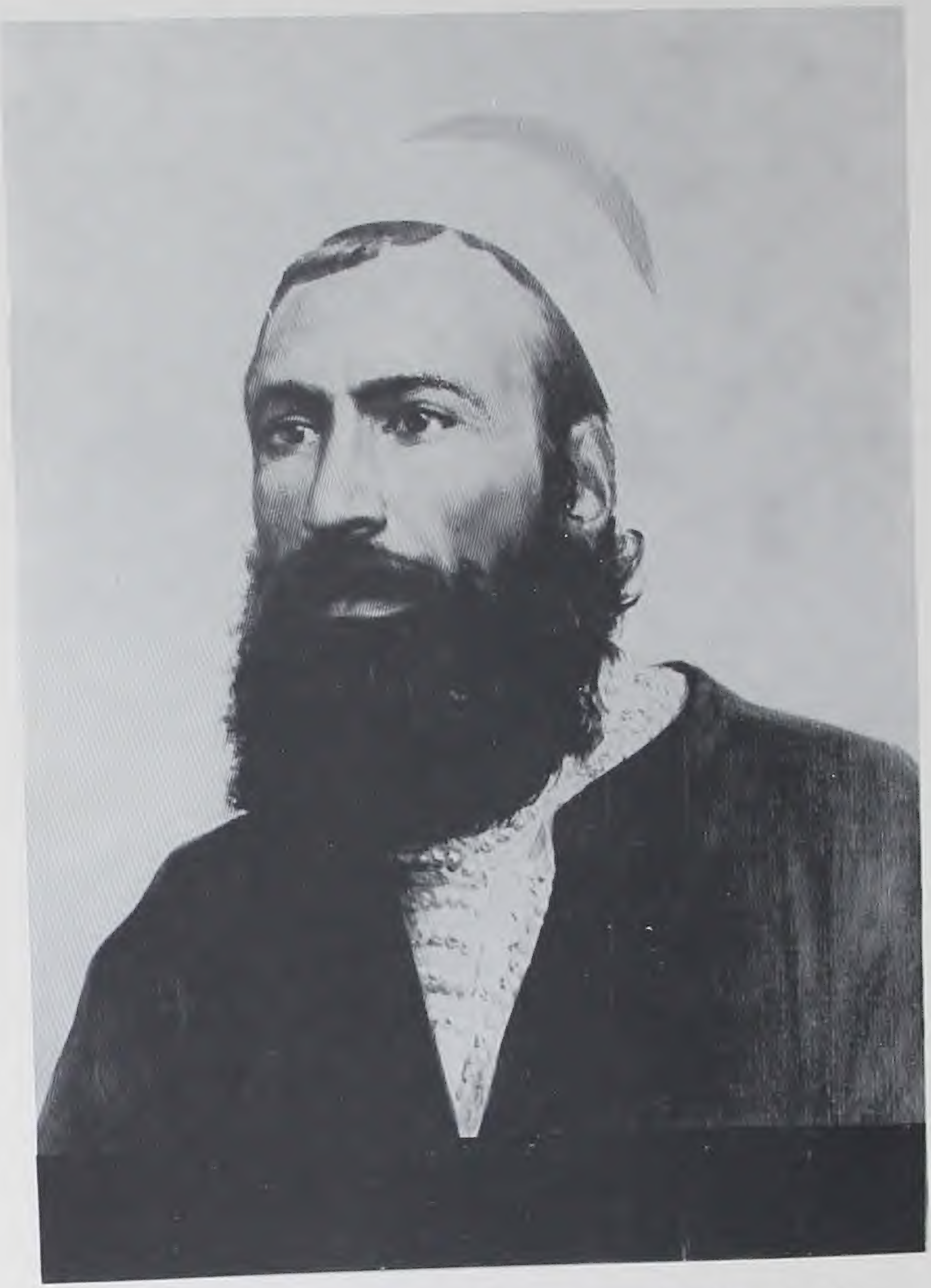
های‌هو و ترك قلیان همین طور که به انجام رسید احکام صادر می‌شد. بعد از آن ازجاجرود به جناب امین‌السلطان و نایب‌السلطنه حکم شد مجلسی از علماء و وزراء فراهم بیاورند. سئوال شود که خلاف شریعت در این قرارنامه در کجاست بنمائید تا رفع شود. مجلس اول همه حاضر شدند به جز شما که تمارض کرده بودید. جهت و معنی این را نفهمیدم، مجلسی که به حکم ما شما را برای همچو کاری احضار بکنند و حاضر نشوید. مجلس دیگر که حاضر شدید بعض عبارات گفته‌بودید که هیچ ربطی به عمل نوشته نداشت، مثلا بانك و راه آهن و غیره را عنوان کرده‌بودید، بعد از آن عرایض حسابی شما در باب دخانیات به ما رسید، آن بود که حکم فرمودیم جناب امین‌السلطان به شما قول بدهد که موقوف خواهدشد. در داخله کتباً و تلگرافاً اظهار تشکر و مسرت عامه به‌عرض رسید مگر از شما، معنی این را هم نفهمیدم که یعنی چه و عمل صحیح به قاعده با احتراز از فساد و فتنه آن بود که بعد از موقوفی عمل دخانیات فوراً شما می‌رفتید در مسجد و منبر به مردم مرحمت و التفات ما را اعلان می‌کردید و هم استعمال دخانیات را فوراً تجویز می‌کردید، چرا که به قول ملاها مانع مفقود و مقتضی موجود بود، آن سببی که تنباکو را حرام کرده‌بود رفع و تمام شده، چرا این کار را نکردید؟ سبب و جهتش را هیچ نفهمیدم و مثل این است که ابداً دولت در موقوفی این کار اقدام نکرده‌باشد، این‌طور قرار داد نبود بکنید به عوام کالانعام یعنی چه؟ آیا عوام فریبی بنظر شما رسیده یا مسند خود را می‌خواهید به این واسطه رونقی بدهید؟ و باز هم در مجالس و محافل خودتان در عوض تحسین وتمجید برضد دولت و اولیای دولت حرف می‌زنید یعنی چه؟ من شما را آدم فقیر و شخص ملای بی غرض و دولت‌خواه می‌دانستم حالا بر ضد آن می‌بینم که اقتباس به مجتهد تبریز و آقای نجفی‌اصفهانی و غیره می‌کنید. آیا نمی دانید که کسی نمی‌تواند بر ضد دولت برخیزد؟ آیا نمی‌دانید که اگر خدا نکرده دولت نباشد یك نفر از شما ها را همان بابی‌های طهران تنها گردن می‌زنند؟ آیا نمی‌دانید که اگر دولت نباشد زن و بچهٔ شماها هر کدام به دست قزاق روسی و عسکر عثمانی و قشون انگلیس و افغان و ترکمان خواهدافتاد؟ حیف از شماست با علم و عقلی که دارید عقل خود را به دست چند نفر طلاب و اراذل و اجامر محله و شهر بدهید و به میل آن‌ها حرکت کنید. خلاصه چون خیلی لازم بود محرمانه این دستخط را به شما نوشتیم، دیگر خود دانید. یك دفعه نصیحت لازم است و عجب خدمتی به ملت و مردم می‌کنید، هر کس هم که تریاك کش نبود حالا چپوق تریاك می‌کشد، قلیان

چرس را عجب رواجی دادید ، مرد که بی‌جهت قلیان را ترک نمی‌کند لابد است برود یا تریاك بکشد یا چرس ، یا هر نجاستی که گیرش بیاید سر قلیان بگذارد بکشد و دیوانه شود ، تا خوش شود ، بمیرد . حقیقة خیلی اسباب استسقاء شده والسلام .

جواب دستخط از طرف حضرت حجةالاسلام میرزای آشتیانی

به‌شرف عرض اقدس اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه می‌رساند، دعاگو سابقاً عازم بود که عریضه به حضور مبارك عرض نماید که هم حاکی از تشکر مراحم ملوکانه نسبت به عموم رعایا و دعاگویان خاصه بر سلسلهٔ جلیلهٔ علماء که رؤسای دین و ملت و حملهٔ شریعت و به واسطهٔ همین مزیت،شایستهٔ مزید مکرمت و مرحمت باشد و هم اشعار بر برخی عرایض صادقانه و دولت خواهی بی غرضانه که انکشاف صدقش از ملاحظهٔ سطور و فقراتش به عین مرحمت و مکرمت ظاهر و پیدا و گمان راستی و استقامت و خلوص از ابتناء وی به مصالح عامهٔ ملت و دولت و قوام مملکت و دوام سلطنت روشن و هویداست داشته‌باشد ، لکن به احتمال آن که اطاله‌اش شاید موجب ملالت خاطر عاطر بندگان اعلیحضرت گردد یا خدا نخواسته محمول به غرض و بدین واسطه نقض غرض گردد ، تکاهل نموده و تساهل ورزیده ترکش را اولی و انسب دانستم . تا دیشب گذشته که به زیارت دستخط مبارکی که فقراتش مبنی برکمال بی مرحمتی و سلب مراحم ملوکانه و عواطف خسروانه و منتج عکس امنیه و آمال و خلاف خدمات و دولت خواهی‌ها بود مشرف شده ، لازم بل متحتم دانسته که در صدد رفع بعضی از شبهات که شاید ناشی از عرایض بعضی از مغرضین هدیهم‌الله الی صراط‌المستقیم باشد برآیم که خاطر عاطر بندگان اعلیحضرت همایونی را آسوده و فارغ و بی مرحمتی مبدل به کمال مرحمت و انشاءالله مشمول مراحم کاملهٔ ملوکانه و مکارم شاملهٔ خسروانه شوم، لذا به‌شرف عرض بندگان اعلیحضرت همایونی می‌رساندکه حالت خلوص و دعاگوئی کلیهٔ دعاگویان خاصه دعاگو نسبت به سلطان اسلام ، مدالله اظلاله علی رؤس‌الخواص والعوام ، به مرتبه‌ای است که گوش از بیان وتجدیدش کر و اصم، و لسان از توصیفش الکن و ابکم است؛ و بنابراین مطلب، گذشته از آن که از مستقلات عقلیه بل از فطریات اولیه است نفوس مطلوب حضرت احدیت عز اسمه و منظور حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله علیه وآله و سلم است. چه سلطان اسلام حامی دین مبین و حافظ شریعت سیدالمرسلین و استقرار دولت و دوام سلطنتش موجب بقای امن و امان که اعظم نعمای الهیه است می‌باشد و بالضرورة نفس مبارکش مورد مراحم الهیه و مشمول حفظ و تأیید مکارم غیبیه خواهد بود ؛

**شیخ احمد روحی**
**تولد ۱۲۶۳ قمری ـ مقتول به سال ۱۳۱۴**



«... و درباغ شمال محمد علی میرزا ولیعهد ، خودش با میرغضب بـر بـالین آنها آمده ... آن وقت خود روحی میرغضب را به طرف خویش دعوت کرد ... » صفحهٔ ۱۵

میرزا حسن‌خان خبیرالملک
مقتول به سال ۱۳۱۴



«... تا عاقبت حاج شیخ روحی را ، و بعد میرزا آقاخان ، و آخر میرزا حسن خبیرالملک را به قتل رسانید ...» صفحهٔ ۱۵

و با این مطلب چگونه می‌شود که تساهل در امتثال امر احضار شود و بدون عذر عقلی تمارض نموده و معتذر شده متقاعد از شرفیابی گردد ، با آن که خود استدعای مجلس اجتماع را نموده و سبب حضور سایر علماء شده ومعلوم است که مقتضای اتحاد دولت و ملت و خلوص مفرط به دعاگوئی ودولت خواهی‌صمیمی، که شهدالله وکفی به شهیدا، مشوب به هیچ گونه از اغراض فاسدهٔ عاطله وخیالات کاسدهٔ باطله نیست ، آن است که اگر مطلبی را ببینند که خالی از صلاح دولت و ملت بل موجب فساد انتظام امور مملکت و سلطنت است به احسن‌الوجوه دفع و به داعی حفظ نفس نفیس سلطنت که اعز نفوس است مهما امکن متقاعد از رفعش نشوند ؛ و از این قبیل است عرایض صادقانهٔ جناب مستطاب حجةالاسلام آقای میرزای شیرازی سلمه‌الله تعم ، در خصوص امتیاز دخانیات و مداخلهٔ خارجه در داخلهٔ مملکت ایران ؛ دعاگو و سایر دعاگویان که کراراً تلگرافاً به عرض حضور مبارك رسانیده و مفاسد این امر را مشروحاً نصب‌العین اولیای دولت قوی شوکت نموده که موجب اخلال نظام امر مملکت و رفته رفته سبب عدم استقلال سلطنت و علی‌الانصاف، هادم اساس دین مبین و مافی غرض از صدمات و ابتلائات حضرت خاتم‌النبیین صلی‌الله‌علیه و آله و بعثت انبیاء و مرسلین است و چون مدت متمادی از زمان عرض عریضه گذشت و به زیارت جوابی که حاکی از رفع کلیهٔ این بلیهٔ کبری و مفسدهٔ عظمی که ناشی از سوء تدبیر اولیای دولت قوی شوکت است باشد مشرف نگردیدند ، چنین گمان کردند که شاید اولیای دولت مساهله در عرض و ایصال عرایض کرده و مفاسد این امر را اغفال نموده باشند،و یا به واسطهٔ تنجز امتیاز و استیلای کمپانی ممتاز سلب قدرت از رفعش شده متمکن از اصلاحش نباشند؛ تأملات و افکار نموده بل انتصار از اولیای دین مبین نموده و به وجهی که نه موجب کشف خلاف کلمهٔ دولت و نه سبب شق عصای کلمهٔ رعیت باشد ، طریقی را انتجاب و انتخاب فرموده، و مردم را از استعمال تنباکو و توتون منع نموده ، که بدون ترتب مفسده بالاضطرار موجب انصراف شود قهراً رفع می نماید و سایر علماء هم یا انشاءً به واسطهٔ رفع این مفسدهٔ مؤبقه و یا اقتداءً این طریق را احسن‌الوجوه و اقرب‌الطرق دانسته ، موافقت و متابعت نمودند و چون رفع این مفسده به جز رفع کلی امتیاز از خارجه و داخله متصور و تبعیضش مؤثر نبود و اظهار این مطلب از دعاگو در مجلس احضار شاید محمول بر بعضی اغراض فاسده باشد و مورد افکار می‌شد، لذا دعاگو هم به واسطهٔ عدم مخالفت با علماء و قبح شق عصا و مصلحت‌بینی ایشان صلاح چنین دیده که به جناب آقای معظم‌سلمه‌الله تعم تلگراف و مطلب را علی ما هوالواقع

اعلان دارند و قبل از ملاحظهٔ جواب چون رافعی از برای حکم سابق نبود و مانع بالکلیه رفع نشده همان حکم را معمول داشته اجرا نمایند ، به واسطهٔ آن که تحریم استعمال دخانیات از ایشان بوده و لابد حکم تحلیلش هم باید مستند به ایشان باشد ، اولیاء دولت مطلب را علی ما هوالحق تلگراف نکرده و آقای معظم را از کیفیت و حقیقت مطلب اعلام ننمودند بل مجمل و سربسته به تمام اطراف بلاد ممالك محروسه ، اعلان و تلگراف نمودند که حسب‌الامر امتیاز برداشته‌شد و علماء سایر بلدان هم به اعتقاد آن‌که رفع بلیه بالکلیه شد عرایض متشکرانه عرض نمودند .

بالمآل که عماًقریب معلوم شود و کشف خلاف گردد بالکلیه از مراحم ملوکانه مأیوس و دیگر اعتمادی از برای ایشان بل عموم رعیت نسبت به‌اولیای دولت نخواهد ماند . و در مسئلهٔ بانك و راه‌آهن و غیره که عرض کرده‌اند دعاگو طرف بوده و دستخط فرموده‌اند ، مطالبی بی‌ربط بوده خلاف عرض شده، به واسطهٔ آن‌که در مسئلهٔ بانك به هیچ وجه گفتگوئی نشد واز راه‌آهن به همین قدر عنوان شد که مفاسد این امتیازات هم بسیار است ، و منجمله آن است که فرنگیان بعد از آن که قضای حاجتشان شود به قانون و زاکون خود هم عمل نخواهندکرد، بل به میل خود سلوك خواهندنمود مثل آن که ملك رعیت را خراب می‌کنند و عوض نداده ، از طریق عبور می‌نمایند و اما سایر مسائل مثل دعوت کشیش نصاری مسلمین را به دین عیسوی و ترغیب نمودن به‌کتاب و قول وتألیف لسانی، به‌این مناسبت گفتگو شد که وزراء اظهار نمودندکه هم سلطنت همواره بر ترویج و تشیید ملت بوده دعاگو تصدیق نموده لکن اظهار داشتم که اولیای دولت تقصیر دارند که این گونه از مفاسد را که موجب هدم اساس دین است به حضور مبارك عرضه نمی‌دارند و بالجمله داعی گمانم این بود که در ازای این دولت خواهی‌ها و زحمات قاطبهٔ علماء ،مورد مراحم و بیشتر ازپیشتر مشمول مکارم و عواطف ملوکانه شوند، حال که معلوم می‌شود به قول شاعر عرب

ما کل مایتمنی المرء یدرکه     تجری‌الریاح بمالا تشتهی‌السفن

نتیجه برعکس داده ، و برخلاف معمول ثمر بخشیده ، و خاطر عاطر مبارك از دعاگو رنجیده‌تر شده، بل حسن خدمت و نیکوئی تدبیر علماء بلدان هم ازقبیل مجتهدتبریزی(۱) و آقای نجفی‌اصفهانی‌سلمهماالله‌تعم که همیشه خیرخواه دولت بوده‌اند، به‌سوء تدبیر به‌نظر انور رسیده که دعاگو را هم قیاس به‌آن‌ها نموده و دستخط فرموده‌اند که تبعیت اجامر و اوباش می کنی واین مطلب یامعمول

(۱) مراد مرحوم حاج میرزا جوادآقا مجتهد تبریزی است.

به عوام فریبی، و یا به واسطهٔ رونق دادن مسند است و بسیار عجب دارم ازاین بی‌مرحمتی شدیدهٔ ملوکانه ، که تصور خیال فساد در حق دعاگو شود و به‌تبعیت عوام و جهال و حب مسند منتصب گردد . با آن‌که فقرهٔ اولی کاشف از بی‌عقلی و نابخردی و سنخیت با جهال واوباش و العیاذبالله تعم‌منه است چه تبعیت عاقل از جاهل نامعقول و پیرویش در نظر عقلاء مردود و غیر معقول است و فقرهٔ ثانیه حاکی از ضعف، و بطلان مستنداست به ملاحظهٔ امتثالش به‌دعاگو زیراکه مسند شرع مبین را رونق‌از خاتم النبیین و مروجش بحمدالله تعالی نفس نفیس‌بندگان اعلیحضرت است گذشته از آن که دعاگو در این بلد مسندی نمی‌بینم و جز دعاگوئی و تدریس غرض و اشتغالی ندارم و بعضی از بی‌مرحمتی‌های دیگر که خود را در دعاگوئی شایسته و مستحق آن نمی‌دانم که مذاکره کنم و فی‌الحقیقة خیلی مأیوس از مراحم ملوکانه شدم که تقریباً بعد از پنجاه سال زحمت و خدمت در ملت و دعاگوئی دوام دولت و سلطنت با خلوص عقیدت در نظر انور همایونی مقدار یك قاضی سنی و کشیش ارمنی را در نظر سلطان روم و سلاطین عیسوی نداشته‌باشم با آن که شاید مشهور جمله از اهل علم باشد که اگر تمدن و توقف و توطن در عراق عرب کرده‌بود در حوزهٔ علمی اسلام منحصر و معروف به‌شخص اول بودم انصاف آن است‌که در این مملکت خیلی ترقی‌کردم و بعد از زحمات بسیار و دعاگوئی خالصانهٔ بی‌شمار مفسد به‌خرج رفته و به‌کیفر آن مورد بی‌مرحمتی و الطاف ملوکانه شدم گمان ندارم که در هیچ دولتی جزای چون من دعاگوی دولت خواهی راکه سرتا پا وجودش دعاگوئی دولت وهمواره برصلاح امرمملکت و تشیید ملت است بدین‌گونه دهند . باری ، هرچه آن خسرو کند شیرین بود. اگر فی‌الحقیقة بعد از ملاحظهٔ صدق عرایض و حسن مقال باز هم شایبهٔ خلاف واقعی العیاذبالله در عرایضم رود و خاطر مبارك از غبار کدورت و گرد کدرت صافی و پاك نشود و معذالك دعاگو را مفسد در انتظام امور مملکتی بدانند با امتنان و تشکر از مراحم ملوکانه استدعای مرخصی دارم که معجلا به‌اندازهٔ خود در تدارك هجرت از این مملکت برآیم و به‌یکی از زوایای مقدسهٔ عتبات عالیات مشرف شده این دو روزهٔ عمر را که فی‌الحقیقة‌کالعدم است به‌دعاگوئی مشغول بروجود مفسدم در این مملکت مفسده مترتب نشود به واسطهٔ آن‌که دعاگو نه در این مملکت ضیاع و عقاری دارد و نه‌بحمدالله تعالی به‌علایق دنیویه علاقهٔ بیشماری، اما امیدوارم که انشاءالله صدق عرایض گفتارم بربندگان اعلیحضرت همایونی پوشیده و مستور نماند و ملاحظهٔ صلاح امر مملکت و سلطنت و بقاء ملت و تشکر و دعاگوئی کلیهٔ رعیت را فرموده ، این بلیهٔ عظمیه را به‌همت علیای ملوکانه

بالکلیه رفع فرموده ، در ترویج شریعت و علماء که اخص دعاگویانند بذل جد وجهد خسروانه نمایند تا یأس رعایا ودعاگویان ازمراحم ملوکانه مبدل به امیدواری ورجاء و به دعاگوئی ذات خجسته صفات مبارك اعلیحضرت‌شاهنشاه جمجاه اسلامیان پناه مشغول شوند الامرالاقدس‌الاعلی‌مطاع .

**دستخط اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه در جواب مکتوب جوابیهٔ**
**مرحوم میرزای‌آشتیانی**

جنابا ــ عریضهٔ شما را ملاحظهٔ کردم اولا این دستخط محرمانه بود و احدی نمی‌دانست اگر بد نوشتم یا خوب ثالثی نمی‌داند و نخواهددانست . ثانیاً از کثرت اوقات تلخی و این که بعد از این همه زحمت و مرارت کار را به این پایه با کمپانی خارجه تمام کرده و به این خوبی انجام داده‌ایم چرا باید مثل شما علمای بزرك به مردم نادان عوام این طور اهتمامات و مراحم ما را حالی نکنند ، که مردم آسوده شده پی کار خود بروند . مگر شوخی بود که بعد از دادن همچو قرارنامه به فرنگی و آن همه مخارجی که او کرده است به این سهولت از عمل خود دست بردارد و برود پی کارش . در فقرهٔ تجارت خارجه هم ابداً ضرری به رعیت و تجار ما ندارد و نخواهد داشت و این حرف مفصل است باید یك نفر از اولیای دولت به شما حالی نماید و اینها موافق عهدنامه‌های قدیم حق تجارت دارند کار تازه‌ای نیست. در حقیقت تمام‌آن قراری که باکمپانی دخانیات در داخلهٔ ایران داده‌بودیم تماماً باطل و نسخ شد این کار را بیش از این نباید دنبال کرد و البته شما در روی منبر و مجلس درس باید به تمام مردم حالی بکنید که این‌کار تمام شده وگذشته‌است ، بر شما فرض است که هر چه زودتر به همه‌حالی بکنید قلیان نمی‌کشند نکشند اما بدانند که دیگر برای احدی مجبوریت باقی نمانده است و همه آزاد هستند در بیع و شری و اختیار مال خودشان را دارند و کمال امیدواری و تشکر را از دولت داشته باشند که رفع همچو کار بزرك را کرده‌است، حالی کردن این فقره به مردم عوام با شماست که شاکر و دعا گو باشند شما می‌دانید که من همیشه احترام علماء را لازم می‌دانم به خصوص در حق شما یك مرحمت قلبی داشته و داریم البته کمال‌اطمینان را از التفات باطنی ما داشته‌باشید و ابداً حالت یأس از آن نداشته‌باشید .زیاده زحمتی نیست جواب را عرض بکنید .

**جواب دستخط مزبور**

**از طرف حجة‌الاسلام آشتیانی اعلی‌الله‌مقامه**

به‌شرف عرض اقدس بندگان اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاه جمجاه اسلامیان

پناه ابدالله دولته می‌رساند ، که دعاگو مأیوس از مراحم ملوکانه نشده و نیستم و چون دستخط مبارك سابقه ، مشعر بر بعضی بی‌مرحمتی‌ها بود که کمال تنافی با فرط دعاگوئی و خلوص دعاگو داشت به داعی طمع ازدیاد مرحمت و اشتداد مرحمت و مودت و مکرمت به عریضهٔ سابقه جسارت ورزیدم و اما در خصوص امر به تشکر عموم علماء و دعاگو رعایا از مراحم ملوکانه و مذاکرهٔ دعاگو در مجلس درس و غیره که دستخط مبارك صدور یافته گذشته از آن که در مجلس احضار بلیهٔ مرفوعه و مفسدهٔ ممنوعه را اول المتشکرین بودم ، در امتثال امر حاضر و تشکر مراحم ملوکانه را در مجلس درس و غیره نموده ، کثرت مرحمت و شدت زحمت و مشقت بندگان اعلیحضرت همایونی را در خصوص اصلاح فی‌الجملة عمل دخانیات و تقاعد کمپانی و امتثال امر همایونی نصب‌العین خاص و عام خواهد شد ، که انشاءالله کمافی‌السابق بلکه بیشتر از پیشتر رجاء به مراحم ملوکانه حاصل شده به‌احسن‌الوجوه عموم رعیت اشتغال به دعاگوئی و مسئلت دوام دولت داشته باشند لکن مسئلهٔ قلیان را همان طور که اعلیحضرت قدر قدرت همایونی دستخط فرموده‌اند نباید متعرض شد که بر امر شرب و استعمالش جز ترتب مفسده ثمره‌ای مترتب نخواهدشد و تا مشاهدهٔ حکم تجویز و تحلیل از آقای حجة‌الاسلام‌شیرازی‌سلمه‌الله‌تعالی نکنند مرتدع نخواهند گردید دعاگو هم محض امتثال امر قدر قدرت اگر رأی مبارك تعلق گیرد رقعه‌ای به جناب آقای معظم عرض نماید که مشتمل بر تشکر از مراحم ملوکانه باشد و محتوی بر عدم اصلاح بالکلیه لکن محرمانه ـ الامرالاقدس‌الاعلی‌مطاع .

**صورت‌مکتوب**

**میرزای‌آشتیانی‌مرحوم به‌اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه**

به‌شرف عرض اعلی می‌رساند ــ که انزجار و وحشت قلوب رعیت از این مسئله و تصرف خارجه در داخله به مرتبه‌ای است که گمان ندارم به غیر عدم تصرف کلی و رفع اصلی و عود به صورت‌اولی آسوده خاطر و امیدوار شوند بلکه شاید تکذیب دعاگو را نمایند . خاصه با وضع حالیهٔ کمپانی و اشتغال تام به لوازم امتیاز به‌جز سخت‌گیری در امر توتون و تنباکو که سابقاً می‌نمود و به جبر و عنف از تجار مأخوذ می‌داشته از قبیل صنعت و اعمال گروانکه و غیره که از لوازم تصرف در داخله است و عدم علم به استرداد و ملاحظهٔ قرارنامه نسبت به عامهٔ رعیت و اختصاصش به بعضی از اولیای دولت شایستهٔ آن است که به ملاحظهٔ جذب قلوب رعیت و امیدواری به مراحم ملوکانه مقرر فرمایند که عجالة کمپانی از تصرفات متعلقه به داخله که سبب استیحاش رعیت و اهل ملت

است ممنوع و قرارنامه‌ای که استرداد شده مشهود نظر خاص و عام گردد . الامرالاقدس‌الاعلی‌مطاع .

استفتاء ازحضرت آیةالله

میرزای‌شیرازی‌اعلی‌الله‌مقامه که در باب قلیان شده‌است

حجةالاسلاما متع‌الله‌المسلمین بطول‌بقائکم : صورت سئوال و جوابی به تفصیل ذیل منسوب به جنابعالی شیوع یافته مستدعی آن که اگر صحیح است به خط مبارك تصریحاً مرقوم فرمائید و بر تقدیر صحت هر گاه این عمل امتیاز بر داشته شد این حکم باقی است یا خیر

صورت سئوال ازحجةالاسلام ادام‌الله ظلکم‌العالی : با این وضعی که در بلاد اسلام از بابت عمل تنباکو پیش آمده ، فعلا کشیدن قلیان شرعاً چه صورت دارد تکلیف مسلمانان چیست ؟ مستدعی آن که تکلیف مسلمانان را مشخص فرمائید .

جواب : بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان عجل‌الله‌فرجه است .

جواب از سئوال اول : بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ بلی صحیح است و سئوالی که از بقاء حکم بر تقدیر رفع امتیاز شده جواب این است که بر تقدیر رفع از این جهت منعی ندارد و الله‌العالم حرره‌الاحقر محمدحسن‌الحسینی .

دستخط ناصرالدین‌شاه

جناب امین‌السلطان : امتیاز دخانیات داخله که چند روز قبل موقوف شده بود این روزها که امتیاز خارجه را هم موقوف فرمودیم و کلیة این عمل به طرز سابق شد حالا به تمام علماء و حکام و مردم اطلاع بدهید که مطمئن باشند و به تمام رعایا حالی نمایند . (۱۳۰۹)

ایضاً صورت دستخط ناصرالدین‌شاه

شرح سرپاکت ـ جناب‌امین‌السلطان و نایب‌السلطنه ملاحظه کرده فوراً مجری دارید . لازم است نایب‌السلطنه و جناب امین‌السلطان و سایر وزراء محترم دولت این یادداشت ما را ملاحظه کرده برای تجار معتبر و غیره و تجار معتبر تنباکو فروش قرائت نمائید .

حکمی که پادشاه و دولت می‌کند او را خود دولت لازم‌الاجراء می‌داند و هرحکمی که می‌کند چه در داخله و چه در خارجه از روی خدعه و اشتباه نخواهدبود یك وقتی مقتضی شد عمل دخانیات را به کمپانی انگلیس بدهند و دادند . چندی بعد مقتضی شد که آن امتیاز را از کمپانی بگیرند و گرفتند . اعلان دولتی هم نوشته و بهمه جا انتشار داده‌شد که این عمل از کمپانی گرفته

شده است علاوه براین خود کمپانی انگلیس هم اعلان نوشت که دولت ایران این امتیاز را از من پس گرفت وکف ید از من شد . هرکس در طهران یا ولایات دیگرتنباکوئی به من فروخته است بیاید پول خود را بدهدو تنباکو را پس بگیرد و بههمهٔ معابر چسبانیده و همهٔ مردم را مطلع و مستحضر کرد که این امتیاز از من خلع شده است با وجود این همه توضیحات و اسناد و احکامیکه صادر شد در نسخ و ابطال این قرارنامههای دخانیات با کمپانی کمال تعجب را دارم از اینکه باز میشنویم در میان مردم و تجار و غیرذلك اشتباهی در این فقره حاصل است که رفع دخانیات نشده و اگرشده باشد موقتی است.اولا معلوم است که این انتشارات را اشخاص مفسد رذل که بدخواه دولت و ملت هستند میدهند و این اراجیف را شهرت دادهاند البته هیچ شخص عاقل دولتخواهی نباید بهاین حرفهای بیمعنی و اقوال مجعول اعتنائی بکند، بلکه برهمهٔ اعالی وادانی و برهمهٔنوکرها و رعیتهای دولتخواه صادق صمیمی لازم و واجباست که بعد ازاین ازهرشخص مفسد مغرض که این حرفها را بشنوند یا اعلانی بنویسند و نصب نمایند و او را ببینند گرفته بهحکومت تسلیم نمایند که آنها را تنبیه شایسته نمایند . چرا که این نوع شهرتهای بیمعنی مفسده انگیز باعث ناامنی تجار و کسبه و رعایا برتمام اهالی مملکت و اهل طرق و شوارع شده وکسب و تجارت از میان خواهد افتاد و آن وقت دولت لابد میشود که برای نظم امور جمهور تشددات فوقالعاده به ظهور برساند وخود شخص رئیس دخانیات البته نمیتواند بعد از موقوفی مجدداً دخیل امور دخانیه بشود . بقای این شخص رئیس دخانیات عجالة در طهران برای این است که محاسباتی که با مردم دارد مفروق و ادعای مخارجی که در این امور کرده و با دولت دارد قرارش را داده و کار خود را تمام کرده راهش را بگیرد از این دولت برود و این هم البته یك دو ماهی طول دارد که کارش تمام شده آن وقت برود از آن طرف رئیس تنباکو در تمام شهرها و بلاد ایران مأمور و عملجاتی که برای انجام این کار داشت چه از فرنگی و چه از ایرانی تماماً را متفرق و احضار و جواب داد. چنانچه یك نفر در دولت و بلاد ایران از این اشخاص نیست و اگر در جائی باشد و کسی مطلع است بهعرض برساند تا دولت او را خارج نماید و باز هم تکرار میکنیم که این کار بالمره خارجاً و داخلا متروك و موقوف شدهٔ دائمی است و ابداً موقتی نیست و این امتیاز را بعد از این دولت بهاحدی از تجار خارجه و داخله نخواهد داد تمام آسوده و مطمئن باشند (صحهٔ همایونی و دستخط).

تمام این یاد داشت بهحکم و فرمایش ماست که در این ورقه نوشتهاند

و سوادی از این فرمایشات را ملک‌التجار برداشته به همه‌جا منتشر نماید(توشقان ئیل۱۳۰۹)

تعجب در این است که بعد از اعلان چرا آن‌هائی که به‌کمپانی تنباکو فروخته نمی‌روند پول داده تنباکوی خود را پس بگیرند .

صورت اعلانی که

ازجانب رئیس دخانیات درباب فسخ امتیاز شده‌است

اعلان – چون دولت اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه ، منوپول و انحصار دخانیات را کلیة از داخله و خارجه موقوف فرمودند و به‌من رسماً نوشتند. لهذا به‌عموم تجاری که به‌ادارهٔ (رژی) تنباکو و توتون فروخته‌اند اعلان می‌نمایم هر کس بخواهد تنباکو وتوتون خود را پس بگیرد به‌ادارهٔ دخانیات رفته و قیمتی را که برای آن دریافت نموده ردکند و جنس خود را تحویل بگیرد (ارنستین )

مکتوب امین‌السلطان

به‌حضرت حجةالاسلام مرحوم میرزای‌آشتیانی

عرض می‌شود جناب حاج ملک‌التجار فرمایشات جناب مستطاب عالی راکاملا رساندند. مایهٔ کمال امتنان شد و یقین دارم، که عرایض اخلاص کیش را هم تماماً و صحیحاً رسانده‌است و خاطر عالی را مستحضر داشته است لازم دانستم که این مختصر را هم تحریراً مصدع خاطر عالی شوم که خاطر جناب مستطاب عالی از این طرف خاصه بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه روحی فداه و از ارادت و اخلاص این بنده از حالا تا هروقت بلکه بعون‌الله تعالی مادام‌العمر ، مطمئن باشید که به‌هیچ وجه خللی و نقصی در آن حاصل نخواهد شد مشروط براین‌که جناب مستطاب عالی هم به‌شبهات مفسدین و ارباب غرض اعتناء نفرمائید و هروقت هرچه عرض شود از این بنده استفسار فرمائید تا حقیقت معلوم شود زیاده عرضی ندارم ، ایام افادت مستدام .

جواب مکتوب مزبور

عرض می‌شود : جناب ملک‌التجار همان قسمی که فرمایشات جنابعالی را کاملا ابلاغ نموده، قاطع هستم‌که عرایض داعی را هم تاماً وکاملا به‌عرض رسانیده است . اگرچه به‌همان بیانات ایشان‌کمال استظهار و اطمینان حاصل‌گشته بود . ثانیاً هم که رقعهٔ شریفهٔ جنابعالی را رساندند، برمراتب استظهار و اطمینان داعی افزود و محض رعایت ادب لازم دیدم که کتابة در مقام تصدیع برآمده و این فقره را تصریح نماید که به‌صاحب شریعت مقدسه قسم است، این داعی دوام دولت

ابد مدت قاهره هیچ وقت از دعای بقای ذات اقدس ملوکانه غفلت ننموده و نخواهد نمود . بلکه دعای آن وجود مبارك را برخود و برقاطبهٔ اهل اسلام خاصه سلسله سلسلهٔ جلیلهٔ علماء واجب می‌دانند از شخص محترم جناب عالی هم از هرجهة همه وقت کمال امتنان را داشته و دارم و مخصوصاً جنابعالی را از غالب وزرای سابق ولاحق نیك‌نفس‌تر وخوش اعتقادتر می‌دانم ویقین دارم‌که به هیچ وجه من‌الوجوه از هیچ بابت از خیر دولت و ملت چشم نخواهید پوشید . حتی به‌جناب ملك‌التجار گفتم از روی انصاف وقتی که انسان ملاحظه نماید برای این منصب جلیل حال هیچ شخص عاقلی از جناب عالی تعدی نخواهد نمود و همان‌طوری‌که جناب عالی امر فرموده‌اید که اعتنا به‌شبهات ارباب غرض نشود داعی هم خواهش و استدعا می‌کند که جناب عالی هروقت چیزی بشنوید به‌توسط خود جناب ملك‌التجار که معتمد جنابعالی است و داعی هم وثوق و اعتماد دارد پیغام فرمائید تا فوراً رفع شبهه شود ائمهٔ جماعت هم‌که دراین دو روزه به مسجد نرفته بودند فوراً به همه اطلاع داد که منبر رفته وجود مسعود اعلیحضرت همایونی ایدالله جیشه و ابد عیشه را دعا کنند با بیانات کافیهٔ جناب ملك‌التجار زیاده بر این تصدیع و جسارت است . ایام افادت مستدام .

**صورت مکتوب امین‌السلطان**

**به حضرت مستطاب میرزای آشتیانی اعلی‌الله‌مقامه**

عرض می‌شود امیدوارم انشاءالله تعالی وجود مسعود عالی مقرون به سلامت است رقیمهٔ مطاعهٔ عالی با عریضهٔ تلگرافی جناب مستطاب حجةالاسلام میرزامدظله العالی رسید. فوراً از عرض لحاظ اقدس همایون گذرانده از این نوع اظهار دعاگوئی جناب معظم‌الیه خاطر مهر مظاهر خیلی خرسند و خوشنود شدند و هم از اقدامات جناب عالی خاطر همایون راضی شدند. بدیهی است مراتب را چنانچه باید و شاید خاطرنشان ایشان فرموده‌اند و رفع اشکالات شده است جواب تلگراف جناب آقای‌میرزا را هم صادر و مرحمت فرموده‌اند لفاً ارسال داشت که به‌ملاحظهٔ شریف جناب مستطاب عالی هم برسد و بعد به تلگرافخانه ارسال فرمایند که تلگراف شود و چون از تلگراف خود جناب عالی هم اظهار لطف دربارهٔ ارادت کیش فرموده‌اند خواهش دارم امتنان و تشکر بنده را به نحوی که شاید و باید خدمتشان مرقوم فرمائید ایام افادت و افاضت مستدام .

**اول تلگرافی که مرحوم آیةالله حجةالاسلام حاج‌میرزامحمدحسن‌شیرازی اعلی‌الله‌مقامه به‌اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه مخابره نموده**

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ به توسط حضرت اسعدامجدارفع‌والاشاهزادهٔ اعظم

نایب‌السلطنه دام‌اقباله‌العالی ، به‌شرف عرض حضور اعلیحضرت اقدس شاهنشاه خلدالله ملکه می‌رساند. اگرچه دعاگو تاکنون به محض دعاگوئی اکتفا نموده، تصدی استدعائی از حضور انور نکرده ، ولی نظر به تواصل اخبار به وقـوع دقایقی چند که توانی از عرض مفاسد آنها خلاف رعایت حقوق دین و دولت‌است عرضه می‌دارد: که اجازهٔ مداخلهٔ اتباع خارجه در امور داخلهٔ مملکت و مخالطه و توددآنها با مسلمین و اجرای عمل بانك و تنباکو و راه‌آهن و غیره از جهاتی چند منافی صریح قرآن مجید و نوامیس الهیه و موهن استقلال دولت و مخل نظام مملکت و موجب پریشانی عموم رعیت است . واقعهٔ شیراز از قتل و جرح جماعتی از مسلمانان در حمای مطهر حضرت احمدبن‌موسی علیهماالسلام و هتك آن بقعهٔ مبارکه و تبعید جناب‌شریعت‌مآب حاج سیدعلی‌اکبر (۱) سلمه‌الله به‌وضع ناشایسته نمونه‌ای از نتایج این امور است البته مفاسد این امور از عرض حضور اقدس نگذشته والا از فرط اهتمام خاطر همایون در ترقیات ملت و دولت رضا به اجرای این امور مترقب و مأمول نبوده دعاگو هیچ در مقام دولت خواهی هم رضا نمی‌دهدکه بعد از استمرار نعمت خداوند جلت‌عظمته به اعلیحضرت شهریاری عز نصره و به قوت شوکت و دوام سلطنت این امور که مفاسد آنها در اعصار لاحقه دامنگیر دین و دولت ورعیت است دراین عهد همایون جاری‌شده‌نام نیك چند سالهٔ دولت خدای نخواسته به خلاف مذکور شود. رجاء واثق از مراحم ملوکانه آن‌که اگر اولیای دولت در این امور ترخصی فرموده‌اند به اتفاق کلمهٔ ملت معتذر شده این مفاسد را به احسن وجه تدارك وجناب معظم را که تاکنون پناهندهٔ ناحیهٔ مقدسه است به تلافی این وهن مورد عواطف خسروانه فرمایند تا سبب مزید دعاگوئی وامیدواری کافهٔ علماء و رعایا گردد ، الامرالاقدس‌الاعلی مطاع .

تلگراف ثانی حضرت‌آیةالله

میرزای‌شیرازی به حضور اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه

به‌شرف عرض حضور اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه می‌رساند . سابقاً دعاگو عریضه‌ای تلگرافاً در باب مفاسد مداخلهٔ خارجه در داخلهٔ مملکت ایران به حضور مبارك عرض نموده بود جوابی از جانب اولیاء دولت قوی‌شوکت نقل نمودند ، که کاشف بود از آن که به مفاسد اجرای این امور حق التفات نفرمودند و چون اغماض از آن منافی رعایت حقوق اسلام بود ، لهذا ثانیاً به عرض حضور مبارك می‌رساند: که مفاسد انفاذ این امور به مراتب اعظم از مفاسد

(۱) مراد آقا سیدعلی‌اکبرفال اسیری است که او را از فارس نفی و به عتبات تبعید نمودند .

صرف نظر از آن‌ها است . کدام مفسده با اختلال قوانین ملت و عدم استقلال سلطنت‌و تفرق کلیهٔ رعیت و یأس آن‌ها از مراحم ملوکانه برابری می کند؟ چگونه می‌شود که با وجود این که در قرون متداوله اولیای دین مبین و سلاطین مسلمین شکرالله مساعیهم آن همه اتلاف نفوس و بذل اموال خطیره در اعلای کلمهٔ اسلام بفرمایند امروزه به اندك فایده با ترقب ترتب مفسده از تمام اغماض نموده وکفره را بر وجوه معایش و تجارات آنها مسلط کرد . تا بالاخره اضطرار با آن‌ها مخالطه و مواده کنند و به خوف یا رغبت ذلت نوکری آنها را اختیار نمایند و کم‌کم بیشتر منکرات شایع و متظاهر شود و رفته رفته عقایدشان فاسد و شریعت اسلام مختل‌النظام گشته و خلق ایران به کفر قدیم خود برگردند . البته شدت و اضطراب و وحشت رعیت و استنکاف علماء اعلام را در انفاذ این امور به عرض حضور مبارك نرسانیدند و بر دولت اغفال نمودند زیرا که این امور قابل انفاذ نیست و نخواهد شد هر چند منجر به اتلاف نفوس شود و الا از حزم خسروانه مأمول نبود ، رضا دهند رعیت که فی‌الحقیقة خزانهٔ عامرهٔ دولتند بالمره از وجوه تجارت و مکاسب خود مصلوب‌الاختیار و مقهور کفار باشند . بدیهی است اولیای دولت قوی شوکت را از اجرای این امور جز ترقی دولت مقصدی در نظر نیست . بهتر آن بود که این رنج را در تربیت اتباع دولت قوی شوکت متحمل شوند که هم سبب جمعیت قلوب رعیت و امیدواری آن‌ها گردد و هم منافی با قوانین ملت و استقلال دولت نباشد مأمول از عنایات ملوکانه چنان است که عرایض صادقانهٔ دعاگو را با تأمل ملحوظ نظر انور و در جمع قلوب رعیت بذل مرحمت فرمائید تا به کمال امیدواری و شکر گذاری مشغول دعا گوئی دوام دولت جاوید مدت باشند ـ الامرالاقدس‌الاعلی‌مطاع ـ تاریخ وصول این تلگراف چهارم شهر رجب (۱۳۰۹)

**تلگراف آقایان علماء طهران**

**حضورحضرت آیةالله میرزای‌شیرازی‌اعلی‌الله‌مقامه**

خدمت سراسر سعادت بندگان جناب مستطاب حجةالاسلام و المسلمین آقای حاج میرزامحمدحسن دام ظله‌العالی ـ امتیاز و اختصاصی که در مسئله دخانیات از جانب اولیای دولت ایران به فرنگیها داده شده بود به حکم اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه از کل ممالك محروسهٔ ایران برداشته شد و کل اهالی ایران از زارع و کسبه و تجار و مالکین تنباکو و تنباکو فروشها و غیره از امروز به بعد آسوده و مختارند که تنباکو و توتون و عموم اجناس عایدهٔ دخانیهٔ خودشان را به هرکس و به هر قیمت و هر نحو که دلخواه

آن‌ها است بیع و شری در ممالك محروسهٔ ایران و بدون استثناء بنمایند لهذا لازم شد که تفصیل را به عرض حضور جناب مستطاب عالی برسانیم ، که چون بنا بر احترام تلگراف جناب عالی و بعض مذاکرات منسوبه به جنابعالی اعلیحضرت اقدس شهریاری ماها را خواسته تحقیقات فرمودند که آیا این شهرت حکم منسوب به جنابعالی صحیح است یا خیر ؟ به محض این‌که عرض شد صحیح است فوراً جناب امین‌السلطان را مأمور فرمودند، با دستورالعملهای مؤکده و زحمات زیاد این عمل را موقوف و انحصار را برداشته خوب است که جناب مستطاب عالی در این موقع تشکر این توجه ملوکانه را تلگرافاً به عرض حضور همایونی برسانید امضاء (محمدحسن آشتیانی) (سیدعلی‌اکبر تفرشی) (محمدرضا طباطبائی) (فضل‌الله نوری) (امام‌جمعه) ۱۶ جمادی‌الاولی (۱۳۰۹) (۱)

**جواب تلگراف آقایان از میرزای شیرازی**

خدمت آقایان عظام دارالخلافه ضاعف‌الله اقدامهم ـ بشارت رفع دخانیه موجب مزید تشکر و امیدواری و دعاگوئی ذات اقدس همایون اعلیحضرت شاهنشاه خلدالله ملکه گردید انشاءالله به همت عاطفت ملوکانه دست خارجه بالمره از ایران کوتاه خواهد شد . (محمدحسن‌الحسینی)

تاریخ وصول تلگراف ۳۰ شهر جمادی‌الاولی (۱۳۰۹) (۲)

**تلگراف حضرت مستطاب میرزای آشتیانی**
**به حضرت آیةالله میرزای شیرازی اعلی‌الله مقامهما**

به‌عرض بندگان حضرت مستطاب حجةالاسلام آقای حاج میرزا محمدحسن دام ظله می‌رساند عریضهٔ تلگرافی شما تشکر از مراحم ملوکانه درباب رفع امتیاز که به توسط دعاگو به حضور مبارك بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه اسلام پناه ظل‌الله تعالی خلدالله ملکه و دولته و ادام‌الله ظله‌العالی عرض شده‌بود به عاکفان حضور مبارك به توسط حضرت مستطاب اسعد اشرف اجل افخم وزیر اعظم آقای امین‌السلطان دام اجلاله رسانده ، جواب را به توسط ایشان تحصیل کرده ، مخابره نمودم . معلوم است همواره در دعاگوئی وجود مبارك بندگان اعلیحضرت اقدس ظل‌الله خلدالله ملکه که سبب قوام دین ودولت است اهتمام داشته و دارند ، که سایر علماء اعلام فضلا از رعیت و عوام اقتدا نمایند و حضرت مستطاب اجل وزیر اعظم دام‌اجلاله کمال مسرت و اطمینان امتنان را از تفقدات حضرت عالی از تلگرافاتی که به دعاگو شده و از نظر

۱ـ در اصل: ۱۳۲۷ است ـ محققاً اشتباه شده ۲ـ در اصل: ۲ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۰۹

ایشان گذشته دارند و مستدعی هستم که در مظان اجابت دعا از نظر حضرت عالی نروند. (الداعی المخلص محمدحسن الاشتیانی)

**تلگراف حضرت آیةالله میرزای شیرازی**

**به جناب حجةالاسلام میرزای آشتیانی اعلی الله مقامهما**

بسم‌الله الرحمن الرحیم- خدمت جناب مستطاب شریعتمدار افتخار المجتهدین العظام حجةالاسلام آقای میرزامحمدحسن سلمه‌الله تعم، تلگراف جناب عالی در باب رفع امتیاز دخانیه و اعلان بر ترخیص استعمال، به موجب نوشتهٔ احقر رسید. البته آنچه صلاح دانسته‌اید، عین صواب است، و من بعد هم منعی از استعمال چنانچه اعلام فرموده‌اید نیست، و الحق از مراحم ملوکانه که مایهٔ قوام دین و دولت بود، کمال امتنان و شکرگزاری دارم. تلگراف تشکری به حضور مبارك عرض کرده‌ام که انشاءالله به مرحمت جناب عالی خواهد رسید و از حسن اقدامات و اهتمامات جناب مستطاب اجل آقای امین‌السلطان دام اقباله‌العالی هم جناب عالی اظهار کمال امتنان احقر را خواهید فرمود عریضه‌ای هم به حضور مبارك با جواب رقیمهٔ جناب اجل زید اجلاله به صحابت جناب مستطاب عمدةالفضلاء والمحترمین حاج میرزاباقر واعظ ایدالله افاداته که برای اظهار شکر این نعمت به طهران معاودت نموده انشاءالله خواهدرسید.

(الاحقر محمدحسن الحسینی)

**تلگراف تشکر حضرت آیةالله**

**میرزای شیرازی به حضور اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه**

بسم‌الله الرحمن الرحیم- به توسط جناب مستطاب شریعتمدار افتخار المجتهدین العظام حجةالاسلام آقامیرزامحمدحسن سلمه‌الله تعالی- به‌شرف عرض حضور اعلیحضرت اقدس شاهنشاه خلدالله ملکه می‌رساند. بشارت رفع اختصاص دخانیه بر حسب تلگرافات علماء اعلام دارالخلافة کثرالله امثالهم موجب کمال شکر گزاری و امیدواری و سبب مزید دعاگوئی گردید، بر اهالی مملکت لازم است به مرزبانی شاهنشاه اسلام پناه اعزالله نصره مباهات نمایند. که با کمال استقلال و نهایت مطاوعت رعیت همین که محقق شد که این اختصاص منافی ملت و بر عموم رعیت شاق است محض اعلاء کلمهٔ ملت و رفاه عموم رعیت صرف توجه ملوکانه و همت خسروانه فرموده به استمداد از میامن الطاف امام‌زمان عجل‌الله ارواحنافداه بالمره رفع همهٔ مفاسد مترقبه را فرموده‌اند و این سنت عادلانه را، که واقعاً موجب حفظ دین و دولت و مایهٔ احیاء مساعی جمیلهٔ سلاطین سلف شکرالله مساعیهم و سر مشق ملوك اعصار لاحقه در نشر عدل و ترفیه حال رعیت و محافظت حدود

دولت و ملت و بسط بساط امن و امان بود اجراء فرموده‌اند ، تا دلیل فرط معدلت و رعیت پروری شاهنشاه اسلام پناه خلدالله‌ملکه باشد و این معنی سبب مزید تشکر کافهٔ علماء و عموم رعایا گردید . همواره از حضرت احدیت عز اسمه خواستارم که نعمت وجود سلطان عادل و پادشاه دین پرور را مستمر فرماید و ظل عواطف ملوکانه را بر مفارق مسلمین جاوید و پاینده دارد .

( الاحقرمحمدحسن‌الحسینی)

تاریخ وصول تلگراف شهر رجب‌المرجب(۱۳۰۹)

جواب تلگراف مزبور

از طرف‌اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه قاجار

جناب مستطاب حجة‌الاسلام آقای‌حاج‌میرزامحمدحسن‌شیرازی‌سلمه‌الله‌تعالی تلگراف نامهٔ آن جناب متضمن تحسین‌الغاء عمل تنباکو و شکر نسخ قراردادی که موجب بعضی توهمات و شکایت‌ها شده بود ملحوظ افتاد ، نیت پاك آن جناب در اصلاح اسلام و مسلمین و خیر دولت و دین معلوم است . البته از نظر حق آن جناب پوشیده نیست که حفظ صرفه و آسایش رعیت را فریضهٔ ذمت خود شمرده و هرگز از این وظیفهٔ اصلیه غافل نمانده‌ایم ، دعوات خیریه و توجهات مقدسهٔ آن جناب را منتظریم . در هر مرحله به‌نیات ما مدد کند و آنچه مایهٔ سعادت و سلامت این ملت است به خواست خدا تکمیل نمائیم و انشاءالله به همت آن جناب مستطاب و اهتمام علماء اعلام اساس دین مبین محکم و این اخلاق و معارف که مزیت مسلمین در این است ترویج شود ، تا به عون و عنایت باری‌تعالی بتوانیم تکلیف واجب خود را ادا کنیم . باز از آن جناب التماس دعا داریم.

تلگراف حضرت آیةالله

میرزای‌شیرازی به حضرت آیةالله‌میرزای‌آشتیانی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ خدمت سرکار شریعتمدارمجتهدالزمان‌ملاذالانام حجة‌الاسلام آقامیرزامحمدحسن‌سلمه‌الله‌تعالی . سابقاً تلگرافی در امر دخانیات و تعلیق اذن بر وصول خط‌شریف عرض شده ولی فعلا محرمانه می‌نویسم که در اصلاح این امر ، حال که اولیای دولت قاهره اقدام دارند باید جناب‌عالی بر مکنون خیالات ایشان مطلع باشید و از کیفیت علاجی که در این باب متصدی می‌شود مستحضر شوید ، که مؤدی به فساد دیگری نباشد که در علاج او باز گرفتاری جدید برای دین و دولت دست بدهد و البته عین آن سندی که دولت به فرنگی داده‌اند مسترد خواهند داشت ، که دیگر اجانب امیدی در مملکت ایران نداشته باشند و یکسره مقطوع‌الرجاء بشوند و باید از جانب دولت اطمینان

کاملی به رعیت داده شود و فرمانی مستحکم در رفع ابدی این امر و مختاریت رعیت صادر شود ، که بر بیع و شرای دخانیات در داخله و حمل به خارجه مسلط و مختار باشند و از هر جهت قلوب رعیت از وحشت و اضطراب بیاسایند و از وخامت عاقبت این کار مأمون شوند و با رفاهیت و آسایش مشغول دعاگوئی و شکر گزاری ذات همایون شاهنشاه اسلامیان پناه اعزالله نصرته باشند ، و تا تفصیل مطلب به همین وجه بر خود احقر به تصریح جناب عالی معلوم نشود اذن نمی‌توانم داد حکم به حرمت مستمر است و خوب است همین مطلب را به جناب مستطاب اجل آقای امین السلطان دام اقباله العالی در موقع مناسب مذاکره نموده مسئله را موافق صلاح دین و دولت فیصل بفرمائید (محمدحسن الحسینی) تاریخ وصول تلگراف (۴ شهر رجب ۱۳۰۹)

صورت تلگراف

امین السلطان به حکام ولایات ایران

به‌حکام ولایات عموماً بر حسب امر قدر قدرت اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه ابلاغ می‌شود. بنا به مرحمت و رأفت همایون شاهنشاهی نسبت به‌عموم ممالك محروسهٔ ایران بعد از آن‌که معلوم شد که عمل انحصار تنباکو و منوپل آن برعموم اهالی قدری شاق است و از خاکپای اقدس همایونی مستدعی معافی و موقوفی آن شدند . برای آسایش خاطر عموم اهالی و رعایا و تکمیل مزید دعاگوئی وجود مبارك این انحصار و منوپل در تمام ممالك محروسهٔ ایران از امروز متروك و موقوف فرمودند و ضرر و خسارت کمپانی را از ممر دیگر معین و مقرر خواهند فرمود که به‌مرور به‌کمپانی پرداخته خواهد شد . از تاریخ این تلگراف بدانید و به‌عموم اهالی و علماء و اعیان و تجار و غیر هم را اطلاع بدهید تنباکو و توتون و عموم اجناس دخانیهٔ خودشان را به هر کس و به هرقیمت و به هر نحو که میل دارند بیع و شری نمایند . به مأمورین و کسان ادارهٔ دخانیه اگرچه رئیس آنها یقیناً اطلاع داده است شما هم اطلاع بدهید ، که حکم ازاین قرار است و ضمناً به موجب امر همایونی روحنا فداه تأکید می‌شود مبادا نسبت به‌مأمورین آنها خلاف قاعده و خلاف احترامی حرکت بشود ، که موجب تنبیه و سیاست شدیدی خواهد شد. مردم هم خودشان را از این زحمت آسوده دانند و به دعاگوئی وجود مسعود همایونی وشکر گزاری مراحم کاملهٔ همایون خسروانه بیفزایند وبعضی حرکات جاهلانه را بکلی موقوف نمایند و عرایض تشکرانهٔ علماء اعلام را به‌خاك‌پای مبارك برسانند.

(۱۶) جمادی‌الاولی ۱۳۰۹ (امین‌السلطان)

تلگراف حاج‌حسن

وکیل‌الدولهٔ کرمانشاهی به‌توسط حاج عبدالرحیم

حضور مبارك بندگان حجةالاسلام آقای میرزا روحی‌فداه جسارت به‌عرض می‌نماید ـ علماء دارلخلافه سه طغرا تلگراف به‌حضورمبارك عرض‌کرده وبه‌توسط جناب آقای ملك‌التجار دارالخلافه که از اجلاء اشخاص و دوستان فدوی است استدعای بذل مرحمت و عنایت در صدور جواب کرده‌اند . مستدعی آن که از مرحمت جواب، جناب معزی‌الیه وفدوی را قرین سرافرازی و افتخار فرمائید.

( فدوی ـ حسن)

تلگراف آقامیرزا حسن‌آشتیانی

به‌حضرت‌آیةالله میرزای شیرازی

کرمانشاهان ـ بغداد ـ به توسط حاج عبدالرحیم وکیل‌الدوله . خدمت ملاذالانام حضرت مستطاب‌حجةالاسلام‌والمسلمین‌آقای‌حاج‌میرزامحمدحسن‌دام‌عمره و مدظله ـ عرضه می‌دارد که امتیاز دخانیات از داخلهٔ ایران و خارجهٔ آن بکلی به‌همت ملوکانهٔ خسروانه وتدبیرات کافیه ازجانب سنی‌الجوانب اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلام پناه خلدالله ملکه و دولته به‌توسط حضرت‌مستطاب اجل‌اشرف وزیر اعظم آقای امین‌السلطان دام‌اجلاله وکفایت ایشان از بابت‌آسودگی عامهٔ رعایا و احترام حکم شرع که منسوب به‌حضرت‌عالی شده درباب منع از استعمال تنباکو و توتون رفع شده هرچند سابق براین هم مطلب عرض شده بود چون سربسته بود و فی‌الجمله اجمالی داشت لهذامجدداً حاجت به‌عرض شدکه صریحاً اذن‌کشیدن قلیان و غیره را داده و ضمناً اظهار دعاگوئی از این مرحمت ملوکانه بفرمائید و خدمت حضرت اجل را هم در ملت و دولت منظور داشته باشید .

( الداعی‌المخلص ـ حسن آشتیانی)

تلگراف آقاسیدعلی‌اکبرتفرشی

کرمانشاهان ـ بغداد ـ به توسط حاج‌عبدالرحیم‌وکیل‌الدوله. به‌شرف‌عرض حجةالاسلام آقای حاج میرزامحمدحسن ادام‌الله افاضته می‌رساند که آنچه جناب شریعتمدار ملاذالاسلام به‌عرض رسانیده‌اند مطابق واقع می‌باشد انشاءالله مرحمت فرموده تجویز شرب توتون و تشکر از مراحم ملوکانهٔ خدیوانه خواهند فرمود .

( خادم شریعت مطهره ـ علی‌اکبر حسینی تفرشی)

تلگراف آقاشیخ‌فضل‌الله

کرمانشاهان ـ بغداد ـ به توسط حاج‌عبدالرحیم ـ خدمت حضرت‌مستطاب حجةالاسلام والمسلمین ادام‌الله تعالی ظله ـ عرض می‌شود که چون سابقاً به‌حسب

حکمی که از جناب مستطاب عالی سمت انتشار پذیرفت در نهی استعمال دخانیات به مجرد استماع ، عامهٔ مسلمین اطاعت نمودند و بکلی ترك كردند و فعلا نيز متروك است. از آنجا که ذات‌اقدس همایون‌اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاه دین‌پناه ابدالله شوکته همواره به‌تبعیت قواعد دین مبین کمال اهتمام و بذل جهد می‌فرمایند به توسط حضرت مستطاب اجل‌اشرف وزیراعظم آقای‌امین‌السلطان و کفایت ایشان استدعای حضرت عالی و رعایت رعایای ممالك محروسهٔ ایران رأفت و مرحمت فرمودند . امتیاز انحصاری که به خارجه مرحمت شده بود موقوف و ید خارجه را از تصرفات دخانیات ایران در داخله و خارجه‌کوتاه و مسلوب‌الاختیار فرمودند و حسب الامر اقدس اعلانات شافی به عموم رعایا شد ، که با کمال امیدواری به مراحم ملوکانه به دعاگوئی و کسب تجارت خود کمافی‌السابق من غیر تفاوت باشند و سابقاً به نحو اختصار تلگرافی دایر به تشکرات عرض شده بود. چون فعلا رفع مانع بکلی شده و بالمره امتیاز را برداشته امر به حد خودکمافی‌السابق رسید . مستدعی از حضرت عالی آن که به عبارت صریح واضح بعد از تشکر از مراحم ملوکانه اجازه بفرمائید که خلق مشغول استعمال دخانیات کمافی‌السابق باشند و از مکاسب خود باز نمانند و مشغول به دعاگویی سلامت ذات‌اقدس همایون شاهنشاه دین‌پناه متع‌الله‌المسلمین بطول بقاء دولته باشند، و این عرایض صادقانه از احقر فضل‌الله‌نوری است. به نشان و علامت تفویض وکالت مطلقه در امر مرحوم حاج محمدعلی‌اصفهانی شهیر به‌تاجر شاهرودی. فوراً جواب لازم است سلام‌علیکم و رحمةالله وبرکاته (شیخ‌فضل‌الله نوری)

تلگراف آقای سیدمحمدرضا طباطبائی

کرمانشاه - بغداد — به توسط جناب وکیل‌الدوله دام‌مجده — خدمت جناب مستطاب حجةالاسلام والمسلمین آقای حاج میرزامحمدحسن ادام‌الله ظله، عرضه می‌دارد: مسئلهٔ انحصار دخانیات همان‌قسم است که آقایان عظام سلمهم‌الله مشروحاً معروض داشته‌اند. فی‌الحقیقة بندگان اقدس همایونی خلدالله ملکه وسلطنته در آن مرحمت تمامی به عموم ملت ایران تفضل فرموده و کلیهٔ این فقره صورت قدیم شد و حضرت اجل اشرف وزیراعظم ، آقای امین‌السلطان دام‌اجلاله، لازمهٔ جد و جهد را در رفع این کار به‌عمل آوردند. اکنون استدعای همه آن است که معجلا اجازهٔ استعمال تنباکو و توتون را مرحمت فرمائید که در تأخیر اجازه خدا نخواسته فسادی مترتب نشود. به‌احتمال این که جناب‌آقای آقاسید محمداخوی به سمت کربلا مشرف شده باشند مستقیماً جسارت شد .

( اقل‌خدام اهل‌علم — سید محمدرضا )

تلگراف آقامیرزا زین‌العابدین امام‌جمعهٔ تهران

بغداد ـ به توسط حاج عبدالهادی تاجر استرآبادی. خدمت حضرت‌حجة‌الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزامحمدحسن دام ظله‌العالی، در فقرهٔ دخانیات تفصیلی واقع گردید که عرضش حضور عالی لازم است . سواد دستخطی از حضرت عالی معروف گردیدکه عین عبارت این است :

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم محاربه با امام زمان صلوات‌الله علیه است »

(حرره‌الاحقر ـ محمد حسن‌الحسینی)

بعضی گفتند دستخط حضرت عالی این نیست بعضی گفتند هست چون نسبت به حضرت عالی داده شده بود، شاهنشاه اسلام پناه به جناب امین‌السلطان امر فرمودند امتیاز دخانیات بکلی موقوف و برداشته شود و به حالت اولیه رجوع گردد و به‌زحمت زیاد امتیاز و انحصار دخانیات را از خارجه و داخله برداشتند و داعی و سایر آقایان علماء به شکرانهٔ این مرحمت تلگرافی حضور حضرت عالی عرض نمودیم. جواب رسید چون تصریح نسبت به‌حلیت قلیان نشده بود بین عوام غائله مرتفع نشده‌است . حالا لازم شد تلگرافاً عرض‌کنم که چنانچه قلیان حرمت ابدی دارد تلگراف فرمائید که دیگر احدی قلیان نکشد و چنانچه اصلا حرمت نداشته و یا بعد از رفع علت و برداشتن امتیاز حرمت پیدا کرده نیز مفصلا تلگراف فرمائید، که جمیعاً اطاعت نموده و رفع تردید و فساد عوام بشود. تعلیقه‌ای که در حق جناب شریعت‌مآب آقای حاج سیدعلی‌اکبر سلمه‌الله تعالی فرموده بودید کتباً جواب عرض کرده‌ام. علاوه براین تلگراف که می‌فرمائید جواب این عریضه را نیز کتباً دستخط مبارك به‌اذن و رخصت یا حرمت قلیان و منع مفسدین فرمائید که لازم است . (امام جمعه)

جواب مکتوبی که امام جمعه نوشته است چون محتوی بر مطالب تاریخی است در این مقام درج می‌نمائیم :

مکتوب امام جمعه به حضرت آیةالله‌شیرازی

به‌شرف عرض عالی می‌رساند ـ تعلیقهٔ شریفهٔ حضرت‌حجة‌الاسلام عالی‌مدظله که به داعی مرقوم فرموده بودند زیارت نمود و کمال مسرت از سلامت وجود مقدس حاصل گردید . حضرت احدیت جل اسمه را به تمام نعمائی که به اهل اسلام عنایت فرموده شکر می‌کنم ، خصوصاً به نعمت وجود مبارك حضرت عالی که به اهل اسلام عنایت فرموده سلامتی وجود مبارك را از درگاه احدیت مسئلت می‌کنم ، که بحمدالله ترویج شرع باآن وجود مبارك است . در فقرهٔ جناب

شریعتمدار آقای آقاسیدعلی اکبر سلمه‌الله تعالی اظهارمرحمت فرموده بودند، خداوند شاهد حال است که از وقتی که واقعهٔ ایشان را شنیدم در اصلاح آن کوتاهی نکردم و آنی آسوده نبوده‌ام و بعد از آن که به سمع مبارك اعلیحضرت اقدس همایونی خلدالله ملکه رسید که با ایشان این نوع حرکت شده‌است، نهایت افسردگی بر ایشان دست داده‌است و درصدد تلافی و اصلاح برآمدند و جناب اجل افخم عالی وزیر اعظم دام اقباله هم نهایت اهتمام را در اصلاح این مسئله فرمودند. به جعل اکاذیب خاطر شاهنشاه اسلام پناه را از مفسده مشوش نموده عرض نموده بودند که جناب سید در منبر صریح گفته که تمام فرنگی‌ها را که در شیراز هستند باید کشت و جمعی را ایشان برای کشتن فرنگی و خلاف مذهب در دور خود جمع آوری نموده، قلب مبارك شاهنشاهی را مشوش از این فقرات نمودند. این بود که همین‌قدر که تلگراف فرمودند که جناب آقای معظم به زیارت عتبات مشرف شوند، چند وقتی در شیراز نباشند کسانی که سابقهٔ عداوت با ایشان داشتند آن حرکات خلافی که به سمع مبارك رسیده و نسبت به جناب ایشان کردند و خدا و رسول و ائمه را به غضب آوردند. خداوند آنها را لعنت کند، که برای چند روزهٔ دنیا این قسم حرکات می‌کنند و سید بزرگواری را به این صدمات می‌اندازند، از برکات اجداد طاهرین و توجه خاطر مبارك امیدوارم که امور جناب ایشان بعد از ورود به طریق دلخواه حضرت عالی و ایشان انجام داده شود. ولی همین قدر عرض می کنم و لازم دانستم که جسارت کنم که قلب مبارك شاهنشاه اسلام‌پناه راضی به این قبیل اموراتکه عرض شده و می‌شود نبوده و نیست و هرگز به این که کفر به اسلام غلبه پیدا نماید نبوده و نیست و نخواهد بود. و هم‌چنین جناب اجل وزیر اعظم دام علاه که در این جوانی معری و مبری از کافهٔ معاصی است و مطیع شرع و شریعت، و اخلاصی نسبت به سادات خاصة دارد که هیچ یك از دولتیان مثل او نیستند (۱) و هر امری که از حضرت عالی نسبت به ایشان صادر بشود در اطاعت و اجرای آن حاضر بوده و هستند. در رقیمهٔ مبارکه که به داعی مرقوم فرموده بودند اظهار مرحمت و عنایت هم به ایشان فرموده بودند، لهذا لازم دانست که بعضی از حالات ایشان را به عرض عالی برسانم و خود ایشان هم عریضه محض اظهار ارادت و اخلاص به حضور مبارك عرض نموده‌اند. چنانچه صلاح دانند جواب عریضهٔ ایشان را مرحمت

---

(۱) وقتی که مثل امام جمعه کسی این گونه ترویج و تعدیل نماید از مثل امین‌السلطان فاسقی و ظالمی که او را به مرتبهٔ عصمت رسانیده‌است، دیگر ما از سایرین چه بنویسیم. همین مدایح بی مأخذ بودکه ما را به آن روز نشانید.

فرمایند که بیشتر مایهٔ ارادت ایشان خواهد شد . منتظر صدور اوامر و نواهی حضرت عالی بوده و هستم . خداوند وجود مبارك را از برای اهل اسلام پاینده بدارد . (الامر العالی مطاع واسئلکم الدعاء)

در نوزدهم ماه جمادی‌الاولی ۱۳۰۹ چند تلگراف از سامره رسید که عیناً درج می‌شود :

تلگراف حضرت آیة‌الله

میرزای‌شیرازی به حضرت حجة‌الاسلام میرزای‌آشتیانی

سرکار شریعتمدار افتخارالمجتهدین‌العظام ، عمادالاسلام ، آقامیرزامحمد حسن سلمه‌الله‌تعالی ـ تلگراف جنابعالی و سایر علماء اعلام در باب رفع دخانیه رسید . اگر چه به مراحم ملوکانه و التزام شاهنشاه دین پناه خلدالله ملکه به احکام شرع و فرمودهٔ جنابعالی و سایر علماء کثرالله امثالهم کمال وثوق و اعتماد هست ولی چون تلگراف در این وقت محل اعتماد نیست ، متوقع آن‌که به خط شریف تصریح فرموده که اختصاص بالکلیه از داخله و خارجه به‌حسب واقع از ایران مرتفع و دست اجانب را از این عمل بالمره قطع نموده‌اند و احتمال عود و تبدیل و تبعیض به هیچ وجه نیست تا سبب خاطر جمعی این جانب شود و الا به موجب شریعت مطهره استعمال دخانیات جایز نیست و حکم به حرمت‌کماکان برقرار است تغییر نخواهد یافت .

(محمدحسن‌الحسینی)

تلگراف حضرت آیة‌الله

میرزای‌شیرازی به جناب امام جمعهٔ طهران

جناب مستطاب‌ملاذالانام ، ظهیرالاسلام ، آقای امام‌جمعه سلمه‌الله‌تعالی تلگراف جنابعالی در باب دخانیه رسید، از صدور حکم سابق و ارتفاع آن سئوال فرموده بودید . بلی سابقاً حکم کرده‌ام و هر چند جنابعالی و سایر علماء اعلام تصدیق به رفع اختصاص فرموده‌اند و نهایت اطمینان و سکون نفس به معدلت و حسن نیت اعلیحضرت ظل‌الله‌عز نصره دارم ؛ ولی به جهت عدم اعتماد بر طریق تلگراف در این اوقات فعلا رخصت موقوف است بر این که از طریق معتبر و فکر،واقع حال برخود حقیر معلوم شود و خود اخبار می‌کنم و الاحکم به حرمت کمافی‌السابق باقی است . رقیمهٔ شریفه که در امر جناب مستطاب شریعت مآب آقاسیدعلی‌اکبر فرموده بودید و مشتمل بود بر رقیمهٔ جناب مستطاب‌اجل آقای امین‌السلطان‌دام‌اقباله رسید . اقدامات و اهتمامات جناب‌اجل موجب امتنان شد . از صدق نیت و حسن فطرت ایشان همین قسم مترقب بوده و هست و

انشاءالله تعالی در پیشرفت مقاصد راجعه به صلاح دین و دولت به استمداد از توجهات امام عصر (عج) کمال همراهی و مساعدت خواهند فرمود. جواب کتبی انشاءالله با پست می‌رسد.

از وصول این جوابها که بدین صراحت و وضوح در منع از دخانیات تأکید و تشدید شده بود بر تشویش و اضطراب اولیای دولت افزوده، این بود که اولیای دولت اظهار این تلگرافات را موافق صلاح وقت ندانسته به تلگرافخانهٔ دارالخلافه و سایر تلگرافخانه‌های بلاد محروسه قدغن اکیدی شد، که در این خصوص هر تلگرافی که منافی مقاصد حالیهٔ دولت باشد پنهان داشته، اصلا اظهار ندارند. لهذا تلگرافاتی که در این خصوص از جانب حجةالاسلام به سایر بلاد محروسه نیز فرستاده شد، همه جا مأمور تلگرافخانه پنهان داشته و تا این غائله در میان بود اظهار ننموده‌اند. صورت پاره‌ای از تلگرافات را که به وسایلی چند بدست آورده‌ایم عیناً درج می‌نمائیم.

تلگراف به تبریز

تبریز - جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام ظهیرالاسلام، آقای حاج‌میرزا جواد آقادام‌علاه - از آذربایجان سؤالاتی از حکم‌حقیر به حرمت استعمال دخانیات رسیده. بلی حکم کرده‌ام ولی اکنون تغییر نیافته و بر قرار است و تا خبر محقق به رفع حکم از خود حقیر به جنابعالی نرسد البته امر به استمرار ترك بالمره خواهید فرمود.

(محمدحسن‌الحسینی)

تلگراف به اصفهان

اصفهان - جناب مستطاب شریعت‌مآب آقای‌حاج‌شیخ‌محمدتقی‌سلمه‌الله‌تعالی- از اصفهان سؤالاتی از حکم حقیر به حرمت دخانیات شده بود. بلی حکم کرده‌ام و فعلا حرام است و تا رفع ید فرنگی بالمره از داخله و خارجه به طریق تحقیق معلوم نشود و خود اخبار به رفع نکنم حکم منع باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست. (محمدحسن‌الحسینی)

تلگراف به شیراز

شیراز - جنابان مستطابان شریعتمداران آقامیرزامحمدعلی و آقاشیخ‌محمد حسن‌سلمهماالله‌تعالی - سؤال از حکم حقیر به حرمت استعمال دخانیات فرموده بودید. بلی حکم کرده‌ام و فعلا حرام است و تا رفع ید فرنگی‌بالمره از داخله و خارجه به طریق تحقیق معلوم نشود و خود اخبار به رفع نکنم، منع باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست. (محمدحسن‌الحسینی)

تلگراف به کرمانشاه

کرمانشاهان ـ جناب مستطاب عمدةالعلماءالعظلام، آقای حاج آقا سلمه‌الله‌تعم (الی آخر مثل سابق است)

تلگراف به یزد

یزد ـ خدمت سرکار شریعتمدار آقای آقامیرسیدعلی‌مدرس‌دام‌علاه ـ از تنصیل احکام محکمهٔ بندگان حضرت مستطاب‌حجةالاسلام‌دام‌ظله‌العالی به حرمت استعمال دخانیات بای نحوکان البته اطلاع دارید ولی اکنون بر حکم باقیند و مقرر فرموده‌اند که مادام که رفع امتیاز بالمره از داخله و خارجه به طریق تحقیق بر خودشان محقق نشود و اعلام جدید به رفع حکم نفرمایند ، حکم به حرمت باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست . دستخط مبارك به همین مضمون خواهد رسید . (حسین‌النوری)

تلگراف به سبزوار

سبزوار ـ جناب مستطاب‌عمادالاسلام آقای آقامیرزاابراهیم‌شریعتمداردام علاه ـ چون به جهت مفاسد مداخلهٔ اجانب در بلاد اسلام بندگان حضرت‌حجةالاسلام دام‌ظله‌العالی حکم به حرمت استعمال مطلق دخانیات بای نحوکان فرموده‌اند که البته به اطلاع جناب‌عالی رسیده، محض اعلاء کلمهٔ حق عرض می‌شود که فعلا هم حکم به حرمت باقیند و تا رفع مداخلهٔ آنها از داخله و خارجه به خودشان محقق نشده اعلام به رخصت نفرمایند حکم به حرمت باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست . (حسین‌النوری)

تلگراف به طهران به‌تاریخ ۱۵ جمادی‌الاولی ۱۳۰۹

جناب شریعتمدار آقاشیخ‌فضل‌الله‌نوری سلمه‌الله‌تعالی ـ از طهران جمعی سؤال نموده‌اند از حکم حضرت حجةالاسلام در خصوص دخانیات ، عجب است، بلی‌حکم صادر مجدداً هم به دستخط مبارك با پست می‌رسد. (حسین‌النوری)

در اواخر ماه جمادی‌الاولی ۱۳۰۹ مقالهٔ سودمندی از طرف یکی از علماء نوشته و به در و دیوارها چسبانیده و در مدارس و مساجد انداخته که صورت آن از این قرار است :

مقالهٔ ملی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ در مسئلهٔ توتون و تنباکو و شخص مستأجر انگلیسی و حکایت منع از استعمال آنها که منتسب به رؤساء ملت گردیده است منباب‌المقدمه عرضه می‌دارد ، که از اصول موضوعه و مسلمات تمام ارباب عقول است ، که باید شخصی که مالك نقطه‌ای از نقاط است سد احتمالات ورود اجنبی را بر آن نقطه بنماید . حتی هر گاه عاقل احتمال بدهد فلان که اقرب

مردم است به او ، اگر چندی در خانهٔ او بنشیند اظهار مالکیت خواهدنمود و اخراج نتوان کرد مگر به مشقت ، فرمود از اول ممنوع از دخول خواهد بود چه رسد به این‌که اگر کسی دشمن قوی پنجه داشته‌باشد و احتمال بدهد شاید شبیخون به خانهٔ او بزند یا در صدد قتل او بر آید وی را راحت نشاید و ثقبات و ثغور آن خانه را کمال محافظت و مراقبت باید بنماید . و دیگر آن که الملك عقیم از شیم نفوس و مسلمات ملوك است چه بسیار عقود و عهود نبود بسته شد و به صلاح حفظ مملکت و سلطنت در انتقاض آن منتقض گردیده و دشمنان را به ایمان مغلظه مطمئن ساخته پس از استیلاء از پایش در آوردند. و دیگر قطع حاصل از تجربه که عبارت از تکرر مشاهده است از اصول برهان و امور قوی بنیان است و به تکرر مشاهده از حالت اهالی انگلیس و مکر و خیال آن‌ها نسبت به اهالی هندوستان و مصر و سایر جاها واضح و هویداکالشمس فی‌وسط‌السماء گردیده ، که قرارداد آنها پایه و اصلی ندارد . چنانچه در بدو ضبط هند به اسم تجارت رعایای آنجا را تبعه ساخته و از خود هم جماعتی منضم نموده بالاخره بدون زحمت منازعه بر تمام مملکت استیلا یافتند و به قرارهای اولیه وفا ننمودند ، مصر را هم به همین نهج مقهور ساختند و الان آن نابکاران در صدد ضبط و بردن مملکت ایران بر آمده‌اند اعاذناالله تعالی من ذلك. از طرف فارس که اول ثغور اسلام است راه را مفتوح ساخته و در سرحد خراسان که از موقوفهٔ قدیمهٔ آستان ثامن‌الائمه (علیه‌السلام) است بنای شهر به آن تفصیل گذاردند و اسباب و آلات جنگ در آن نقطه به نحو اتم و اکمل فراهم آوردند . مستأجر تنباکو را چه واداشته که همچو بنای عظیمی به اسم محل تنباکو در نقطهٔ باغ ایلخانی که مشرف بر تمام شهر و ارك و سایر نقاط این شهر است بنماید . قریب چهار ذرع عرض دیوار از گچ و آجر ساخته‌اند مانند ، کشتی زره پوش توپ بر او گردش می‌کند با این که برای او ممکن بود سرای امین‌الملك را خالی ازاغیار اجاره نماید. از کجا به اشارهٔ دولت آن‌ها نباشد بلکه مظنون این است که تمام این مخارج گزاف از مالك مملکت آن‌هاست و الا تاجر را چه کار به هفت کرور یا دوازده کرور مخارج اجاره داری بنماید . کی می‌تواند اصل مایهٔ خود را از این اهالی فقیر ایران دریافت دارد . از کجا می‌توان اطمینان تحصیل نمود که در بارهای قماش و تنباکو و غیره توپ و تفنگ به این محل حمل ننماید که در مقام حاجت بکار برند و تمام شهر را در آن واحد خراب و منهدم سازند . به اسم مفتش تا سی تومان به سرگردها دادن و غلامها در اطراف مهیا ساختن دلیل واضحی است بر طول

آمال و بلندی خیال و دفع ضرر مظنون ، بلکه محتمل عقلا لازم و از آنجائی که امام عصر حجة بن‌الحسن (عجل‌الله‌فرجه) را توجهی تام است به شیعیان و بقاء سلطنت سلطان ایران چنان که متکلمین فرمایند وجوده لطف و بقائه لطف آخر از بابت لطف جاری فرمود به قلم شریف جناب مستطاب‌قبلة‌الانام‌حجة‌الاسلام آقای حاج‌میرزامحمدحسن‌شیرازی‌دام‌ظله‌العالی که از خواص بندگان خدا و شیعیان امام همام (علیه‌السلام) است و قریب نود سال در خدمتگزاری شرع مبین و ترویج دین خاتم‌النبیین (ص) زحمات بلانهایة کشیده و متوسل به ناحیهٔ مقدسهٔ امام زمان گردیده که (الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم محاربه با امام زمان است) و الحق این کلمهٔ جامعهٔ شریفه که مشتمل بر معانی کثیره است داخل در امثال توقیعات رفیعه و الفاظ صادره از لسان صاحب‌الزمان (عجل‌الله‌فرجه) است و چنان ابهت و وقعی‌در قلوب وضیع وشریف و عالم و جاهل افکند که با هزار توپ و تفنگ ممکن نبود ممانعت این خلق را از شرب دخانیه کرد . گویا منادی امام عصر (عجل‌الله‌فرجه) ندا در داد که ای مطیعین امام (عجل‌الله‌فرجه ) حفظ اسلام موقوف به عدم استیلای کفار است ولن یجعل‌الله‌للکافرین علی المؤمنین سبیلا . دادن تنباکو و توتون به دست کفار مثل سایر چیزها سبب استیلاء و رخنه و کثرت نفوذ آنها است و بالمآل سلطنت شیعه به ید بد آنها قرار خواهد گرفت . پس چیزی که ممکن‌الترك است باید تمام مردم فعلا ترك کنند لعل‌الله یحدث بعد ذلك امراً و حفظ بیضهٔ اسلام داخل در اصول و فرائض عینیه است ، بر تمام آحاد مسلمانان با عدم من به الکفایة واجب عینی است و اصل مسئلهٔ ما داخل در احکام و موضوعات مستنبطه نیست ، تا این که اطاعت آن تنها بر مقلدین واجب باشد بلکه از قبیل حکم در موضوعات صرفه است که اطاعت حکم حاکم شرعی مطاع بر مجتهد دیگر و مقلدین لازم و متحتم است. به مقتضای فرمایش حضرت صادق (علیه‌السلام) (اذا حکم بحکمنافلم یقبل منه فانما بحکم‌الله‌استخف و علینا رد و الرادعلیه راد علینا و هو علی حدالشرك بالله تعالی) مثل حکم جناب حجة‌الاسلام میرزا دام‌الله‌ظله العالی حکم حجت امام عصر است بر خلق و نقض حکم ایشان نقض حکم امام (عجل‌الله‌فرجه) است و وسوسه و بودن حکم از جناب ایشان مثل وسوسه در قرآن است که آیا کلام خلق است یا فرمایش خالق گذشته از این که خط و مهر ایشان بالعیان دیده شده است. این کلمهٔ شریفه نظیر توقیعات رفیعه است که بر این عالم ربانی که داخل در مرتاضین و اهل‌الله و خواص اولیاست ورود نمود و انقطاع سفارت در غیبت کبری منافی با ورود توقیع بر خواص نیست چنانچه

بر شیخ مفید و دیگران نازل گردید. نعوذ بالله من‌سیئات‌العمل و قبح‌الزلل و به نستعین.

این مقاله نیز در رفع شکوك و شبهاتی که در این خصوص به اذهان مردم عوام جا داده شده خیلی مؤثر و مفید افتاد.

صورت اعلانی روز جمعه بیست و سوم جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۰۹ به دیوار شمس‌العماره و سایر گذرها و مجامع شهر چسبانیده بدین مضمون که:

برحسب حکم جناب حجة‌الاسلام آقای میرزای‌شیرازی یوم‌دوشنبهٔ آتیه جهاد است مردم مهیا شوید.

این شایعهٔ شورانگیز دروغین به‌زودی در شهر منتشر گردیده عامهٔ مردم را مهیج گردید، مردم راستی به خیال جهاد افتادند. در صدد کارسازی تهیه و تدارك و فراهم کردن اسلحه بر آمدند و آذوقه جمع و فراهم آوردند. مردمان در مقام وصیت و وداع با اهل و عیال خودشان به ناله صدا بلند نمودند فرنگیانی که مقیم دارالخلافه بودند از سفرا و غیر هم همگی از این معنی سخت مضطرب و پریشان شده برای حفظ خودشان از دولت در این خصوص امنیت و اطمینان طلبیدند که ما به اطمینان دولت بدین مملکت آمده‌ایم اکنون که مردم ملت را حکم به جهاد آمده و رعیت در خیال شورش و ستیزگی با دولتند تکلیف ما چیست؟ و از طرف حفظ خودمان چگونه و به چه وسیله مطمئن باشیم؟ اولیای دولت که در بارهٔ خود و حرمسرای سلطنتی و سایر اجزاء سلطنت به‌غایت مضطرب و هراسان بودند از این اطمینان خواستن خارجه نیز چند درجه بر وحشت و اضطراب ایشان افزوده، لذا از یك طرف مستمسك به اذیال علماء گردیدند که این شایعه را تکذیب کنند. از یك سو مجلسی در دربار تشکیل دادند که صورت آن مجلس از این قرار است:

اجزاء حضار مجلس از طرف ملت: جناب آقامیرزاحسن آشتیانی ـ جناب آقا سید علی‌اکبر تفرشی ـ حاج شیخ‌فضل‌الله نوری ـ جناب امام جمعه ـ جناب آقاسیدمحمدرضا طباطبائی ـ جناب آقاسیدعبدالله بهبهانی ـ جناب آخوندملامحمدتقی کاشی. اجزاء حاضرین مجلس از طرف دولت: نایب‌السلطنه کامران‌میرزا ـ وزیراعظم امین‌السلطان ـ حاج امین‌السلطنه ـ امین‌الدوله ـ مشیرالدوله ـ قوام‌الدوله ـ مخبرالدوله.

از جانب ناصرالدین‌شاه صورت فرمان امتیاز نامه عمل این امتیاز را به میان گذارده که بر حسب امر همایونی شما که علماء شریعت و رؤسای ملت هستید صورت این امتیازنامه را ملاحظه بفرمائید و در خصوص قرارداد عمل این امتیاز هرگونه تعهد و شرطی که دولت به موجب این امتیازنامه برخلاف مقاصد ملت و احکام شریعت ملتزم گردیده تغییر بدهید شروع به‌خواندن امتیازنامه کردند. نخستین کلمه‌ای که عنوان فرمان این عمل درصدر

این نامه نوشته شده کلمهٔ (منوپل) است. اولیای شریعت نخست از معنی این کلمه پرسش نمودند جواب گفته‌شد این کلمه لفظی‌است فرنگی و بر حسب وضع این لغت در اصل معنی امتیاز و انحصار است. (منوپل) خرید و فروش تنباکو یعنی انحصار معاملهٔ تنباکو و توتون مملکت به شخص صاحب امتیاز به‌طوری که معاملهٔ این اجناس مخصوص او باشد و در مملکت هیچ کس را حق این معامله جز به اذن و اجازهٔ او نباشد و صاحبان این اجناس مجبوراً باید به او بفروشند و به دیگری نمی‌توان فروخت. پس از شرح و تفسیر این کلمه اولیای ملت فرمودند که این نخستین التزامی است که در این امتیاز‌نامه برخلاف احکام شریعت و اصول مسلمهٔ ملت واقع شده‌است ( الناس یسلطون علی اموالهم) در شریعت اسلام مالك در مال خود صاحب اختیار است مالك را از هیچ رو برمالش جبر و قهر نتوان نمود. بنای حك و اصلاح شد. این کلمهٔ اولین باید حك شود. اولیای دولت در این خصوص که اصل عنوان این عمل و تمام مطلب و مدعای ایشان بود به‌کوشش افتاده که بلکه بتوانند به مداهنه و صورت سازی یك نحو کلاه شرعی بر سر این عمل گذارند و بعضی از منتسبان به شریعت که در باطن کمال موافقت و همراهی را با خیالات ایشان داشتند نیز در مقابل علماء بنای لم‌ولانسلم را گذاشتند. علماء نیز در این مقام سخت ایستاده که ما پیغمبران مشرع و شریعت آور نیستیم تا بتوانیم حرامی را حلال کنیم. وظیفهٔ ما علماء اسلام تنها بیان حلال و حرام شریعت اسلام است. حکمی که در این خصوص در شریعت اسلام مقرر گشته همان است که بیان شد، از این گونه جوابهای سخت علماء ابواب هر گونه مداهنه بر اولیای دولت بسته شده، عرصه از هر جهت بر ایشان تنگ گردید. این بود که امین‌السلطان جان مطلب را اظهار نمود که آقایان بی‌پرده می گویم اعلیحضرت شاهنشاهی صریحاً فرموده‌اند تغییر و تبدیل این امتیازنامه از هیچ رو دولت را ممکن نتواندبود. این معنی محال و ممتنع است. شما از این معنی قطع نظر نموده فکر دیگر بکنید. علماء نیز در کمال صفا گفتند ما هم بی‌پرده می گوئیم حرام شریعت اسلام را از هیچ رو نمی‌توانیم حلال نمود. مساعدت با دولت در خصوص این امتیازنامه از ما نیز محال و ممتنع است. علاوه بر این‌که غرض دولت از انعقاد این مجلس هر گاه تدبیری برای برداشتن منع و متارکه دخانیات است،شما خود می‌دانید که در این منع ما را از هیچ رو مدخلیتی نبوده و نیست. از جانب رفیع‌الجوانب حضرت حجة‌الاسلام که نایب امام و حکم جنابش در بارهٔ مجتهد و مقلد نافذ و واجب‌الاتباع است در سرمن‌رأی حکمی به‌منع استعمال دخانیات به تفصیلی که می‌دانید شرف صدور یافته و این حکم به مجرد رسیدن در کمتر از نیمروز در این بلد همه جا شایع و همه‌کس اطاعت نمود ما نیز در این خصوص مانند سایر مردم اطاعت نمودیم. اولیای دولت از این در، راهی به مقصد نیافته از در تهدید بدرآمدند. مشیرالدوله خطاب به علماء کرده و گفت آقایان این امر

برای شما خوبی ندارد . آقا سیدعلی‌اکبر تفرشی ازاین سخن تهدیدآمیز برآشفت که این نامربوط‌ها چیست؟ چه معنی دارد؟ چه می‌کنند ما را؟ قوام‌الدوله به‌سخن درآمد و گفت: برداشتن این امتیاز محال و ممتنع است . باز جناب آقاسیدعلی‌اکبر گفت : گویا رئیس دخانیات و رژی شما باشید. امین‌السلطان گفت: خیر ایشان جناب قوام‌الدوله وزیرامور خارجه می‌باشند . جناب آقاسیدمحمدرضا فرمود اگر این حکم را دولت داده است که باید به امضای ملت باشد و اگر شخص شاه داده‌است که . . . حقی نداشته و ندارد . اولیای دولت که عرصه را بر خود تنگ یافته از خواندن امتیازنامه صرفنظر کرده شروع به قرائت تلگراف کردند که سابقاً نگارش یافت بالجمله پس‌از مذاکرات بسیار، امین‌السلطان از طرف علماء وکالت گرفت و متعهد شد که بر حسب وکالت از جانب علمای ملت درفسخ و ابطال این عمل اقدامات مجدانه بکار برده و به قدر امکان در رفع این امتیازکوشش نموده از هیچ‌رو فروگذاری نکند . مشروط بر این که علماء هم پس از رفع این امتیاز در خصوص اباحهٔ دخانیات و تکذیب اعلان جهاد مضایقه روا ندانسته . مجلس بدین جا ختام یافت .

آن مقاله و این اعلان باعث شد که سفیر روس هم در سفارت‌خانهٔ روس مجلسی به عنوان ضیافت تشکیل داد که ما صورت آن مجلس را درج می‌نمائیم لکن در این مقام بهتر این است که به مناسبت صورت امتیازنامه را هم درج کنیم وهذاصورته :

صورت امتیازنامه

صورت فرمان امتیاز تنباکو و توتون منوپل خرید و فروش و ساختن در داخل یا خارج ـ کل توتون و تنباکوئی که در ممالك محروسه به‌عمل آورده می شود تا انقضای مدت پنجاه سال از تاریخ امضاء این انحصار نامه به ماژورتالبوت و به شرکاء خودشان مشروط به شرایط ذیل مرحمت و واگذار فرمودیم .

فصل۱ ـ صاحبان این امتیازنامه همه ساله مبلغ پانزده هزار لیرهٔ انگلیسی به خزانهٔ عامرهٔ اعلی کارسازی خواهند نمود اعم از این‌که از این کار نفع ببرند یا ضرر این پول هر ساله در پنج ماه از سال گذشته پرداخته می‌شود.

فصل۲ ـ فقط محض تعیین از تنباکو وتوتونی که درممالك محروسه به‌عمل آورده‌می‌شود صاحبان این امتیاز ثبت از زراعی که می‌خواهد عمل‌زراعت این‌امتیاز را بکند نگاه خواهند داشت ودولت علیه به حکام محلیه حکم اکیدی خواهد فرمود، که زارعین تنباکو و توتون را مجبور بدادن ثبت نمایند و اذن و اجازه‌نامچه از برای فروش و معامله و غیره توتون و تنباکو و سیگار و سیگارت و انفیه و غیره حق خالص صاحبان این امتیاز است و احدی جز صاحبان این امتیازنامه حق صدور اجازه‌نامه‌جات مزبوره ندارند و نخواهند داشت اصناف توتون وتنباکو

فروش که مشغول این حرفتند در کسب و معاملات داخلهٔ خود برقرار خواهند بود مشروط بداشتن اجازه‌نامه‌ها که دارندهٔ امتیاز خواهدداد .

فصل ۳ـ بعد از وضع جمیع مخارج متعلق به این عمل وتقسیم صدوپنج سرمایهٔ خودشان بین صاحبان این امتیاز یك ربع منافع باقی مانده سال به سال تسلیم خزانهٔ عامرهٔ اعلی خواهند نمود. دولت ایران حق وارسی به‌دفاتر هرسالهٔ آنها خواهدداشت .

فصل ٤ـ جمیع اسباب کارخانه و ملزومات این کار که صاحبان این امتیاز داخل ممالك محروسه می‌آورند از جمیع عوارضات گمرکی وغیره آزاد خواهد بود .

فصل ۵ـ حمل و نقل توتون و تنباکو درممالك محروسه بلااجازهٔ صاحبان این امتیاز ممنوع است مگر آنچه که مسافرین برای استعمال یومیهٔ خودشان همراه داشته باشند.

فصل ۶ـ صاحبان این امتیاز باید جمیع توتون وتنباکوئی که درممالك محروسه به عمل آورده می‌شود ابتیاع ،درعوض آن نقد کار سازی نمایند تاآن درجه که قابل استعمال باشد، تمام بایدتنباکو و غیرها که فعلا موجود است ابتیاع نمایند. قیمت که باید به عمل آورنده‌یا مالك داده شود ، دوستانه بین عمل‌آورنده یا مالك وصاحبان این امتیاز قرار خواهد شد . ولی در صورت عدم رضایت طرفین به حکمیت مرضی‌الطرفین‌رجوع خواهد شد و حکم قطعی مجری خواهدشد .

فصل۷ـ دولت علیه متقبل می‌شود که به هیچ وجه علاوه و اضافه برمالیات و عوارضات و رسوم گمرك حالیه در بارهٔ توتون و تنباکو و سیگار و سیگارت و انفیه تا انقضای‌مدت پنجاه سال از تاریخ امضای این امتیاز نامه ننمایند همچنین دارندهٔ امتیاز وشرکای‌او متعهدند که تمام رسوماتی راکه بالفعل از تنباکو عاید دولت علیهٔ ایران می‌شود کماکان عاید گردد .

فصل ۸ـ هرکس یا کسانی که بخواهند از این فصل گریزی اختیار نمایند مورد سیاسات و مجازات دولت خواهند شد و هرکس یا کسانی‌که در پیش آنها خفیةً تنباکو وتوتون وغیره به‌جهت فروش این معامله پیدا بشودنیز به جریمه و سیاست سخت دولت گرفتار خواهدشد . دولت علیه حمایت و تقویت صریح هرچه تمامترخود را دربارهٔ جمیع عمال صاحبان این امتیازمرعی خواهد نمود وصاحبان این امتیاز تعهد می‌نمایندکه به هیچ وجه از حقوق خود موافق این امتیاز نامچه تجاوز ننمایند .

فصل ۹ـ صاحبان این امتیاز مختار خواهند بود تمام حقوق یا امتیازات ویا تعهدات‌و غیره خود را به هرکس یا کسانی که میل دارند منتقل نمایند ولی قبل

از وقت به اولیای دولت اطلاع خواهند داد .

فصل۱۰ـ عمل‌آورنده یا مالك توتون و تنباکو هروقت توتون یا تنباکوی خود را حاصل نمود باید خود به نزدیکترین وکیل صاحبان این امتیاز اطلاع بدهد که حاصل ایشان به‌چه مقدار است تا این که صاحبان این امتیازنامه بتوانند تعهدات مقررهٔ فوق را در فصل ششم به موقع اجراء گذارند و آن را به زودی ابتیاع نمایند.

فصل۱۱ـ صاحبان این امتیازحق نخواهند داشت اراضی ابتیاع نمایند مگر به اندازهٔ لزوم اجرای این امتیازنامه به جهت انبار و مورد لزوم آن .

فصل۱۲ـ زارعین بر طبق تفصیل شروطات که از جانب صاحبان این امتیاز به همراهی دولت مقرر می‌شود ومحق می‌باشند که به اندازهٔ(فی) برای حاصل خود پیشکی به آنها داده‌شود .

فصل۱۳ـ اگر ازتاریخ امضاء این امتیازنامه تاانقضاء مدت یك سال کمپانی اجزای آن تشکیل نشود وشروع به‌کار نشود این امتیازنامه ازدرجهٔ اعتبار ساقط وباطل خواهد شد، مگر این که جنگ یا امثال آن که مانع تشکیل کمپانی باشد واقع شود .

فصل۱۴ـدرصورت وقوع اختلاف ما بین دولت علیهٔ ایران وصاحبان امتیاز، آن اختلاف رجوع به حکمیت مرضی‌الطرفین خواهدشد و درصورت عدم امکان رضایت طرفین حکم اختلاف را رجوع به حکمیت قطعی حکمی به تعیین یکی از نمایندگان دولت اتازونی یا آلمان یا اطریش مقیم طهران خواهدشد .

فصل۱۵ـ این امتیازنامه به دو نسخه مابین دولت علیه ایران وماژور بایست به‌امضای اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و ثبت وزارت امور خارجه مبادله شده و مضمون فارسی‌آن محل اعتنا خواهد شد. تاریخ مطابق ۲۸ رجب۱۳۰۸ تمام شد .

این امتیازمشئوم را بدین تفصیل که مرقوم افتاد درفرنگستان تحصیل نموده به مقتضای آن مآل اندیشی و اتقانی که انگلیسیان را درکار است برای استحکام کار خود که دیگر قابل‌نسخ نباشد حقوق و تعهداتی را که به موجب این‌قرارداد برعهدهٔ دولت ایران می‌داشته به چندین دست نقل و تحویل داده پائی نیز از سایر دول بزرك اوروپ در میان کشید . به خیال خود تا آنجائی که او را در امکان می گنجید مطلب را بزرگ‌کرد که دیگر دولت ایران را مجال فسخ و ابطالی نباشد و پس از همهٔ این اساس بندیها و تمهید سایر مقدمات کار به فاصله هفده ماه از معاودت موکب همایونی به مقر سلطنت ، جمعی از فرنگیان به‌نام هیئت کمپانی این عمل به‌آرزوی وصل جوئی مقصود عمدهٔ خودشان با اشتهای هرچه صافتر به ایران شتافتند , در اثنای همین مسافرت عبورشان به اسلامبول افتاده صاحب روزنامهٔ

اختر را با رئیس این جماعت ملاقاتی دست داده ، روزنامهٔ گرامی را در این خصوص مقاله ای است که عیناً نقل می‌شود .

مقالهٔ روزنامهٔ اختر ــ صاحب روزنامهٔ مذکور می‌گوید ما را با صاحب امتیاز در این‌جا ملاقاتی دست داد در آن ملاقات درخصوص شرایط امتیاز صحبتی در میان گذشت مومی‌الیه مدعی این شد که انحصار تنباکو و توتون در ایران موجب منافع دولت و زراع تجارت است پرسیدم که اولا از منافع زراع شرحی بیان نمائید که از این معنی چه فایده دارند . گفت که زراع پیش از این محصول را یا نسیه به تجار مملکت می‌فروختند و یا این که با چیت و کرباس مبادله می‌نمودند اما من پس از برداشتن محصول پول نقد خواهم شمرد جواب دادم که این دعوی بی دلیل و سخن ناتمامی است زیرا که زراع همه وقت محصول را به نقد می‌فروختند سهل است که بسا می‌شد سه ماهه پیشکی هم از تجار پول می گرفتند که هنگام درك محصول جنس بدهند و فرقش این است که آنگاه مرد زارع صد نفر مشتری داشت و از روی رواج وقت مالش را به نحوی که دلش می‌خواست می‌فروخت . حالا باید تنها به یکنفر بفروشد . آنهم به قیمتی که خریدار معین می کند ، پس این معنی موجب مضرت گردید نه منفعت . بفرمائید منفعت دولت از این امر چیست ؟ گفت سالیانه به‌علاوه پانزده هزار لیرهٔ انگلیس ربع مداخل نیز به دولت عاید خواهد شد . جواب داده شد که این نیز حرفی‌است سست به علت این که دولت عثمانی در صورتی که توتون ممالك محروسه خیلی کمتر از محصول تنباکو وتوتون ممالك ایران است سالیانه از ادارهٔ (رژی) یعنی انحصار، معادل هفتصد هزار لیرهٔ عثمانی می گیرد ، خمس مداخل نیز به دولت عاید است (ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا ) و حال آن که توتونی که به خارج می رود نیز از قید انحصار آزاد است . یعنی هم زراع می‌توانند به خارج بفرستند هم تجار، حتی دولت نیز به ملاحظهٔ رفاه حال زراع و تجار محصولی‌که به خارج می رود حبه و دیناری گمرك نمی‌گیرد تا دست رعیت باز شده رغبت زراع از کاشتن و پرورش دادن آن محصول نکاهد. بنابراین مبلغی‌که سالانه شما به دولت خواهید داد در جنب منافعی که ادارهٔ (رژی) به دولت عثمانی می‌دهد وقعی ندارد یعنی این همه مداخل به کیسهٔ خود شما خواهد رفت . دست تجار هم که از امروز بالمره بسته شد. به علت این که محصولی که به خارج خواهد رفت نیز داخل شرایط امتیاز است معلوم است که صاحب امتیاز چندین تصعیبات در آورده مبالغی به اسم مخارج و منافع انحصار بدان افزوده آنگاه به تجار خواهد فروخت‌که هیچ کس زیرآن بار نتواند رفت. مجملا از این انحصار و امتیاز منافعی به ملك و ملت عاید نخواهد شد سهل است که خیلی ضرر و خسارت از این‌رو به مملکت وارد خواهد آمد که از حالا تعدادآن ممکن نیست این قدر هست‌که در شرایط امتیاز خیلی سماح شده واسطهٔ کار غفلت کرده است چنانچه امروز تنها انحصار برای تنباکوی اصفهان آنهم به استثنای

داخلهٔ مملکت چند تن از معتبران تجار ایران هستند که سالانه بیست هزار لیره به دولت می‌دهند پس از این یکی می‌توان دریافت که در شرایط امتیاز آن چقدر سماح شده‌است. افسوس است که اولیای دولت به چه ملاحظه زیر این بار گران رفته‌اند معلوم است در امثال این کارها که هنوز در ایران رواج نگرفته مأمورین بی‌خبر از وضع کار که تاکنون امثال آن را در ملك خود ندیده‌اند. البته از میدان مردمان محیل و چرب زبان و خوش آمدگوی فرنگستان، گوی نتوانند ربود معایب و مضرات این کار نه چندان است که به نوشتن تمام شود عجالتاً باید سوخت و ساخت تا خدای خود به حال ملت ترحم فرماید.

## مجلس ضیافت

پس از آن‌که اعلان جهادیه منتشر گردید و مترتب بر آن مجلس علماء و درباریان منعقد، امین‌السلطان متقبل گردید که امتیاز را مرتفع سازد ومعامله را فسخ نماید آقایان هم متعهد شدند که شایعهٔ جهادیه را مکذب شوند و در بالای منبر مردم را امر به صبر و تأمل و انتظار تا روز چهارشنبهٔ ۲۱ ماه فرمودند و نیز به مردم رسانیدند که شما با پادشاه طرف می‌باشید و استرداد حقوق خود را جاهدید. این مقاوله و مجاهده را جهاد گفتن خطاست. امام جمعه در بالای منبر به همین مضمون نطق نمودکه یك دفعه صدای زنها و ضجهٔ آنها بلند شد که امروز اگر مردان ما مانند زنان در خانه بنشینند ما زنان جامهٔ مردان می‌پوشیم و حق خود را از دست نمی‌دهیم. این چه فرمایش است که می‌فرمائید ما نه با پادشاه طرفیم نه باکس دیگر ما اجراء حکم خدا را خواهانیم. این مذاکرات آقایان اگرچه قدری مردم را ساکت نمود لکن باز از وحشت و اضطراب آسایش نداشتند این شد که سفیر دولت روس مجلسی به عنوان ضیافت ترتیب داده و سایر سفرای خارجه را به انضمام رئیس کمپانی امتیاز «آرسن» نام دعوت‌نموده همگی‌شان‌حاضرآن‌مجلس شدند. پس از پذیرائی ورودشان چون هنگام دور باده رسید، صاحب منزل یعنی سفیر روس خود ابتداء نموده جامی به دست گرفت و این عبارت بگفت: به سلامت اتفاق کلمهٔ ملت اسلام و لاجرعه نوش جان کرد. حضار مجلس از استماع این کلمه که برحسب رسم و عادت مردم فرنگستان این چنین کلمه در چنین موقعی کاشف از کمال اشتیاق و آرزومندی گوینده به این معنی است به‌غایت در عجب شده بدیهی است «سلامتی اتفاق‌کلمهٔ ملت‌اسلام» گذشته از این که بکلی منافی مقاصد عموم فرنگستان است امروزه همان اتفاق کلمهٔ ملت اسلام است که عرصه را بر همهٔ مقیمین این شهر بدین حد تنگ گرفته.

سفیر روس چون آثار تعجب از ایشان مشاهده نمود به گفتار آمده که مرا از ترتیب این مجلس غرض جز این منظورنظر نبود که همگی شماها را در یك مجلس جمع آورده همین عبارت را بگویم و شرح دهم اگر رخصت فرمائید بی پرده سخن کنم؟ گفتند: همه گوشیم، تا چه فرمائید. آغاز سخن کرد که آقایان من: امروزه معادل

دوکرور مالیات از اجناس و معمولات فرنگستان از قبیل قلیان و سرقلیان چینی و بلور در جاهای خود موقوف و معطل مانده و حال آنها بالمآل هم معلوم نیست چه خواهد بود و سبب این وضع اختلال‌آمیز همگی را معلوم است که « آرسن » این مرد صاحب امتیاز دخانیه ، عملی را برخلاف آئین مسلمانان با دولت گذرانیده و چون اینگونه عمل مطابق اصول اسلامیه نبوده است رئیس اسلامیان که به مراحل از حدود ایران بیرون است رفع و ابطال این عمل را در این دیده که مسلمانان را از استعمال دخانیات ممتنع دارد در این مقام بر آمده دو کلمه در خصوص منع مسلمانان از این عمل نوشت و فرستاد و این نوشته به محض وصول در ظرف یك نیم روز در شهر به این عظمت همه جا منتشر گردیده و به محض اشتهار این یك دو کلمه نوشته ، تمامی مسلمانان با این‌که هنوز صحت و صدق ایـن نوشته بر اکثر و اغلب محقق نشده بـود ، تنها به احتمال این‌که شاید صحیح باشد این چنین عادت پانصد ساله را یك دفعه چنان‌که می بینند بالمره متارکه نمودند . حالا شمـا سفرای‌محترم که وکلای دول بزرگ اروپا هستید و برحسب وظیفه و منصب بزرگ خودتان نظر در وجوه صلاح و فساد و منافع و مضار دولت و مملکت خود را در عهده دارید معین بفرمائید، که منشاء این خسارت و ضررا و تدارك آن‌را در چه می‌دانید؟ این مطلب تا به این حد هنوز جزئی است و این مقدار ضر را می‌توان متحمل شد ، ولی هرگاه این مرد صاحب امتیاز اندکی دیگر این معامله را دنبال کند و آن مرد بزرگ اسلام نیز برای دفع طرف مقابل بنای تشدید در امر گذارده بنویسد که شرب چائی نیز همین حال دارد هیچ تصور کرده‌اید چه مقدارها مالیه از اجناس و معمولات فرنگستان که لوازم این‌کار است از قبیل قند و چائی و سماور و قوری و سینی و استکان و نعلبکی و غیر اینها بالمره عاطل و باطل مانده، تا چه پایه سکته به کلیهٔ تجارت فرنگستان وارد خواهد آمد؟ این هم گوئیم‌آسان است اگر این مرد مسلم‌القول بنویسد‌که تمامی امتعه و اجناسی که ازفرنگستان حمل و نقل به ایران می‌شوند کائناماکان حالش همین و استعمالش روا نیست، بلکه مایحتاج مسلمانان باید مثل سابق از داخل مملکت فراهم شود شماره گرفته‌اید چندین باب بزرگ از تجارت تمامی دول اروپ از این رهگذر مسدود خواهد شد !

این را هم سهل گیریم . هرگاه این شخص بزرگ نافذالکلمه حکم بتی بدهد که بر مسلمانان حتم و لازم است که تمامی فرنگیانی را که در بلاد اسلام منتشرند همگی را باید قتل و اعدام نمود هیچ می‌دانید آن‌گاه چه خواهد شد و چه‌قدرها نفوس از تبعهٔ دول اروپا در این مملکت عرضهٔ دمار و هلاك خواهند شد و این همه نفوس تلف شده را آن‌گاه به چه می‌توان تلافی نمود و حال آن که می‌دانید موافق قانون تمامی دول متمدنهٔ روی زمین هر نفس‌که در بلوای عمومی تلف شود خونش هبا و هدر خواهد رفت زیراکه مؤاخذه داشتن عمومی را در این خصوص از آن رو که تلافی فاسد به‌افسد است نقض غرض و منافی

**حاج میرزا حسن شیرازی**

**متوفی در روز دوشنبه ۸ شعبان ۱۳۱۲ قمری**



« . . . بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است عجل‌الله فرجه » صفحهٔ ۱۹

**میرزا تقی‌خان امیرکبیر**

**شهادت ۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ قمری برابر ۲۱ دی ۱۲۳۰ شمسی**



«...از خواجه نظام‌الملک وزیر مشهور معروف سلاجقه و صاحب‌بن عباد وزیر مشهور و معروف دیالمه ، [illegible] و لرد پالمرستون ، و ریشلیو وزیر لوئی سیزدهم فرانسه ، و پرنس [illegible] ، بحق حق به مراتب با عرضه‌تر و بهتر بود . . . » صفحهٔ ۶۷

مقاصد سیاسیهٔ دول متمدنه خواهدبود .

بعد از این بیانات گفت نه تنها دولت متبوعهٔ من در معرض اینگونه مخاطرات واقع است بلکه دولت متبوعهٔ شما که حاضرین این مجلسید حتی دولت انگلیس نیز دراین مفاسد و مضار شریك و سهیم خواهندبود . من امروز شما خفتگان را بیدار نمودم تا فردا هیچ یك از شما را نزد دولت متبوعهٔ خود عذری نباشد . تا هنوز وقت است پیش از این که این فتنه چنان غلظت و اشتدادی گیرد که رشتهٔ چاره بالمره از چنگ هر کس بیرون شود فکری بکنید .

چون سخن این مرد خردمند کارآگاه بپایان می‌رسد ، تمام سفراء متوجه«آرسن» تنباکوئی شده می‌گویند سخنان این مرد دانشمند همگی درست و تمام است . این وضع فساد آمیز حالی و آنچه از این مفاسد که بدین رشته و ترتیب پیش آمد تمامی دول می‌تواند گردید ، نه منشاء همه اینها توئی ؟ و تحریك این فتنه را بدین گونه که امن و امان از مال و جان همگی را در این بلد برداشته شده‌است تو باعث بوده و هستی ، باید البته حکماً هر چه زودتر درصدد علاج کار برآمده یا رأساً فسخ و ابطال این عمل نموده بالمره دست از این کار برداری و یا این که مخصوصاً از رؤسای اسلام در این خصوص امضاء بیاوری .

«آرسن» امتیازی در جواب سفرا می گوید من چگونه دست از این معامله می توانم داشت حال آن که این کار تاکنون زیاده از چهار کرور به رشوه و تعارف و مرسوم و مواجب و تعمیرات و سایر تهیهٔ اسباب و لوازم خسارت کشیده‌ام .

سفیر روس نیز در جواب این حرف او می‌گوید : مسلمانان را می رسد بگویند چون تو از اول می‌دانستی این چنین معامله بر خلاف اصول و قواعد ملت و بدون رضا و امضای رؤسای اسلام است لاجرم این خواهدشد که خود بر ضرر خود اقدام نموده و این مبلغ خسارت را دانسته به کیسهٔ خود وارد آورده‌ای و هر کس دانسته بر ضرر خود اقدام نماید البته غرامت او بر کس دیگر نخواهد بود چنانچه این مطلب نیز از اصول مسلمهٔ ملت اسلام بلکه تمامی ملل است .

سفراء نیز در این خصوص تصدیق از سفیر روس نموده، مرد امتیازی بالمره مفحم شده از هرگونه سخنی در جواب بماند. این شد که لاعلاج درآن مجلس از سفرا مهلت می‌طلبد تا به خیال خودش از رؤسای اسلام به رشوه و نوید امضانامه بگیرد . استمهال نامهٔ او را پذیرفته مجلس را برهم زدند بیچاره «آرسن» تنباکوئی متحیر که چه‌کند؟ چگونه چشم از همهٔ این خسارتها پوشیده دست از این عمل برگیرد؟ و اگر نه چگونه در مقابل این دول بزرگ از عهدهٔ جواب بیرون آید . رفته به امین‌السلطان وزیر اعظم درآویخت که من به‌اطمینان دولت اقدام بر این عمل نموده و زیر بار گران این همه خسارت رفته‌ام‌حالا

به سبب این روش وغوغای عمومی مردم مملکت از اصل عمل باز مانده‌ام، سهل است که طرف مسئولیت تمامی دول نیز واقع شده‌ام شما در بارهٔ من از دو کار یکی را اختیار کنید ، یا خسارت‌های مرا غرامت کشیده و تدارك کنید تا کمپانی دست از عمل بر گرفته و پی کار خود رفته این فتنه به خود فرو نشیند و یا این که دولت ایران اقدام نموده این فتنه و غوغای عمومی را به اجازه و همراهی علماء ملت فرو بنشاند .

امین‌السلطان نخست امضای علماء را متقبل شد ، یکی از علماء را به خانهٔ صاحب امتیاز فرستاد که سه هزار و پانصد تومان هم از این ملاقات برخسارت افزوده گردید که در اینجا قلم نگارندهٔ تاریخ پیش نمی رود و چشم از دو جزء و تاریخ خود که خیلی باعث بیداری خواهد گردید پوشیده و برای احترام و حقوق آن عالم ، رشتهٔ تاریخ خود را به همین مقام ختم می‌کنم که اولیاء دولت دیدند از هیچ رو استخلاص برایشان ممکن نیست لذا خسارت کمپانی رامتقبل شده ویك ملت‌بزرگی را زیر قرض انداخته، پولها پارك ساخته شد و خرج خانمها شد ، قرضی برای دولت و ملت باقی ماند .

وا اسفا ! این قرض را کی می‌دهد ؟ جز بیچاره ملت ! جز از مال رعایا دیگر از چه محل می‌دهد؟ نمی‌دانم شاید ازکد یمین وعرق جبین و اندوخته‌های آبا و اجدادشان نه والله نه بالله.

محل اداء این پولها همان فلاحین و زارعین همان فقراء همان بیچاره‌ها می‌باشند والا پولی که به کیسهٔ آقا و خان و شاه و وزیر و اعیان رفت دیگر خارج نشده و نخواهد شد ، بالجمله در این مقام این رشته از تاریخ را ختم می‌نمائیم به‌پاره‌ای از مکتوب میرزا علی‌اصغرخان که به مرحوم آیةالله‌میرزای‌شیرازی قدس سره نوشته‌است و هوهذا :

صورت عریضهٔ

امین‌السلطان به حضرت آیةالله‌میرزای‌شیرازی

ملاذالاناما ، حجةالاسلاما ، قبله‌گاها ـ چون این مسئلهٔ اعطاء امتیاز تجارت دخانیات به کمپانی در انظار و اذهان محل بعض شبهات گردید و حقیقت آن در پرده خفا مانده‌است و این بنده لازم شمرده سبب اقدام و ارتفاع و جهت الغاء و ارفاع آن‌را من‌البدو الی‌الختم به طریق ایجاز کماهوالواقع به اطلاع خاطر شریعت مظهر جناب‌مستطاب‌عالی‌دامت افضاله برسانم که از بادی و خاتمه آن مستحضر شده بالکلیه کشف غطا از این مسئله بشود .

لهذا به تصدیع می‌پردازد : چون در ایامی که مرحوم میرزاحسین‌خان مشیرالدوله به خدمت صدارت در این دولت جاوید عدت مفتخر بود با کمپانی انگلیس قرار نامه تمدید راه‌آهن را از بوشهر تا گیلان منعقد ساخت و قرارنامهٔ مزبور به قدری متضمن خطرات دولتی و ملتی بود که علاوه بر ثلمهای حقوق

دولتی تمام حدود ملکی و ملتی هباء ومنثوراً معدود بود . همان اوقات ذات کامل‌الصفات اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون ظل‌الله روحنا فداه خطرات مزبوره رابه نظر دقت ملاحظه و خود آن مرحوم را به الغاء آن قرارنامه مکلف ومحکوم فرمودند. هر قدر با کمپانی مزبور و دولت انگلیس مذاکره کرد مقصود حاصل نگردیده ، بر اصرار آن‌ها افزود تا مشارالیه مرحوم شد . بعد از آن نیز تا مسافرت اخیرهٔ همایون به فرنگستان این مسئله به حالت اولیه باقی بود، که تقریباً چهارده سال طول کشید و بر قوام ادعای کمپانی و مخاطرات آن افزوده بود . در آن سفر با زحمات و تدابیر و مشمول تفضلات خداوندی آن قرارنامهٔ مشئومه لغو و این امتیاز تجارت دخانیات که آن وقت همچو می‌نمود که به هیچ وجه ضرری برای دولت و ملت ندارد بر قرار شد و از آن مخاطرات عظیمه آسودگی حاصل آمد . بعد از اقدام به اجرای فصول این قرارنامه متدرجاً معایب و مضار مخفیهٔ این امتیاز نیز به ظهور پیوسته زراع و تجار و رعایای دولت علیه به مقام عرض و اظهار مضار مزبوره آمدند. نظر به آن‌که‌ذات ملکوتی صفات همایونی رعایت رعایای دولت ابدبنیاد را که ودایع محترمهٔ رب‌العباد می‌باشند همواره بر عهدهٔ شاهنشاهانهٔ خود فرض می‌شمارند ، از فواید این کار بکلی صرف‌نظر و به امحاء آن عن‌الاصل امر و مقرر فرمودند مخلص نیز با کمال شعف بالجنان والارکان ، مشغول اجراء این ارادهٔ مطاعهٔ مبارکه بود ، که در آن بین از لطایف غیبیه فقرهٔ احتراز شرب دخان الهام و مقوی اصل مقصود محمود همایونی گردیده شوق وجهد بنده نیز در الغاء امحاء این امتیاز به هزار چندان کشیده خالصاً مخلصاً کوشیده تا بحمدالله‌تعالی بکلی محو و کان‌لم‌یکن‌شیئاً مذکورا شده ، عموم رعایا و برایا و تجار و زراع آسوده و آزاد شدند و الان وجهاً من‌الوجوه ولوبقدرالذره احدی از خارجه مداخله در زراعت و بیع و شری و تجارت و حمل و نقل و انتقالات دخانیات ندارد و عاملهائی که در ولایات داشتند بر داشتند برخی هم مشغولند که محاسبات خود را با مردم پرداخته بروند ، بعضی اخراج شده ، عنقریب حوزهٔ ایران از وجود آن‌ها خالی و متخلی می‌شود .

منتهی این است که دولت علیه خسارت وارده بر آن‌ها و مخارج را که کرده‌اند محض رفاه رعیت و اجراء حمایت ملت و ترویج شریعت از ممر دیگر که ضرری بر احدی نخواهد داشت به مرور خواهد داد. الخ .

بقیهٔ مکتوب تعارفات رسمی و خارج از ما نحن‌فیه است .

مسافرت مؤلف به کربلا و مراجعت به تهران ــ درمرحلهٔ سنهٔ۳۲ سنهٔ ۱۳۱۲ به عزم

عتبه بوسی ائمهٔ عراق و تتمیم تحصیل علم و تکمیل اخلاق از طهران حرکت کرده نخست درك فیوضات محضر مرحوم حجةالاسلام حاجی میرزامحمدحسن‌شیرازی را کرده از آن پس به کربلا مشرف شدم درحوزهٔ درس آقا میرزامحمدحسین‌شهرستانی وارد شده از رشحات فیوضات ایشان بهره‌ور گشتم . چون هوای آن سامان مخالف مزاجم بود به حکم طبیب عودت به عجم را عازم گشتم در این وقت نیز مرحوم حجةالاسلام‌حاج‌میرزا محمدحسن‌شیرازی در ماه صیام ۱۳۱۲ بدرود جهان گفت دیگر امیدی در توقف نماند لابد معاودت به طهران نمودم و به خدمت جناب حجةالاسلام‌آقامیرزاسیدمحمدطباطبائی مشرف شدم و نفحات قدس ایشان بنده را جذب و صفات طیبه و اخلاق مرضیه‌شان دل بنده را به خود جاب نمود و هماره ملازم حضرتش بودم و از معلومات جدیده‌شان بهره‌ور گشتم مساعی جمیله‌شان در ترقی نوع بشر بود و قطع شجرهٔ خبیثهٔ شر، پیوسته مواعظ ایشان در تنویر عقول بود و همیشه جهدشان در تعلیم جهول ، از این‌رو امر به تأسیس مدرسهٔ اسلام نمود و تشکیل انجمن مخفی که در آن نو باو گان وطن و رجال آتیه را به طرز جدید آموزگاری کنم و در این خفتگان بادیه و مردان حالیه را بیداری دهم و ضمناً آنچه از این دو مقصد نتیجه حاصل شود به یادداشت بنگارم و تجارب خود را محفوظ دارم .

شروع در عمل شد . مدرسهٔ اسلام افتتاح یافت و شاگردان آن ترقیات فوق‌العاده کردند و انجمن مخفی نیز تأسیس شد و نتایج آن آشکار گشت و این هر دو سر مشق دیگران شد از آن پس مدارس زیاد دایر و انجمن‌های بسیار تشکیل یافت و یاد داشت‌ها بر اوراق بی‌شمار ثبت گردید که اینك تدوین می‌شود .

در مرحلهٔ ۳۸ سنهٔ ۱۳۲۱ کتاب شمس‌اللغات و شمس‌التصاریف و خلاصةالعوامل و خلاصةالنحو و اصول عقاید و رسالهٔ مسائل لازمه را که از طهارت الی صلح جمع کرده و به امضاء جناب حجةالاسلام آقای حاج‌سیداسمعیل‌صدر اصفهانی رسانیده و ترجمهٔ مقامات حریری و رساله‌ای درمعانی و بیان جمع و تألیف نموده و لذت زندگانی خود را در این مدت چشیده .

# فصل دوم

## درحالات آقای آقامیرزا سیدمحمد طباطبائی

که اول‌کسی است از علمای شیعه وفقهای اثنی عشریه که در امور معاشیه مردم را به طریق تمدن تحریص وترغیب فرمود.

جناب مستطاب حجةالاسلام آقامیرزاسیدمحمدطباطبائی ، پسرحجةالاسلام جنت مکان آقاسیدصادق‌طباطبائی قدس سره ، که مدت شصت سال در دارالخلافهٔ طهران بلکه تمام محروسهٔ ایران رئیس بزرك ملت بود و آن مرحوم پسر مرحوم آقاسیدمهدی است ، که آن سید جلیل در بلدهٔ همدان رئیس شریعت و مطاع بریت بود و او پسر مرحوم آقا میرزاسیدعلی‌کبیر است که معروف آفاق بود، والدهٔ آقا میرزاسیدعلی خواهر آقا محمد باقر بهبهانی اعلی‌الله مقامه است که در حوزهٔ اسلام صیت منزلت و مقامش مستغنی از بیان است والدهٔ ماجدهٔ مرحوم آقاسیدصادق دختر مرحوم آقا سیدمحمد مجاهد است که آن عالم اجل و سید دین پرور غیور در عهد خاقان مرحوم فتحعلی‌شاه پیشرو عسکر ایران در جنك با روس بوده ، مؤلفاتش در فقه و اصول اکنون متداول است ، چون کتاب مفاتیح در اصول و رسایل در قواعد فقه و اصول و مناهل در فقه و مصابیح در فقه، و آقا سید محمد مجاهد پسر مرحوم آقامیرزاسیدعلی‌صغیر ، صاحب ریاض معروف به‌شرح کبیر است که خواهرزادهٔ آقای بهبهانی است والدهٔ والدهٔ آقا سیدصادق دختر آقا سیدمهدی بحرالعلوم است و والدهٔ آقا سیدمحمدمجاهد دختر آقای بهبهانی است و والد ایشان ملامحمداکمل داماد مرحوم مجلسی اعلی‌الله مقامه است . پس صاحب چنین نسب جلیل و اصل‌اصیل را سزد که مؤسس مشروطیت ایران شود . علم عدالت را به دست گیرد ( اولئك آبائی‌فجئنی‌بمثلهم) و این خاندان عظیم‌الشأن زیاده از یك قرن است که افتخار بزرك ملت ایران بلکه تمام حوزهٔ اسلامند و در علم و عمل و زهد تقوی و قبول عامه و مطاعیت و

شرافت نسب و کرامت حسب از طراز اول محسوبند.
بالجمله جناب آقامیرزاسیدمحمد در نوزدهم ماه ذیحجةالحرام سنهٔ ۱۲۵۷ هجری، در کربلای‌معلا متولد شده و یکسال در آن شهر مقدس بوده آن گاه ایشان را به همدان آورده شش سال در حجر جد بزرگوارش آقا سیدمهدی پرورش یافته، از آن پس به طهران آمده خدمت پدرش نائل و مشرف گشته پس از تحصیل علوم عربیه و ادبیه مشغول تحصیل علوم عالیه شده، معقول را در خدمت آقا میرزاابوالحسن جلوه و فقه و اصول را در خدمت مرحوم والدش و سایر اساتید تحصیل نموده و کسب اخلاق از مرحوم حاج شیخ‌هادی‌نجم‌آبادی فرموده و همواره طالب صحبت بزرگان و جهانگردان دانا بوده و به مطالعهٔ روزنامه‌جات و اطلاع بر حال اروپائیان مایل، در شوال سال ۱۲۹۹ هجری با این که مستطیع نبود و حج بیت‌الله بر ایشان فرض نبود به عزم سفر کعبه و زیارت مدینهٔ مشرفه و سیاحت بلاد روسیه و آسیای صغری و اسلامبول و ملاقات رجال بزرگ و دانایان سترك از راه دریای خزر روانه شد و به واسطهٔ موانعی چند در موسم به مکه نرسید و روز بعد از اضحی وارد مکه شده و حج را بدل به عمره کرده به جهت وبا و بدی هوا و عدم استطاعت، تحمل توقف تا موسم حج نکرده به عتبات عالیات سفر کرد و درسامراء خدمت حضرت حجةالاسلام‌میرزای‌شیرازی رسیده، عزم رحیلش بدل به اقامت شد و در سال ۱۳۰۰ خبر ارتحال والد ماجدش را شنید. اهل و اولادش را از طهران به سامره خواست و در آنجا مشغول تحصیل و تکمیل علوم دینیه شده، در فضل و فقاهت و ورع و تقوی به‌غایت قصوی نائل و از آن حضرت قدسی‌آیت مجاز و از جملهٔ اصحاب آن حوزه ممتاز گشته، زیاده از ده سال بر حسب میل خاطر سامی حضرت حجةالاسلامی، در آن روضهٔ قدس و محفل انس مقیم بود و به خدمت به‌شریعت مطهره و قضاء حوائج مسلمین و معاضدت با آن پیشوای بزرك دین قیام داشت، بلکه محل شور و مشاورت امور سیاسی آن حضرت بودند تا سنهٔ ۱۳۰۹ که واقعهٔ رژی واقع شد ناصرالدین‌شاه از ترقی مرحوم میرزای‌آشتیانی توهم نموده، خواست رونق بازار میرزا را بشکند و او را از اهمیتی که حاصل شده‌بود تخفیف بدهد و از مدارج عالیه که ارتقاء جسته بود فرود آرد. چاره را در آن دید که یکی را در مقابل میرزا ترقی دهد، در طهران کسی را لایق این کار ندانست چه که هر یك از علماء طهران به هر درجه که مقدورشان بود در انظار مقامی گرفته بود و این کس می‌بایست از خارج برسد و از اول ورود صاحب مقامی بلند شود و منظری ارجمند حاصل کند. لابد حضور حضرت حجةالاسلامی عرضه داشت که لازم است یکی از آقا زاده‌های طهرانی را که مربای آن حضرت هستند و محل وثوق و اعتماد، گسیل طهران کنند که گذشته از مرجعیت عامه واسطهٔ بین شاه و حجةالاسلام باشد، به عبارت اخری شاه را اعتمادی به علماء حالیهٔ حاضر نیست. مجتهد تازهٔ قریب‌العهدی به تربیت حجةالاسلام را

طالب است که اخذ مسائل شرعیه نماید و اداء تکالیف فرضیه فرماید. این بود که مرحوم حجةالاسلام‌شیرازی آقای طباطبائی را اختیار، و اختیار فرمود و الحق جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته‌اند. بالاخره بنا بر اشارات و تقاضای سلطنت و امر و اجازهٔ مرحوم حجة الاسلام معاودت به ایران نموده، در جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۱۱ وارد دارالخلافهٔ طهران شدند و عموم اهالی از ادانی و اعالی مقدم شریف ایشان را بسی گرامی داشتند. لکن ناصرالدین‌شاه به آرزوی خود نائل نگردید. چه که گمان داشت آقای تازه رسیده را از خود خواهد نمود و به واسطهٔ او به مقاصد خود خواهد رسید و هم توهین از میرزای آشتیانی خواهد نمود. قضیه بر عکس نتیجه داد آقای طباطبائی در توقیر و احترامات میرزا مبالغه فرمود و از معاشرت شاه و درباریان تنفر می‌فرمود. بلکه آنچه بزرگان دیگر از قبیل سید جمال‌الدین و میرزا ملکم‌خان جرئت تصریح نداشتند و با کنایه اشاره می‌کردند. تصریح می‌فرمود و معایب سلطنت مستبده و مفاسد حکومت خودسرانهٔ جابرانه را آشکار می‌فرمود. درباریان لابد شدند در شهرت دادن اکاذیب باطله و به دروغ عقاید فاسدی نسبت به سیدجمال‌الدین می‌دادند. گاهی او را بابی و گاهی دهری و طبیعی معرفی می‌کردند و به لفظ سیدجمال‌الدین قانونی سید را می‌شناسانیدند و قانون را مرادف کفر می‌نمایانیدند و تا چهار پنج سال قبل این لفظ قانون فحش و سبب اتهام بود.

از آن پس که از کار سید فارغ شدند آقای طباطبائی را به دوستی سید جمال‌الدین متهم‌می‌داشتند بلکه مردم را از مصاحبت آقا دور و از معاشرتش مهجور نمایند. این شهرت بر حرص من به خدمت آقا افزود و مکرر می‌خواستم از آقا استدعا کنم و از حالات سید استفسار نمایم. تا روزی یکی از دوستان مرا ملاقات نمود و در مقام پند و اندرزم گفت به آشکار خدمت آقای طباطبائی مروید و طریقهٔ احتیاط را از دست ندهید. سبب را پرسیدم. گفت: جنابش را متهم نموده‌اند به‌این که جمهوریت را طالبند و قانونیت مملکت را مایل، به‌این جهت پادشاه را با ایشان رغبتی نیست و درباریان را به ایشان میلی نی، در جواب گفتم:

ای پدر پند کم ده از عشقم — که نخواهدشد اهل، این‌فرزند

من ره کوی عافیت دانم — چکنم کاو فتاده ام بـه کمند

لکن شرم داشتم که از حالات سید تصریحاً از آقا سؤال کنم، یا از این مقوله سخنی عیان آرم، جز این که پاره‌ای ازمکاتیب مرحوم سیدجمال‌الدین راکه به‌عنوان‌حضرتش نگاشته بود دیده و استنساخ می‌نمودم که از آن جمله است مکتوب ذیل که در زمانی که در سامره متوقف بودند به ایشان مرقوم داشته است و هذا صورته:

مکتوب سید جمال الدین به سید محمد طباطبائی

من لندن الی سامرة ـ العالم الخبیر و الفاضل البصیر و المحقق النحریر جناب آقا کوچك ادام‌الله وجوده ـ ان‌الامة قداحدقت بصرها الی ذئوس عظیمة تقوم بناصرها و تنقذها من ورطة مهالکها و من یکون الیق بهذه الوظیفة منك و انت عزیزالعقل ذکی الفطرة عالی‌الهمة نامی‌النسب اخبرك ان ثبات العلماء فی‌البلاد الایرانیة قد اعلی کلمة‌الاسلام وعزز شأنه و انار برهانه وکل‌الافرنج قدهابوا من هذالقوة التی طالما کانوا یزعمون‌انها قدزالت‌کلیة وایقنوا ان‌للدین املالایخشون فی سبیله شوکة‌الجبابرة جز اهم الله عن‌الاسلام خیرا والسلام علیکم (جمال‌الدین الحسینی) و لقد طبعت مکتوب‌الذی ارسلته الی جناب‌المیرزا من‌البصرة فی‌مدینة لندن و ارسلت الیك منه نسخا ارجومن الله الوصول .

باری آقای طباطبائی از حق چشم نپوشید و از مسلك خود دست نکشید و از طریقهٔ حق از پای ننشست تا به مقصود رسید که شرح زحمات ایشان در طی نگارشات این تاریخ مرقوم می‌شود و پیوسته به خدمت اسلام و بیداری انام مشغول بوده و آنی غفلت نفرمود چنان که تأسیس مدرسهٔ مبارکهٔ اسلام و انجمن مقدس اسلامی که در دفع شبهات دینیه بود از شواهد صدق این ادعاست در مناعت طبع و علو همت و غیرت وطنیه و حمیت دینیه منفرد و طاق و در تواضع نفس و مکارم اخلاق یگانهٔ آفاق‌اند و هیچ وقت جانب اهل دنیا را مراعات نمی‌کرد. هرصدراعظمی که در زمان ایشان برمسند صدارت نشست با او متارکه می‌فرمود . با اینکه قبل از صدرات او نهایت دوستی را با هم داشتند . معاصر پنج پادشاه تا کنون بوده محمدشاه ، ناصرالدین‌شاه ، مظفرالدین‌شاه ، محمدعلی‌شاه ، احمدشاه . با دوازده شخص اول دولت چه صدراعظم چه سپهسالار طرف شد، ایرادی که برجنابش وارد آوردند یکی عدم حسن سلوك و دیگری عدم همراهی و مداهنه با رؤساء .در وقتی‌که بندهٔ نگارنده، همین دو ایراد را به‌حضرتش عرض کرد در جواب فرمود مرا با این مردم طمعی نیست و نه از کسی مرا خوف و ترسی است دیگر چرا طریق تدلیس را پیمایم و به راه متملقین سلوك کنم .

صدماتی که در طریق مشروطیت دید در این تاریخ بیداری مشروحاً نگارش یافته ، در ماه شوال ۱۳۲۳ به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم پناهنده ، در سال ۱۳۲۴ به بلدهٔ دارالامان قم مهاجرت فرموده تا همت گماشت و مجلس شورای‌ملی را منعقد ساخت. در واقعهٔ یوم‌التوب بمباردمان، جنابش را به‌خفت و خواری به باغشاه بردند و چند دقیقه زنجیر به‌گردن شریفش انداختند و با سایر علماء اعلام و سادات گرام در حبس محبوسش داشتند تا آن‌که در ماه شعبان ۱۳۲۶ بعد از آن‌که چند ماهی در شمیرانات آواره و متواری بود به طرف ارض اقدس و مشهد مقدس رضوی نفی بلدش نمودند و یك سال در آن مکان قدس

منزوی بود تا این‌که شب سه شنبه هفتم ماه شعبان ۱۳۲۷ وارد طهران شدند . جنابش‌را چهار پسر و سه دختر است، پسر بزرك ایشان جناب‌آقامیرزا ابوالقاسم، فرزند دیگرشان جناب‌آقامیرزا محمدصادق مدیر روزنامهٔ مجلس،دو فرزند دیگرشان جناب‌آقاعبدالمهدی و آقاعبدالهادی است که شرح حالات هریك در این تاریخ خواهدآمد .

# فصل سوم

## در حالات میرزا تقی‌خان اتابك اول امیر نظام

اگرچه ما در این تاریخ خود بیداری ایرانیان را از سال ۱۳۲۲ شروع کرده‌ایم لکن اگر خیال خود را جمع کنیم و به نظر دقت و انصاف در تاریخ گذشتگان بنگریم هرآینه به‌خوبی مشاهده می‌کنیم که در مجاری‌سنهٔ ۱۲۶۵ بسیاری از امور و وقایع را که دلالت دارد بر بیداری ایرانیان و قدم گذاردن آن‌ها به راه تمدن و باعث و مسبب آن را جز مرحوم میرزاتقی‌خان امیر نظام احدی‌راسراغ نداریم چه‌آن بزرك مرد ازآن یکه اشخاصی بود که‌به قابلیت خود بدون اسباب و مساعدت خارجی از پستی به بلندی رسید. یعنی پسر آشپز قائم‌مقام بود و در اثنای کار و شغل ، خویش را دارای رتبه و مقام صدارت نمود ، دوست و دشمن او را از نوادر دهر شمرده‌اند و از خلقتهای فوق‌العاده دانسته و کارهای امیر نظام از ترتیب و انتظام قشون و اصلاح حال وکار دفتر و مالیه که خرج، دو کرور اضافه بر دخل بود و عمارت ومرمت خرابی های دیگر که به‌زودی محال می‌نمود و همه در یك دو سال صورت گرفت ، گواه و دلیل بزرگی مرد است .

امیر نظام در نظم و امنیت پایتخت وسایر ولایات و بلاد و مصفا نمودن طرق وشوارع و برانداختن رسم جور و ظلم و تاخت و تاز و چپاول و تطاول و اعتبار دولت در ممالك خارجه و ترویج و تشویق علوم و صنایع در داخله و انتشار زراعت و نسج و بنای چاپارخانه و مهمانخانه و غیره و نسخ و ترك عادات رذیله و حالات ذمیمه از گرفتن تعارف و رشوه و معمول کردن صفات حسنه و اخلاق مرضیه و فراهم آوردن این باب تربیت ملت به ایجاد روزنامه و بنای مدرسهٔ دارالفنون که در واقع آنچه امروز داریم از آثار این مدرسه است و غیره‌ها چیزی فرو نگذاشت و تخمی کاشت ، که ما امروز از آن حاصل می‌بریم و هم فاضل معاصر ذکاءالملك فروغی نقل کند : یکی از دانشمندان انگلیس تاریخ قاجاریه را

به زبان انگلیسی نوشته و طبع کرده، در آن کتاب می نویسد: آن‌ها که امثال قیصر و شارلمان و ناپلئون را وسائلی می‌دانند که خداوند عالم برای ارائهٔ طرق سعادت میان اقوام و ملل می‌فرستد در بارهٔ امیر نظام چه خواهند گفت که به این زودی حکم تقدیر درهلاك اوصادر شد ونگذاشت مقاصد خود را انجام‌دهد وحال آن‌که یقیناً از همان اشخاص محسوب می‌شد و ملتی را خوشبخت و آسوده می‌نمود . افسوس که « خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود» .

شاهزاده ظل‌السلطان در تاریخ مسعودی خود در صفحهٔ ۸۰ دربارهٔ امیرنظام نگاشته است: ولی از روی انصاف بگویم و خدا را به شهادت می طلبم که در مقام آن مرد نمك به‌حلال یکتا ، غلو نکردم از خواجه نظام‌الملك مرحوم وزیر مشهور و معروف سلاجقه و صاحب‌بن عباد وزیر مشهور و معروف دیالمه و پرنس بیسمارك و لرد پالمرستون و ریشیلو وزیر مشهور لوئی سیزدهم فرانسه و پرنس کارچه‌کف روس به‌حق حق به‌مراتب با عرضه‌تر و بهتر بود .

در صفحهٔ ۳۱۴ نیز می‌نویسد :

میرزاتقی‌خان امیرنظام در اوائل دولت، مدرسه بر پاکرد و ترتیب قشون داد در شهرها قراولخانه‌ها ساخت چاپارخانه‌د ایر نمود روزنامه راه انداخت سرش را بیچاره در این راه داد .

باری مجملی از حالاتش آن‌که میرزاتقی‌خان امیرنظام پدرش از معاریف‌الناس و در خدمات میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام اجتماع حواس معروف می‌داشت . چون قائم‌مقام درناصیهٔ میرزاتقی‌خان آثار رشد و شمائل شهامتی تفرس کرد ، آنرا در عداد نویسندگان خویش معدود نمود و از آن پس چندی در سلك محررین محمدخان زنگه امیرنظام منسلك گردید به سبب جوهر ذاتی و کاردانی به اندك مدت از امثال و اقران خویش قصب‌السبق ربوده به مناصب عالیه رسید . مستوفی نظام شد چون امیرنظام از حسن رأی و کمال فطنت و رزانت او اعتماد تمام حاصل کرد به منصب وزارت نظام سرافرازش گردانید .

در سال ۱۲۶۰ هجری میرزاتقی‌خان به‌عنوان سفارت به ارزنةالروم مأمور شد و در آنجا کاری کرد که ایرانیان را هنوز مفتخر دارد . چه بعد از فاجعهٔ فجیعهٔ کربلا و آن حرکات نانجیبانه نجیب‌پاشا قرار شد که سفراء اربعهٔ روس و انگلیس و ایران و عثمانی در ارزنةالروم اجتماع کنند و در ایران و عثمانی مذاکره نمایند. پس از ورود امیرنظام به ارزنةالروم چون مدت این سفارت از سه سال افزون گشت مردم ارزنةالروم در خاطر گرفتند که سفیر ایران را زیانی رسانند و چون دانستند که این اغلوطه درجبر کسر محمره سودی خواهد داشت ، یك روز کودکی را که سنین عمرش از چهار سال بر زیادت نبود دست‌آویز فتنه کردند و گفتند یك تن ازملازمان میرزاتقی‌خان با او درآویخته

و درآمیخته و بدین‌جهت جمعی از عامهٔ شهر ، خانه و کوی بگذاشتند و غوغا برداشتند . اسعدپاشا یك تن کهیا با جماعتی از غوغا طلبان به نزد میرزاتقی‌خان رسول فرستاد وپیغام داد که بی‌بهانه آن مرد که این گناه کرده به ما بفرست تا تباه کنیم و آتش این فتنه را فرونشانیم . میرزاتقی‌خان گفت منت خدای را که ما هردو از مسلمانانیم در شریعت ما فاعل این امر شنیع واجب‌القتل باشد . هم اکنون بفرمای تا هر که این نسبت به ملازمان من کند در محضر یك‌تن از علماء بلد حاضر شود و چراغ علی‌خان و ملازم خویش را بدان محضر فرستم و فرستادگان دولت روس و انگلیس را نیز حاضر کنم و به هرچه حکم شرع برآید اطاعت کنم. کهیا باز شد و این پیام باز داد. بازبرد . سفرای روس و انگلیس گفتند که ما هم اکنون انور افندی را دیدار می‌کنیم و فردا بگاه در محضر شرع حاضر می‌شویم و هم در ساعت اسعدپاشا وانورافندی سفیر عثمانی را دیدار کردند واین حکومت به محکمهٔ قاضی مقرر داشتند. لکن هم در آن شب اعیان شهر در سرای اسعدپاشا انجمن نمودندو مواضعه نهادند که فردا چون آفتاب سرزند ابواب حجرات و بازارها را استوار ببندند صغیر وکبیر شهر برشورند و هر که را از مردان ایران در ارزنةالروم به دست کنند سر از تن برگیرند . صبحگاه که میرزاتقی‌خان چنان می‌پنداشت که کس به خانهٔ قاضی باید فرستاد ناگاه غوغای مردمان را اصغاء نمود و هنوز مجال فحص نکرده بود که خانهٔ او را محاصره‌کردند و بانگ تفنگ و فریاد مردان جنگ بالا گرفت و این وقت ملازمان میرزاتقی‌خان فزون از سی تن نبودند که به آن‌ها حکم مدافعه داد که در این اثنا فریق پاشا به معاونت سفیر ایران رسید و این فریق‌پاشا با ده‌هزار عسکر درخارج شهر اردو زده‌بود . چون این خبر را شنید به‌معاونت امیرنظام برخاست و به اسعدپاشا و اهل شهر پیغام داد که بی‌احترامی به سفیر و کسانش ننگ تاریخی خواهد بود برای دولت عثمانی، و من تا زنده‌ام نخواهم‌گذاشت بی‌احترامی به سفیر و کسانش شود واگر از پای ننشینید شهر را با توپ خراب می‌کنم. بالاخره مردم رجاله را از اطراف خانهٔ سفیر ایران متفرق نمود و اراده کرد که سفیر ایران را از شهر به اردوی خود نقل دهد . اسعدپاشا و قاضی گفتند : صواب آن است‌که همراهان میرزاتقی‌خان جامهٔ رومی پوشند و از میان شهر عبور کنند تا مبادا دیگرباره مردم برشورند و ایشان را آسیبی رسانند . میرزاتقی‌خان وزیرنظام گفت من هرگز نام ایران به ننگ آلوده نمی‌کنم و با جامهٔ عثمانی به‌بهشت جاودانی نمی‌روم اگرخواهید هم‌اکنون با این چندتن مردم مجروح که مراست سوار می‌شوم و بدین شهر عبور می‌دهم اجازت دهید تا همهٔ مردم به مبارزت ما بیرون شوند و شجاعت مردم ایـران و حملهٔ شیران را بدانند ، الخ ـ رجوع به ناسخ‌التواریخ شود تا واقعه را مشروحاً بدانند .

و نیز از کارهای محیر العقول امیر نظام واقعهٔ آوردن آقاسید صالح عرب است به

ایران که مختصر از مفصل آن این است که بعد از آن که آقا سید صالح در کربلا طرف شد با دولت عثمانی و نجیب پاشا با سی هزار نفر مامور کربلا و گرفتاری مرحوم سید شدند و مرحوم سید شش روز جنگ رسمی کرد با آن‌ها و به قدری از اهالی کربلا کشته شدند که خون، صحن مقدس حسینی را فراگرفت تا بالاخره آقاسیدصالح تسلیم و دستگیر شد و او را بردند به اسلامبول سلطان عثمانی به ملاحظهٔ مراتب علمیه و سیادت سید از کشتنش در گذشت و سید را در قفس آهنین محبوس داشت ، این خبر به ایران رسید . امیر نظام عرق تشیعش جنبش کرده مجله تمام کرد که سید صالح ایرانی و از دهات بین محمره و شیراز است بالاخره سید را به ایران جلب نمود و در طهران برمسند حجةالاسلامی جلوسش داد . این دو واقعه و آثار دیگر مرحوم میرزا تقی خان امیر نظام و تأسیس و بنای مدرسه دارالفنون باعث شد که ما امروز تمثال آن وجود محترم را زیب صحایف تاریخ خود کنیم و او را از اشخاص بزرگ ایران پنداریم رحمةالله علیه .

هنگام نهضت و حرکت ناصرالدین شاه از آذربایجان به جانب دارالخلافهٔ طهران در نوزدهم شوال سال ۱۲۶٤ هجری از مشارالیه خدمات نمایان به ظهور رسید به منصب امیر نظامی نایل گردید و روز ورود به طهران که ۲۱ ذیقعدهٔ همان سال بود لقب اتابکی اعظم و منصب صدارت با شغل امیرنظامی توأم گشت و ناصرالدین شاه با وجود کمی سن قدر این کافه‌مرد را می‌دانست و با او کمال همراهی را داشت اما مغرضین و مفسدین دور و اطراف و حواشی که او را مانع حصول مآل خود دیدند و حرص جاه و مال داشتند متصل از اتابك در محضر شاه سعایت می‌کردند و خوبی‌های او را به بدی تعبیر می‌نمودند و زیبا را زشت قلم می‌دادند تهمت داعیهٔ سلطنت به او زده پادشاه را ترسانیدند تا عاقبت او را معزول کرده به کاشان فرستادند و چون میدانستند پادشاه ایران به زودی از اشتباه بیرون می‌آید و باز او را سر کار می‌آورد آرام ننشستند تا امیر نظام را به‌قتل رسانیدند روز ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ در حمام او را فصد کردند تا به دیار عدمش روانه ساختند. مدت صدارت امیرنظام سه سال و چند روزی بود آثارش هنوز باقی است .

# فصل چهارم

## درحالات سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی

نخستین فروزندهٔ آسمان شرف و جلال و اولین مربی عالم تربیت و کمال ، حامل لواء آزادی و حریت و هوا خواه استقلال حقوق بشریت ، پیشرو آزادی طلبان مملکت عجم و سر سلسلهٔ تربیت یافتگان طوایف و امم، العالم‌الربانی و البحرالصمدانی السیدمحمد جمال‌الدین بن‌السید صفدرالمعروف به افغانی ، از اول اشخاص مشهور این قرن است(قرن ۱۴ اسلامی و قرن ۲۰ میلادی ) که عالم تمدن را به انوار ساطعهٔ علم و فضیلت منور فرمود و سلسلهٔ هوا خواهان ترقی مقام انسانیت را به پیش قدمی سر افراز و مفتخر نمود .

این شخص عجیب و غریب وحید زمان ، نادرهٔ دوران را جمعی کثیر ، از مردم اسدآباد همدان ایران دانند . طایفه و فامیلش را نشان می‌دهند .

وجمی غفیراز سادات عالی درجات اسعدآباد کابل شمارند ، چنانچه صاحب کتاب مشاهیرالشرق فاضل معاصر جرجی‌زیدان گوید :

از فرزندان عالم جلیل سیدعلی‌ترمدی محدث مشهور است و نسب عالی به خامس آل‌عبا حسین بن‌علی بن‌ابیطالب علیه آلاف‌التحیة والثناء می‌رساند. تولدش سنهٔ ۱۲۵۴ هجری مطابق ۱۸۳۹ میلادی در قریهٔ اسعدآباد از قراء کز از توابع کابل است خانوادهٔ محترمش که از اولین خانواده های ذیشأن افغانستان به‌شمار می‌آیند و به واسطهٔ علو نسب و شرافت‌مولد در نزد اهالی آن دیار مقامی منیع و منزلتی بس رفیع را دارا و سی قطعه از خاك افغانستان را مالك بودند، دوست‌محمدخان جد امیرعبدالرحمن‌خان ملك را ازآن‌ها انتزاع نمود و پدر سید را با بعضی از اعمام او به‌شهر کابل تحویل داد و در آن زمان سید به هشت سال بالغ و آثار بزرگی و نجابت و ذکاء و فطانت از بشرهٔ او پدیدار

بود . پس پدر بزرگوارش را خیال تربیت او به سر افتاد و به تحصیل علومش اشارت فرمود . مدت ده سال به تحصیل علوم عربیت و ادبیت و تاریخ و علوم دینیه از تفسیر و حدیث و فقه و اصول و کلام و تصوف و علوم عقلیه از منطق و حکمت عملیهٔ سیاسیه و منزلیه و تهذیبیه و حکمت نظریهٔ طبیعیه و الهیه و علوم ریاضی از حساب و هندسه و هیأت و علم طب و تشریح و غیرذلك پرداخت و در سن هیجده سالگی از تحصیل آنها فراغت جست. پس عزیمت مسافرت هند نموده مدت یك سال و چند ماه در هندوستان به تحصیل علوم ریاضیهٔ جدید اشتغال نمود پس از آن در سنهٔ ۱۲۷۳ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۵۵ میلادی رحل مسافرت به سوی مملکت حجاز کشیده و مدت یك سال به طریق سیاحت در آن مملکت اقامت جست و بر بسیاری از عادات و رسوم اهالی آن مملکت وقوفی به سزا حاصل نمود و این مسافرت را به حج بیت‌الله‌الحرام اختتام داده و پس از اداء مراسم حج به وطن اصلی خود عودت نموده و در کابل در سلك رجال دربار امیر دوست‌محمدخان منسلك گردید. هنگامی که امیر دوست‌محمدخان عزیمت فتح هرات و قلع و قمع سلطان احمدشاه پسرعم و داماد خود نمود . سید جمال‌الدین با اردوی کابل در رکاب امیر سابق‌الذکر نیز بسیج سفر نمود و مدت محاصره را به مصاحبت امیر به سر می‌برد . تا آن‌که زمان امیر دوست‌محمدخان سپری شد و ولیعهد او امیر شیرعلی‌خان سنهٔ ۱۲۸۰ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۶۴ میلادی بر مسند امارت افغانستان متمکن گردید و پس از طول زمان و تحمل رنج فراوان شهر هرات نیز مفتوح شد . در هنگام محمدرفیق‌خان وزیر امیرشیرعلی خان مشارالیه را به‌گرفتاری سه نفر برادر خود محمداعظم‌خان ومحمداسلم‌خان و محمد امین‌خان که در لشکر هرات بودند اشارت نمود . شیرعلی‌خان هم از اندیشهٔ این که مبادا آنها به هوای امارت مردم را به شورش بر آغالانند و در مملکت احداث فتنه نمایند رأی وزیر را پسندید و به خیال گرفتاری برادران خود افتاد . سیدجمال‌الدین‌محمداعظم را از واقعه و خیال امیر در بارهٔ آنها آگاهی داد. چون برادران از شور وزیر و عزیمت امیر آگاهی یافتند از هرات فرار نموده هر یك به مقر حکومت خود که در زمان پدر دارا بودند پناهنده شدند. پس از آن کار فتنه در مملکت بالا گرفت و جنگ داخلی بین آنها و امیرشیرعلی‌خان اشتداد یافت . بعد از زد و خوردهای طولانی و جنگهای بسیار سخت امیرمحمداعظم عظیم شد و غلبه او را نصیب گردید ، پس از استیلاء او و برادر زاده‌اش عبدالرحمن بر حکومت افغانستان محمد افضل‌خان برادر خود پدر عبدالرحمن‌خان را که در فرنه محبوس بود از حبس بیرون آورده به‌امارت

نشانید . مشارالیه مدت یك سال تقلد امارت افغانستان نمود و پس از یك سال مسند را به محمداعظم‌خان سابق‌الذکر واگذار نموده این جهان را وداع کرد. پس از فوت محمدافضل‌خان محمداعظم‌خان برادر او بالاستقلال امیر افغانستان گردید وسیدجمال‌الدین به واسطهٔ سابقهٔ خدمت و حسن کفایت و لیاقت نیز نزد او مقامی‌منیع و عالی حاصل نمود و درجهٔ اول وزارت‌را دارا گردید. روز به روز اعتماد وتوجه و وثوق امیر نسبت به او زیاده شده و درکارهای بزرگ از رأی او استعانه می‌جست و به شور او حل غوامض امور سیاسیه می‌نمود و به واسطهٔ تدابیر صائبه و آراء مستقیمهٔ سید نزدیك بود مملکت افغانستان برای امیرمحمداعظم‌خان تصفیه شود . بدبختانه سوء ظن امیر مشارالیه بر آنش داشت که غالبی از اقارب و خویشان خود را که کارزار نموده‌بودند از اطراف خود پراکنده نمود و پسران خود را که جوانان حدیث‌السن که بی تجربه و بی تدبیر بودند بر مملکت گماشت و زمام امور به دست آن‌ها سپرد و بالاخره امارت و ریاست بر سر این کار نهاد . چنان که یکی از پسرانش که حاکم قندهار بود به خیال این که اظهار زبر دستی نماید و نزد پدر برسایر برادران برتری یابد جنگ با عموی خود امیرشیرعلی‌خان را که آن وقت جز هرات جائی را مالك نبود تصمیم عزم کرد و به قصد فتح هرات با لشکری بدان سوی رکضت نمود . پس از تلاقی فئتین جوانی و غرور بر آنش داشت که بر لشگر هرات حمله آورد . پس با دویست نفر بر آن‌ها حمله‌ور و صفوف‌آن‌ها را از هم شکافت و از این حملهٔ‌جسورانه رعب غریبی در دل هراتیان انداخت و نزدیك بود که هزیمت شوند ناگاه‌یعقوب خان سردار لشکر شیرعلی‌خان بر یکه تازی و انقطاع او از لشگر خود آگاهی یافت و تنهائیش را غنیمت شمرده بر او حمله آورد و در میدان جنگ اسیرش گرفت . پس از گرفتاری او لشگر قندهار شکست خورده و به هزیمت رفتند . این فتح ناگهانی بر قوت قلب و امیدواری شیرعلی‌خان افزود و بر قندهار غلبه آورده آنجا را مسخر نمود . پس از فتح قندهار دوباره آتش جنگ میان شیر ـ علی‌خان و محمداعظم‌خان در گرفت دولت انگلیس نیز به حمایت شیرعلی‌خان برخاست و به پول فراوان او را کمك نمود . تا این که وجوه اعیان و عمال و سران سپاه محمداعظم‌خان را روی دل با خودکرد و آن‌ها به طمع‌مال نقض عهد نموده روی از محمداعظم‌خان گردانیدند و با شیرعلی‌خان هم دست شدند و پس از جنگ‌های سخت شیرعلی‌خان بر مملکت استیلا یافت و محمداعظم‌خان را هزیمت داد.مشارالیه به مملکت ایران فرار نمود و در نیشابور وفات یافت. در این حال شیرعلی‌خان با سابقهٔ معاداتی که با سیدجمال‌الدین برای معاضدت او و از محمد

اعظم‌خان داشت ابداً متعرض او نشد و نظر به مقام سیادت و احترام خانوادگی و خوف انزجار و شورش مردم صورة با مشارالیه به احترام سلوك می‌نمود ولی کینهٔ او در دل داشت و به غدر و حیله می‌خواست از او انتقام کشد . بنابراین سید مصلحت خود را در مهاجرت و ترك وطن دیده عزیمت مسافرت به‌سوی مکهٔ معظمه نمود . از امیرشیرعلی‌خان اجازهٔ حج خواست مشارالیه هم رخصت داد به شرط این که از بلاد ایران مرور ننماید . چه در آن زمان هنوز محمداعظم خان وفات نیافته‌بود و شیرعلی‌خان از ملاقات سید با او وحشت و مضایقت داشت پس سید سنهٔ ۱۲۸۵ هجری مطابق ۱۸۶۹ میلادی از طریق هندوستان به طرف مکهٔ مشرفه روانه گردید و این مسافرت پس از سه ماه شکست و هزیمت محمداعظم‌خان بود .

پس از ورود به خاك هندوستان فرمانروای هند ورود سید را با نهایت مهربانی و احترام پذیرفت و او را با حسن قبول استقبال نمود . ولی به طول اقامت در آنجا اجازت نیافت و معاشرت با علماء را بدون مراقبت و نظارت حکومتی نائل نگردید . توقفش در هندوستان یك ماه بیشتر طول نکشید ، پس حکومت هند مشارالیه را با یکی از کشتی‌های خود از سواحل هند به مملکت سویس حرکت داد و از آنجا به مصر انتقال نمود و مدت چهل روز در مصر توقف داشت و بیشتر ایام در جامع ازهر آمد و شد داشت و غالب اوقات طلاب سوریه با او ابواب مراودت و معاشرت گشودند و در نزد آن‌ها مقبولیتی به‌کمال حاصل نمود و بنا بر خواهش طلاب قدری از کتاب شرح اظهار داد در خانهٔ‌خود برای آن‌ها تدریس نمود. پس از مسافرت حجاز و تشرف به مکهٔ معظمه فسخ عزیمت کرد و معجلا به سوی اسلامبول حرکت نمود . چند روزی بعد از ورود اسلامبول با عالی‌پاشا صدر اعظم ملاقات کرد ، با نهایت احترام و استقبال‌پذیرفته شد و در همان مجلس اول به قوهٔ جذابهٔ فضیلت و بیان چنان صدر اعظم را به سوی خود جذب نمود که مافوق آن تصور نمی‌شد . رفته رفته صیت علم و فضیلت و کمال استعداد و قابلیت او قلوب عامهٔ وزراء و علماء و امراء و اعیان و اشراف را به سوی خود متوجه ساخت و نزد آن‌ها منزلتی منیع و مقامی رفیع حاصل نمود و مورد تمجید و ثنای عامه گردید و با این که از عادات و رسوم و اخلاق و زبان آن‌ها بیگانه بود، در همان لباس و زی افغانیت به خوبی از عهدهٔ معاشرت و مراودت با آن‌ها بر می‌آمد و پس از انقضاء مدت شش ماه در انجمن معارف اسلامبول سمت عضویت یافت و یکی از اعضاء آن انجمن به شمار آمد و الحق از عهدهٔ این مسئولیت به خوبی برآمد و از آراء متقنه ابواب‌ترقی

بر روی معارف گشود ولی رأی و مسلك او را در تعمیم و ترقی معارف غالبی از اعضاء آن انجمن نپسندیدند و شیخ‌الاسلام را، بعضی از آراء او که منجر به ضرر مشارالیه می‌شد گران آمده کینه‌اش در دل گرفت و منتظر فرصت بود تا این که رمضان ۱۸۷۱ میلادی رسید ، مدیر مدرسهٔ دارالفنون از سید تمنای خطابه نمود که مردم را ترغیب و تحریص نماید به تحصیل و ترویج صناعات سید به بهانهٔ قلت تتبع و احاطه‌اش به لغت ترکیه از تقبل این تکلیف معذرت خواست مشارالیه بر الحاح و التماس افزود تا آن که سید را مجبور به قبول نمود . پس از آن سید خطابهٔ غراء و طولانی انشاد نمود و قبل از قرائت در مجمع عام به بعضی از اصحاب خاص آن را عرضه داشت و مورد تحسین آن‌ها واقع شد . پس برای استماع آن کلمات روزی را معین و مردم را بدان اعلام نمودند.چون روز موعود رسید جمعیتی بی حساب از اعیان و اشراف و علماء و وزرا و سایر طبقات در دارالفنون اجتماع یافتند. پس سید بر بالای منبر برآمد و شروع به تکلم نمود وخطابه را چنان بافصاحت و بلاغت و طلاقت لسان به‌آخر رسانید که مردم را مات و مبهوت‌آن سحر بیان یا اعجاز درتبیان نمود. رؤسای اهل علم را بعضی از آراء سید در ترویج صناعت و معارف خوش نیامد و مطلب را به شیخ‌الاسلام رسانیدند . مشارالیه را نظر به کدورت سابقه فرصت و راه بهانه به دست آمده تبعید سید را از سلطان استدعا نمود . پس از باب عالی چنین حکم صادر گردید که برای اسکات فتنه و رفع غائله سید چند ماهی از اسلامبول مهاجرت اختیار کند و پس از آرامی و سکوت مردم اگر میل نمود باز معاودت نماید . مشارالیه به صواب دید بعضی از دوستان عزیمت مصر کرد و در اول محرم ۱۲۸۷ هجری ( ۲۲ ماه مارس ۱۸۷۱ میلادی ) به عزم تفرج بدانجا تحویل نمود و بدون قصد اقامت به‌تماشای مناظر ومظاهر و تماشاخانه‌های آنجا پرداخت. تا آن که به ملاقات ریاض پاشا خدیو مصر نائل گردید . مشارالیه سید را با تأکید و ابرام مایل به اقامت مصر نمود و بدون تمنای خدمتی از طرف حکومت مصریه ماهی هزار غروش مصری ( تقریباً پنجاه تومان ایرانی ) ماهانه برایش مقرر گردید .

چون طلاب از عزیمتش آگاهی یافتند بر او ازدحام و اجتماع کردند و برای استفاضه و استفاده از آن بحر فیاض تمنای تدریس نمودند. اجابهٔ لمسئولهم شروع به تدریس فرمود و در همان خانهٔ خود فنون علوم عالیه را از معقول و منقول و ادبیات و ریاضی و غیر ذالك تعلیم آن‌ها نمود . رفته رفته در اذهان و نفوس اهل علم نفوذی شایان و رتبه‌ای نمایان پیدا کرد . معالی مدارج علم و

ادبش عقول آن‌ها را حیران می‌نمود و تلقی نوادر افکار را بسی عظیم و مغتنم می‌شمردند. صیت علم و فضلش اقطار مصریه را احاطه نمود. مدح و ثنایش در السنه و افواه شایان گردید. پس همت بر تنقید مسائل حکمیه و علوم عقلیه گماشت و ابواب فیوضات علمیه بر روی مصریان باز فرمود. شاگردان خود را امر به تدوین و تصنیف کتب علمیه و ادبیه و حکمیه و دینیه نمود و خویشتن بر آن‌ها نظارت فرمود واز این راه فن تألیف و تصنیف را در مصر ترقیات بی پایان حاصل گردید. دسته‌ای از شاگردان او که بعضی از مسائل فلسفه را از او یا از بعضی از تلامذهٔ او اخذ نموده بودند با وجود ترقیاتی که درفنون علمیه و مهارتی‌که در تصنیف و تألیف حاصل نموده بودند به واسطهٔ حدوث سن و قلت بضاعت و قصور بال از ادراك مطالبهٔعالیه و استکشاف مسائل عقلیه، عقاید سخیفهٔ فلاسفه را پیروی نمودند و آن عقاید را در بین عامهٔ ناس مشتهر ساختند و نسبت آنها را به سید دادند وبعضی از مذاهب مختلفه نیز آن‌ها را در این مسلك معاضدت نمودند و این مسئله اگر چه در نفوس مردمانی که عارف به احوال و عقاید سید بودند اثری نبخشید ولی تا یك درجه او را در نزد عوام متهم ساخت. سید جمال‌الدین علاوه بر مقامات فضلی و علمی از عوالم سیاسی نیز بی‌بهره نبوده و میل مفرطی به دخول در فن پلتیکی داشت و چون در آن ایام مداخلهٔ انگلیسها در مصر اوضاع پلتیکی آنجا را منقلب و استقلالش را منهدم ساخته بود، سید خواست تغییری در احوال آنجا دهد و آن مملکت را مستخلص سازد به مناسبت عضویت و ریاستی که در یکی از اجتماعات و مجامع فراماسونی داشت. به‌ترتیب نشرهای فرانسه انجمنی تشکیل داد اصحاب و دوستان خود را از علما و اعیان و غیرهم در آن انجمن دعوت نمود و قریب سیصد نفر در آنجا عضویت یافتند و به واسطهٔ تعدیاتی که از انگلیسها نسبت به ابناء وطنش شده بود عداوتی مفرط با آن‌ها داشت و جهاراً با آن‌ها اظهار معادات می‌نمود، چنان‌که از سلوکشان با او در هند این مسئله خوب مکشوف می‌گردد. پس لوایحی برضد انگلیسها منتشر نمود و آن لوایح را در روزنامجات به زبان انگلیسی ترجمه نمودند و به اندازه‌ای جالب دقت نظر سیاسیون ملت انگلیس گردید که «مستر کلادستون» به نفسه در مقام مدافعه از آن لوایح برآمد. پس رفته رفته کار انجمن بالاگرفت و گونسل انگلیس را به وحشت انداخت مشارالیه به حکومت مصر رسید سعایت نمود و نیز جماعتی را برای افساد در انجمن فرستاد. در این بین نیز احوال مصر روی به سختی نهاد و انقلاباتی در آنجا به ظهور پیوست که بر قوت اتهام سید افزود پس ازپیشگاه خدیوی توفیق‌پاشا امر به اخراج او و ملازمش ابوتراب

را صادر نمود و مشارالیه سنهٔ ۱۲۹۶ هجری مطابق ۱۸۷۹ میلادی از مصر مهاجرت نموده به هندوستان آمد و در حیدرآباد دکن اقامت جست و در آنجا رساله‌ای در رد مذهب دهریین تصنیف نمود و در آنجا بود، تا این‌که فتنهٔ عرابی پاشا در مصر شروع شد. آن هنگام حکومت هند مشارالیه را از حیدرآباد به کلکته خواست و در آنجا اقامتش داده تا این‌که کار مصر یکسره شد و جنگ انگلیس در آنجا به آخر رسید. پس او را اختیار مهاجرت و مسافرت به هر جا که خواهد دادند. مشارالیه میل مسافرت اروپ نمود و اول مسافرتش به‌لندن اتفاق افتاد. چند روزی در آنجا توقف نموده به‌سمت پاریس حرکت کرد. در این مسافرت شیخ‌محمدعبده مفتی دیار مصر با او موافقت و مرافقت نمود و با هم وارد پاریس شدند. پس انجمن وطنیه‌عروة‌الوثقی، که در مصر تشکیل یافته بود، روزنامه‌ای دائر بر دعوت مسلمین به سوی اتحاد اسلامی از او استدعا نمودند. مشارالیه روزنامه‌ای موسوم به عروة‌الوثقی تأسیس و دوست قدیمی و واقعی خود شیخ‌محمدعبده را به تحریر آن نامزد فرمود. هجده نمره از آن روزنامه را منتشر ساخت ودر عالم اسلامیت وقعی شایان حاصل نمود. انگلیسها آن روزنامه را سخت تعاقب نمودند و با کمال سختی انتشار آن‌را در هند مانع شدند و بدین جهت به همان نمرهٔ هجدهم اختتام یافت مشارالیه در مدت سه‌سال توقف در پاریس مقالاتی در پولتیك روس و انگلیس و عثمانی و مصر انتشار داد که غالبی از آن‌ها را در جراید انگلیسی ترجمه و ضبط نموده‌اند و در بین او و حکیم فرانسوی «دینان» مناظراتی در اصول اسلامیه و سایر علوم اتفاق افتاد که او را مجبور به تصدیق به علو مقام علمیت و اتقان برهان و حجت خود نمود. پس برای جواب از سؤال «لرد چرچیل» و «لرد سالسبوری» در خصوص حضرت مهدی عجل‌الله‌فرجه و ظهور آن جناب موقة به لندن مسافرت وبه‌زودی مراجعت به پاریس نمود و در آنجا با اکثری از علما و حکما طریق مؤالفت و مراودت پیمود و در نزد آن‌ها مقامی عالی حاصل گردانید. پس قصد مسافرت نجد نمود و در این اثناء ناصرالدین‌شاه بر مراتب عالیه و مقامات شامخهٔ سید مطلع گردید و از اعالی و ادانی کفایت و لیاقت و فضل و هنر آن حضرت را استماع نمود. طالب ملاقات و مایل ندامتش گردید لذا با نهایت میل و رغبت و شوق و سورت، ملاقات سید را تلگرافاً تقاضا نمود. پس مشارالیه مسافرت ایران را اختیار فرمود و بدان سوی حرکت کرد. اول دفعه در اصفهان بر ظل‌السلطان ورود نمود. مشارالیه مقدمش را بسی گرامی داشت پس از چندی به طهران مسافرت نمود. ناصرالدین‌شاه او را به خوبی تلقی و استقبال نمود ودر

نزد او به قدری عزیز گردید که بر تمام اولاد و کسان خود مقدمش می‌داشت و نظارت ادارهٔ حربیهٔ خود را برای تکمیل بدو تفویض نمود و او را وعده داد که به زودی بر مسند صدارت ایران ارتقایش دهد. چیزی نگذشت که سید به واسطهٔ اطلاعات علمیه و سیاسیه و احاطه بر تواریخ عالم و اخلاق امم و طلاقت لسان و حسن بیان به اندازه‌ای در نفوس علماء و امراء و بزرگان ایران نفوذ و منزلت و مقامی حاصل نمود که کمتر کسی در آن عصر می‌توانست آن درجه را از مقام عالی تحصیل نماید. منزلش مجمع بزرگان و مطاف اشراف واعیان گردید و استماع کلامش را بر یکدیگر مسابقت می‌جستند و از تقرب به‌حضرتش بر دیگران مباهات می‌کردند. رفته رفته امر سید، شاه را به خیال انداخت و بر استقلال خویش از او در دل هراسی برداشت و در بعض مواقع از او اظهار کراهت نمود. سید بر خیال شاه آگاهی یافت و صلاح خویش در مهاجرت دید پس به‌عنوان تغییر آب و هوا اذن مسافرت خواست و به ممالك روسیه مهاجرت نمود. بدواً به مسکو ورود داد و نظر به سابقهٔ اطلاعات اهالی آنجا به حالاتش در نهایت احترام پذیرفته شد. پس به سوی پطرزبورغ روانه گردید و در آنجا نزد بزرگان از علماء و رجال معروف و پذیرفته‌آمد و مقالاتی صافیه دائر بر پولتیك ایران و افغان وعثمانی و روس و انگلیس در جراید آنجا انتشار داد و در نزد سیاسیون آن مملکت بسی مطبوع و دلپذیر افتاد و عالم سیاست را به هیجان آورد. در این بین بازار عمومی (اکسپوزیسیون ـ سنهٔ ۱۸۸۹ . م) در پاریس افتتاح یافت و سیدجمال‌الدین بدان سوی شتافت. در وقت مراجعت در «مونیخ» پایتخت بافاریا (یعنی باویر) با ناصرالدین‌شاه ملاقاتش دست داد. مشارالیه او را به‌ایران دعوت نموده سید اجابت فرمود به‌مجرد ورود به طهران مردم بر او اجتماع نمودند و اطرافش حلقه زدند و چون مسافرت اروپ ذهن شاه را نسبت به او صافی نموده‌بود از این اجتماعات چندان نگرانی در مادهٔ او حاصل نمی‌کرد، بلکه روز بروز بر تقرب او می‌افزود و دربسیاری ازامور و مهام سلطنتی او را واسطه قرار می‌داد و درخصوص قوانین مملکتی از رأی وزین او استشارت می‌فرمود. پس‌بعضی از رجال درباری خاصه صدراعظم امین‌السلطان بر او رشك بردند و از او نزد شاه بنای سعایت گذاشتند و شاه را بر نفوذ استقلال و استبداد خود از او ترسانیدند و کلمات آن‌ها به اندازه‌ای در مزاج شاه اثر نمود که خودداری نتوانست و آثار بدگمانی را از وجنات خود ظاهر ساخت. سید چون چنین دید از طهران به بلدهٔ حضرت عبدالعظیم یك فرسخی طهران رفت و درآنجا اقامت جست.در آنجا نیزمردم دست ازملاقاتش برنداشتند

و بر او گرد آمدند. مشارالیه تقریباً هشت ماه در میان آن‌ها خطابه می‌خواند و آن‌ها را بر اصلاحات مملکتی ترغیب وتحریض می‌نمود. کم کم نامش بلند شد و عقایدش در اصلاحات مملکت ایران مشتهر گردید و مردم رفته رفته خواستند بیدار شوند. پس امر سید بر ناصرالدین‌شاه گران آمد و بر استبداد واستقلال خود از او به وحشت افتاد هنگامی که سید در بستر بیماری غنوده بود پانصد نفر سوار برای اخراج او به حضرت عبدالعظیم (ع) فرستاد و مشارالیه را با حالتی فجیع از صحن‌مطهر بیرون کشیده تحت‌الحفظ از ایران به مملکت عثمانی انتقال دادند. مشارالیه چندی که مریض بود در بصره اقامت جست و پس از بهبودی به لندن رفت انگلیسها نظر به سابقهٔ معرفتی که در حق او داشتند به خوبی پذیرفتندش و در مجامع علمی و سیاسی دعوتش می‌نمودند. مدت توقف در لندن را بیشتر در مباحث پلتیکی ایران و سلوك ناصرالدین‌شاه و خرابی هائی‌که در زمان سلطنت او به ایران وارد آمده‌بود مذاکره نمود. و اغلب انگلیسها را به خلع او از سلطنت ایران ترغیب می‌کرد. در خلال آن اوقات به توسط رستم‌پاشا سفیر عثمانی مقیم لندن دعوت نامه‌ای از طرف سلطان عبدالحمید سید را به اسلامبول دعوت نموده، سید اشتغال به اصلاح امور وطنی خود را بهانه نموده دعوت سلطان را اجابت ننمود. مجدداً با کمال اصرار و الحاح و ترغیب و تحریص دعوتش نموده، این مرتبه حضور خود را به اسلامبول به شرط معاودت تلگرافاً به‌عرض سلطان رسانید و در سنهٔ ۱۸۹۲ میلادی مطابق ۱۳۰۹ هجری بدان صوب حرکت نمود. توجهات سلطانیه و تکریمات علما و رجال دیپلوماسی مدت چهارسال در آنجا اقامتش داد و در این مدت بانهایت خوشی و احترام و اجلال زیستن نمود. در اواخر سنهٔ ۱۸۹۶ مرض سرطان در فك اسفلش بروز نمود و تا گردنش امتداد یافت و به همان مرض سرای فانی را وداع گفت. درنهم مارس ماه سنهٔ ۱۸۹۷ میلادی مطابق سنهٔ ۱۳۱۴ هجری جنازه‌اش را در مقبرهٔ «شیخلر مزارلقی» نزدیك نشان‌طاش دفن کردند، رحمةالله‌علیه.

این بود آنچه که از عبارات فاضل معاصر جرجی زیدان ترجمه و انتقاد و در این تاریخ خود درج نمودیم. پس از این، فاضل معاصر در صفات شخصیهٔ سید شرح مفصلی می‌نویسدکه از موضوع ما خارج است و در پاره‌ای از آن در ذیل آماله و اعماله می‌نویسد قصد سید اتحاد مسلمانان و جمع آنان در حوزهٔ یك دولت اسلامیه بود در تحت لواء خلافت عظمی. اما آنچه بندهٔ نگارنده از جناب آقای طباطبائی و حاج سیاح محلاتی و غیره در بارهٔ سید استعلام و استفسار نموده از این قرار است: سید جمال‌الدین ایرانی و از قریهٔ

اسدآباد همدان است .

قصبهٔ اسدآباد افشار در هفت فرسخی همدان و پنج فرسخی کنگاور است و اسدآباد از املاك مرحوم سلیمان‌خان صاحب اختیار است . جمعیت اسدآباد تقریباً هشتصد خانوار و عدهٔ نفوس آن تقریباً چهار هزار نفر می‌باشد .

پدر سیدجمال‌الدین سید صفدر بی‌سواد و از سادات فقیر اسدآباد وشغلش رعیتی بود خانوادهٔ سید جمال‌الدین از خانواده‌های صحیح و از سادات عالی درجات حسینی و اتصال شجرهٔ این سلسلهٔ نجیبه به‌خامس آل‌عبا حضرت امام حسین (ع) ثابت و معلوم است .

سیدصفدر پسرش سیدجمال‌الدین را در پنجسالگی به مکتب گذارده چون فطانت و ذکاوتی خوب داشت در هشت سالگی از خواندن ونوشتن فارسی فارغ گردید. زبان فارسی و ترکی را به‌خوبی می‌دانست درسن ده سالگی سید جمال‌الدین از پدرش قهر کرده به شهر همدان رفت و در مدرسهٔ همدان مشغول تحصیل بود . مدتی هم در اصفهان و مشهد مشغول تحصیل بود . از آنجا به طرف افغانستان مسافرت نموده و در آنجا زبان انگلیسی را فراگرفته به حسن خلق و فضل و دانش محبوب رجال دربار گردید . چنانچه سابقاً ذکر شد خانهٔ مسکونی سید، امروز در اسدآباد معلوم است طایفه و فامیلش را همه‌کس می‌شناسند.

جناب‌آقا میرزاعلی مجاهدهمدانی که از موثقین است گوید : من خواهر سید جمال را در چند سال قبل در اسدآباد ملاقات نمودم. جناب‌علی‌خان‌امیرتومان پسر مرحوم صاحب اختیار به نگارنده گفت دو خواهرزاده دارد سیدجمال‌الدین، میرزاشریف و میرزا لطف‌الله که در اسدآباد موجودو مباشر آنجا می‌باشند و این طایفه اباعن‌جد در اسدآباد مشغول رعیتی بوده و می‌باشند . و نیز گفت زمانی که سیدجمال‌الدین به طهران آمد به ملاقاتش رفتم و در مجلس ، مذاکره از فامیلش کردم سید تجاهل کرد و فرمود شنیدم اسدآبادی ، در نزدیك همدان است که اهالیش بسیار جاهل و عامیند . چون دانستم که تجاهل می‌کند لذا ساکت شدم .

جناب آقای طباطبائی فرمود که: پسر عموی سیدجمال‌الدین آقاسیدهادی در مدرسهٔ چاله حصار طهران تحصیل می‌نمود و سید از اهل اسدآباد است . طایفهٔ صاحب اختیار می‌گویند: سیدکمال برادرزادهٔ سید جمال‌الدین الیوم در اسدآباد است .

باری بودن سیدجمال‌الدین از اهل اسدآباد به تواتر ثابت و مسموع گردید. لکن سبب این که سید خود را به افغان نسبت داد و جدی در این امر داشت معلوم نبود ، تا این‌که در این ایام یکی از موثقین گفت: از خود سید جمال‌الدین سبب را پرسیدم، جناب آخوند ملا آقای‌طالقانی معروف به شیخ‌الرئیس نقل کرد از جناب آقا سیداسدالله‌خرقانی که الیوم در نجف در ادارهٔ آقای خراسانی و از بزرگان است شنیدم که گفت: از سید جمال‌الدین سبب را پرسیدم . جواب داد چون افغان در جائی کونسل ندارد ، من خود

را به افغان نسبت دادم ، که از دست کونسل‌های ایرانی آسوده باشم و در هر شهری که می‌روم گرفتار کونسل نباشم .

جناب حاج سیاح محلاتی که از دوستان سید می‌باشد مذکور ساخت . چون سید جمال‌الدین مقصد بزرگی داشت در بارهٔ ایران لذا خود را به افغان نسبت داد تا از صدمه و اذیت ناصرالدین‌شاه محفوظ بماند .

خادم و مصاحب سید که معروف به عارف‌افندی است ابوتراب نامی است از اهل ویدر زرند ساوه ، که برادرش خادم مدرسهٔ چاله‌حصار است و مشهدی علی‌اکبر نام دارد. و خود عارف‌افندی نوکر جناب آقامیرزاسیدمحمدطباطبائی بود. در زمانی که سیدجمال‌الدین وارد طهران گردید ابوتراب مجذوب سیدجمال شده از حضرت آقای طباطبائی اذن و مرخصی خواست و خود را به‌عنوان خادمی به سید بست و با سید مسافرت نمود و از تربیت و انفاس قدسیهٔ سیدنگذشت مدتی که به عارف افندی و مصاحب سیدجمال‌الدین معروف گردید .

زمانی که سیدجمال‌الدین عازم نجد بود ، به بوشهر وارد شده تلگرافی از طرف حاج‌احمدخان‌کیا به سرتیپ مسقطی پدر سدیدالسلطنهٔ حالیه از بوشهر خبر داد که سید وارد بوشهر شده است . از طرف دوستان و هواخواهان سید تلگرافاً و کتباً اصرار در آمدن سید به ایران شد در این اثنا ناصرالدین‌شاه هم تلگراف به سید نمود و آمدنش را به طهران تقاضا کرد . تا آن که سید از راه شیراز و اصفهان وارد طهران شد . در طهران در خانهٔ مرحوم حاج‌محمدحسن‌امین‌الضرب منزل کرد . ناصرالدین‌شاه نهایت احترام را از سید نمود و مراعات مقامات عالیه سید را می‌کرد . علماء و بزرگان و رجال دولت و خواص ملت، اطراف سید را گرفتند. سید بدون ملاحظه و مداهنه لیلا و نهاراً و سراً و جهاراً در بیداری ایرانیان می‌کوشید . انجمنهای سری تشکیل یافت و اسرار نهفته گفته آمد .

مرحوم ذکاءالملك گفت: وارد شدم بر سید و او را دریائی از علم و فضل دیدم وان من البیان لسحراً ، در نطق و بیان سید پیدا بود ، هفت زبان را به‌خوبی تکلم می‌کرد فارسی ، ترکی همدانی ، ترکی اسلامبولی ، فرانسه ، روسی ، انگلیسی ، عربی ، افغانی و عبری را هم می‌دانست خلاصه گفت عالمی مانند سید قبل از آن و بعد از آن ندیدم .

مرحوم شیخ محمدحسن‌شریعتمدار مدعی شد که با سید مباحثهٔ علمی کند ولی از عهده‌اش بر نیامد و مغلوب گردید . اگر چه شیخ مرحوم گفت : سیدجمال‌الدین خلط مبحث کرد ، لکن سیدجمال‌الدین کسی نبود که در مباحثه بی‌انصافی کند . حکایت کرد مرا کسی که او را غرضی نبود که هیبت سید، شیخ را مبهوت کرد. مرحوم میرزاابوالحسن جلوه هم طرف مذاکره با سید شد ولی به حدی از سید مغلوب شد که کینهٔ سید را همواره داشت .

باری پادشاه ایران بر سید متغیر و خاطرش از او رنجیده اظهار بی میلیش را نسبت به سید ظاهر نمود. چون سید بی‌میلی ناصرالدین‌شاه را در بارهٔ خود تفرس نمود، لذا اجازهٔ مسافرت خواسته به طرف روسیه مهاجرت نمود. در سفر دویم ناصرالدین‌شاه در مونیخ پایتخت بافاریا (باویر) که جزو آلمان است سید را با ناصرالدین‌شاه ملاقاتی دست داد. ناصرالدین‌شاه از سلوك با سید اظهار بی اطلاعی و ندامت کرد و اصرار بر آمدن سید به ایران کرد، تا سید را راضی نمود و پس از مراجعت شاه سید ورودش را به دوستانش اطلاع داد. حاج سیاح می‌گوید: من به توسط میرزارضا پیغام دادم‌که لدی‌الورود بر امین‌السلطان وارد شود و منزل خود را خانهٔ امین‌السلطان قرار دهد، تا این که امین‌السلطان از سید در نزد شاه بد نگوید. لکن سید قبول نکرد و بر حاج‌محمدحسن‌امین‌الضرب وارد گردید. این دفعه مردم بیشتر دور سید را گرفتند مجالس سری بر پا شد، امین‌السلطان شاه را ترسانید که عماً قریب حوزهٔ سلطنت ایران از هم خواهد پاشید. شاه ناچار به حاج‌محمدحسن‌امین‌الضرب نوشت که عذر سید را به خوبی بخواهد. امین‌الدوله قبل از رسیدن دستخط به امین‌الضرب به سید اطلاع داد لذا سید قبل از دیدن دستخط شاه نقل مکان کرد به زاویهٔ حضرت‌عبدالعظیم و مدت هفت ماه و چند روز در زاویهٔ مقدسه به دعوت خلق اشتغال داشت و مفاسد سلطنت استبدادی را به مردم رسانید. مردم را آگاه کرد به حقوق خود و پیوسته می‌گفت: من با ظالم ومظلوم هردو عداوت دارم ظالم را برای ظلمش دشمن دارم، مظلوم را برای این که قبول ظلم می‌کند و سبب جسارت و ظلم ظالم می‌شود.

از آنجائی که باید ادعایش را برهانی تکذیب نماید خودش مظلوم واقع شد، چه امین‌السلطان در مقام تخویف ناصرالدین‌شاه بر آمد و از سید سعایت نمود و به شاه عرض کرد عماً قریب دولت ایران را جمهوری خواهدنمود. دوستان سید هم در مجالس علناً مطالب سید را ذکر می‌نمودند تا آن که پادشاه ایران در مقام نقض قول خود بر آمد دستخط تبعید سید را از ایران صادر فرمود. پانصد سوار مأمور حرکت دادن سید شدند. حالت مأمورین دیوانی در آن وقت معلوم بود که چگونه در خانهٔ سید ریختند و بیچاره را که در حالت مرض و در بستر افتاده بود کشیدند و فرصت ندادند زیر جامهٔ خود را بپوشد. با این حال مرض زنجیر به گردنش انداختند و او را سوار یابو کردند. چون از شدت مرض روی اسب خودداری نمی‌توانست لذا پاهایش را با طناب به زیر شکم اسب بستند و با این حال سید را روانهٔ کرمانشاه کردند. حاج محمدحسن‌امین‌الضرب پول و لباس و لوازم سفر برایش روانه داشت و پولی هم برای رئیس سوارها فرستاد که با سید بدرفتاری ننمایند و به کرمانشاه به حسام‌الملك حاکم و حاج آقاحسن‌وکیل‌الدولهٔ کرمانشاه سفارش‌نامه نوشتند. حسام‌الملك اگر چه با سید بدرفتاری ننمود لیکن سید را ممانعت نمود از مراوده و مردم را از معاشرت او، نیز افتخار برادرزن خود را نگهبان یا سجان سید قرار داد.

اما وکیل‌الدوله از همراهی سید و معاونت او دریغ و مضایقه نکرد . پس از چندی سید را محترماً روانهٔ بغداد داشت . در بغداد نقیب و والی بغداد مقدمش را مغتنم داشته و ایضاً حاج‌عبدالصمداصفهانی معروف به همدانی کلیة از لوازم احترام فروگذار نکردند . سید به جهاتی روانهٔ بصره گردید و در آن‌جا توقف نمود تا مرضش بهبودی یافت . از آن‌جا به هندوستان و از آنجا به لندن مسافرت فرمود . در لندن به اندازه‌ای محترم و معزز بود که در مجالس سیاسی دعوتش می‌نمودند .

سلطان عثمانی عبدالحمیدخان کتباً و تلگرافاً او را به اسلامبول دعوت نمود و به حدی اصرار و ابرام کرد تا سید به سمت اسلامبول حرکت فرمود و در اسلامبول بانهایت اعزاز و اکرام چندی به‌سر برد و با کالسکهٔ سلطنتی حرکت می‌کرد علما و رجال سیاسی پیوسته با او بودند . مجالس سید را بسی مغتنم می‌داشتند، تا آن‌که به سلطان رسانیدند که سید با خدیو مصر عهد اتحاد و اتفاقی بسته سلطان عبدالحمیدخان بر خود و استقلالش ترسید و هم قتل ناصرالدین‌شاه را به او نسبت دادند ، که میرزامحمدرضا در اسلامبول دستوری از سید گرفته و به طهران رفته و به مقصود نائل گشته . سفیرایران مجمعی از سفراء کرده و به سید اظهار داشت که عمل میرزارضا به تحریك شماست ؟ جواب داد که : من نگفتم میرزارضا ناصرالدین‌شاه را بکش، بلکه گفتم ایران آباد نمی‌شود مگر به‌قطع ریشه شجرهٔ خبیثهٔ استبداد . در حالتی که جزئی درد گلو عارض سید گردید که طبیب سلطان بر او وارد شد مرض سید اشتداد یافت جزئی کلی مزکوم شبیه به مسموم به فاصلهٔ چند ساعت گلو و دهان سید آماس کرده و در گذشت رحمة‌الله‌علیه .

هر چند امین‌السلطان صدراعظم ایران نهایت سعایت را در قتل و اعدام سیدجمال‌الدین نمود لکن سفیر ایران علاءالملك به مسامحه گذرانید، چه عرق سیادت سفیر و اطلاع بر دوستان و هواخواهان سید باعث شد که سعی در نجاتش نماید . لکن سعی او مثمر نگردید چه سید طرف سوءِ ظن دولت عثمانی واقع گردید و موقع رفع اتهام از خود نیافت .

اشخاصی که با مقاصد سید همراه شدند از علما مرحوم حاج‌شیخ‌هادی‌نجم‌آبادی و جناب آقای طباطبائی از رجال دولت مرحوم امین‌الدوله و مرحوم مشیرالدوله ، از اعیان آقامیرزانصرالله‌خان و برادرش آقامیرزافرج‌الله‌خان ، از شعراء مرحوم ذکاءالملك ، از جریده‌نگاران مرحوم اعتمادالسلطنه ، از اطبا دکتر مهدی‌خان و میرزاداودخان و میرزا عبدالله‌خراسانی ، از تجار مرحوم حاج‌محمدحسن‌امین‌الضرب و جمعی دیگر از کسبه مثل آقا میرزاعلی‌اکبر ساعت ساز معروف به حکیم ، از ملاکین حاج‌میرزاآقای ارباب و حاج میرزاحسینعلی پسر مرحوم حاج‌عبدالعظیم‌هراتی ، حاج سیاح‌نیز از دوستان سید بود . از قبیل میرزارضا متجاوز از پنجاه نفر بودند‌که در مجالس سید مات و مبهوت و ساکت می‌نشستند و به خدمتش افتخار می‌نمودند. آقامیرزاحسن که الیوم در مطبعهٔ آقاسیدمرتضی

است نیز در ادارهٔ سید آمد و رفتی داشت .

مقصود سید در ظاهر اتحاد دول اسلامیه و اتفاق مسلمانان بود. لیکن در معنی جمهوریت و مشروطیت ایران را ساعی و جاهد بود. در مجالس علنی مفاسد استبداد و سلطنت استبدادی را آشکار می‌فرمود و در محافل سری دوستان خود را تحریص و ترغیب می‌نمود به بیداری مردم. لکن پس از تبعید و نفی از طهران دوستانش را وصیت می‌فرمود به کتمان و استتار مقصد ، چنانچه در یکی از مکاتیب خود به حضرت آقای طباطبائی چنین نوشته‌است :

«لاصداقةالا باتحاد المشرب و لاقرابة الا بوحدة المارب و بعد ذلك لیس لك ان تقول مارایتك ومارایتنی.».

زمانی هم در مکهٔ معظمه تشکیل انجمنی داد موسوم به ام‌القری و خیالش این بود نماینده‌های مسلمانان روی زمین را در این انجمن گرد آورد و برای مسلمانان روی زمین یك سلطان که یا در اسلامبول یا در کوفه سکنی گیرد و یك اعلم که در مکه نشیند و تکالیف مسلمین از این مجلس بر خیزد و پس از امضاء سلطان و اعلم منتشر گردد و سایر پادشاهان مسلمان به اسم امیرالامرائی موسوم و در تحت امر سلطان محکوم باشند . سلطان عبدالحمیدخان این انجمن را بر انداخت به توهم این که شاید انتخاب سلطان بر حسب قرعه قرار گیرد و به غیر او قرعه افتد . مدت دوام انجمن یك سال بود و نظامنامهٔ آن طبع و به تمام بلدان فرستاده‌شد. اجزاء این انجمن معدوم و یا در زوایای خفا جان دادند. فتنهٔ عرابی پاشا در مصر از نتایج این انجمن بود و عرابی پاشا از شاگردان سید بود .

اگر چه فاضل معاصر جرجی زیدان می‌نویسد از سید تألیف و تصنیفی دیده نشده‌است لیکن روزنامهٔ عروةالوثقی و روزنامهٔ حبل‌المتین‌اول و رسالهٔ فضایح الاستبداد و رساله در رد دهریین و طبیعیین و رساله‌ای در حقوق‌صفحات عالم را گرفته است .

نمی‌دانم علت چیست که فاضل مزبور می‌نویسد در بارهٔ سید «فقد نشأ قطباً من اقطاب الفلسفة و عاش رکنامن ارکان‌السیاسة و لکنه‌مات و لم یتم عملا ولاالف کتاباًالخ» .

چند مکتوب از مکاتیب سیدجمال‌الدین به دست نگارنده آمد یکی را در حالات آقای طباطبائی درج نمودیم و دیگری را هم که به آقای طباطبائی نوشته است چند فقرهٔ آن را ایضاً درج نمودیم سومی مکتوبی است که از حضرت عبدالعظیم به ناصرالدین‌شاه نوشته‌است چهارم و پنجم دو مکتوب عربی است که به مرحوم‌آیةالله میرزای شیرازی و علماء ایران نوشته‌است .

### مکتوب سیدجمال‌الدین

که در سفر ثانی ایران‌ازحضرت عبدالعظیم به ناصرالدین‌شاه نوشته

عرضه داشت به سدهٔ سنیهٔ عالیه و عتبهٔ رفیعهٔ سامیهٔ اعلیحضرت شاهنشاه

اسلام پناه ، در « مونیك » وقتی که از شرف وعد احترامات و اجازهٔ مصاحبت موکب همایونی ، در زمره طرد بودم ، در همان محضر اسنی جناب امین السلطان وزیر اعظم چنان پسندیدند که این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولا به « پطرزبورغ » رفته پس از انجام آنها به ایران بیایم . اعلیحضرت شاهنشاه اقام‌الله به دغامةالمدن استحسان فرمودند . در شب همان یوم‌الشرف پنج ساعت جناب وزیراعظم به این عاجز مکالمه نمودند . خلاصه‌اش آن‌که اولا دولت روسیه و رجال و ارباب جراید آن را حق نیست که ایشان را بر جلس و نشانهٔ سهام نمایند و از در معادات و معاندت برآیند ؛ چون که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم مالك و صاحب ملك نیستند و رتق و فتق امور به قدرت ایشان نیست . دیگر آن‌که مسئلهٔ کارون و بانك و معادن قبل از ارتقاء ایشان به رتبهٔ وزارت عظمی انجام پذیرفته است ، نهایت این است که اجراء آن از سوءبخت در زمان وزارت ایشان شده‌است . پس حین ورود پطرز بورغ باید در نزد وزارت روسیه ابراء ذمه و تبرئه بر ساحت ایشان را بنمایم و تبدیل افکار فاسدهٔ وزراء روس را در حق ایشان داده و حسن مقاصد و نیات ایشان را در بارهٔ دولت روس مسجل کنم. ثانیاً از این عاجز خواهش نمودند که به « مسیو کیرس » رئیس‌الوزراء و وزیر دول خارجه و مستشارهای ایشان « ویلنکالی » و « زینوویب » شفاهاً بگویم که ایشان یعنی جناب وزیراعظم از برای اثبات حسن مقاصد خود در هرحال حاضرند که اگر از طرف روس طریق سهلی ارائه شود در ظرف چند روز مسئلهٔ کارون و بانك و معادن را حل نموده به حالت سابقه اعاده نمایند ، این عاجز چون نجاح مقاصد جناب وزیراعظم را عین رضایت پادشاه و خیر ملت اسلام می‌دانستم به پطرزبورغ عود نمودم و چند نفر را که در سیاسیات مشرق زمین با خود هم‌مشرب می‌دانستم چون ژنرال « ابروچف » در حربیه و ژنرال « دیختر » در وزارت دربار و ژنرال « اعناتیف » سفیر سابق روس در اسلامبول و مادام« نودیکف» که از خواتین نافذالکلمه و غالباً در مسائل سیاسیه که ما بین روس و انگلیس است می‌کوشید با خود متفق کردم و در ظرف دو ماه بیست بار با «مسیو کیرس» و با مستشارهای ایشان ملاقات کردم و پیش از آن که در مقاصد جناب وزیر اعظم شروع نمائیم اولا در این سعی نمودم که به ادله و براهین سیاسیه و به اعانت هم مشرب‌های خودم ثابت کنم که صلاح دولت روس در مشرق زمین آن است که علی‌الدوام با دولت ایران از در مسالمت و مواده و مجاملة برآید و سخت‌گیری ومخاصمت ننماید ودر ضمن همه وقت منح و سماح اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه را در اترك و اراضی ترکمانیه و جای‌های دیگر خاطر نشان ایشان

می‌نمودم . چون دانستم که این مطلب اصلی مسجل شد و مقبول گردید و از برای ایشان انحراف رأی روی داد و آتش غضب‌شان فرو نشست ، در آن وقت مقاصد جناب وزیراعظم را پیش نهاده گفتم وزیراعظم به نفس خود در مونیك به من گفتند به شما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند اگر شما طریقی نشان دهید که موجب حرب و سبب غرامت نگردد،مسئلهٔ کارون و بانك و معادن را حل نمایند و موازنهٔ سابقه که در میان دولت روس و ایران و انگلیس بود دوباره برقرار کنند و در تلو این مطلب این قدر که ممکن بود در تبرئه ذمهٔ جناب وزیراعظم وحسن مقاصد ایشان در حق دولت روسیه کوشیدم ، چنانچه دوباره هم این مطالب را از پطر سبورغ به ایشان نوشتم . مسیو کیرس و مستشارهای ایشان پس از آن که مکرراً از حسن مقاصد و نیات عزم جناب‌وزیراعظم پرسیدند . گفتند که ما باید در این مسئله با وزیر جنگ و وزیر مالیه اولا مشورت کنیم و به امپراطور حاصل مشورت خود را عرضه نمائیم بعد از آن اگر طریق سیاسی یافت شد که بدان توان حل مسئله را نمود به شما شفاهاً خواهیم گفت که به نهج جواب به جناب وزیراعظم برسانید. البته اگر این مسئله به نهجی حل شود که موجب مخاصمه در میان دولت ما و دولت ایران نگردد بهتر است .

پس از چندین بار مشورت دو مسلك پلتیك یکی از برای خود و یکی از برای جناب وزیر اعظم تعیین نموده به‌من گفتند که اگر جناب وزیراعظم می‌خواهند ابواب خطرهای آینده را ببندند در جواب رسالت این دو مسلك را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هر یك از ما خط حرکت پلتیك خود را بر آن دو مسلك معین قرار دهیم مسئله به خودی خود بلا غرامت و بلا جدال حل شده سبب رضایت همه خواهدبود . این عاجز، شادان و خرسند شدم که به قوت الهیه به تنهائی توانستم پس از اطلاع تام از مسالك سیاسیهٔ خفیهٔ روس در مشرق زمین خدمتی به دولت اسلام نمایم و وزیراعظم را از خود خوشنود کرده باشم چون به طهران رسیدم خارج شهر توقف نموده به جناب وزیراعظم اطلاع دادم جناب ایشان خانهٔ حاج محمدحسن‌امین‌الضرب را معین نمودند،که در آنجا فرود آیم و نحل ایشان را مهماندار مقرر نمودند ، و این عاجز مدت سه ماه تمام از جای خود حرکت نکردم به‌غیر از یك بار آن هم بعد از یك ماه‌که عز شرف حضور حاصل شد و بدان نویدهای ملوکانه مفتخر گردیدم و در این مدت جناب وزیراعظم هیچ گونه از این عاجز سؤال نکردند که در پطرسبورغ چه واقع شد و جواب آن مسئله که ترا برای آن بدانجا فرستادم چه شد ؟ بلی در این مدت چند بار بعضی از حاشیهٔ خود را برای احوال پرسی فرستادم وعده

ملاقات مفصل می‌دادند ، چون مدت طول کشید از کیفیت مسئله سؤال شد در جواب گفتم که هنوز از طرف وزیراعظم استفسار نشده‌است و سبب را هم نمی‌دانم در وقتی که اهمال جناب وزیراعظم به وزارت روس معلوم گردید با همهٔ آن محاجات و مجادلات و تبلیغات ملحانه این عاجز در پطرسبورغ ایشان این امر را به مجرد ملاعبه بازی و اهانت و تحقیر و با خود حیلهٔ سیاسیه مقصود کشف افکار طرف مقابل است (کاش سؤال می‌شد و کشف افکار طرف مقابل می‌گردید) شمرده به سفارت خود در دارالخلافهٔ طهران تلگراف نمودندکه سیدجمال‌الدین از طرف وزیراعظم شفاهاً بعضی تبلیغات نمود اگر وزیراعظم می‌خواهند که در آن مسائل داخل شوند رأساً به نهج رسمی با سفارت روس در تهران یا با سفارت ایران در پطرز بورغ مکالمه نمایند و سیدجمال‌الدین که به نهج غیر رسمی بعضی تبلیغات نمود اگر پس از این سخنی از این طرف بگوید مقبول نیست ( لاحول‌ولاقوةالابالله ) راه رفته رنج کشیده به رجوع قهقرا به نقطهٔ اولی برگشت ( شگفت ) عقدهٔ حل کرده را دو باره محکم کردن (شگفت) اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه نتایج این گونه حرکات را به‌خرد خدا داد دیپلوماسی از هر کس بهتر می‌دانند ، جناب وزیراعظم چون از مضمون آن تلگراف مطلع شدند به خلاف عادت سیاسیین جهان به جای آن که تأسف نمایند که چرا افکار وزراء روس را در این مسائل استکشاف ننمودند و جواب‌های ایشان را استماع نکردند ( به عرب صاحب گفته‌بودند که من چیزی به سیدجمال‌الدین نگفته بودم که به وزارت روس تبلیغ نمایند ) و من ایشان را به پطرزبورغ نفرستادم ( اناالله وانااليه‌راجعون ) اینك لعب معکوس ، اینك فکر عقیم ، اینك نتیجهٔ فاسده ، با این مسلك چگونه توان راه اخطار را بست و از مهالك دوری جست ( بلا سبب شبهه در دل‌ها افکندن و قلوب را متنفر کردن خداوند تعالی مگر به قدرت کامله خود ما را از آثار وخیمهٔ این حرکات حفظ کند . . . ) واعجب از این واقعه این است، پس از آن که وعد احترامات و ستایش خود را از لسان مبارك اعلیحضرت شاهنشاهی شنیدم ، حاج‌محمدحسن امین‌الضرب تبلیغ نمودند که رضایت اعلیحضرت شاهنشاهی این است که این عاجز طهران را ترك نموده مجاور مقابر شهر قم بشوم هر چه در خبایای ذهن خود تفتیش نمودم سبب را ندانستم . آیا به جهت آن بود که دولت روس را به براهین و وسائط دعوت به مسلك و موادهٔ دولت ایران نموده، یا برای آن است که به خواهش وزیراعظم به پطرسبورغ رفته در تبرئه ذمه و حسن مقاصد ایشان با دولت روس کوشیدم - یا بدین جهت که طرق حل مسائل را چنانچه خواهش وزیر اعظم بود به قوهٔکد

و جد به دست آوردم - اگر چه بر مجرب ندامت رواست آن‌چه به پاداش مهمانی اول به من گذشت مرا کافی بود که دگر خیال ایران را نکنم ، اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمرده خواستم آنچه خلاف گفته بودند معلوم گردد ، که هم خیر خواهم هم مطیع . دیگر این چه نقش است که باز ژاژخایان کوازه‌پسند بالله علیکم اگر خدا نخواسته ظهورات مرا از مسلك خیرخواهی منحرف و منصرف کند بر من چه ملامت خواهدبود ، سبحان‌الله توهم مزاحمت در مناصب ، هر وقت این صاحبان عقول صغیره و نفوس حقیره را براین می‌دارد که ذهن و قاد نقاد اعلیحضرت شاهنشاه را دربارهٔ این عاجز مشوب گردانند ، اینك در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادر شود و اسئل‌الله تعالی ان یمدکم بالعدل والحق و ینصرکم بالحکمة ویشید دولتکم بقدرته و یحرسه عن‌کیدالخائنین آمین . العاجز جمال‌الدین‌الحسینی

**پاره‌ای ازمکتوب**

**سیدجمال‌الدین‌که به یکی از دوستان خود نوشته است**

من در موقعی این نامه را به دوست عزیز خود می‌نویسم که در محبس محبوس و از ملاقات دوستان خود محرومم. نه انتظار نجات دارم و نه امیدحیات. نه از گرفتاری متألم و نه از کشته شدن متوحش . خوشم بر این حبس و خوشم بر این کشته شدن . حبسم برای آزادی‌نوع ، کشته می‌شوم برای زندگی قوم ولی افسوس می‌خورم از این‌که کشت‌های خود را ندرویدم ، به آرزوئی که داشتم کاملا نائل نگردیدم ،شمشیر شقاوت نگذاشت، بیداری ملل مشرق را ببینم. دست جهالت فرصت نداد ، صدای آزادی از حلقوم امم مشرق بشنوم. ایکاش من تمام تخم افکار خود را در مزرعهٔ مستعد افکار ملت کاشته‌بودم چه خوش بود تخمهای بارور مفید خود را در زمین شوره‌زار از سلطنت فاسد نمی‌نمودم . آنچه در آن مزرعه کاشتم به نمو رسید هرچه در این زمین کویر غرس نمودم فاسدگردید در این مدت هیچ یك از تکالیف خیر خواهانهٔ من به گوش سلاطین مشرق فرو نرفت . همه را شهوت و جهالت مانع از قبول گشت . امیدواری‌ها به ایرانم بودند . اجر زحماتم را به فراش غضب حواله کردند . با هزاران وعد و وعید به ترکیا احضارم کردند ، این نوع مغلول و مقهورم نمودند . غافل از این‌که انعدام صاحب‌نیت اسباب انعدام نیت نمی‌شود صفحهٔ روزگار حرف حق را ضبط می‌کند . باری من از دوست گرامی خود خواهشمندم ، این آخرین نامه را به نظر دوستان عزیز و هم مسلك‌های ایرانی من برسانید، و زبانی به‌آنها بگوئید: شما که میوهٔ رسیدهٔ ایران هستید برای بیداری ایرانی دامن همت به‌کمر زده‌اید

از حبس و قتال نترسید . از جهالت ایرانی خسته نشوید . از حرکات مذبوحانهٔ سلاطین متوحش نگردید . با نهایت سرعت بکوشید . با کمال چالاکی کوشش کنید. طبیعت بشما یار است و خالق طبیعت مددکار . سیل تجدد به‌سرعت به‌طرف مشرق جاری است ، بنیاد حکومت مطلقه منعدم شدنی است . شماها تا می‌توانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید، نه به قلع و قمع اشخاص . شما تا قوه دارید در نسخ عاداتی که میانهٔ سعادت و ایرانی سد سدید گردیده کوشش نمائید نه در نیستی صاحبان عادات . هرگاه بخواهید به اشخاص مانع شوید وقت شما تلف می‌گردد ، اگر بخواهید به صاحب عادت سعی کنید باز آن عادت دیگران را بر خود جلب می‌کند . سعی کنید موانعی را که میانهٔ الفت شما و سایر ملل واقع شده رفع نمائید. گول عوام فریبان را نخورید (انتهی)

مکتوب سیدجمال‌الدین

به مرحوم حاج میرزامحمدحسن اعلی‌الله‌مقامه

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ حقا اقول: ان هذاالکتاب خطاب الی‌روح‌الشریعة المحمدیة اینما وجدت ، وحیثما حلت ، و ضراعة تعرضها الامة الی نفوس‌زاکیة تحققت بها ، وقامت بواجب شئونها ، کیفما نشات ، و فی‌ای قطر نبغت ، الا و هم‌العلماء فاحببت عرضه علی‌الکل وان‌کان عنوانه خاصا .

حبرالامة بارقة انوارالائمة ، دعامة عرش‌الدین، و اللسان‌الناطق‌عن‌الشرع المبین جناب الحاج‌المیرزامحمدحسن‌الشیرازی صان‌الله به‌حوزةالاسلام و رد کیدالزنادقةاللئام لقد خصك‌الله بالنیابةالعظمی عن‌الحجةلکبری و اختارك من‌العصابةالحقة و جعل بیدك ازمة سیاسةالامة بالشریعةالغراء و حراسة حقوقها بها و صیانة قلوبها عن‌الزیغ و الارتیاب فیها و احال الیك من بین‌الانام ( وانت وارث‌الانبیاء) مهام امور تسعد بهاالملة فی دارهاالدنیا و تحضی بالعقبی و وضع لك اریکةالریاسة العامة علی‌الافئدة و النهی اقامة لدعامةالعدل و اثارة لمحجة الهدی و کتب علیك بما اولاك من‌السیادة علی خلقه حفظ‌الحوزة و الذود عنها و الشهادة دونها علی سنن من مضی و ان‌الامة قاصیها و دانیها و حاضرها وبادیها و وضیعها و عالیها قد اذعنت لك بهذه‌الریاسة السامیةالربانیة جاثیة علی‌الرکب خارة علی‌الاذقان تطمح نفوسها الیك فی‌کل حادثة تعروها تطل بصائرها علیك فی کل مصیبة تمسها و هی تری ان خیرها و سعدها منك و ان فوزها و نجاتها بك و ان امنها و امانیها فیك .

فاذالمح منك غض طرف ، اونیت بجانبك لحظة ، و امهلتها و شانهاالمحة، ارتجفت افئدتها ، و اختلت مشاعرها ، و انتکثت عقائدها ، و انهدمت دعائم

ایمانها ، نعم لا برهان للعامة فیما دانوا، الا استقامة الخاصة فیما امروا، فان وهن هولاء فی فریضة اوقعد بهم الضعف عن اماطة منکر، لاعتور اولئك الظنون و الاوهام ونکص کل علی عقبیه مارقا من الدین القویم ، حائداً عن الصراط المستقیم .

و بعدهذا وذاك وذلك اقول ان الامة الایرانیة بمادهمها من عراقیل الحوادث التی آذنت باستیلاء الضلال علی بیت الدین، وتطاول الاجانب علی حقوق المسلمین ، و وجوم الحجة الحق ایاك اعنی عن القیام بناصرها و هو حامل الامانة، والمسئول عنها یوم القیمة قدطارت نفوسها شعاعا،و طاشت عقولها، و تاهت افکارها و وقفت موقف الحیرة (و هی بین انکار و اذعان و جحود وایقان) لاتهتدی سبیلا وهامت فی بیداء الهواجس فی عتمة الوساوس ، ضالة عن رشدها لاتجد الیه دلیلا واخذ القنوط بمجامع قلوبها و سد دونها ابواب رجائها، وکادت ان تختار ایاسامنها الضلالة علی الهدی ، وتعرض عن محجة الحق وتتبع الهوی ، وان آحاد الامة لایزالون یتسائلون شاخصة ابصارهم عن اسباب قضت علی حجة الاسلام ( ایاك اعنی ) بالسبات والسکوت ، وحتم علیه ان یطوی الکشح عن اقامة الدین علی اساطینه ، واضطره الی ترك الشریعة واهلها ، الی ایدی زنادقة یلعبون بها کیفمایریدون ویحکمون فیها بمایشاؤون ، حتی ان جماعة من الضعفاء زعموا ان قدکذبوا و ظنوا فی الحجة ظن السوء و حسبوا الامر احبولة الحاذق، و اسطورة المذق ، وذلك لانها تری ( وهو الواقع ) ان لك الکلمة الجامعة ، والحجة الساطعة، وان امرك فی الکل نافذ ، ولیس لحکمك فی الامة منابذ، وانك لواردت تجمع احاد الامة بکلمة منك(وهی کلمة تنبثق من کیان الحق الی صدور اهله)فترهب بها عدوالله وعدوهم ، وتکف عنهم شرالزنادقة ، و تزیح ماحاق بهم من العنت والشقاء ،وتنشلهم من ضنك العیش الی ماهو ارغدوا هنی، فیصیر الدین باهله منیعاً حریزا ، والاسلام بحجته رفیع المقام عزیزا .

هذاهو الحق انك راس العصابة الحقة،وانك الروح الساری فی آحاد الامة فلایقوم لهم قائم الا بك ولاتجتمع کلمتهم الاعلیك، لوقمت بالحق نهضوا جمیعاً ولهم الکلمة العلیاء ولوقعدت تثبطوا، و صارت کلمتهم هی السفلی ، ولربما کان هذا السیر والدوران حیثما غض حبر الامة طرفه عن شئونهم، و ترکهم هملا بلاراع، و همجا بلاوادع و لاداع ، یقیم لهم عذراً فیما ارتابوا، خصوصاً لما راوا ان حجة الاسلام قدونی فیما اطبقت الامة خاصتها وعامتها علی وجوبه ، و اجمعت علی خطر الاتقاء فیه، خشیة لغوبه ، الاوهو حفظ حوزة الاسلام الذی به بعد الصیت و حسن الذکر والشرف الدائم والسعادة التامة ، ومن یکون الیق بهذه واحری بها ممن اصطفاه الله فی القرن الرابع عشر ، وجعله برهانا لدینه، و حجة علی البشر ،

ایها الحبر الاعظم ، ان الملك قدوهنت مریرته ، فسائت سیرته ، وضعفت مشاعره

فقبحت سريرته، و عجز عن سياسة البلاد، و ادارة مصالح العباد، فجعل زمام الامور كليها و جزئيها بيد زنديق اثيم، غشوم ثم بعد ذلك زنيم .. يسب الانبياء في المحاضر جهرا ، ولايذعن لشريعة الله امرا ، ولا يرى لرؤساء الدين و قرا ، يشتم العلماء ، و يقذف الاتقياء، و يهين السادة الكرام، ويعامل الوعاظ معاملة اللئام ، و انه بعد رجوعه من البلاد الافرنجية قدخلع العذار، و تجاهر بشرب العقار ، و موالاة الكفار ، و معاداة الابرار ، هذه هي افعاله الخاصة في نفسه. ثم انه باع الجزء الاعظم من البلاد الايرانية و منافعها لاعداء الدين: المعادن ، والسبل الموصلة اليها، و الطرق الجامعة بينها و بين تخوم البلاد ، والخانات التى تبنى على جوانب تلك المسالك الشاسعة التى تتشعب الى جميع ارجاء المملكة و مايحيط بها من البساتين والحقول .. نهر الكارون والفنادق التى تنشأ على ضفتيه الى المنبع و يستتبعها من الخبائن والمروج، والجادة من الاهواز الى طهران وماعلى اطرافها من العمارات والفنادق والبساتين والحقول.. والتنباك و مايتبعه من المراكز ومحلات الحرث و بيوت المستحفظين والحاملين و البائعين انى وجد وحيث نبت ، وحكر العنب للخمور و ماتستلزمه من الحوانيت والمعامل و المصانع في جميع اقطار البلاد ، والصابون والشمع والسكر ولوازمها من المعامل، والبنك و ما ادراك ما البنك هو اعطاء زمام الاهالي كلية بيد عدو الاسلام واسترقاقه لهم واستملا كه اياهم وتسليمهم له بالرياسة والسلطان

ثم ان الخائن البليد اراد ان يرضى العامة بواهى برهانه فحيق قائلا ان هذه معاهدات زمانية ، و مقاولات و قتية لاتطول مدتها ازيد من مائة سنة !! يالله من هذا البرهان الذى سوله اخرق الخائنين، وعرض الجزء الباقى على الدولة الروسية حقا لسكوتها (لوسكتت) مرداب رشت ونهر الطبرستان والجادة من الانزلى الى الخراسان ومايتعلق بها من الدور والفنادق والحقول ... ولكن الدولة الروسية شمخت بانفها و اعرضت عن قبول تلك الهدية، و هى عازمة على استملاك الخراسان والاستيلاء على آذربايجان و مازندران ان لم تنحل هذه المعاهدات و لم تنفسخ هذه المقاولات القاضية على تسليم المملكة تماماً بيد ذاك العدو الالد، هذه هى النتيجة الاولى لسياسة هذا الاخرق .

وبالجملة ان هذا المجرم قدعرض اقطاع البلاد الايرانية على الدول ببيع المزاد و انه يبيع ممالك الاسلام و دور محمد واله عليهم الصلواة والسلام للاجانب و لكنه لخسة طبعه و دنائة فطرته لايبيعها الابقيمة زهيدة ودراهم معدودة (نعم هكذا يكون اذا امتزجت اللئامة و الشره بالخيانة والسفه ) و انك ايها الحجة ان لم تقم بناصرهذه الامة ولم تجمع كلمتها ولم تنزعها بقوة الشرع من يد هذا الاثيم لاصبحت حوزة الاسلام تحت سلطة الاجانب (يحكمون فيها بما يشاؤون و يفعلون مايريدون ) و اذا فاتتك هذه الفرصة ايها الحبر و وقع الامر و انت حى لما ابقيت ذكرا جميلا بعدك فى صحيفة

العالم و اوراق التواريخ ... و انت تعلم ان علماء الايران كافة والعامة با جمعهم ينتظرون منك ( وقدحرجت صدورهم و ضاقت قلوبهم ) كلمة واحدة ويرون سعادتهم بها و نجاتهم فيها .. ومن خصه الله بقوة كهذه كيف يسوغ له ان يفرط فيها ويتركها سدى .

ثم اقول للحجة قول خبير بصير ان الدولة العثمانية تتبجح بنهضتك على هذا الامر و تساعدك عليه لانها تعلم ان مداخلة الافرنج فى الاقطار الايرانية والاستيلاء عايها تجلب الضرر الى بلادها لامحالة و ان وزراء الايران وامراءها كلهم يبتهجون بكلمة تنبص بها فى هذا الشان لانهم با جمعهم يعانون هذه المستحدثات طبعاً، و يسخطون من هذه المقاولات جبلة ، و يجدون بنهضك مجالا لابطالها، و فرصة لكف شر الشره الذى رضى بها و قضى عليها .

ثم ان العلماء وان كان كل صدع بالحق وجبه هذا الاخرق الخائن بسوء اعماله و لكن ردعهم للزور و زجرهم عن الجناية و نهرهم المجرمين ما قرت كسلسلة المعدات قرارا ، ولا جمعتها وحدة المقصد فى زمان واحد ،

وهؤلاء لتماثلهم فى مدارج العلوم و تشاكلهم فى الرياسة و تساويهم فى الرتب غالباً عند العامة لاينجذب بعضهم الى بعض ولايصير احدمنهم لصقا للاخر ولايقع بينهم تأثير الجذب و تأثر الانجذاب حتى تتحقق هيئة و حدانية و قوة جامعة يمكن بها دفع الشر و صيانة الحوزة. كل يدور على محوره ، وكل يردع الزور وهوفى مركزه ( هذا هوسبب الضعف عن المقاومة و هذا هوسبب قوة المنكر والبغى ) ، وانت وحدك ايها الحجة بما اوتيت من الدرجة السامية والمنزلة الرفيعة علة فعالة فى نفوسهم ، و قوة جامعة لقلوبهم، وبك تنضم القوى المتفرقة الشاردة، و تلتئم القدر المتشتة الشاذة و ان كلمة منك تاتى بوحدانية تامة يحق لها ان تدفع الشر المحدق بالبلاد، وتحفظ حوزة الدين و تصون بيضة الاسلام . فالكل منك وبك واليك . وانت المسئول عن الكل عندالله و عندالناس .

ثم اقول ان العلماء والصلحاء فى دفاعهم فرادى عن الدين و حوزته و قد قاسوا من ذاك العتل شدائد ماسبق منذ قرون لها مثيل، وتحملوا الصيانة بلاد المسلمين عن الضياع و حفظ حقوقهم عن التلف كل هوان وكل صغار و كل فضيحة.

ولاشك ان حبر الامة قدسمع مافعله ادلاء الكفر واعوان الشرك بالعالم الفاضل الصالح الواعظ الحاج الملا فيض الله الدربندى و ستسمع قريبا ما صنعه الجفاة الطغاة بالعالم المجتهد النقى البار الحاج السيدعلى اكبر الشيرازى و ستحيط علما بما فعله بحماة الملة و الامة من قتل و ضرب وكى و حبس . و من جملتهم الشاب الصالح الميرزامحمدرضا الكرمانى الذى قتله ذلك المرتد فى الحبس. و الفاضل الكامل البار حاج سياح و الفاضل الاديب الميرزافروغى و الاريب النجيب الميرزامحمدعليخان و

الفاضل المتقنن اعتمادالسلطنة وغیرهم .

واما قصتی، وما فعله ذاك الكنودالظلوم معی، فمما یفتت اكباد اهل الایمان و یقطع قلوب ذوی الایقان. ویقضی بالدهشة علی اهل الکفرو عبادالاوثان، ان ذاك اللئیم امر بسجنی و انا متحصن بحضرة عبدالعظیم (ع) فی شدةالمرض علی الثلج الی دارالحکومة بهوان و صغار و فضیحة لایمکن ان یتصور دونها فی الشناعة (هذا کله بعدالنهب و الغارة) (انالله و انا الیه راجعون) .

ثم حملنی زبانیته الاوغاد وانا مریض علی برذون مسلسلا فی فصل الشتاء و تراکم الثلوج و الریاح الزمهریریة و ساقتنی جحفلة من الفرسان الی خانقین و صحبنی جمع من الشرط ... و لقد کاتب الوالی من قبل و التمس منه ان یبعدنی الی البصرة علما منه انه لوترکنی و نفسی لاتیتك ایها الحبر و نثبت لك شانه و شان الامة وشرحت لك ماحاق بیلادالاسلام من شر هذاالزندیق، ودعوتك ایهاالحجة الی عون الدین ، و حملتك علی اغاثةالمسلمین... و کان علی یقین انی لواجتمعت بك لایمکنه ان یبقی علی دست وزارته الموسسة علی خراب البلاد و هلاك العباد و اعلاء کلمةالکفر.....و مما زاده لؤما علی لومه و دنائة علی دنائته انه دفعا للثورة العامة و تسکینا لهیاج الناس نسب تلك العصابة التی ساقتها غیرةالدین وحمیةالوطن الی المدافعة عن حوزةالاسلام، و حقوق الاهالی (بقدرالطاقة والامکان) الی الطائفة البابیة . . کما اشاع بین الناس اولا (قطع الله لسانه) انی کنت [غیر] مختون (واسلاماه) ماهذاالضعف ؟ ماهذاالوهن؟ کیف امکن ان صعلوکا [غیر] ذی النسب ، و وغداخسیس الحسب قدر ان یبیع المسلمین و بلادهم بثمن بخس دراهم معدودة و یزدری بالعلماء و یهین السلالةالمصطفویة و یبهت السادةالمرتضویة البهتان العظیم، ولاید قادرة تستأصل هذاالجذر الخبیث شفاء لغیظ المؤمنین، وانتقاما لال سیدالمرسلین علیه وآله الصلوة والسلام .

ثم لمارایت نفسی بعیدا عن تلك الحضرةالعالیة امسکت عن بث الشکوی . . ولما قدم العالم المجتهد القدوة الحاج سیدعلی اکبر الی البصرة طاب منی ان اکتب الی الحبر الاعظم کتابا ابث فیه هذاه الغوائل و الحوادث و الکوارث، فبادرت الیه امتثالا ، و علمت ان الله تعالی سیحدث بیدك امرا ، و السلام علیکم و رحمةالله و برکاته

(جمال الدین الحسینی)

مکتوب سید جمال الدین به علماء ایران

بسم الله الرحمن الرحیم- حملةالقرآن، و حفظةالایمان، ظهراءالدین المتین، و نصراءالشرع المبین ، جنودالله الغالبة فی العالم، وحججه الدامغة لضلال الامم ، جناب الحاج المیرزا محمدحسن الشیرازی و جناب الحاج المیرزا حبیب الله الرشتی

و جناب الحاج المیرزا ابی القاسم الکربلائی ، و جناب الحاج المیرزا جواد الاقا التبریزی ، و جناب الحاج السید علی اکبر الشیرازی ، و جناب الحاج الشیخ هادی النجم آبادی، وجناب المیرزا حسن الاشتیانی وجناب السید الطاهر الزکی صدر العلماء و جناب الحاج آقا محسن العراقی ، و جناب الحاج الشیخ محمد تقی الاصفهانی ، و جناب الحاج الملا محمد تقی البجنوردی . و سایر هداة الامة و نواب الائمة ، من الاحبار العظام ، و العلماء الکرام ، اعز الله بهم الاسلام و المسلمین و ارغم انوف الزنادقة المتجبرین، آمین .

طالما تاقت الامم الافرنجیة الی الاستیلاء علی البلاد الایرانیة حرصاً منها وشرهاً . و لکم سولت لها امانیها خدعا تمکنها من الولوج فی ارجائها و تمهد فیها سلطانها علی غرة من اهلها تحاشیاً من المقارعة التی تورث الضغائن فتبعث النفوس علی الثورة کلما سنحت لها الفرص و قضت بها الفطرات . و لکنها علمت ان بلوغ الارب ـ و العلماء فی عز سلطانهم ـ ضرب من المحال لان القلوب تهوی الیهم طرا ، والناس جمیعاً طوع یدهم یاتمرون کیفما امروا ، و یقومون حیثما قاموا ، لامرد لقضائهم ولادافع لحکمهم و انهم لایزالون یدأبون فی حفظ حوزة الاسلام لاتاخذهم فیه غفلة ، ولا تعروهم عزه ولاتمیدبهم شهوة ، فخنست و هی تتربص بهم الدوائر ، وتترقب الحوادث ، ایم الله انها قد اصابت فیمارأت ، لان العامة لولا العلماء و عظیم مکانتهم فی النفوس لالتجأت بطیب النفس الی الکفر و استظلت بلوائه خلاصاً من هذه الدول الذلیلة الجائرة الخرقی التی قدعدمت القوة وفقدت النصفة وانفت المجاملة فلاحازت منها شرفا ، و لاصانت بها لنفسها حقا ، ولاانشرح منها صدورها فرعا .

و لذا کلما ضعفت قوة العلماء فی دولة من الدول الاسلامیة، و ثبت علیها طائفة من الافرنج و محت اسمها ، و طمست رسمها .

ان سلاطین الهندو امراء ماوراء النهر جدت فی اذلال علماء الدین فعاد الوبال علیهم سنة الله فی خلقه . . وان الافغانیین ماصانوا بلادهم عن اطماع الاجانب و ما دفعوهجمات الانکلیز مرة بعد اخری الابقوة العلماء و قدکانت فی نصابها .

و لما تولی هذا الشاه ( الجاریة الطاغیة ) الملك طفق یستلب حقوق العلماء تدریجاً و یخفض شانهم ویقلل نفوذکلمتهم حبا بالا ستبداد بباطل اوامره ونواهیه، و حرصا علی توسیع دائرة ظلمه و جوره ، فطرد جمعاً من البلاد بهوان و نهنه فرقة عن اقامة الشرع بصغار و جلب طائفة من اوطانها الی دار الجور و الخرق (طهران) و قهرها علی الاقامة فیها بذل فخلاله الجو فقهر العباد و اباد البلاد و تقلب فی اطوار الفظائع و تجاهر بانواع الشنائع و صرف فی اهوائه الدنیة و ملاذه البهیمیة مامصه من دماء الفقراء و المساکین عصرا و نزح من دموع الایتام قهرا

(يا للاسلام)

فاذا اشتدجنونه بجميع فنونه فاستوزر وغدا خسيساً ليس له دين يردعه ولاعقل يزجره و لاشرف نفس يمنعه، و هذا المارق ماقعد على دسته الاوقام باباده الدين و معادات المسلمين و ساقته دنائة الارومة و نزالة الجرثومة الى بيع البلاد الاسلامية بقيم زهيده .

فحسبت الافرنج ان الوقت قدحان لاستملاك الاقطار الايرانية بلاكفاح ولا قتال و زعمت ان العلماء الذين كانوا يذبون عن حوزة الاسلام قدزالت شوكتهم و نفدنفوذهم فهرع كل فاغراً فاه يبغى ان يسرط قطعة من تلك المملكة. فغار الحق و غضب على الباطل فدمغه فخاب مسعاه و ذل كل جبارعنيد .

اقول الحق انكم يا ايها القادة قد عظمتم الاسلام بعزيمتكم و اعليتم كلمته و ملئتم القلوب من الرهبة و الهيبة . و علمت الاجانب طراً ان لكم سلطاناً لايقاوم وقوة لاتدفع وكلمة لاترد وانكم سياج البلاد و بيدكم ازمة العباد و لكن قدعظم الخطب الان و جلت الرزية لان الشياطين قدتألبت جبراللكسر و حرصاً على الوصول الى الغاية و ازمعت على اغراء ذاك المارق الاثيم على طرد العلماء كافة من البلاد . و ابانت له ان انفاذ الاوامر انما هوبانقياد قواد الجيوش و ان القواد لايعصون للعلماء امراً ولا يرضون بهم شراً فيجب لاستتباب الحكومة استبدالهم بقواد الأفرنج . وارت لذاك البليد الخائن رياسة الشرطة و قيادة فوج القزاق نموذجا ( كنت و اضرابه ) و ان ذاك الزنديق و زملاءه فى الالحاديجدون الان فى جلب قواد من الاجانب . والشاه لجنونه المطبق قداستحسن هذا و اهتز به طربا. لعمرالله لقد تحالف الجنون و الزندقة و تعاهد العتة و الشره على محق الدين و اضمحلال الشريعة و تسليم دار الاسلام الى الاجانب بلامقارعة و لامناقرة .

يا هداة الامة انكم لواهملتم هذا الفرعون الذليل و نفسه و امهلتموه على سرير جنونه و ما اسرعتم بخلعه عن كرسى غيه لقضى الامر فعسر العلاج و تعذر التدارك.

انتم نصراء الله فى الارض. ولقد تمحصت بالشريعة الالهية نفوسكم عن اهواء دنية تبعث على الشقاق و تدعو الى النفاق و يئس الشيطان بقذفات الحق عن تفريق كلمتكم. فانتم جميعاً يد واحدة يذودبها الله عن صياصى دينه الحصينة و يذب بقوتها القاهرة جنود الشرك و اعوان الزندقة . و ان الناس كافة ( الا من قضى الله عليه بالخيبة والخسران ) طوع امركم . فلواعلنتم خلع هذا ( الحارية ) لاطاعكم الامير والحقير و اذعن لحكمكم الغنى و الفقير ( ولقد شاهدتم فى هذه الازمان عيانا فلااقيم برهانا ) خصوصاً وان الصدور قدحرجت و ان القلوب قدتفطرت من هذه السلطة القاسية الحمقى التى ما سدت ثغورا و لا جندت جنودا و لاعمرت بلادا و لانشرت علوماولااعزت

کلمةالاسلام ولا اراحت یوماً ما قلوب‌الانام بل دمرت و اقوت و افقرت و اذلت ثم بعد ضلت وارتدت و انها سحقت عظام‌المسلمین وعجنتها بدمائهم فعملت منها‌اللبنات بنت بها‌قصور‌الشهواتها‌الدنیة . هذه آثارها فی هذه‌المدة‌المدیدة والسنین‌العدیدة تعساً لها و تبت یداها .

و اذا وقع‌الخلع ( وتکفیه‌کلمة واحدة ینبص بها لسان‌الحق غیرة‌علی‌دینه) فلاریب ان‌الذی یخلف هذا ( الطاغیة ) لایمکنه‌الحیدان عن اوامرکم الالهیة ولا یسعه‌الاالخضوع بعتبتکم عتبة‌الشریعة‌المحمدیة کیف لاوهو یری عیانا مالکم‌من‌القوة الربانیة‌التی تقلبون بها‌الطغاة عن‌کرسی غیها. و ان‌العامة متی سعدت بالعدل‌تحت سلطان‌الشرع ازدادت بکم ولعاً و حامت حولکم هیاماً و صارت جمیعاً جندالله و حزبا لاولیائه العلماء .

ولقد وهم من ظن ان خلع هذا ( الجاریة ) لایمکن الا بهجمات‌العساکر و طلقات‌المدافع‌و القنابر. لیس‌الامر کذلک. لان عقیدة ایمانیة قدرسخت‌فی‌العقول و تمکنت من‌النفوس ، و هی ان‌الراد علی‌العلماء راد علی‌الله ( هذا هو‌الحق و علیه‌المذهب ) فاذا اعلنتم ( یا حملة‌القرآن ) حکم‌الله فی هذا‌الغاصب الجائروابنتم امره تعالی فی حرمة اطاعته لانفض الناس من حوله فوقع‌الخلع بلاجدال ولا قتال.

و لقد اراکم‌الله فی هذه‌الایام اتماماً لحجته ما اولاکم من‌القوة‌التامة و القدرة‌الکاملة،وکان‌الذین فی قلوبهم زیغ فی‌ریب منها من قبل ، اجتمعت‌النفوس بکلمة منکم علی ارغام هذا الفرعون الذلیل و هامانه‌الرذیل(مسئلة‌التنباك)فعجبت الامم من قوة هذه‌الکلمة و سرعة نفوذها و بهت‌الذی کفر . قوة انعمها‌الله‌علیکم لصیانة‌الدین و حفظ حوزة‌الاسلام . فهل یجوز منکم اهمالها و هل‌یسوغ‌التفریط فیها ؟ حاشا ثم حاشا .

فدان الوقت لاحیاء مراسم‌الدین، واعزاز‌المسلمین ، فاخلعواهذا (الطاغیة) قبل ان یفتك بکم و یهتك اعراضکم ، و یثلم سیاج دینکم . لیس علیکم الا ان تعلنواعلی رؤس‌الاشهاد حرمة اطاعته فاذا یری نفسه ذلیلا فریدا یفرمنه بطانته و ینفرمنه حاشیته و ینبذه‌العساکر و یرجمه‌الاصاغر .

انکم یا ایها‌العلماء والذین قاموامعکم لتائید‌الدین بعد‌الیوم فی خطرعظیم. قد کسرتم قرن فرعون بعصا‌الحق و جدعتم انف‌الجاریة بسیف‌الشرع فهو یتربص فرصا تساعده علی‌الانتقام شفاءلغیظه ومرضاة لطبیعته التی فطرت‌علی‌الحقدواللجاج فلاتمهلوه ایاماً و لاتمکنوه ان یقبض زماما اعلنوا خلعه قبل اندمال جرحه .

و حاشا کم ایها‌الراسخون فی‌العلم ان ترتابوا فی خلع رجل سلطانه غصب و افعاله فسق و اوامره جور و انه بعد ان مص دماء‌المسلمین و نهش عظام‌المساکین

و ترك الناس عراة حفاة لایملكون شیئاً حكم علیه جنونه ان یملك الاجانب بلاداً كانت للاسلام عزا و للدین المتین حرزا و ساقته سورة السفه الی اعلاء كلمة الكفر و الاستظلال بلواء الشرك.

ثم اقول ان الوزراء والامراء وعامة الاهالی وكافة العساكر و ابناء هذا الطاغیة ینتظرون منكم جمیعاً ( وقدفرغ صبرهم و نفد جلدهم ) كلمة واحدة حتی یخلعوا هذا الفرعون الذلیل ویریحوا العباد من ضره و یصونوا حوزة الدین من شره قبل ان یحل بهم العار ولات حین مناص والسلام علیكم و رحمة الله و بركاته .

جمال الدین حسینی

## احوالات میرزا رضا کرمانی

میرزارضا پسر ملاحسین عقدائی است و عقدا دهی است از توابع یزد. چون میرزا رضا در کرمان متولد شده و تربیتش نیز در کرمان بود، لذا کرمانی محسوب می‌شود و در اوائل سن و جوانیش سفری به طهران کرد و یك سال و خرده‌ای در طهران توقف نمود و خدمت مرحوم سیدجمال‌الدین رسیده و مجذوب سید شد. پس از تبعید اولی سید از طهران، میرزا رضا در مجالس بد از شاه می گفت مرحوم آقا سیدعبدالرحیم‌معین‌التجاراصفهانی که در کرمان متوطن بوده و آن ایام آمده‌بود به طهران، میرزا رضا را از طهران به کرمان عودت داده، زمان مراجعت به کرمان به همان وضع پایتخت حرکت می‌کرد یعنی متکلم می‌شد به کلماتی که احدی از اهل کرمان جرئت تکلم به آن کلام را نداشت، یعنی می گفت: چرا قبول ظلم می کنید و چرا بدون جهة مال و عرض خود را از دست می‌دهید؟ جمع شوید و نگذارید حاکم شما را سوار شود. نگذارید اموالتان را غارت کند. دیگر می گفت: در طهران که پایتخت است مردم می گویند، می‌شنوند، با شاه ملاقات می کنند پادشاه انسانی است مثل شما به عرایض متظلمین رسیدگی می کند، دیوانخانهٔ عدلیه دارد و آنچه حکومت یا اجزاء او بخواهند مال مردم را ببرند حق ندارند، حاکم باید مالیات بگیرد و نظم مملکت را بدهد، حاکم حق ندارد دختران رعیت را به‌زور ببرد. و ضمناً مدعی مرحوم حاج آقا ابوجعفر هم شد که ملك شورو، که وقف بر جماعتی است به اجارهٔ پدر من بوده و باید در تصرف من باشد. آن مذاکرات و این ادعا با تبعیت و تقلید از سیدجمال‌الدین باعث شد که میرزارضا را گرفته و چندی او را در حبس داشتند تا این که علماء کرمان از او توسط کرده و او را از حبس نجات دادند. این دفعه میرزارضا به عنوان تظلم روانهٔ طهران شده و در طهران آنچه تظلم نمود کسی به داد او نرسید. بلکه نایب‌السلطنه کامران میرزا بر حسب خواهش آقا بالاخان‌معین‌نظام که این اواخر وکیل الدوله و بالاخره سردار افخم شده‌بود، میرزارضا را به حبس انداخت. آقا بالاخان‌معین

نظام برای خوش‌آمد ناصرالدوله حاکم کرمان که میرزارضا از او متشکی بود این بیچاره را عقبه می‌کرد ، تا این که این اواخر او را به محبس قزوین فرستاد ، با جناب حاج سیاح و حاج‌میرزااحمدکرمانی و چند نفر دیگر و مدت بیست و دو ماه در زندان قزوین و چندی هم در انبار شاهی با نهایت سختی محبوس بودند. و در سفر دوم مرحوم سیدجمال الدین ، ارادتی بهتر از اول به آن مرحوم پیدا کرد و پس از نفی سیدجمال‌الدین و رفتن او به اسلامبول میرزا رضا هم که از حبس رها شد رفت به اسلامبول و چون خدمت سید رسید تظلمات خود را به طریق عجز و لابه اظهار داشت. مرحوم سید در جوابش گفت: می‌بایست که قبول ظلم نکنی . این کلام در میرزا رضا مؤثر افتاد و عرض کرد همین قدر رفع کسالتم بشود انتقام خود را می‌کشم و پس از رفع خستگی مراجعت کرد به طهران و در حضرت‌عبدالعظیم در بالاخانه‌ای که میان صحن و مدرسه است منزل گرفته و به شغل جراحی خود را معرفی نموده و ضمناً امنیت خواستن را بهانهٔ خویش نموده به هر یك از بزرگان که می‌رسید اظهار می نمود که توسط کنید و تحصیل امنیت برایم بنمائید .

یك روز بندهٔ نگارنده با مرحوم وکیل‌الممالك کرمانی او را ملاقات نموده از حال او چیزی استنباط نکردیم تا این‌که در روز جمعهٔ۱۷ ذی‌القعده سنهٔ ۱۳۱۳ ناصرالدین‌شاه راکه تازه می‌خواست شروع به جشن قرن پنجاه سالهٔ خود نماید به یك گلوله تیر ششلوله کشت .

بندهٔ نگارنده با جناب آقا سیدمحمدکرمانی اتفاقاً در آن روز به زیارت حضرت عبدالعظیم رفته‌بودیم . جناب آقا سیدمحمد اصرار کرد که در بودن ناصرالدین شاه در حرم مطهر، داخل بقعهٔ مقدسه شویم که سلوك شاه را با مردم و رفتارش را در مقام عبادت ملاحظه کنیم. بندهٔ نگارنده گفت: بااین بعد مسافت و طی طریق را با پای پیاده سزاوار نیست که عمل‌خود را مغشوش نمائیم و با زیارت امری دیگر را توأم کنیم و نیت خود را خراب کرده خسرالدنیا والآخرة. به این جهت رفتیم در مدرسه نشستیم ومنتظر رفتن شاه شدیم، که یك دفعه دیدیم درها را می‌بندند و می گویند شاه را تیر زده‌اند . چون تا یك اندازه احتمال صدور این امر را از میرزارضا می‌دادیم رفتیم دم منزل او که استعلامی کنیم . شخصی فراش آنجا ایستاده گفت : آقایان زود بروید و در اینجا نمانید که برایتان خطر دارد . باری فوراً از دور سلامی به حضرت عبدالعظیم داده و روانهٔ شهر شدیم. در بین راه کالسکهٔ شاهی را دیدیم‌که با سوار زیادی به شهر می‌آوردند. به فاصلهٔ پانصد قدم میرزا رضا را در درشکه سوار کرده متجاوز از پانصد نفر سوار اطراف او را گرفته می‌آوردند به شهر و میرزارضا با نهایت قوت قلب و یك اطمینانی که از جبههٔ بی‌گناهان مشهود می‌شد به اطراف خود می نگریست و نظارهٔ مردم را می‌کرد ، گویا به لسان حال می‌گفت : ای اهل ایران، من به تکلیف خود عمل نمودم و درس خود را به شما تعلیم کردم، به زودی فراگیرید آن را در

الواح صدور تکرار کنید تا در مقام امتحان درست امتحان بدهید .

باری ناصرالدین‌شاه در همان روز که روز جمعهٔ ۱۷ ماه ذی‌القعدهٔ سال ۱۳۱۳ بود از این دارفانی به سرای جاوید شتافت .

مرحوم مظفرالدین‌شاه خیال کشتن میرزارضا و قصاص آن را نداشت.

کراراً گفته بود قصاص وکشتن میرزارضا تشفی قلب من نیست . من اگر بخواهم انتقام بکشم باید تمام اهل کرمان را از دم تیغ انتقام بگذرانم.

نوکرهای شاه از این کلام پی‌بردند به این‌که مظفرالدین‌شاه از اهل‌کرمان متنفر است و به این جهت مدتی اهالی‌کرمان در انظار ذلیل وخوار بودند .

حتی آن که بندهٔ نگارنده در چند مجلس خود را خراسانی‌الاصل معرفی کردم.

از مرحوم شیخ‌محمدحسن‌شریعتمدار طهران شنیدم که می‌گفت : من به اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه گفتم: چرا در کشتن میرزارضا مسامحه دارید و کشتن او را چرا به تأخیر انداختید؟ مظفرالدین‌شاه فرمود این شخص قابل کشتن نیست. من جواب دادم اعلیحضرت از حق خودگذشتند و ما رعایا که فرزندان شاه سعید شهید هستیم تا قاتل پدر خود را به‌دار نبینیم چشممان گریان خواهد بود . مستدعی هستیم که میرزارضا را به ملت بدهید تا مردم گوشت بدن او را با دست و دندان بکنند. مرحوم مظفرالدین‌شاه فرمود که: آیا این طور کشتن موافق با شرع است و آیا قانون اسلام اجازه می‌دهد که این طور کسی را به قتل رسانند ؟ جناب آقاشیخ‌محمدرضامجتهد برادرزادهٔ شیخ‌مرحوم گفت: این طور کشتن را قانون اسلام اجازه نداده است وانگهی به‌این طور و این جور، چه در بین ورثهٔ شاه سعید جمعی صغیر وغایب می‌باشند . وانگهی عفو اعلیحضرت و تأخیر در قصاص را شاید همه کس بپسندد . چون مقصود مظفرالدین‌شاه طفره از کشتن بود جناب آقاشیخ‌محمدرضا ملتفت شده با شاه همراهی کرد . ولی مرحوم شیخ‌محمدحسن‌شریعتمدار یا ملتفت نشده یا به غرضی دیگر اصرار به کشتن میرزا رضا می‌کرد ، تا شاه متغیر شده رو کرد به اتابک‌میرزا علی اصغرخان‌امین‌السلطان و فرمود فردا بدهید سر این پسره راببرند. باری میرزارضای کرمانی گمان می‌کرد شاید کسی پیدا شود و او را نجات دهد دیگر نمی‌دانست که تا مدتی او را مورد لعن وطعن قرار خواهند داد که حتی پسر و زن و خواهرش مدتی در رنج و صدمه و مورد اذیت و طعن و زخم زبان مردم خواهندبود . خلاصه از استنطاق میرزارضا که در بارهٔ او به عمل آمد و میرزاابوتراب‌خان‌نظم‌الدوله که رئیس نظمیه بود و صورت استنطاق را بعد از مدتی نشرداد خیلی مطالب دست می‌آید. فلذا صورت استنطاق میرزارضا را در این مقدمهٔ تاریخ بیداری ایرانیان درج می‌نمائیم و هذا صورته :

## صورت استنطاق میرزارضا کرمانی

پسرملاحسین‌عقدائی که عجالتاً بدون صدمه و اذیت با زبان خوش تا این قدر تقریرات کرده است و مسلم است بعد از صدمات لازمه ممکن است مکنونات ضمیر خود را بروز بدهد

سؤال ـ شما از اسلامبول چه وقت حرکت کردید .

جواب ـ روز بیست و ششم ماه رجب ۱۳۱۳ حرکت کردم .

س ـ به حضرت‌عبدالعظیم کی وارد شدید .

ج ـ روز دویم شوال ۱۳۱۳

س ـ در راه کجاها توقف کردید .

ج ـ در بارفروش در کاروان‌سرای حاج سیدحسین، چهل و یك روز به واسطهٔ بند بودن راه توقف کردم .

س ـ از اسلامبول چند نفر بودید که حرکت کردید .

ج ـ من بودم و شیخ‌ابوالقاسم .

س ـ شیخ‌ابوالقاسم کیست ؟

ج ـ برادر شیخ‌احمدروحی اهل‌کرمان سنش هیجده، شغلش خیاطی است.

س ـ او با شما به چه خیال حرکت کرد .

ج ـ برای این که برود کرمان بعد از آن که برادرش را با دو نفر دیگر میرزاآقاخان و حاج‌میرزاحسن‌خان هستند در اسلامبول گرفته به ایران بیاورند در طرابزون توقف دادند حالا نمی‌دانم آنجا هستند یا نه .

س ـ بعد از گرفتن برادرش او وحشت کرد آمد .

ج ـ خیر برادرش را که گرفتند به خیال برادر دیگرش که وطنش آن جاست به سمت وطنش حرکت کرد. برادرش شیخ‌مهدی پسر آخوندملامحمدجعفر (ته‌باغ‌لله)ای است .

س ـ آن سه‌نفر را شما در اسلامبول که بودید، به چه جرم و به چه نسبت گرفتند .

ج ـ علاءالملك سفیر از قرار معلوم غرضی با این سه نفر داشت، به جهة این که باو اعتنائی نمی‌کردند. چون اینها دو نفرشان مدرس هستند چهار زبان می‌دانند در خانهٔ مسلمان و ارمنی و فرنگی برای معلمی مراوده می‌کنند . هر کس به خواهد تحصیل کند اینها به خانهٔ او می‌روند . گفتند اینها خبر چینی می‌کنند و در ایران مفسد بودند . به این جهات آنها را متهم کردند و گرفتند این تقصیر این دو نفربود ؛ ولی حاج‌میرزاحسن‌خان به واسطهٔ کاغذهائی که گفتند به ملاهای نجف و کاظمین نوشته‌است ، و همچو گفتند که این کاغذها

به دست صدراعظم آمده‌بود که آنها را به مقام خلافت جلب نموده‌بود ، به توسط آقاسیدجمال‌الدین و دستورالعمل ایشان. غرض سفیر ایران این بوده که سبب شد جهة گرفتاری آنها .

س ــ اینجا بعضی اطلاعات رسید که شما در موقع حرکت غیر از شیخ ابوالقاسم همسفر دیگر هم داشتید و بعضی دستورالعمل‌ها هم از طرف آقا سید جمال‌الدین به شما داده شده‌بود . تفصیل آن چه چیز است .

ج ــ غیر از شیخ‌ابوالقاسم کسی با من نبوده است ، شاهد بر این مطلب غلام‌رضا آدم کاشف‌السلطنه است در قهوه‌خانهٔ حاج‌محمدرضا ، که در باطوم است و جمعی ایرانی‌ها آنجا هستند. غلام‌رضا قبل از آمدن ما تقریباً ۲۰ الی ۲۵ روز کمتر یا بیشتر از اسلامبول حرکت کرد. چون در راه باطوم تا بادکوبه چند پل خراب شده‌بود در قهوه‌خانه توقف کرده و مشغول خیاطی بود که ما رسیدیم و در بین راه از تفلیس به این طرف جوانی ارومیه‌ای برادری دارد صاحب منصب سوار بود و اسم خودش امیرخان است ، می‌گفت : برادرم درب خانهٔ علاءالدوله منزل دارد ، در راه آهن به ما برخورد با هم بودیم ، تا بادکوبه شیخ‌ابوالقاسم با کشتی (پشتوای) از سمت (ازون‌آده) اورده رفت که به عشق‌آباد و از خراسان به کرمان برود و من و غلام‌رضا و آن دو نفر ایرانی دیگر که امیرخان و برادرش باشند از بادکوبه به مشهد‌سر و از آنجا به بارفروش وارد شدیم بعد از رسیدن توی کاروان‌سرا و گرفتن بار ، غلامرضا منزل انتظام‌الدوله رفت و مراجعت کرده اسبابش را برداشت و رفت به باغ شاه ، منزل انتظام‌الدوله . سه چهار روز بعد آمد در حالتی که لباس سفرش را پوشیده با من مصافحه کرده روانهٔ تهران شد و من در کاروان‌سرای حاج سیدحسین منزل کردم و امیرخان هم به فاصلهٔ یك شب در بار فروش ماند و روانهٔ طهران شد والسلام .

س ــ دستورالعملی که می‌گویند از آنجا داشتید نگفتید .

ج ــ دستورالعمل مخصوصی نداشتم الا این که حال سید واضح است که از چه قبیل گفتگو می‌کند پروائی ندارد . می‌گوید ظالم هستند از این قبیل حرفها می‌زنند .

س ــ پس شما از کجا به خیال قتل شاه شهید افتادید.

ج ــ از کجا نمی‌خواهد. از کندها و بندها که بناحق کشیدم وچوبها که خوردم و شکم خود را پاره کردم. از مصیبت‌ها که در خانهٔ نایب‌السلطنه و در امیریه و در قزوین و در انبار و باز در انبار به سرم آمد. چهار سال وچهار ماه

در زنجیر و کند بودم و حال آن‌که به خیال خودم خیر دولت و ملت را خواستم، خدمت کردم. قبل از وقوع شورش تنباکو نه این‌که فضولی کرده‌بودم اطلاعات خودم را دادم بعد از آن‌که احضارم کردند.

س ـ کسی که با شما غرض و عداوت شخصی نداشت درصورتی که این طور می‌گوئید خدمت کرده‌باشید و از شما آن وقت علامت فساد و فتنه جوئی دیده نشده باشد جهتی نداشت که در ازاء خدمت به شما آن طور صدمات زده باشند. پس معلوم است که در همان وقت هم در شما آثار بعضی فتنه و فساد دیده‌بودند.

ج ـ الحال هم حاضرم بعد از این مدت که طرف مقابل حاضر شده آدم بی‌غرضی تحقیق نماید که من عرایض صادقانهٔ خودم را محض حب وطن و ملت و دولت به عرض رساندم و ارباب غرض، محض حسن‌خدمت و تحصیل مناصب و درجات و مواجب و نشان و حمایل و غیره و و و به عکس به عرض رساندند الحال هم حاضرم برای تحقیق.

س ـ این ارباب غرض کی‌ها بودند.

ج ـ شخص پست و نانجیب و بی اصل رذل غیر لایق که قابل هیچ‌یك از این مراتب نبود آقای آقابالاخان وکیل‌الدوله، و کثرت محبت حضرت والا آقای نایب‌السلطنه به‌او.

س ـ وکیل‌الدوله می‌گوید همان وقت به اسناد و کاغذجات مفسدانه که بر همه‌کس معلوم شد شما را گرفته است و اگر آن وقت شما را نگرفته بود به موجب استنطاقی که همان وقت به‌عمل آوردند این خیال را از همان وقت شما داشتید. شاید همان‌وقت شمااین کار را کرده بودید.

ج ـ پس در حضور وکیل‌الدوله معلوم خواهدشد.

س ـپس در صورتی که شما اقرارمی کنید که تمام این‌صدمات را وکیل‌الدوله برای تحصیل شئونات و نایب‌السلطنه برای حب به او به شما وارد آورده‌اند شاه شهید چه تقصیر داشت منتها مطلب را این طور حالی ایشان کردند. شما بایستی تلافی و انتقام را از آنها بکنید که سبب ابتلاء شما شده‌بودند و یك مملکتی را یتیم نمی‌کردید.

ج ـ پادشاهی که پنجاه سال سلطنت کرده‌باشد هنوز امور را به اشتباه کاری به‌عرض او برسانند و تحقیق نفرمایند و بعد از چندین سال سلطنت ثمرآن درخت وکیل‌الدوله، آقای عزیزالسلطان، امین خاقان و این اراذل و اوباش بی‌پدر و مادرهائی که ثمرهٔ این شجره شده‌اند و بلای جان عموم مسلمین گشته باشند، چنین شجر را باید قطع کرد، که دیگر این نوع ثمر ندهد. (ماهی از

سر گنده گردد نی ز دم) اگر ظلمی می‌شد از بالا می‌شد.

س ــ در صورتی‌که به قول شما این طور هم باشد در مادهٔ شخص شما وکیل‌الدوله و نایب‌السلطنه تقصیرشان بیشتر بود شاه شهید که معصوم نبود و از مغیبات هم خبر نداشت. یك آدمی مثل نایب‌السلطنه که هم پسر شاه و هم نوکر بزرگ دولت مطلبی را به‌عرض می‌رساند، خاصه بااسنادی‌که از شما به‌دست آورده و به نظر شاه رسانده بودند، برای شاه تردیدی باقی نماند. آنها که اسباب بودند بایستی طرف انتقام شما واقع شوند این دلیل صحیح نبود که ذکر کردید شما مرد منطقی حکیم مشرب هستید جواب را با برهان باید اداکنید.

ج ــ اسناد من به دست نیامد الا این‌که در خانهٔ وکیل‌الدوله با سه پایه و داغی در حضور دو نفر دیگر یکی والی و یکی هم سیدی که یك وقت محض تعرض به صدراعظم عمامه خود را برداشته‌بود و آنجا آن شب افطار مهمان بود و شاهد واقعهٔ آن شب است که سند را به قهر و جبر قلمدان آوردند و از من گرفتند شب قبل هم مرا پیش نایب‌السلطنه بردند.

س ــ شما که آدم عاقلی هستید و می‌دانستید نباید همچوسندی داد به چه عنوان از شما سند گرفتند و چه گفتند.

ج ــ عنوان سند این بود. بعد از آن‌که من به آنها اطلاع دادم که در میان تمام طبقات مردم حرف و همهمه است بلوا و شورش خواهندکرد برای مسئلهٔ تنباکو قبل از وقت علاج بکنید. به نایب‌السلطنه هم گفتم تو دلسوز پادشاهی تو پسر پادشاهی، تو وارث پادشاهی، کشتی دولت به سنگ خواهدخورد، و این سقف به سر تو پائین خواهدآمد، دور نیست خطری به سلطنت چندین‌هزار سالهٔ ایران وارد شود. یك دفعه این امت اسلامیه از میان خواهدرفت. آن وقت قسم خورد که من غرضی ندارم مقصود من اصلاح است. تو یك کاغذ باین‌مضمون بنویس که:

ای مؤمنین و ای مسلمین، امتیاز تنباکو داده شد. بانك (ترامو‌ه) در مقابل مسلمین به راه خواهدافتاد. امتیاز راه اهواز داده‌شد، معادن داده شد قندسازی و کبریت سازی داده شد، شراب سازی داده شد، ما مسلمان‌ها به دست اجنبی خواهیم افتاد. رفته رفته دین از میان خواهد رفت. حالا که شاه ما به فکر ما نیست خودتان غیرت کنید و اتحاد نمائید، همت کنید در صدد مدافعه برآئید. تقریباً مضمون کاغذ همین‌است به من دستورالعمل داد و گفت همین مطالب را بنویس ما به شاه نشان‌خواهیم داد و می گوئیم در مسجد شاه افتاده‌بود پیداکردیم تا در صدد اصلاح برآئیم. و نایب‌السلطنه هم قسم خورد که از نوشتن

این کاغذ برای توخطری نیست، بلکه فرض دولت است که در حق تو مواجب برقرار نماید و التفات کند. آن وقت از حضور نایب‌السلطنه که رفتیم به خانهٔ وکیل‌الدوله آنجا نوشته را باز هم به قهرو جبر و تهدید نوشتم. وقتی که نوشته را از من گرفتند مثل این بود که دنیا را خدا به ایشان داده‌است.

قلمدان را جمع کردند اسباب داغ و شکنجه به میان آوردند، سه پایهٔ سربازی حاضر کردند که مرا لخت کنند به سه پایه ببندند که رفقایت را بگو، مجلستان کجاست، رفقایت کیست. هرچه گفتم چه مجلس؟ چه رفیق؟ من با همهٔ مردم راه دارم، از همه افواهی شنیدم، حالا کدام مسلمان را گیر بدهم، مجبورم کردند من دیدم حالا دیگر وقت جانبازی است و موقع است که جانم را فدای عرض و ناموس و جان مسلمانان بکنم. چاقو و مقراض را که از شدت خوشی فراموش کرده بودند که توی قلمدان بگذارند در میان اطاق افتاده بود. نگاه به چاقو کردم رجبعلی‌خان ملتفت شد چاقو را بر داشت مقراض پای بخاری افتاده بود. والی که روی به قبله نشسته دعا می‌خواند گفتم شما را به حق این قبله و به حق این دعائی که می‌خوانید غرضتان چه چیز است؟ در آن بین هم کاغذی از نایب‌السلطنه به آنها رسیده بود کاغذ را خواندند و پشت رو گذاشتند. والی گفت در این کاغذ نوشته که حکم شاه است که مجلس و رفقای خودتان را حکماً بگوئید و الا این داغ و درفش حاضر است و تازیانه موجود است. من چون مقراض را پای بخاری دیدم به قصد این که خود را به مقراض برسانم گفتم بفرمائید روی مخده تا تفصیل را به شما عرض‌کنم داغ و درفش لازم نیست. دست والی را گرفتم کشیدم به طرف بخاری خودم را به مقراض رساندم و شکم خود را پاره کردم. خون سرازیر شد ما بین جریان خون بنای فحاشی را گذاشتم، پس از آن مضطرب شدند، بنای معالجهٔ مرا گذاشتند زخم را بخیه زدند دنبالهٔ همان مجلس است که چهار سال و نیم من بیچاره بی‌گناه را که به خیال خودم به دولت خدمت کرده‌ام از این محبس به آن محبس از طهران به قزوین از قزوین به انبار در زیر زنجیر مبتلا بودم. در این دو سال و نیم دو سه مرتبه مرخص شدم ولی از همه جهة در ظرف این مدت بیشتر از چهل روز آزاد نبودم. من (نوروزعلی‌خان قلعه محمودی)، سبزه‌علی‌خان میدان قلعه‌ای خ، ل، نایب‌السلطنه و آقا بالاخان شده بودم.

س ــ نوروز علی‌خان قلعه محمودی که بوده.

ج ــ محمداسمعیل‌خان‌وکیل‌الملك، حاکم کرمان، هر روزی برای خرج تراشی و اضافه مواجب و منصب یك پادشاه و یك نفر یاغی به دولت جعل می‌کرد

میرزا رضا کرمانی

(صبح روز پنجشنبه دوم ربیع‌الاول ۱۳۱٤ به دار آویخته شد)



«... از کندها و بندها که به ناحق کشیدم و چوبها که خوردم . . . چهار سال و چهارماه در زنجیروکند بودم ...» صفحهٔ ۱۰۱

ناصرالدین شاه

تولد یكشنبه ٦ صفر ١٢٤٧ ـ مقتول در روزجمعه ١٨ ذی‌قعده ١٣١٣قمری (١٢٧٥ شم



«... این پادشاه در عیاشی و كامرانی گوی سبقت را از جد خود ربود ...» صفحهٔ ٢٦

و مدتها هم به اسم نوروزعلی‌خان‌قلعه‌محمودی دولت را مشغول کرده‌بود . هر وقت نایب‌السلطنه هم یك امتیاز نگرفته داشت مرا می گرفت. هروقت وکیل‌الدوله اضافه مواجب و منصب می‌خواست مرا می گرفت. عیالم طلاق گرفت، پسر هشت ساله‌ام به خانه شاگردی رفت، بچهٔ شیرخواره‌ام به سرراه افتاد. دفعهٔ اول بعد از دو سال حبس که از قزوین ما را مراجعت دادند ده نفر ما را مرخص کردند. دو نفر از آن میان که بابی بودند یکی حاج‌ملاعلی‌اکبر شمرزادی بود و دیگری حاج‌امین قرار شد به انبار ببرند . چون یکی از آن بابی‌ها مایه‌دار بود پولی خدمت حضرت والا تقدیم کرد، او را مرخص کردند و مرا به جای او به انبار فرستادند، واضح است انسان از جان سیر می‌شود. بعد از گذشتن از جان هرچه می‌خواهد می کند. وقتی که به اسلامبول رفتم در مجمع انسانهای عالم در حضور مردمان شرح حال خودم را که گفتم به من ملامت کردند که با وجود این‌همه ظلم و بی اعتدالی چرا باید من دست از جان نشسته و دنیا را از شر ظالمین خلاص نکرده باشم .

س ـ تمام این تفصیلات را که شما می گوئید به سؤال اول من قوت می‌دهد از خود شما انصاف می‌خواهم اگر شما به جای شاه شهید بودید نایب‌السلطنه و وکیل‌الدوله نوشته به آن ترتیب پیش شما می‌آوردند و آن تفصیلات را به شما می‌گفتند جز این که باور کنید چاره داشتید یا خیر ؟ در این صورت مقصر این دو نفر بودند و به قتل اولویت داشتند، چه شد که به خیال آنها نیفتادید و دست باین کار بزرگ زدید؟

ج ـ تکلیف بی‌غرضی شاه این بود که یك محقق ثالث بی غرضی بفرستند میان من و آنها حقیقت مسئله را کشف کند. چون نکرد او مقصر بود سالهاست که سیلاب ظلم بر عامهٔ رعیت جاری است مگر این سیدجمال‌الدین، این ذریهٔ رسول صلواةالله‌علیه این مرد بزرگوار چه کرده بود که با آن افتضاح او را از حرم حضرت عبدالعظیم‌علیه‌السلام کشیدند ، زیر جامه‌اش را پاره‌پاره کردند ، آن همه افتضاح به سرش آوردند او غیر از حرف حق چه می گفت ؟ آن آخوند چولاق شیرازی که از جانب سیدعلی‌اکبر فال اسیری قوام فلان‌فلان شده را تکفیر کرد ، چه قابل بود که بیایند توی انبار اول خفه‌اش کنند بعد سرش را ببرند . من خودم آن وقت در انبار بودم دیدم با او چه کردند ، آیا خدا اینها را بر می‌دارد ، اینها ظلم نیست ، اینها تعدی نیست . اگر دیدهٔ بصیرت باز باشد ملتفت می‌شود که در همان نقطه که سید را کشیدند در همان نقطه گلوله به شاه خورد. مگر این مردم بی‌چاره و این یك مشت اهالی ایران ودایع خدا نیستند ؟ قدری پایتان را از خاك ایران بیرون بگذارید، در عراق

عرب و بلاد قفقاز و عشق‌آباد و اوایل خاك روسیه هزار هزار رعیت بی‌چاره ایرانی ببینید، که از وطن عزیز خود از دست تعدی و ظلم فرار کرده کثیف‌ترین کسب و شغل‌ها را از ناچاری پیش گرفته‌اند. هر چه حمال و کناس و الاغی و مزدور در آن نقاط می‌بینید همه ایرانی هستند. آخر این گله‌های گوسفند شما مرتع لازم دارند که چرا کنند شیرشان زیاد شود که هم به بچه‌های خود بدهند هم شما بدوشید. نه این که متصل تا شیر دارند بدوشید شیر که ندارد گوشت تنشان ر بکلاشید. گوسفندهای شما همه رفتند متفرق شدند نتیجهٔ ظلم همین است که می‌بینید. ظلم و تعدی بی‌حد و حساب چیست و کدام است و از این بالاتر چه می‌شود؟ گوشت بدن رعیت را می‌کنند به خورد چند جره باز شکاری می‌دهند. صد هزار تومان از فلان بی‌مروت می‌گیرند، قبالهٔ ملکیت جان ومال و عرض و ناموس یك شهر و یا یك مملکتی را به دست او می‌دهند. رعیت فقیر و اسیر و بی‌چاره را در زیر بار تعدیات مجبور می‌کنند که یك مرد، زن منحصر به‌فرد خود را از اضطرار طلاق بدهد و خودشان صدتاصدتا زن می‌گیرند و سالی یك کرور پول که به این خونخواری و بی‌رحمی از مردم می‌گیرند خرج عزیزالسلطان که نه برای دولت مصرف دارد و نه برای ملت و نه برای حفظ نفس شخصی و غیره و غیره و غیره.

آن چیزهائی که همه اهل این شهر می‌دانند و جرئت نمی‌کنند بلند بگویند، حالا که این اتفاق بزرك به حکم قضا و قدر به دست من جاری شد یك بار سنگینی از تمام قلوب برداشته شد. مردم سبك شدند دل‌ها همه منتظرند که پادشاه حالیه حضرت ولیعهد چه خواهند کرد. به عدل و رأفت و درستی جبر قلوب شکسته خواهند کرد یاخیر؟ اگر ایشان چنانچه مردم منتظرند یك آسایش و گشایش به مردم عنایت فرمایند اسباب رفاه رعیت می‌شود و بنای سلطنت را بر عدل و انصاف قرار بدهند البته تمام خلق فدائی ایشان می‌شوند و سلطنتشان قوام خواهدگرفت و نام نیکشان در صفحهٔ روزگار خواهد بود و اسباب طول عمر و صحت مزاج خواهد شد، و اما اگر ایشان هم همان مسلك و شیوه را پیش بگیرند این بار کج به منزل نمی‌رسد. حالا وقتی است که به محض تشریف‌آوردن بفرمایند و اعلان کنند که ای مردم حقیقة در این مدت به شما بد گذشته‌است و کار به شما سخت بوده‌است. آن اوضاع برچیده شد حالا بساط عدل گسترده‌است و بنای ما بر معدلت است و رعیت متفرقه را جمع کنند و امیدواری بدهند و قرار صحیحی برای وصول مالیات به اطلاع ریش سفیدان از رعایا بدهند که رعیت تکلیف خود را بداند و در موعد مخصوص مالیات

خودش را بیاورد بدهد . هی محصل پی محصل نرود که یك تومان اصل را ده تومان فرع بگیرند و غیره و غیره و و .

س ــ در صورتی که واقعاً خیال شما خیر عامه بوده و برای رفع ظلم از تمام ملت این کار را کردید پس باید تصدیق بکنید به این که اگر این مقاصد بدون خون ریزی به عمل بیاید و این مقصود حاصل شود البته بهتر است . حالا ما می‌خواهیم بعد از این در صدد اصلاح این مفاسد برآئیم باید خیال ما از بعضی جهات آسوده باشد که از روی اطمینان مشغول ترتیب تازه بشویم ، در این صورت باید بدانیم اشخاصی که با شما متفق هستند کی هستند و حالشان چیست و این را هم شما بدانید که غیر از شخص شما که مرتکب این جنایت هستید یا کشته می‌شوید یا شاید چون خیالتان خیر عامه بوده‌است نجات یابید ، امروز دولت متعرض احدی نخواهد شد برای این که صلاح دولت نیست، فقط می‌خواهیم بشناسیم اشخاصی که با شما هم عقیده هستند که در اصلاح امورات شاید یك وقت به مشاورهٔ آنها محتاج بشویم ؟

ج ــ صحیح نکته می‌فرمائید من چنانچه به شما قول دادم به شرف و ناموس و انسانیت خودم قسم است که به شما دروغ نخواهم گفت ، هم‌عقیدهٔ من در این شهر و مملکت بسیار هستند ، در میان علماء بسیار و در میان وزراء بسیار و در میان امراء بسیار و در میان تجار و کسبه بسیار و در جمیع طبقات بسیار هستند . شما می‌دانید وقتی که « سیدجمال‌الدین » در این شهر آمد تمام مردم از هردسته و هرطبقه چه در طهران چه در حضرت عبدالعظیم به زیارت و ملاقات او رفتند و مقالات او را شنیدند، چون هر چه می گفت لله و محض خیر عامهٔ مردم‌بود. همه کس مستفید و شیفتهٔ مقالات او شدند و تخم این خیالات بلند را در مزارع قلوب پاشید ، مردم بیدار بودند ، هوشیار شدند . حالا همه کس با من هم عقیده است ولی به خدای قادر متعال که خالق سیدجمال‌الدین و همهٔ مردم است قسم ، از این خیال من و نیت کشتن شاه احدی غیر از خودم و سید اطلاع نداشت سید هم در اسلامبول است هر کاری به او می‌توانید بکنید . دلیلش هم واضح است که اگرهمچو خیال بزرگی را من با احدی می گفتم حکماً منتشر می گردید ومقصود باطل می‌شد. وانگهی تجربه کرده‌بودم که این مردم چه قدر سست عنصر و حب جاه و حیات دارند و در آن اوقاتی که گفتگوی تنباکو و غیره در میان بود که مقصود فقط اصلاح اوضاع بود و ابداً خیال کشتن شاه و کسی در میان نبود . چقدر از این ملك‌ها و دولت‌ها و سلطنت‌ها که با قلم و قدم و درم هم‌عهد شده‌بودند و می گفتند تا همه جا حاضریم، همین که دیدند برای ما گرفتاری پیدا شد همه

خود را کنار کشیدند من هم با آن همه گرفتاری اسم احدی را نگفتم ، چنانچه بجهة همین کتمان سر اگر بعد از خلاصی یك دور می‌زدم مبالغی می‌توانستم از آنها پول بگیرم . ولی دیدم نامرد هستند گرسنگی خوردم و ذلت کشیدم دست پیش احدی دراز نکردم .

س ــ در میان اشخاصی که دفعهٔ اول به اسم هم‌خیالی و هم دستی شما بودند گویا حاج سیاح از همه پرماده‌تر باشد .

ج ــ خیر حاج سیاح مرد مذبذب خودپرستی است ابداً به مقصود ما کمك و خدمتی نکرد و او ضمناً آب گل می‌کرد که برای ظل‌السلطان ماهی بگیرد و خیالش این بود بلکه ظل‌السلطان شاه بشود و امین‌الدوله صدراعظم و خودش مکنتی پیدا کند . چنانچه حالا قریب شانزده هزار تومان در محلات املاك دارد همان اوقات سه هزار تومان از ظل‌السلطان به اسم سیدجمال‌الدین گرفت نهصد تومان به سید داد باقی را خودش خورد .

س ــ شما قبل از این‌که اقدام به این کار بکنید ممکن بود بعد از خلاصی دسترس داشتید خودتان را به یك ثالثی ببندید مثل صدراعظم چنانچه معمول به اهل ایران ماست که در وقت تعدی به بست می‌روند و متحصن می‌شوند و حرف حسابی خود را عاقبت می‌گویند و رفع تعدی از خود می‌کنند شما هم می‌خواستید این کار را بکنید اگر از این اقدامات شما نتیجه حاصل نمی‌شد، آن وقت دست به این کار می‌زدید کشتن یك پادشاه بزرگی که کار شوخی نیست ؟

ج ــ بلی انصاف نیست از برای گویندهٔ این کلام به توهم این که در دفعهٔ ثانی من رفته بودم عرضحال خود را به صدارت عظمی بکنم باز نایب‌السلطنه مرا گرفت و گفت چرا به منزل صدراعظم رفتی ؟ وانگهی شما همه می‌دانید همین که پای نایب‌السلطنه در یك مسئله به میان می‌آمد صدراعظم و دیگران ملاحظه می‌کردند و جرئت نمی‌کردند حرف بزنند اگر هم می‌زدند شاه اعتنا نمی‌کرد .

س ــ این طپانچه ششلول بود که داشتی .

ج ــ خیر پنج لول روسی بود .

س ــ از کجا تحصیل کردید .

ج ــ در بارفروش از شخص میوه خری که برای بادکوبه میوه حمل می‌کرد در سه تومان و دو هزار با انضمام پنج فشنك خریدم .

س ــ آن وقت که خریدید به همین نیت خریدید .

ج ــ خیر برای مدافعه خریدم به خیال نایب‌السلطنه بودم .

س ـ در اسلامبول آن وقتی که در خدمت سید شرح حال خودتان را می‌گفتید ایشان چه جواب می‌فرمودند ؟

ج ـ جواب می‌فرمودند با این ظلم‌ها که تو نقل می‌کنی که به تو وارد شده‌است خوب بود نایب‌السلطنه را کشته‌باشی چه جان سخت بودی و حب حیات داشتی به این درجه ظالمی که ظلم کند کشتنی است .

س ـ با وجود این امر مصرح سید پس چرا او را نکشتید و شاه را شهید کردید .

ج ـ همچو خیال کردم که اگر او را بکشم ناصرالدین‌شاه با این قدرت هزاران نفر را خواهد کشت پس باید قطع اصل شجر ظلم را کرد نه شاخ و برك را ، این است که به تصورم آمد اقدام کردم .

س ـ من شنیدم که گفته‌بودی که در شب چراغانی شهر که هنگام جشن شاه شهید خواهدبود و شاه به گردش می‌آمده‌است این کار را می‌خواستی بکنی .

ج ـ خیر، من همچو اراده‌ای نداشتم و این حرف من نیست و نمی‌دانستم که شاه به گردش شهر خواهد رفت و این قوه را هم در خودم نمی‌دیدم . روز پنجشنبه شنیدم که شاه به حضرت‌عبدالعظیم می‌آید درخیال دادن عریضه به صدارت عظمی بودم که امنیت بخواهم عریضه را هم نوشته در بغل داشتم و رفتم در بازار منتظر صدراعظم بودم. از خیال دادن عریضه منصرف شدم ویك مرتبه به این خیال افتادم و رفتم منزل طپانچه را برداشتم آمدم از درب امامزاده حمزه رفتم توی حرم قبل از آمدن شاه ، تا این که شاه واردشد آمد حرم زیارتنامهٔ مختصری خوانده به‌طرف امامزاده حمزه خواست بیاید دم در یك قدم مانده بود که داخل حرم امامزاده حمزه بشود طپانچه را آتش دادم .

س ـ شاه شهید به‌طرف شما مستقبل می‌آمد و شما را می‌دید یا خیر.

ج ـ بلی مرا دید و تکانی هم خورد که طپانچه خالی شد دیگر نفهمیدم.

س ـ حقیقة اطلاع ندارید که طپانچه چه شد. می گویند در آن میان زنی بود طپانچه را او ربود و برد .

ج ـ خیر زنی در آن میان نبود و اینها مزخرفات است پس ایران ما یکباره نهلیست شده‌اند که میان آنها آن طور زنهای شیردل پیدا شود .

س ـ من شنیدم و شهرتی دارد که همان وقتی که سید شما را مأمور به این کار کرد زیارتنامه برای شما انشاء کرده و به شما گفت که شما شهید خواهید شد و مزار و مرقد شما زیارتگاه رندان جهان خواهد بود .

ج ـ سید اصلا پرستش مصنوعات را کفر می‌داند و می گوید صانع را باید

پرستید و سجده به صانع باید نمود نه به مصنوعات طلا و نقره نمودن مزار و مرقد را معتقد نیست و جان آدم را برای کار خیر حقیقة چیزی نمی‌داند و وقری نمی‌گذارد. با این‌که آن همه بلیات و صدمات را برای او کشیدم صدای چوبها را که به من می‌زدند می‌شنید و هر وقت من حرف می زدم و ذکر مصائب خودم را می‌کردم می‌گفت خفه‌شو روضه خوانی مکن مگر پدرت روضه خوان بود چرا عبوسی می‌کنی با کمال بشاشت و شرافت حکایت کن چنانچه فرنگی‌ها بلیاتی که برای راه خیر می‌کشند همین طور با کمال بشاشت ذکر می‌کنند.

س ـ در حضرت عبدالعظیم که بودید شیخ محمد اندرمانی مثل آن سفر سابق پیش شما می‌آمد شما را می‌دید و با شما حرف می‌زد یا خیر.

ج ـ نه والله بلکه حضراتی که آنجا بودند او را مذمت می‌کردند که نه به من سلام کرد و نه آشنائی داد و همچنین سایر اهالی حضرت عبدالعظیم نه اظهار آشنائی با من می‌کردند و نه حرفی زدند.

س ـ شیخ حسین پسر دائی شیخ‌محمد خودش می‌گفت دو مجلس در ضمن با شما صحبت کرده بود.

ج ـ بلی راست است.

س ـ ملاحسین پسر میرزامحمدعلی برای شما چه قسم خدمات کرده بود چون خودش می‌گفت مدتی برای او خدمت کردم چیزی به من نداد.

ج ـ خدمتی نکرده بود سه عریضه و دو اعلان که برای جراحی خودم نوشته‌بودم برای من نوشت. دوائی که سالك و کچلی را علاج می‌کند می‌دانستم اعلان کرده بودم.

س ـ آن‌روزی که همین شیخ با شما به تفرج آمده‌بود کاهو و سرکه‌شیره خورده بودید در ضمن صحبت شما چه‌گفته بودید که او این شعررا خوانده‌بود. «دنیا نیرزد آن‌که پریشان کنی دلی»؟

ج ـ خیلی عجب است من به یك همچو ضعیف‌العقلی بعضی صحبتها بکنم که او به مناسبت یك شعری خوانده‌باشد.

س ـ همان روز بعد از خوردن سرکه‌شیره وکاهو که مراجعت کردید او می‌گفت سه نفر به شما رسیدند یك سید و یك آخوند و یك مکلا با شما کنار کشیدند بقدر سه‌ربع ساعت نجوی می‌کردید بعد آنها رفتند و شما به منزلتان آمدید. حاج سیدجعفر هم می‌گفت من درب خانه نشسته بودم دیدم که آنها می‌آیند برخاستم رفتم تو آن سه نفر کی‌ها بودند؟

ج ـ حاج میرزا احمد کرمانی با یك سیدی که هیچ نمی‌شناختم با سد

دینار که توی عمامه‌اش گذاشته بود سفر کردند رفتند (۱) .

س ــ کجا رفتند شما اطلاع دارید می‌گویند به‌طرف همدان رفتند؟

ج ــ خیر والله من هیچ نمی‌دانم به کدام سمت رفته‌اند همین‌قدر می‌دانم سر دو راه استخاره کردند که به‌کدام طرف بروند استخارهٔ ایشان بطرف بالای کهریزك حرکت کردن راه داد و رفتند .

س ــ از این حرکت متوکلا علی‌الله آنها همچو معلوم می‌شود که از قصد شما چیزی دانسته‌اند و برای این‌که به آشنائی شما مسبوق بوده‌اند و از ترس این‌که مبادا شما حرکتی بکنید و آنها گرفتار بشوند رفته‌اند ؟

ج ــ شبهه نباشد حاج‌میرزااحمد را من‌آدم سفیهی می‌دانم مثل من آدمی که همچو حرکت بزرگی را می‌خواهد بکند به مثل حاج‌میرزا احمد آدمی، نیت خود را بروز نمی‌دهد .

س ــ شنیدم شما مکرر به بعضی از دوستان خودتان گفته بودید که من صدراعظم را خواهم کشت با صدراعظم چه عداوت داشتید ؟

ج ــ خیر این مقالات دروغ است . بلی در اوایل امر که سید را اذیت و نفی بلدکردند خدشه‌ای برایش حاصل شده‌بود‌که او سبب ابتلا و افتضاح و نفی او شد.ولی بعد در اسلامبول متواتر برای او ثابت شد که صدراعظم دخیل این کار نبوده و نایب‌السلطنه سبب شده‌بود من هم به خیال کشتن ایشان نبودم .

---

(۱) مقصود مرحوم میرزارضا از سیدی که می‌گوید نمی‌شناختم آقاسیدحسن خواهر زاده مشیرالسلطنه است که مشهور و معروف به سیدحسن‌صاحب‌الزمانی است و آقاسیدحسن از فضلاست و الیوم در طهران است. این سید فاضل با حاج میرزا احمدکرمانی قبل از قتل ناصرالدین شاه به‌طرف همدان مسافرت‌کردند. زمانی‌که خبر قتل ناصرالدین‌شاه به آنها رسید،شوری به سر آنها افتاد و مردم را دعوت کردند به جمهوریت لذا آن‌ها را گرفته آوردند به طهران ، در انبار شاهی محبوس شدند . تا آن‌که مرحوم حاج شیخ هادی نجم‌آبادی از آنها توسط کرد. مظفرالدین شاه گفت اگر این دو نفر را رها کنم تخم قاجاریه را از روی زمین بر می‌دارند . چون جناب حاج شیخ هادی در استخلاص آنها اصرار کرد آقا سیدحسن را رها کردند ولی حاج میرزا احمد بیچاره در همان محبس مرحوم شد و عالمی بود مانند نداشت ، در علوم عقلیه و نقلیه تکمیل و سرآمد امثال و اقران بود . عیبی که آن مرحوم داشت بی اندازه طالب ریاست بود و همین باعث شدکه نامش از زمرهٔ احرار محوگردید و با آن همه صدمات و زحمات امروز نمی‌توانیم او را از شهداء راه وطن حساب کنیم .

س ـ در این مدت که شما از اسلامبول آمده در حضرت عبدالعظیم منزل کردید هیچ به شهر نیامدید ؟

ج ـ چرا یك مرتبه مستقیما به منزل حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی رفتم دو شب هم مهمان ایشان بودم از من پذیرائی کردند یك‌تومان هم خرجی از ایشان گرفته مجدداً همان طوری که مخفی به شهر آمده بودم به حضرت عبدالظیم مراجعت کردم .

س ـ دیگر به شهر نیامدید و با کسی ملاقات نکردید؟

ج ـ خیر ابداً به شهر نیامدم .

س ـ پس پسرت را کجا ملاقات کردی ؟

ج ـ پیغام فرستادم پسرم را آوردند به حضرت عبدالعظیم چند شب او را نگاه داشتم .

س ـ همراه پسرت کی آمد به حضرت عبدالظیم ؟

ج ـ مادرش که مدتی است مطلقه است پسرم را آورد و مراجعت کرد بعد از چند روزی باز آمد و پسرم را برگردانید .

س ـ شما از کجا در تمام این شهر حاج‌شیخ‌هادی را انتخاب کردید و به منزل او آمدید مگر سابقه و آشنائی اختصاصی به او داشتید ؟

ج ـ اگر سابقهٔ اختصاصی نداشتم که از من مهمانداری نمی‌کرد. حاج شیخ‌هادی که به احدی اعتنائی ندارد تمام مردم را در کوچه روی خاك پذیرائی می‌کند .

س ـ مگر شیخ‌هادی با شما هم عقیده و هم خیال است ؟

ج ـ اگر هم عقیده و هم خیال نبود به منزلش نمی‌رفتم .

س ـ پس یقین است از نیت خود در شهادت شاه به ایشان هم اظهاری کردی ؟

ج ـ خیر لازم نبود که به ایشان اظهاری بکنم .

س ـ از طرف سید جمال‌الدین برای ایشان پیغام و مکتوبی داشتی ؟

ج ـ مگر پستخانه و وسایل دیگر قحط است که به توسط من که همه جا متهم و معروف هستم مکتوب برای کسی برسد وانگهی شما چه می‌گوئید؟ مگر حاجی شیخ‌هادی تنهاست که با من هم‌خیال باشد عرض کردم که اغلب مردم با من هم خیال هستند مردم انسان شده‌اند چشم و گوششان باز شده‌است .

س ـ اگر مردم همه با شما هم‌خیال هستند پس چرا آحاد و افراد مردم از بزرگ و کوچك زن و مرد در این واقعه مثل آدم فرزند مرده گریه

می‌کنند در خانه‌ای نیست که عزا بپا نباشد ؟

ج ـ این ترتیبات عزاداری ناچار مؤثر است اسباب رقت می‌شود اما بروید در بیرونها حالت فلاکت رعیت را تماشا کنید حالا واقعاً به من بگوئید ببینم بعد از این واقعه بی نظمی درمملکت پیدا نشده است ؟ طرق و شوارع مغشوش نیست ؟ بجهة این‌که این فقره خیلی اسباب غصه و اندوه من است که در انظار فرنگی‌ها و خارجه به‌وحشیگری معروف نشویم و نگویند هنوز ایرانی‌ها وحشی هستند .

س ـ شما که این قدر غصهٔ مملکت را می‌خورید و در خیال حفظ آبروی مملکت هستید اول چرا این‌خیال را نکردید مگر نمی‌دانستید‌کار به این بزرگی البته اسباب بی نظمی و اغتشاش می‌شود. اگر حالا نشده باشد خواست خدا و اقبال پادشاه است .

ج ـ بلی راست است اما به تواریخ فرنگ نگاه‌کنید برای‌اجرای مقصد بزرگ تا خونریزی‌ها نشده است مقصود بعمل نیامده .

س ـ آن روزی‌که آقای امام جمعه به حضرت عبدالعظیم آمده‌بودند، تو رفتی و دستش را بوسیدی و چه گفتی به ایشان و ایشان بتو چه گفتند ؟

ج ـ امام جمعه با پسرهاشان و معتمدالشریعة‌آمدند من در توی صحن رفتم دستش را بوسیدم به من اظهار لطف و مهربانی کردند. گفتند کی آمدی، آمدی چه‌کنی. گفتم آمدم که بلکه یك طوری امنیت پیدا کنم بروم شهر مخصوصاً از ایشان خواهش کردم خدمت صدراعظم توسط کنند کار مرا اصلاح نمایند که من از شر نایب‌السلطنه و وکیل‌الدوله آسوده شوم. ولی پسرهای امام به من گفتند شهر آمدن ندارد این روزها شهر بواسطهٔ نان و گوشت و پول سیاه بهم خواهد خورد و بلوائی می‌شود خود امام هم به من امیدواری و اطمینان داد .

س ـ با معتمدالشریعة چه می‌گفتی و چه نجوی می‌کردی ؟

ج ـ همین را می‌گفتم که خدمت آقای امام شرح حال مرا بگوئید و آقا را وادارید که از من توسط کند .

س ـ ملاصادق کوسه محرر آقاسیدعلی‌اکبر با تو چه‌کار داشت شنیدم چند مرتبه در حضرت عبدالعظیم منزل تو آمده‌بود ؟

ج ـ خود آقا سیدعلی‌اکبر هم آمده‌بود حضرت عبدالعظیم به قدر نیم ساعت با ایشان حرف زدم التماس کردم که یك طوری برای من تحصیل امنیت کنند که از شر حضرات آقایان در امان باشم بیایم شهر ، آقا سیدعلی‌اکبر

گفت من به‌این کارها کاری ندارم . ملاصادق محررش هم یکی دو مرتبه آمد همین مقوله صحبت کردیم. از آقای حاج شیخ‌هادی هم آن شب که رفتم منزلشان همین خواهش را کردم . گفتند این مردم قابل این نیستند که من از آن‌ها خواهش کنم ابداً از آنها خواهش نمی‌کنم .

س ـ چطور شد که تو با این همه وحشت که از آمدن به شهر داشتی و هیچ جا هم غیر از منزل آقای حاج‌شیخ‌هادی نرفتی؟ واقعاً راست بگو شاید کاغذ و پیغامی برای ایشان داشتی ؟

ج ـ خیر کاغذ و پیغامی نداشتم مگر این‌که آقای حاج‌شیخ‌هادی را از سایر مردم انسان‌تر می‌دانم با او می‌شود دو کلمه صحبت کرد.

س ـ مثلا از چه قبیل صحبت کردی ؟

ج ـ مشرب آقای حاج‌شیخ‌هادی معلوم است که چه قسم صحبت می‌کند او روز که کنار خیابان روی خاك‌ها نشسته است متصل مشغول آدم سازی است و تا به حال اقلا بیست هزار آدم درست کرده است و پرده از پیش چشمشان بر داشته است و همه بیدار شده مطلب را فهمیده‌اند .

س ـ با سیدجمال‌الدین هم خصوصیت و ارسال و مرسولی دارد ؟

ج ـ چه عرض کنم ، درست نمی‌دانم ارسال و مرسولی دارد اما از معتقدین سید است و او را مرد بزرگی می‌داند . هر کس که اندك بصیرتی داشته باشد می‌داند که سید دخلی به مردم این روزگار ندارد ، حقایق اشیاء جمیعاً پیش سید مکشوف است ، تمام فیلسوف‌های فرنك و حکماء بزرگ ایشان و همهٔ روی زمین در خدمت سید گردنشان کج است و هیچ از دانشمندان روزگار قابل نوکری و شاگردی سید نیست. واضح است حاج شیخ‌هادی هم شعور دارد مثل بعضی از آخوندهای بی شعور نیست . .......... هر کسی که به این علامات و آثار پیدا شد .......... خودش است . دولت ایران قدر سید را نشناخت و نتوانست از وجود محترم او فواید و منافع ببرد . به آن خفت و افتضاح او را نفی‌بلد کردند ، بروید حالا ببینید سلطان عثمانی چطور قدر او را می‌داند . وقتی که سید از ایران به لندن رفت سلطان عثمانی چندین تلگراف به او کرد که حیف از وجود مبارك تو است که دور از حوزهٔ اسلامیت به سر بری و مسلمین از وجود تو منتفع نشوند . بیا در مجمع اسلام اذان مسلمانان به گوشت بخورد و با هم زندگی کنیم . ابتدا سید قبول نمی‌کرد آخر پرنس‌ملکم‌خان و بعضی‌ها به او گفتند همچو پادشاهی آنقدر به تو اصرار می‌کند البته صلاح در رفتن است . سید آمد به اسلامبول سلطان فوراً خانهٔ عالی به او داد ، ماهی دویست

لیره مخارج برای او معین کرد ، شام و نهار از مطبخ خاصهٔ سلطانی برای او می‌رسید ، اسب و کالسکهٔ سلطانی متصل در حکم و اراده‌اش هستند . در آن روزی که سلطان او را در قصر یلدوز دعوت کرد و در کشتی بخار که در توی دریاچه باغش کار می‌کند نشسته صورت سید را بوسید و در آنجا بعضی صحبت‌ها کردند ، سید تعهد کرد که عنقریب تمام دول اسلامیه را متحد کند و همه را به طرف خلافت جلب نماید و سلطان را امیرالمؤمنین کل مسلمین قرار بدهد ، این بود که به تمام علماء شیعهٔ کربلا و نجف و تمام بلاد ایران باب مکاتبه باز کرد و به وعد و نوید و استدلالات عقلیه بر آن‌ها مدلل کرد که ملل اسلامیه اگر متحد بشوند تمام دول روی زمین نمی‌توانند به آن‌ها دست بیابند ، اختلاف لفظ علی و عمر را باید کنار گذاشت و به طرف خلافت نظر افکند ، و چنین کرد و چنان کرد . در همان اوقات فتنهٔ سامره و نزاع بستگان مرحوم میرزای شیرازی طاب ثراه با اهل سامره و سنی‌ها بر پا شد سلطان تصور کرد که این فتنه را مخصوصاً پادشاه ایران محرك شده‌است که بلاد عثمانی را مغشوش کند. با سید در این خصوص مذاکرات و مشورت‌ها کرد و گفته‌بود ناصرالدین‌شاه به واسطهٔ طول مدت و سلطنت و شیخوخیت یك اقتدار و رعبی پیدا کرده‌است که فقط به واسطهٔ صلابت او علماء شیعیه و اهل ایران حرکت نمی‌کنند که با خیال ما همراهی کنند و مقاصد ما به عمل نخواهدآمد، در بارهٔ شخص او باید فکری کرد و به سید گفت تو در بارهٔ او هر چه بتوانی بکن و از هیچ چیز اندیشه مدار .

س ــ تو که در مجلس سلطان و سید حاضر نبودی این تفصیلات را از کجا می‌دانی ؟

ج ــ سید از من محرم‌تر نداشت چیزی از من پنهان نمی‌کرد من در اسلامبول که بودم از بس که سید به من احترام می‌کرد در انظار تمام مردم تالی خود سید به قلم رفته‌بودم بعد از خود سید هیچ‌کس به احترام من نبود ، تمام این‌ها را خود سید برای من نقل کرد و خیلی صحبت‌ها از این قبیل سید برای من نقل کرد ولی در خاطرم نیست سید وقتی که به نطق می‌افتاد مثل ساعتی که فنرش در رفته باشد مسلسل می‌گفت مگر می‌شد همه را حفظ کرد ؟

س ــ در صورتی که شما در اسلامبول به آن احترام بودید دیگر به ایران آمدید چه کنید که این قدر به این و آن التماس کنی که برای توامنیت حاصل کنند ؟

ج ــ مقدر این بود که بیایم و این کار به دست من جاری شود ، خیال

داشتم که آمدم .تحصیل امنیت هم برای اجرای خیال خودم می‌خواستم بکنم .

س ـ خوب از مطلب دور افتادیم ، بعد چه شد سید به علمای شیعه و ایران کاغذهائی که نوشته بود اثری هم کرد ؟

ج ـ بلی تمام جواب نوشته و اظهار عبودیت کردند . بعضی آخوندها و ملاهای لاش‌خوار را مگر نمی‌شناسید ؟ وعدهٔ پول و امتیازات بشنوند دیگر آرام می‌گیرند . خلاصه بعد از این که تدبیرات گل کرد و بنای نتیجه بخشیدن را گذاشت چند نفر از نزدیکان سلطان و مذبذبین منافق که دور و بر سلطان بودند مثل ابوالهدی و غیره در میان افتاده خواستند خدمات سید را به اسم خودشان جلوه بدهند. سلطان را در حق سید بدگمان کردند به واسطهٔ ملاقاتی که سید از خدیو مصر کرده بود ذهنی سلطان کردند که سید از تو مأیوس شده‌است می‌خواهد خدیو را خلیفه بکند. سلطان هم مالیخولیا و جنون دارد متصل خیال می‌کند که الان زن‌هایش می‌آیند و می‌کشندش . لهذا به سوءِ ظن افتاده پلیس‌های مخفیه به سید گماشت، اسب و کالسکه هم که به اختیار سید بود از او منع کرد ، سید هم رنجش حاصل کرده گفت و اصرار کرد که می‌خواهم بروم لندن . این بود که دوباره اصلاح کردند و پلیس‌ها را از دور او برداشتند و اسب و کالسکه‌اش را دادند بعد از اصلاح، سید می‌گفت حیف که این مرد یعنی سلطان دیوانه است و مالیخولیا دارد ، و الا تمام ملل اسلامیه را برای او مسلم می‌کردم ولی چون اسم او در اذهان بزرگ است باید به اسم او این کار را کرد . هر کس سید را دیده می‌داند که او چه شوری در سر دارد و ابداً در خیال خودش نیست نه طالب پول است نه طالب شئونات است نه طالب امتیاز است زاهدترین مردم است فقط می‌خواهد اسلام را بزرگ کند حالا هم اعلیحضرت مظفرالدین شاه به این نکته ملهم بشود سید را بخواهد استمالت کند این کار را به نام نامی ایشان خواهدکرد .

س ـ یعنی سید بعد از این تفصیلات که ذکر کردید مطمئن می‌شود به ایران بیاید ؟

ج ـ من سید را می‌شناسم همین قدر که یکی از دول خارجه را ضامن بدهد که جان او در امان باشد، او دیگر در بند هیچ چیز نیست خواهد آمد که شاید خدمتی به اسلامیت بکند، وانگهی او یقین می‌داند که خون او کار آسانی نیست و تا قیامت خشك نخواهد شد .

سواد نگارش

میرزا ابوتراب‌خان نظم‌الدوله که در آخر استنطاق نوشته و مهر کرده است

هوالعلیم ـ این کتابچهٔ سؤال و جواب واستنطاقی است که در مجالس عدیده در حضور این غلام خانه‌زاد ابوتراب و جناب حاج حسین‌علی‌خان رئیس قراولان عمارت مبارکهٔ همایونی عجالتاً به‌طور ملایمت و زبان خوش از میرزا محمدرضا به‌عمل آمد، لیکن مسلم است در زیر شکنجه و صدمات لازمه استنطاق بهتر ازاین مطالب و مکنونات بروز خواهد داد . اما عجالتاً از این چند مجلس سؤال و جواب که این غلام خانه‌زاد کرده‌است چیزی که به این غلام معلوم شده این است که او خودش در همه جا می‌گوید ابدا در خیال وصلاح خیر عامه نبوده و تمام این مهملات و مزخرفات را از سیدجمال‌الدین شنیده و فقط از شدت نادانی شیفته و فدائی سید شده و محض تلافی صدماتی‌که به سید وارد آمده‌بود به دستورالعمل سید آمده این کار را کرده است. حالا اگر سید خیالش به‌جای دیگر مربوط باشد مسئلهٔ علیحده است و در خصوص آن مهملات که مبنی برخیرخواهی عامه اظهار می‌کند دور نیست در میان مردم بعضی هم عقیده داشته باشد. اما در این خیال شومی که داشت گویا همدستی نداشته‌باشد و اگر قبل از وقت از خیال خود کسی را مطلع کرده‌باشد این فقره در زیر شکنجه و صدمات دیگر (۱) معلوم خواهد شد .

«غلام خانه‌زاد ابوتراب» محل مهر نظم‌الدوله

(۱) گویا مراد از صدمات دیگر غیر از شکنجه باشد مانند آن‌که طفل او را بیاورند و داغ آتش کنند بلکه پدرش بی‌طاقت شود و مطالب را بروز بدهد. چنانچه در باب وصول پول سرشماری سابقاً در دهات کرمان معمول بوده که طفل را در حضور پدر و مادر می نشاندند و آتش حاضر کرده انبر را در آتش می‌گذاردند همین که انبر آهن سرخ می‌شد به دست و پای طفل دوسه‌ساله می‌گذاردند آن‌وقت پدر یا مادر لابد شده پول وتعارف مأمور دیوانی را می‌دادند. چنان‌که همین کاررا به امر امیربهادر در باغشاه در بارهٔ پسر ده‌ساله و هفت سالهٔ مرحوم سیدجمال‌الدین واعظ کردندکه بروز بدهد پدرش کجا رفته است طفل بیچاره آنچه قسم می‌خورد والله به جدم قسم ما نمی‌دانیم آن بیرحم‌ها دست بر نمی‌داشتند تا طفل را غشوه دست داد و افتاد .

## صورت تقریرات میرزا محمدرضا

که عصر روز سه‌شنبه غرهٔ ربیع‌الاول هزار وسیصد وچهارده در باغ گلستان با حضور فرما نفرما
و مخبرالدوله و وزیر علوم و مشیرالدوله و وزیر عدلیه و تجارت و سردار کل
و نظم‌الدوله‌و امین‌همایون وحاج‌حسین‌علی‌خان‌امیر تومان‌کرده است

پدر من ملاحسین‌عقدائی است و معروف بود به ملاحسین پدر. من‌خودم در اوائل کار از تعدیات محمداسمعیل‌خان‌وکیل‌الملك که ملك مرا گرفت و به ملاابوجعفر داد از کرمان به یزد رفته مدتی طلبه بودم و تحصیل می‌کردم بعد به طهران آمدم پس از چندی به شغل دست‌فروشی مشغول بودم پنج شش سال قبل از آن گرفتاری اول قریب هزار و صدتومان شال و خز نایب‌السلطنه از من خرید. مدتها از برای پولش دویدم آخر رفتم بنای فضاحی گذاردم. قریب سیصد تومان از پولم کم کرد بعد از کتك و پشت گردنی زیاد که خوردم پولم را گرفتم، دیگر پیش او نرفتم تا پنج شش سال که همهمهٔ رژی در میان مردم افتاد. وکیل‌الدوله فرستاد عقب من‌که بیا حضرت والا می‌خواهد ترا ملاقات‌کند، رفتم‌اول ازمن پرسید من شاه می‌شوم یا نه؟ گفتم اگر جذب قلوب بکنی شاه می‌شوی گفت وزرای خارجه اینجا هستند قبول نمی‌کنند گفتم وقتی که ملت کاری را کرد خارجه چه می‌توانند بگویند.

س- پس شنیدم تو به آقا وعدهٔ سلطنت داده بودی و گفته بودی اگر تو جلو بیفتی من هفتاد هزار نفر دور تو جمع می‌کنم شاه می‌شوی.

ج- آخر وکیل‌الدوله به من‌گفت آقا این تالار بزرك را برای صف سلام ساخته است خیال سلطنت دارد از این حرف‌ها بزن خوشش می‌آید من هم گفتم. بعد آقا گفت شنیدم تو بعضی اطلاعات داری خدمت به دولت است و به ملت. من گفتم بلی در میان طبقات مردم از وزراء، ملاها، تجار و غیره این گفتگو هست باید فکری‌کرد، جلوگیری کرد. بعد از وعده و قسم‌های زیاد که حضرت والا مرا مطمئن کردند و بردند خانهٔ وکیل‌الدوله عبدالله‌خان‌والی در آنجا بود با آن سیدی که یك وقتی به صدراعظم تعرض کرده بود عمامه‌اش را برداشته بودند به من‌گفتند تو یك کاغذی بنویس به این مضمون که «ای مؤمنین، ای مسلمین امتیاز تنباکو رفت، قند سازی رفت، راه اهواز رفت. بانك آمد، راه ترامو، آمد و مملکت به دست اجنبی افتاد حالاکه شاه در فکر نیست خودمان چاره کنیم».

س- این‌ها همه که‌اسباب ترقی بود شماها اگر طالب ترقی ملت هستید چه جز و جای شکایت بود؟

ج- بلی اگر به دست خودمان می‌شد اسباب ترقی بود، نه به دست خارجه،

خلاصه گفتند این نوشته را بنویس ما می‌دهیم به شاه می گوئیم در مسجد شاه افتاده بود پیدا کردیم ، آن وقت اصلاحی خواهند کرد . من نمی‌نوشتم اصرار کردند، من هم نوشتم، تمام هم نکرده بودم که از دست من گرفته مثل این که گنج پیدا کردند قلمدان را زود جمع کردند، از شدت خوشحالی چاقو و مقراض را فراموش کرده ، بعد بنای تهدیدات را گذاردند که رفقایت را بگو. داغی آوردند، هرچه گفتم رفقای من کسی نیستند، میان همهٔ مردم این حرف‌ها هست، من حالا که را گیر بدهم ؟ هر بیچاره که یك روزی به من مراوده داشته حالا گیر بدهم نشد . من دیدم حالا وقت جان فدا کردن است به چاقو نظر انداختم رجب‌علی‌خان ملتفت شد چاقو را برداشت . نگاه کردم مقراض را پای بخاری دیدم به‌عبداله‌خان گفتم ترا به این قبله که به‌طرف آن نشسته‌ای مقصود چیست ؟ گفت مقصود این است رفقایت را بگوئی، گفتم تشریف بیاورید تا به شما بگویم او را کشیدم به‌طرف بخاری آن وقت مقراض را برداشته شکم خود را پاره کردم. خون سرازیر شد که آمدند جراح آوردند بخیه کردند.من ابدأ در مجمع آن اشخاص که کاغذ نویسی و کاغذ پرانی می کردند نبودم. آقاسیدجمال‌الدین که‌اینجا آمده بود بعضیها تقریرات او را می‌شنیدند مثل میرزاعبدالله‌طبیب ،میرزانصرالله‌خان ومیرزافرج‌الله‌خان ، گرم می‌شدند می‌رفتند . بعضی کاغذها می نوشتند به ولایات می‌فرستادند که از خارج تمبر پست می‌خورد برمی گشت مجمع، آن‌ها را میرزا حسن‌خان نوادهٔ صاحب‌دیوان گرم نگاه می‌داشت ، بجهة این که سید را دیده کلماتش را شنیده بود . بعضی از رفقاشان هم مشغول کلاه درست کردن بودند ، مثل حاج سیاح که می‌خواست ظل‌السلطان را شاه کند و یکی دیگر را صدراعظم. خلاصه بعد که اینها را گرفتند یك روز آمدند گفتند شما بیائید امیریه آقا شما را می‌خواهد ببیند . ما را گذاردند توی کالسکه بردند امیریه دیدیم سربازهای گارت وارد شدند به یك حالتی که همهٔ ماها متوحش‌شدیم میرزا نصرالله خان میرزافرج‌الله‌خان بنا کردند همدیگر را وداع کردن، یك اوضاعی برپا شد. بعد ما را نشاندند توی‌کالسکه با سوار و دستگاه بردند قزوین ، در نه ساعت به‌قزوین رساندند . آنجا سعدالسلطنه اگر چه خیلی سخت بود ولی ترتیب زندگی ما فراهم بود . در آن مدتی که ما آنجا بودیم شورش « رژی » برپا شد و بعد از شانزده ماه آمدند مژده دادند که مرخص شدید . خیاط آمد به‌اندازه قد هریك از ما لباسی دوختند ما را فرستادند طهران. یکراست رفتیم امیریه درآنجا بعضی که پول داشتند برای آقا چیزی از آن‌ها گرفتند دو نفر هم بابی میان ما بودند یکی از آن‌ها هم پول داشت داد و مرخص شد . سایرین هم مرخص شدند باز

من بدبخت را بردند با یك نفر بابی دیگر به‌انبار. چهارده ماه در انبار بودم. یك روز توی انبار بنای داد و فریاد گذاشتم که اگر کشتنی هستم بکشند اگر بخشیدنی هستم ببخشند این چه مسلمانی است. حاجب‌الدوله با یك دسته میرغضب آمدند عوض استمالت ما را به چوب بستند یك چوب کاملی به من زدند ، تا این که از انبار خلاص شدم (۱) هر چه فکر کردم عقلم به اینجا رسید که بروم خود را به امام جمعه ببندم او هم رئیس ملت است هم اجزای دولت ، در همان‌جا در منزل آقای امام خدمت صدراعظم رسیدم . عریضه دادم بعد از چند روز دیدم نایب محمود فرستاد پیش فراشباشی به امام جمعه گفت میرزامحمدرضا را بگوئید آقا می‌خواهد پولش بدهد ، من تحاشی کردم از رفتن ، امام گفت برو ضرری ندارد . آمدم خدمت آقا اول به من گفت تو به منزل صدراعظم چرا رفتی؟ گفتم نرفتم. بعد نایب محمود گفت بیا دم صندوق خانه پول بگیر. رفتم آنجا دیدم حسین خان صندوقدار یك چیزی بگوش نایب محمود خان گفت، او هم گفت بیا برویم کاروان‌سرای وزیرنظام حواله کنم از تاجر بگیر. ما رفتیم دیدم باز مرا بردند انبار خلاصه چهار سال و نیم بیجهة و تقصیر گاهی در انبار گاهی در قزوین زیر کند و زنجیر بودم. چه صدمات کشیدم دیگر زندگی را انسان برای چه می‌خواهد ؟ این دفعهٔ آخر بعد از مرخصی از انبار آقا ده تومان دادند پانزده تومان هم وکیل‌الدوله داد رفتم بطرف اسلامبول آنجا که سید شرح حالت مرا شنید گفت چقدر جان سخت بودی چرا نمردی؟ در مراجعت آمدم بارفروش در کاروان سرای حاج‌سیدحسین از یك میوه فروش یك طپانچه پنج‌لول روسی‌با پنج فشنك خریدم سه تومان و دو هزار و به خیال نایب‌السلطنه بودم ، تا دو روز قبل از تحویل به حضرت عبدالعظیم آمدم . در این مدت هم غیر از دو شب که شهر آمده منزل حاج شیخ‌هادی ماندم و از ایشان سفارش نامه خواستم و گفتم شنیده‌ام امین همایون مرد است از من نگاهداری خواهد کرد سفارش نامه به او بنویسید. حاج شیخ‌هادی گفت من اطمینان ندارم و نمی نویسم. دوباره مراجعت کردم دیگر ابداً به جائی نرفتم . رفتن به سرخه حصار و زرگنده دم باغ

(۱) باعث خلاصی میرزارضا از انبار شاهی جناب آقا سیدعبدالرحیم‌اصفهانی نایب ظهیرالدوله شد . چه مدتی‌که میرزارضا در انبار محبوس بود احدی از او معاونتی نکرد جز این سید بزرگوار که بعض اوقات پول برای او می‌فرستاد و مخارج عیال او هم می می‌رسانید و بواسطهٔ بر انگیختن وسایط و زحمات بسیار اسباب مرخصی او را فراهم می‌آورد و چنان‌که در شرح حالات این سید بزرگوار درتاریخ مذکور خواهد آمد .

نصرالسلطنه همه دروغ است، در حضرت عبدالعظیم هم بودم به همهٔ آقایان ملتجی شدم به آقای امام جمعه به آقا سیدعلی‌اکبر و دیگران ملتجی شدم ، که برای من تحصیل امنیت کنند هیچ کدام اعتنائی به حرف من نکردند. یك روز هم صدراعظم آمد به صفائیه، عریضه عرض کرده بودم‌که بدهم، به حضرت عبدالعظیم نیامدند .

در اینجا سؤال شد: راست است که این کلفتهای اندرون با تو متحد بودند و به‌تو خبر می‌دادند .

جواب گفت: اینها چه حرفی است، آنها چه قابل هستند که به من خبری بدهند روز پنجشنبه در حضرت عبدالعظیم شهرت کرد که فردا شاه به‌زیارت خواهد آمد آب و جاروب می‌کردند . من هم شنیدم صدراعظم قبل از شاه تشریف می آورند عریضه نوشته‌بودم آمدم توی بازار که عریضه بدهم . نمی‌دانم چطور شد آنجا به این خیال افتادم ، گفتم میرزامحمدرضا برگرد شاید امروز اصل مقصود دست دهد . رفتم طپانچه را برداشتم از درب امامزاده حمزه رفتم توی حرم ایستادم تا شاه وارد شدکه وقع ماوقع، خدمت بزرگی کردم به ایران و ایرانیان .

من قدری هستم و مؤمن به قدر و معتقد که بی‌حکم قدر برگ از درخت نمی‌افتد. حالا هم به‌خیال خودم یك خدمتی به تمام خلایق کرده و ملت و دولت را بیدار کرده‌ام و این تخم را من آبیاری کردم و سبز شد همه خواب بودند بیدار شدند . یك درخت خشك بی‌ثمری را که زیرش همه قسم حیوانات موذی درنده جمع شده‌بودند از بیخ انداختم و آن جانورها را متفرق کردم . حالا از پهلوی آن درخت یك جوانه بالا زده‌است مثل مظفرالدین‌شاه سبز و خرم و شاداب ، امید همه قسم ثمر به‌او می‌رود. حالا شما هم فکر رعیت‌شان باشید همه رفتند همه تمام شدند ، من قدری از خارجه را دیده‌ام ، ببینید دیگران چه کردند شما هم بکنید. لازم هم نیست حالا قانون بنویسید چه قانون اسلام همه را کافی است . برای دیوان هم قانون فعلی لازم نیست چه قانون نویسی حالا در ایران مثل این است که یك لقمه نان و کباب به حلق طفل تازه متولدشده بطپانند، البته خفه می‌شود. ولی با رعیت مشورت کنید مثلا کدخدای فلان ده را بگوئید به چه قسم از تو مالیات گرفته شود و با تو رفتار کنند راضی خواهید بود ؟ هرطور که او بگوید با او رفتار کنید هم کارتان منظم می‌شود و هم ظلم از میان می‌رود .

در اینجا سؤال شد: تو قدری هستی باید بدانی حکم قدر نیست که هنوز

این کارها در اینجا واقع شود .

جواب گفت: پس شماها خانهٔ خود را جاروب نکنید که حکم قدر نشده است .

در اینجا سؤال شد: در این مدت هیچ به‌خیال کشتن صدراعظم هم بودید؟

جواب گفت: در این خیال نبودم حالا که من این کار را کرده‌ام امید حیات هم ندارم به‌جهت این‌که یك بزرگی لازم است مثل بزرگی خدا یك پرده پائین‌تر که مرا عفو کند .

در خصوص دستورالعمل سیدجمال‌الدین و صحبت‌های سلطان با سید سؤال شد .

جواب گفت: وقتی که فتنهٔ سامره برپا شد و میان شیعه‌های اتباع مرحوم میرزای‌شیرازی و اهل سامره گفتگو و جنگ به میان آمده‌بود ، سلطان همه را از تحریکات شاه می‌دانست ، به سید گفته بود در حق ناصرالدین‌شاه هر چه از دستت می‌آید بکن و خاطر جمع باش . وقتی که من شرح مصیبت‌ها و صدمه‌ها و حبس‌ها و عذابهای خود را برای سید می‌گفتم به من گفت که تو چقدر بی غیرت بودی و حب حیات داشتی ؟ ظالم را بایست کشت . چرا نکشتی ؟ و ظالم در این میان غیر از شاه و نایب‌السلطنه کسی دیگر نبود . اگر چه در خیال نایب‌السلطنه هم بودم ، دیگر آن روز خیالم در بارهٔ شاه مصمم شد . گفتم شجر ظلم را از بیخ باید انداخت شاخ و برگ بالطبع خشك می‌شوند .

سؤال شد:روز سیزده عید اعتمادالسلطنه را در حضرت عبدالعظیم ملاقات کردی یا خیر ؟

جواب گفت: بلی با شمس‌العلماء او را دیدم ولی حرف نزدم،او آدم مزوری بود ، به سید خیلی اظهار ارادت می‌کرد ولی سید می‌گفت آدم بد ذاتی است از او نباید ایمن بود .

سؤال شد: کس و کار چه داری؟

جواب گفت:یك زن دارم که همشیرهٔ خواهر میرزاست با دو طفل و یك خواهر پیری دارم در کرمان که پسر او را که مشهدی محمدعلی نام دارد پیش حاج سید خلف گذارده‌ام .

سؤال شد:جهت مناسبت و آشنائی تو با سیدجمال‌الدین چه بوده ؟

جواب گفت:من پیش حاج‌محمدحسن بودم وقتی که سید آمد به طهران و در منزل حاجی منزل کرد من مهماندار او بودم و از آنجا آشنا شدم .

سؤال شد: مشهور است که تو یك‌خواهرت را در کرمان کشتی ؛

جواب گفت: خدا کشت اما مرا متهم کردند و گفتند تو کشتی . انتهی .

* * *

صورت استنطاق و تقریرات مرحوم میرزارضا چون حاوی پاره‌ای مطالب بود لذا هر دو را درج نموده .

میرزارضا مسلمان و متدین به دین اسلام بود و در فتوت و مردانگی مسلم ومتفق‌علیه است چه در حبس آنچه کردند یك نفر از آشنایان و دوستان خود را گیر نداد و نام نیك خود را در صفحهٔ روزگار باقی گذارد .

از مزاح و شوخی و لغویات پرهیز می‌نمود جز آنکه از قرار مذکور در حبس‌آخری که انعدام خود را یقین می‌داشت گاه‌گاهی مزاح می‌نمود و صورت بشاشت ظاهر می‌ساخت گویند:روزی حاج‌ملك‌التجار متقبل شد که او را استنطاق نماید و همدستان او را استکشاف کند . در محبس او رفت و با او به طریق مهربانی و ملایمت رفتار و ضمناً از او پرسید در قتل ناصرالدین‌شاه تنها بودی و یا معاون داشتی ؟ در جواب گفت:پنج کس با من همراه بودند . حاج‌ملك‌التجار از این جواب خوشحال و خرم گردید و گفت اسامی آنها را به من بگو که من محل اسرارم . میرزارضا پس از آب و تاب زیاد گفت : خودم بودم و سایه‌ام ... بود و دو خایه‌ام . حاج ملك از این جواب خجل و شرمسار گردیده و از نزد او بیرون رفت و نیز حکایت خواجه و ترسانیدن میرزارضا او را که به حالت ترس افتاد و غشوه عارض او شد معروف است ولی ما از مأخذ صحیح چیزی دست نیاوردیم .

باری میرزارضا در صبح روز پنجشنبه دوم ماه ربیع‌الاول در میدان مشق طهران به حلق آویخته مردم به تماشای او می‌رفتند چون شب او را در قزاق‌خانه نگاه داشته‌بودند لذا صبح زود او را از قزاق‌خانه بیرون و به پای دارش آوردند. قبل از طلوع آفتاب در حالتی که اطرافش را شجاع‌السلطنه پسر سردار کل، داماد اتابك و بستگان اتابك پراکنده و صدای موزیك بلند بود او را به‌دار کشیدند. گویند میرزارضا اعتمادی به میرزا علی‌اصغرخان داشت که احتمال قصاص بر خود نمی‌داد وقتی که نظرش به دار افتاد خواست حرفی بزند که همهمه و صدای موزیك مانع آمد صدایش را بشنوند از این رو می‌توان گفت امین‌السلطان داخل و راضی به قتل شاه بود و دستی در کار داشت چه که به واسطهٔ سوء حرکتی که از او ناشی شده نسبت به یکی از مخدرات ، ناصرالدین‌شاه را در خاطر بود که پس از انجام امر جشن سزای او را بدهد، درهرصورت میرزارضا را اطمینانی کامل به امین‌السلطان بود دیگر العلم عندالله . (۱)

(۱) ـ سایر استنطاقات که در مورد میرزارضا به عمل‌آمد از قبیل استنطاق میرزا تقی پسر میرزارضا و عیال او و ایضاً از خدام حضرت‌عبدالعظیم چون خارج از مانحن‌فیه بود درج نشد .

در دوازدهم ربیع‌الثانی ۱۳۱۴ که چهل روز بعد از قتل میرزارضا بود در نزدیکی خانهٔ حاجی‌شیخ‌هادی مرحوم نجم‌آبادی آقا میرزاحسن کرمانی با آقا شیخ‌محمدعلی‌دزفولی که امروز به شغل عطاری مشغول است و بعضی از اجزاء مرحوم حاجی‌شیخ‌هادی، چهلم میرزا رضا را گرفتند. (۲)

برای میرزارضا هم مشارالیهم این مجلس را تشکیل دادند لکن طعام حاضرین این مجلس بادنجان بریان کرده و نان و نمك بود. فقط در این نقطه بود که طلب مغفرت برای میرزارضا کردند، بلی در سایر بلاد ایران در خانه‌های مظلومین و غارت شدگان و در دهات و قری که آتش ظلم دیوانیان آنها را محترق و معدوم کرده برای میرزارضا طلب مغفرت کردند. از حلقوم مقتولین ستم و ظلم و از قبور مقتولین و مظلومین و ستمدیدگان نیز دست‌مریزاد به میرزارضا گفتند و نیز در ایران معمول است که یك سال بعد از مردن شخص خویشان و وراث میت مجلس ضیافتی منعقد می‌دارند و طلب مغفرت برای میت‌می‌کنند و اطعام مساکین می‌نمایند این مجلس را سال میت می‌نامند. سال میرزارضا را مرحوم حاج‌شیخ هادی نجم‌آبادی گرفت که از امین‌الدوله دعوت نمود و در ساعت پنج از شب گذشته مجلسی که حاضرین آن سه نفر بودند شخص حاج‌شیخ‌هادی و امین‌الدوله و یکی از محارم حاج شیخ‌هادی، طعام آن مجلس را خود حاج‌شیخ‌هادی مهیا نمود که طبخ حضوری کرده‌بود و آن عبارت بود از یك چارك برنج گرده و یك سیر روغن و دو سیر شیره و سه عدد نان پس از صرف غذا حاضرین طلب رحمت و مغفرت نمودند برای مرحوم میرزارضا کرمانی. از نتایج این مجلس بود اقدام امین‌الدوله به افتتاح مدرسهٔ رشدیه و ترویج معارف و تکثیر مدارس و مکاتب.

چون حالات قاتل را نوشتیم مناسب این است که حالات مقتول را نیز متعقب برآن درج نمائیم.

(۲) - در ایران معمول است که چهل روز بعد از مردن شخص خویشان و بازماندگان میت، مجلسی بر پا می‌کنند و فقرا را اطعام می‌نمایند، استرحام و استغفار برای میت می‌کنند.

# فصل

## در بیان حالات ناصرالدین‌شاه
## چهارمین پادشاه سلسلهٔ قاجاریه در ایران

تاریخ حالات و وقایع زمان ناصرالدین‌شاه قاجار را برای این که ترقی ایران در این اواخر و یا خرابی دربار ایران از این تاریخ شروع شده‌است ، ناچار باید به طریق فهرست اشاره به آن بکنیم و چون فاضل معاصر مؤیدالاسلام مدیر روزنامهٔ حبل‌المتین به طریق ایجاز چند سطری در بارهٔ این پادشاه نوشته‌است لذا ما عین عبارت او را نقل و معلومات خود را ضمیمهٔ آن می‌داریم و همچنین در حالات مظفرالدین‌شاه هم عبارت او را که از روی بی‌غرضی نوشته‌است نقل می‌کنیم و آنچه خود می‌دانیم ضمیمهٔ آن می‌سازیم. اما در شأن چهارمین پادشاه چنین می‌نویسد :

« در سال ۱۲۶۴ بعد از پدر، تاج‌سلطنت بر سر نهاد ، قبل از ورود موکب شاهانه به‌طهران سیف‌الملوك‌میرزا پسرظل‌السلطان به دعوی‌سلطنت برخاسته، پس ازچند روزی زبون گردید . در آغاز سلطنت سرجنبانان غالب بلاد هم سری جنبانندند از آن بعد آشوب‌خراسان و فتنهٔ سالار برخاست و در سال ۱۲۶۶ به قتل سالار و پسر و برادرش خاتمه پذیرفت . سپس فتنهٔ باب بالا گرفت و به قتل شاه برخاسته ، در مازندران و زنجان و تبریز بیش از سایر بلاد جوی‌های خون بی‌گناهان از حرکات نابکارانه جاری و چند سال امتداد یافت در سال ۱۲۷۳ به سرداری شاهزاده حسام‌السلطنه عم پادشاه ، هرات مسخر شد .

مجدد دولت انگلیس لشکر بحری و جهازات جنگی به خلیج فارس فرستاده وهمان بهانهٔ اولیهٔ خود را پیش نمود . از نکبت بی‌علمی دربار و خودخواهی میرزا آقاخان صدر اعظم معاهدهٔ ملعونهٔ پاریس بین ایران و انگلیس بسته‌آمد ــ و رسماً حق حاکمیت ایران از افغانستان مرتفع و حصه‌ای از خاك خراسان هم ضمیمهٔ افغانستان‌گردید ــ یکی از مورخین

در این موضوع چنین می‌نویسد : « در یك قرن ایرانیان دو سهو بزرگ کردند که تلافیش آنان را محال است - اول ترك معاهدهٔ سوق عسکری با ناپلئون - دوم چشم پوشی از حقوق خود در افغان ، آن هم در بحبوحهٔ بلوای هند که انگلیسها به تسلیم حدود نادری به ایران حاضر بودند ». در اواسط سلطنت یك اردوی بزرگ ایران به سرداری شاهزاده حمزه‌میرزا عم پادشاه، زبون و اسیر ترکمان گردید این پادشاه در عیاشی و کامرانی گوی مسابقت را از جد خود ربود و خزائن معمورهٔ ایران را که در تمام عالم ضرب‌المثل بود به عیاشی صرف‌نمود - آنچه محقق است از آغاز تا انجام یك صد و هشتاد و سه زن اختیار کرد و بعد از رحلت شاهانه شش پسر و چهارده دختر به یادگار گذارد - و پنج سفر رسمی و چند سفر غیر رسمی کرد- و اضافه بر یکصدکرور خزانهٔ ایران صرف این مسافرت‌های بی‌معنی شد . یکی از مورخین این پادشاه را « عالم بی عمل » می‌نویسد - در پنجاه سال سلطنت آنچه تصدیق شده هشتاد و سه مقاولات تجارتی و سیاسی و سرحدی و امتیازی با دول و اتباع خارجه بست در جمیع آنها ایران مغبون گردید . سی و پنج از آن مقاولات و امتیازنامه‌ها به قوت رشوت و اخذ پیشکش چشم بسته به صحه رسید که منجمله امتیاز رژی و بانك شاهنشاهی انگلیس و روسی و اجازهٔ تعمیر راه آهن و شوسه که مضارش بر هر ذی‌حسی پوشیده نیست- ممالکی که در عهد سلطنت این پادشاه رسماً از ایران موضوع شد از این قرار است : افغانستان تمام ، نصف از خاك خراسان ، سیستان ، قائنات ، مرو، سرخس ، مسقط و عمانات و ترکمان تمام ، صد و هفتاد و سه قطعه ازجزائر و سواحل خلیج فارس و دو ثلث از بلوچستان و نیز به سرحدات آذربایجان و گیلان و مازندران و استرآباد و کردستان هم از همسایگان خیلی تجاوز شده‌است .

در ایام سلطنت این پادشاه ، اعظم خساراتی که به ایران وارد آمده شهادت میرزا تقی‌خان امیرنظام اتابك‌اعظم است که به اتفاق سیاسیون تالی مدحت‌پاشا و بسمارك و کلادستون بود و گناهی جز جلوگیری از حرکات بچگانهٔ پادشاه و خیرخواهی مملکت و سلطنت نداشت .

چنانچه اصلاحات مدت قلیلهٔ صدارت آن مرحوم در جمیع ادارات این نکته را به خوبی روشن می‌دارد و به‌قول «لاردهیو» اگر پیروی از خیالات عالیهٔ این وزیر بی‌نظیر شده بود امروز ایران تالی آلمان بود .

چند جنگهای داخلی و خارجی مختصر در عصر این پادشاه شد که من جمله جنگ بندرعباسی و «صیدسوینی» امام مسقط و شیخ‌عبیدالله کرد و غیره می‌باشد که همه را ایران فتح نمود .

کم کم شروع خرابی در ادارهٔ نظامی شد و گرفتن رشوه و فروختن نشان و لقب‌نظامی به هرطفل امرد و مردمان ناقابل شیوع یافت - امتیاز نشان و لقب و اعتبار فرمان و دستخط سلطنت در عهد این پادشاه در خارج و داخل از میان رفت.

رعیت کشی ، ملك فروشی و علانیه رشوه گرفتن و گروه گروه مهاجرت ایرانیان از ظلم و ستم به خارجه در عهد این پادشاه خیلی بالا گرفت .

در پنجاه سال سلطنت یك قدم به جانب اصلاحات برنداشت و برای اسکات ملت در سالی چند به صدور یك فرمان دروغین مردم را به خواب غفلت انداخت و پنجاه سال بهترین اوقات مغتنم ایران را به‌رایگان از دست داد . هرکس را که استشمام ترقی در او می‌نمود به قتل می‌رسانید چنانچه نماند در ایران سرجنبانی که سرش را با سنگ استبداد نکوفت هر یك از وزرایش که اندك قوت می‌گرفت فوراً او را ضعیف می‌ساخت. الغاء ضدیت بین وزراء و درباریان شعار پلتیکی شاهانه بود و خود را وارث اعظم جمیع متمولین ایران خاصه درباریان که می‌شناخت بود .

بسا خاندان بزرگ که از ابواب سلطانی به‌نان شب محتاج گردید. مسافرتهای اروپا به‌اندازه‌ای این پادشاه را مرعوب ساخت که هر خواهش نامشروعی را ادنی دول اروپا می‌نمود به اسم صلح پسندی تسلیم می‌کرد ــ از همه بیشتر مرعوب روسها بود ، بلکه در باطن خود را تحت حمایت آنها می‌پنداشت ــ حتی در مسئلهٔ ولیعهدی هم آنچه روسها خواستند مجری شد .

به سعی میرزاحسین‌خان‌مشیرالدوله در ایام سپهسالاری که مشاق از اطریش آورد نزدیك بود ادارهٔ نظامی ایران منظم شود ، به اشارهٔ روسها ، اطریشها را جواب داده آن ادارهٔ عالی تبدیل به ادارهٔ قزاق شد .

این پادشاه راخودنمائی و تلون مزاج به درجهٔ کمال بود ، و به هر کاری اقدام کرد ناتمام گذارد . ادارهٔ پولیس دائر کرد، برخی کارخانجات دولتی آورد، صحبت از بعضی اصلاحات هم نمود، ولی هیچ یك را به‌اتمام نرسانید. فرومایگان را عزیز می‌خواست و برومندان را ذلیل ـ ابراهیم‌آبدار و علی‌اصغرخان صاحب‌جمع را که گرجی زاده بودند بر جمیع شرفا و عظمای ایران برتری داد ــ بلکه بر گردن همه حتی پسران خود سوار کرد .

در ایران همه گونه مناهی و ملاهی در عهد این پادشاه آشکار شد . دشمن تعلیم و معارف و آزادی قلم و افکار بود. همی خواست‌ایران غلاف اصلاح بپوشد بدون اینکه حقیقتی در او پیدا شود . شعر نیکو می‌فرمود. پای بند به‌نماز هم بود . مجالس تعزیه را دوست می‌داشت بر خلاف پدر دماغش از خرافات صوفیه پاك بود . از مدایح خود خیلی مسرور می‌شد . خویش را دیپلومات جلوه می‌داد ، از تاریخ بی‌اطلاع نبود . عربی و فارسی و ترکی و فرانسوی می‌دانست . در سلسلهٔ قاجاریه پادشاهی به این کمال برنخاسته ــ چهار مسافرت نامه با قلم خود نوشته . غالب در سیر و شکار بود و نیکو تیر می‌انداخت . خطی شیرین داشت . به پلتیك در سلب قوت علماء خیلی کوشید ولی مسئلهٔ رژی رشته‌اش را پنبه کرد

خوش ظاهر و بدباطن بود . هزاران نفوس بی‌گناه را فدای نفس و شهوترانی خود ساخت. خدمات صادقانه را اصلا منظور نمی‌داشت . مخلص کسی بود که راه مدخول اعم از مشروع وغیرمشروع به او می‌نمود و الحق والانصاف ایران به‌هر جهة بر بادکردهٔ او است .

این پادشاه به‌اندازه‌ای استبداد دوست بود که اگر عزیزترین فرزندانش سخنی در اصلاحات می‌راند از نظرش می‌انداخت و به خاك تیره‌اش می‌نشاند ـ چنانچه در حق شاهزاده سلطان مسعود میرزای ظل‌السلطان فرمود ـ هر کس را که راغب به طرف اصلاحات دید با خاکش یکسان ساخت ، مانند میرزاحسین‌خان‌مشیرالدوله و حاجی میرزاعلی‌خان‌امین‌الدوله و پرنس ملکم‌خان و سیدالحکماء سیدجمال‌الدین که مدعواً به ایران آمده بود و.و...

در سال ۱۳۱۳ در زاویهٔ حضرت عبدالعظیم در حالتی‌که تدارك جشن سال پنجاهم شاهانه دیده شده‌بود میرزارضای‌کرمانی که از ستمدیدگان دربار بود به فتوای فیلسوف اعظم اسلام سید جمال‌الدین اسدآبادی‌الهمدانی که اولین خیرخواه با سیاست اسلام بود با طپانچه از پایش درآورد رحمة‌الله‌علیه (۱)

ناصرالدین‌شاه در شب سه‌شنبهٔ ۶ ماه صفر سنهٔ ۱۲۴۷ هجری متولد شده در ذی‌القعدهٔ سال ۱۲۶۴ درطهران به‌تخت‌سلطنت‌نشست و درذی‌القعدهٔ‌سال ۱۳۱۳ بدرودزندگانی گفت. آثار خیریه‌ای که در سلطنت او به‌شهود رسید: ایجاد مدرسهٔ‌دارالفنون درطهران، نشر علوم عالیه، ایجاد مریضخانه و دواخانه، تذهیب گنبد مطهر سرمن رای، ایوان طلای‌مشهدمقدس، تذهیب گنبد حضرت عبدالعظیم، ایجاد تلگراف خانه ، ایجاد ضراب خانه یا چرخ‌خانه ، ایجاد چراغ‌گاز ، ایجاد پست‌خانه ، چرخ بخار در قورخانه ، کارخانهٔ توپ ریزی، باروت‌کوب خانه با چرخ بخار ، کارخانهٔ فشنگ سازی ، کارخانهٔ چاشنی‌سازی ، ایجاد دایرهٔ پولیس، سربازخانه‌ها در شهرها ، نظم عساکر و ترتیب آنها ، بنای قلعه‌جات در سرحدات ، بنای مجمع‌الصنایع، ترقی در نسج حریر و غیره ، ترقی در شال کرمان، بنای ابنیهٔ متعدده در بلاد و شوارع عام به‌جهة رفاهیت عابرین ، ساختن راهها در اغلب بلاد که غالباً مسالك صعبیه را سهل کرده ، انکشاف بعضی از معادن، ایجاد مجلس شورای دولتی تعیین وزارتخانه‌های مرتب و دارالطباعة و ایجاد روزنامه در ایران .

(۱) یعنی خدا رحمت کند میرزا رضا را .

## فصل

### در بیان حالات مظفرالدین‌شاه‌قاجار

پنجمین پادشاه سلسلهٔ قاجاریه درایران رضوان‌آرامگاه مظفرالدین‌شاه رحمةالله‌تعالی‌علیه و اولین پادشاهی‌که در ایران اساس مشروطیت را نهاد.

در سنهٔ ۱۲۶۹ متولد و در سال ۱۳۱۳ بر اریکهٔ جهانبانی تکیه‌نمود شش پسر و شانزده دختر به‌یادگار گذارد و قریب یك قرن به‌سمت ولیعهدی و فرمانفرمائی آذربایجان شناخته‌می‌شد. روسها حسب‌العادهٔ دیرینه رسوخ و نفوذ خود را از ایام ولیعهدی سخت در قلب این پادشاه جای دادند. در ایام ولیعهدی دعوی اصلاح‌خواهی و حریت‌پسندی می‌فرمود، اخبار ناصری هم در تبریز به تشویق شاهانه اشاعت یافت و قانون که ممنوع از دخول به ایران بود در لف پاکت به ایشان می‌رسید. دانشمندان به ملاحظهٔ بی‌کفایتی ذاتی و عدم جودت طبیعی، خصوصاً بعد از طغیان شیخ‌عبیدالله و بروز آن درجه جبنیت، امید خوشبختی به سلطنت ایشان نداشتند.

در آغاز جلوس سخنان دل‌خوش‌کن پوك که دال بر توجهات ملوکانه به اصلاحات ملکی و نظام ادارات دولتی‌خاصه نظامی بود می‌فرمود. ازاین رو تادرجه‌ای توجه عامه را مبذول به خود نمود خصوصاً در سال ۱۳۱۵ که میرزاعلی‌اصغرخان مطرود و میرزا علی‌خان‌امین‌الدوله به وزیر اعظمی انتخاب شد اصلاح‌خواهان را تا اندازه‌ای امیدوار ساخت. افتتاح مدارس به وضع جدید و اشاعهٔ چند اخبار در داخله قدری از نا امیدیها را کاست. طول نکشید که در سال ۱۳۱۶ گرسنگان دربار وضع امین‌الدوله را منافی با منافع شخصی دیده دوباره امین‌السلطان را به روی کارآوردند و امین‌الدوله بدواً از طهران سپس از ایران مهجور شد در حالتی‌که پسر و عروسش که دختر شاه بود همراه او بودند.

بعد از ورود امین‌السلطان به طهران در سال ۱۳۱۷ اولین استقراض به دلالی میرزارضاخان ارفع‌الدوله با شرائط مشئومهٔ استقلال بربادکن از روس شد. چندی طول نکشید یعنی در اوائل سال ۱۳۱۸ بار مسافرت به اروپا بسته‌آمد و وجوه استقراض تمام صرف ملاهی و ملاعب شد ـ مردم ایران خصوصاً طهران از این حرکات برآشفته با این که ایران به رجال دربار سپرده بود در غیاب پادشاه اهالی طهران در ظاهر بر آصف‌الدوله حکمران و در باطن برخلاف دولت شوریدند .

پادشاه در عودت به طهران بیش از پیش تهی‌دست ماند . همان سفر در پاریس یکی از مجذوبین عوالم مدنیت به شاه شلیك کرد تیرش اصابت ننمود . مجدداً استقراض ثانوی در سال ۱۳۱۹ از روس شد و معاهدهٔ تجارتی ترکمان‌چای که به حال تجارت و صناعت امروزهٔ ایران خیلی نافع بود باطل و عهدنامهٔ جدید بسته آمد و سالی ملیونها ضرر تجارتی و صناعتی به ایران واردآورد . گمرکات در مقابل قروض روس مرهون و بر حسب ایمای روس به ریاست باژیکیان اداره گردید و گویا تجارت ایران کاملا به قبضهٔ روس درآمد . وجه استقراض ثانوی هم در مسافرت ثانی اروپا در سال ۱۳۲۰ تمام شد و در غیاب موکب همایونی شاهزاده شعاع‌السلطنه نایب‌السلطنه بود به طمع ولایت‌عهد بد سلوك ننمود .

این حرکات ناموس شکنانهٔ درباریان طشت از بام افتاده‌شد و ملت را در غیاب همایونی و حضور شاهانه به‌هیجان آورد ـ خصوصاً بعد از قتل میرزامحمودخان‌حکیم‌الملك در رشت‌که علماء هم به‌صدا آمده‌بودند تمام مفاسد را از میرزاعلی‌اصغرخان دانسته‌ـ در جمادی‌الثانیة ۱۳۲۱ به‌ارتدادش فتوی صادر و عزل او را از پادشاه خواستند و فوراً معزول و از ایران مهاجرت نمود و شاهزاده عین‌الدوله به‌جای او وزیر اعظم مقرر شد و روزنامهٔ حبل‌المتین را همان‌وقت به‌ایران طلب نمود این شاهزاده اول خوب پرکرد و آخربد خیالی نمود .

در سال ۱۳۲۳ باز تدارك سفر سوم اروپا دیده شدـ و این ـ مسافرت در بحبوحهٔ جنگ اقصای شرق و شکستهای پی‌درپی روس از ژاپون بود و استقراض سوم هم گویا در چنین موقع تازگی به طریق خفیه از روس شد ـ در این سفر والاحضرت محمدعلی‌میرزا که در آن‌زمان ولیعهد بود به قائم‌مقامی سلطنت انتخاب شد .

با این همه در این سفر بیش از پیش آثار هیجان در مردم بلاد و اهالی دربار نمایان گردید از آغاز جلوس همایونی هر وقت دربار دست تنگ شد بقیهٔ خالصه‌جات‌و جواهرات نادری و غیره هم به‌فروش رسید و از این مبلغ هنگفت و پنجاه‌و اند کرور قرض یك‌شاهی به صرف ملك و ملت و دولت نرسید علاوه نیز سالی چند کرور از گمرك و مالیات و عوارض تازه بر رعایا تحمیل شد .

سال ۱۳۲۴ در صدد استقراض چهارم از روس و انگلیس بودند. چون در آن ایام شوری منعقد بود وکلاء ملی ابا و امتناع نمودند - در همان سال ملت از بی‌اعتدالی دربار و بی‌انتظامی مملکت به ستوه آمده بدواً به پیشوائی حجةالاسلام السیدین‌السندین آقاسیدعبدالله مجتهدبهبهانی و آقامیرزاسیدمحمـد مجتهدطباطبائی مدظلهما بـه حضرت عبدالعظیم متحصن و سپس در مسجد جامع طهران و پس از قتل دو نفر بیگناه، علماء به معصومهٔ قم رفته و عامهٔ ملت به سفارتخانهٔ انگلیس پناهنده برآمدند - تا این‌که در چهاردهم جمادی‌الثانیهٔ ۱۳۲۴ پس از عزل عین‌الدوله فرمان مشروطیت صادر و در ۱۸ شعبان همان سال رسماً دارالشورای ملی انعقاد و دولت ایران به جمیع دول، مشروطه معرفی شد.

در ذی‌القعدهٔ همان سال اولین قانون اساسی را در مرض موت شاه، مرحوم میرزا نصرالله‌خان‌مشیرالدوله‌که به سمت رئیس‌الوزرائی شناخته شده‌بود به امضای شاهانه رسانیده با هیئت وزرا و درباریان به دارالشورای ملی آورد.

این پادشاه زایدالوصف ساده لوح، سهل‌القبول، متلون‌المزاج، مسخره و مضحکه پسند، بدخلوت و با شرم حضور بود - امور سلطنت با میل عمله‌جات خلوت با وزراء خودغرض، اداره می‌شد.

خلوتیان پادشاه گویا از پست‌فطرتان و پست نژادان و بی‌تربیت و بد اخلاقان انتخاب‌شده بود. و از این رو وضع دربار ملاعبه بود، پادشاه شخصاً با آن همه تعلیم و تربیت دارای هیچ علم نبود و از اطلاعات سیاسی و تاریخی و غیره که لازمهٔ جهانداری است بی‌بهره بود و از این رو مآل‌بینی و عاقبت‌اندیشی حتی برای خود و اخلاف خویش هم به‌خاطرش خطور نمی‌کرد. چون این پادشاه را شخصاً قوهٔ متصرفه در مهام امور جمهور نبود، اگر وزیری کاردان کافی او را دچار می‌شد و خلوت او را صاف و پاك می‌کرد رشتهٔ امور به این قسمها از هم نمی‌گسیخت. در عهد این پادشاه در هیچ شعبه از شعبات دولتی و ملکی اصلاحی نشده بلکه نسبت به ایام پدرش تمام خراب‌تر گردید. حکومات علانیه حراج و القاب و نیاشین و فرامین به دست کهنه‌فروشان، داخله و خارجه آشکارا به معرض بیع می‌رسید، اعتبار دستخط و فرامین دولتی یك دفعه زایل گردید. یکی از مورخین در توصیف این پادشاه چنین نویسد: «آنچه را به زبان می‌گفت کله‌اش خبر نمی‌شد». خیلی مایل به تقلید از پدر بود ولی آن ماده وجودت را نداشت، یك مسافرت‌نامه هم نوشت، به‌تعزیه‌داری راغب معلوم می‌شد، در فن توپچیگری بی‌مهارت نبود، اگر چه مانند جدش (محمدشاه) موهوم پرست نبود، ولی دماغش مانند پدر از خرافات صاف و پاك نبودی، شوق بسیار به گریه داشت و حکایات غریبه در این باب ذکر می‌نمایند. این پادشاه خیلی بذال و منتها درجه‌جبان بود، از اغتصاب اموال

رجال و متمولین مملکت و قتل نفس برخلاف پدر اجتناب می‌نمود. جبنیت پادشاه عاقبت به حال ایران مفید واقع گردید که به یک جنبش ملی مشروطیهٔ سلطنت را تسلیم نمود. این پادشاه عاقبت‌بخیر شد و در آخر عمر جلب نام نیک کرد و محبوب‌القلوب رعایای خویش بلکه عامهٔ نوع‌خواهان عالم گردید، از تمام اجداد خود معارف دوست‌تر بود، به ترقی مملکت هم مایل‌تر بود ولو اندکی هم از اقتدارات او کاسته می‌شد حرفی نداشت، مشروط بر این‌که به دلخواه هرگونه تصرف در خزینه بخواهد بنماید. در عهد این پادشاه آنچه رسماً از ایران کاسته شد (فیضان رود) هیرمند بود که در تصفیهٔ سرحدی سیستان و افغان قطع گردید و عثمانی هم به‌دعوی سرحدی به خاك ایران قدری تجاوز نمود، بحرین علناً خودسر یا زیربار انگلیس رفت، چند بندر و جزیرهٔ کوچك هم در خلیج‌فارس و برخی مقامات نیز در بلوچستان از ایران موضوع شد، امتیازات بسیار مضر به خارجه داد، منجمله تجدید امتیاز راه‌آهن به روس، بانك آلمان، حفر شوش کهنه برای آثار عتیقه به فرانس، معادن نفت قصر به انگلیس و غیره. اگر چه گفتگوی بعضی از این امتیازات در زمان ناصرالدین‌شاه شد ولی اتمام و اجرایش در عهد این پادشاه بود. هرگاه چشم از همهٔ اینها هم پوشیده شود قبول شرایط استقراض که پنجهٔ روس را به جسم ایران جای داد دراضمحلال این سلطنت کافی بود. در سال ۱۳۲۴ بانیك‌نامی تمام این پادشاه صافی‌درون خوش‌عقیدت ترك‌جان و جهان فرمود (انتهی)

چون جزئیات وقایع این پادشاه را در اصل تاریخ درج نموده لذا در این مقام از شرح چشم پوشیده و به همین چند سطر فوق اکتفا نمودیم الا آن که گوئیم عمدهٔ هیجان و شورش رعایا و بیداری ایرانیان را پسران مظفرالدین‌شاه و سلسلهٔ شاهزادگان این طایفه باعث شدند. چه مرحوم مظفرالدین‌شاه حکومت ایران را بین پسرهای خود و طایفهٔ قاجاریه قسمت فرمود، صدارت ایران‌را که تا زمان این پادشاه به شاهزادگان نمی‌دادند واگذار به شاهزاده عین‌الدوله نمود، وزارت جنگ و سپهسالاری را به برادر خود کامران میرزا تفویض داشت، حکومت آذربایجان را به ولیعهد خود محمدعلی‌میرزا داد، حکومت فارس و شیراز و بنادر را به پسر دیگرش شعاع‌السلطنه بخشود، حکومت گیلانات را به پسر دیگرش عضدالسلطان داده، حکومت لرستان به پسر دیگرش سالارالدوله داد، ایالات کرمان هم در واقع به ادارهٔ ناصرالدین‌میرزا درآمد. سایر بلدان را به سایر شاهزادگان نزدیك خود عطا فرمود. این پسرهای جاهل و شاهزاده‌های متکبر با نهایت غرور بر احدی ابقا نکرده اموال و نفوس و اعراض و نوامیس رعایا را از خود می‌دانستند، دخترهای رعایا را به قهر و غلبه متصرف می‌شدند، آتش ظلم و بیداد در تمام ایران مشتعل گردید. شاهزاده عین‌الدوله هم به غرور شاهزادگی و منصب صدارت مغرور بود، وقتی هم که ملتفت شد اعمال و افعال شاهزادگان عماً قریب دولت را منقرض خواهدنمود خواست معالجت کند و دست ابناء سلطان را از تعدی باز دارد هر یك را به وعدهٔ ولایت‌عهد و تغییر آن داده

لکن شاهزادگان ملتفت شده به‌اذیال علماء اعلام تمسك نموده مخفی و محرمانه با علماء اعلام همراه شده و از بعض مخارج مضایقه نکردند و همان پول خودشان خرج اضمحلال ایشان گردید. مجملا حکومت ایران بین پسرها و دخترهای مظفرالدین‌شاه قسمت شد پسرها و دامادها بر مردم مسلط شدند آتشی در ایران روشن شد که دودش غبار چشم رعایا را بر طرف نمود و رعیت از خواب غفلت بیدارشد. دیدگان دیوانیان کور همه به‌خود مشغول و به‌ربودن حصص و تقسیم باقیمانده خزانه قانع و در ضمن عقلا و دانشمندان مقتضی را موجود و مانع را مفقود دیده، شروع به کار کردند، تا این که پیش آمد وقایعی که تاریخ بیداری ایرانیان حاوی آن‌است.

## شرح حال میرزاحسین‌خان سپهسالار

یکی از اشخاص بزرگ که ترقیات ایران را در نظر داشت و به‌یك اندازه اثری در این عالم گذارد مرحوم میرزاحسین‌خان‌سپهسالار و بانی مدرسهٔ ناصریه و عمارت بهارستان است ، که این عمارت عالیه و این بنای شامخه که امروز ملجأ و مرجع انام است از آثار خیریهٔ مرحوم سپهسالار است .

حاج میرزاحسین‌خان‌مشیرالدوله سپهسالار فرزند میرزانبی‌خان امیردیوان‌قزوینی است از اولاد عابدین بیك معروف است. میرزانبی‌خان شخصی زیرك بود چون آثار قطانت در ناصیهٔ پسرش مشاهده نمود او را به تحصیل واداشت بعد از تحصیل علوم معموله به مدرسهٔ دارالفنون داخل شده زبان فرانسه و علوم ریاضیه را فراگرفت . در سنهٔ ۱۲۵۵ به سمت منشی‌گری سپرده به میرزاباقر ملك‌الکتاب شد. بعد از چند سال در وزارت خارجه مستخدم گردید ، بعد از مدتی به ژنرال قونسولگری بمبئی مأمور و بعد ژنرال قونسول تفلیس شد، به‌واسطهٔ خدمات شایان طرف توجه اولیای امور آمده در سال ۱۲۷۹ به لقب مشیرالدوله ملقب گردید . پس از چند سال سفیرکبیر دولت ایران در اسلامبول و چند سال در عثمانی خدمات نمایان کرد .

و در فن دیپلوماسی اول شخص ایران بود . در سال ۱۲۸۷ که ناصرالدین‌شاه به عتبات عالیات مشرف شد مشیرالدوله برای پذیرائی از اسلامبول به بغداد آمد. در سال ۱۲۸۸ به طهران احضار شد نخست به وزارت عدلیه اعظم سربلند و مفتخر گردید . قوانین جدیده در آن وزارت‌خانه بر قرار داشت. سبك الافرنگی را در ایران او مؤسس بود خیلی میل داشت در ادارهٔ او ناسخ و منسوخ صادر نشود و همیشه پیرو قانون بود .

سپس وزارت اوقاف و وظایف را ضمیمهٔ وزارت عدلیه نمودند. چون به‌خوبی از عهدهٔ مشاغل خود برآمد ابتداء او را سپهسالاراعظم و بعد صدراعظم نمودند ، اگر چه ابتدا

صدارت او مقارن با گرانی و قحطی سال ۱۲۸۸ شد و این فقره شکستی به کار او وارد آورد ، معذلك کفایت و قابلیت خود را ظاهر ساخت . چون مقصود او ترویج معارف و وضع قانون بود و بدون همراهی شاه صورت نمی‌گرفت خواست چشم و گوش ناصرالدین‌شاه را باز کند و ترقی دول مشروطه را به‌رأی‌العین ببیند، او را به سیر و سیاحت اروپا برد. در غیاب او درباریان، علماء عظام طهران را ترسانیدند که مشیرالدوله می‌خواهد وضع فرنگستان را در ایران جاری کند و امتیاز خط آهن را به‌انگلیس‌ها داده‌است . لذا مرحوم حاجی‌ملاعلی وآقاسیدصالح‌عرب و عدهٔ دیگری از علماء و غیرهم حکم به کفر مشیرالدوله نمودند . زمانی که ناصرالدین‌شاه به سرحد ایران معاودت نمود در رشت لایحهٔ علماء به او رسید که مشیرالدوله نباید به ایران بیاید و اگر بخواهید او را به طهران بیاورید ما شما را به سمت پادشاهی نمی‌شناسیم . ناصرالدین‌شاه از آوردن مشیرالدوله خائف شده او را معزول نموده و در رشت به‌عنوان حکومت گذارده و خود به طهران آمد.

و در سال ۱۲۹۱ از رشت به طهران احضار شد و او را وزیر دول خارجه بعد از آن سپهسالاری اعظم را بر آن شغل خطیر افزودند. اما مشیرالدوله دانست که حفظ مقام و مسند او به همراهی با جماعت است لذا در مقام جلب قلوب و جذب میل خواص بر آمد نگارنده از مرحوم حاج شیخ‌هادی‌نجم‌آبادی شنید، که در یکی از لیالی محرم که در خانهٔ مشیرالدوله ذکر مصیبت و روضه بود ، مرحوم حاج سیدصالح‌عرب شیشهٔ گلاب را به‌دست گرفته و به مستمعین گلاب می‌داد و به مشیرالدوله می‌گفت ما باید در این مجلس خدمت کنیم که منظور نظر امام زمان است .

مجملا آنهائی که مشیرالدوله را تکفیر می‌نمودند همه برگشتند . بعضی هم او را تعدیل کردند جز مرحوم حاجی‌ملاعلی که این شخص بزرگ از حکم خود نکول نکرد و آنچه مشیرالدوله اصرار کرد یك مجلس با مرحوم حاجی ملاقات کند راضی نشد و اذن نداد حتی آن که مشیرالدوله برای مرحوم حاجی‌ملاعلی پیغام داد که اذن بدهید در حمام خدمت شما برسم آن مرحوم اذن نداد و با مشیرالدوله تا زنده‌بود ملاقات نکرد .

باری ایستادگی مرحوم حاج ملاعلی باعث شد که باز مشیرالدوله را از کار معزول نموده و به قزوین فرستادند . در آن سال طغیان شیخ‌عبیدالله در نواحی آذربایجان شروع شد و خسارت بسیاری به ایران وارد آمد ناچار مشیرالدوله را پیشکار مملکت آذربایجان وبه دفع شیخ‌عبیدالله مأمور نمودند و به خوبی این ماموریت را انجام داد و به طهران مراجعت نمود . در این وقت « الکساندر سوم » پادشاه روسیه وفات کرده‌بود. مشیرالدوله برای تسلیت و تهنیت جانشین او با هیئتی مأمور پطرسبورغ گردید . در سال ۱۲۹۵ به ترغیب مشیرالدوله ناصرالدین‌شاه بار دیگر به فرنگ‌رفت لیکن مقدمات کلیةً بی‌نتیجه ماند .

اگر چه مشیرالدوله در زمان ریاست خود میرزاملکم‌خان را به ایران عودت داده مجلس فراموش‌خانه ترتیب داده لکن موانع و اغراض شخصیه مانع آمد و میرزاملکم‌خان به عنوان سفارت به لندن رفت ،چنان که شرح حالات او خواهدآمد .

ما در این مقام استشهاد می‌آوریم به نقل چند سطری از تاریخ معاصر خود میرزا محمدحسین ذکاءالملک‌فروغی و نیز نقل چند سطری از روزنامهٔ ایران تا مقام مشیرالدوله و منظور او برای خوانندهٔ این تاریخ مجهول نماند .

اگرچه مرحوم ذکاءالملک در زمان مظفرالدین شاه تاریخ خود را نوشت و در آن وقت آزادی نداشت . باری ذکاءالملک چنین می‌نویسد :

در سال ۱۲۸۷ شاهنشاه شهید ( ناصرالدین‌شاه ) سفری برای زیارت ائمهٔ عراق به آن حدود کرد. حاجی‌میرزاحسینخان‌مشیرالدوله‌قزوینی که در پایتخت عثمانی سفیر کبیر بود و از دیرگاهی قابلیت خود را ظاهر می‌نمود در این موقع به عراق عرب آمد و شاهنشاه او را به طهران آورده نخست وزارت عدلیه و وظایف و اوقاف را به او دادند. آن مرد کافی الحق عدالت را به درجهٔ کمال رسانید، نه تنها مردم پایتخت بلکه اهالی سایر ولایات را نیز مشمول عدل و انصاف گردانید و شاه شهید که یقیناً از واقعهٔ میرزاتقی‌خان امیرکبیر نادم و متأسف بودند وجود حاجی‌میرزاحسینخان را مغتنم دانسته ابتداء او را سپهسالاراعظم و بعد صدراعظم نمودند . اگر چه ابتداء صدارت مشیرالدوله مقارن و مصادف شد با گرانی بلکه قحطی سال ۱۲۸۸ و این فقره شکستی به کار او آورد مع‌ذلك کفایت و قابلیت عجیبی ظاهر ساخت و مخصوصاً به قحطی زدگان از هرجهت کمکی به قاعده کرد اما در امور دولتی درباری با عظمت و هیئت وزارت‌خانه به سبك فرنگستان تشکیل داد و مواجب و مستمریات را که ترتیب و قاعده‌ای نداشت در تحت نظمی صحیح گذاشت واسباب وصول و نظم آنها را فراهم‌آورد و در دفع تعدی حکام ولایات و عمال دیوانی و بستن دست ظلم و جور آنها زیاده از حد ساعی شد و کار را پیش برد و راستی که صاحبان اعمال بی نهایت از او ملاحظه و ترس داشتند و جرئت خلاف و تخلف نمی‌کردند . رشوه وتعارف و طمع و توقع بکلی از میان رفت مشیرالدوله می‌خواست کارهای فرنگ را در ایران معمول و متداول کند و نتایج عدل و داد یعنی آبادی و ترقیات حاصله از این راه را به شاهنشاه شهید نماید و به‌رأی‌العین ببینند و بدانند که عدل ونظم درست در امور بلاد و رفاه عباد چه می‌کند و مملکت را به کجا می‌رساند . پس بنابراین قصد و نیت استحکام روابط دولت ایران با دول متحابهٔ متمدنه و مزید اتحاد با ملل کاردان ترقی کرده اسباب سفر اروپا را فراهم‌آورد و شهریار سعید ناصرالدین‌شاه را در سال هزار و دویست و نود به‌فرنگ‌برد و بنابراین مساعی دولت ایران جزء دول می‌شد و کار بالا می‌گرفت و نزدیك بود جبر سانحهٔ امیرنظام بشود اما اتفاقاً یا عادة این دفعه هم همان موانع پیش آمد یعنی درمراجعت

حاج میرزا حسین خان سپهسالار



«. . . یکی از اشخاص بزرگ که ترقیات ایران را در نظر داشت ، او بود . . . در فن دیپلماسی اول‌شخص ایران بود ... اما از کیاست وفراست و اطلاعات‌آن مردکاردان بهـره درستی نبردیم ...» صفحهٔ ۱۳۷

میرزا سعید خان



«... میرزا سعیدخان درسال ۱۲۳۳ هجری قمری متولد شد و در ۱۲۶۷ وزیر خارجه شد ...» صفحهٔ ۱۴۳

از فرنگ اشخاصی که ملتفت محسنات کار مشیرالدوله نبودند، جداً عزل او را درخواست نمودند. شاهنشاه را مجبور کردند که حاجی‌میرزاحسین‌خان را باکمال بی میلی از صدارت بیندازد. شاهنشاه شهید نورالله مضجعه به میل ایشان عمل کرده و رفع گفتگو شد.

و اگرچه باز به زودی مشیرالدوله را وزارت امور خارجه دادند و بعد از آن سپهسالاری اعظم را بر آن شغل خطیر افزودند و در تقویت او همت گماشتند اما حاج‌میرزا حسین‌خان دانست حفظ مقام و مسند او به همراهی با جماعت است و از خیالات بلندی که در بارهٔ مملکت داشت افتاد و شاید قصد او این بود که به مرور کاری بسازد چنان که در سنهٔ ۱۲۹۵ باز به ترغیب او شاهنشاه سعید اناراللهبرهانه بار دیگر به فرنگ رفتند لیکن مقدمات کلیةً بی نتیجه و حاصل ماند و علت این وقایع غرض یا بی خبری هر چه باشد ما در عالم توقف ماندیم و از کیاست و فراست و اطلاعات آن مرد کاردان بهرهٔ درستی نبردیم ( انتهی ) .

در روزنامهٔ ایران مورخهٔ شنبه ٤ ذی‌القعدة‌الحرام ۱۲۸۹ چنین می‌نگارد :

دربار همایون

بارها به وسایل مختلفه به اطلاع مطالعه کنندگان روزنامهٔ « ایران » رسانیده‌ایم که ، جناب مستطاب اشرف امجد ارفع صدراعظم از روزی که به مقام جلیل صدارت‌عظمی نائل گشته همت خود را بالانحصار مصروف داشته‌اند بر این که اساس محکمی بر کلیهٔ امور دولت قرار دهند و قوانین ممدوحه که معمول دول متمدنه و موجب ترقیات عظیمه است در دولت ایران وضع نمایند و نظر به این نیت حسنه که ناشی از کمال دولت خواهی و پادشاه پرستی ایشان است تأسی و اقتداء به صدور سابق را که جز خود نمی‌دیدند و جز خود نمی‌خواستند یك‌سو نهاده، در جمیع موارد اتحاد آراء و اجتماع عقول را، که مسلم حکماء و عقلا و سرمایهٔ ترقی ملل سایره است پیشنهاد نموده و بر خلاف اسلاف خود که شخص خود را مرجع امور جزئیه و کلیه قرار داده و برای سایر وزراء جز اسمی بی رسم باقی نگذارده بودند ، نیت صدر اعظم همه این است که هر امری در مرکز قرار گیرد و هر یك از وزرای فخام به اندازهٔ مقام در ادارهٔ دوایرمتعلقه مستقل باشند و نظر به همین خیالات عالیه و عقاید پسندیده است ، که این اوقات به صرافت این افتادند که چنان که در جمیع دول متمدنه صورت کلیه و هیئتی ثابت و برقرار است ، از فر اقبال و یمن همت اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی خلدالله ملکه ، در دولت علیه ایران نیز رسم و صفت هیئت دولت که به اصطلاح فرانس‌ها کابینه می‌گویند دائر و برقرار شود و بعبارةاخری ، وزارت‌های متعددهٔ مستقله و مجلس مشورت خاصی که مرکب از وزراء فخام باشد مرتب و این هیئت

به دربار اعظم موسوم گردد، تا دولت را صورت کلیه و هیئتی که نظیر آن در تمامی دول منتظم موجود است حاصل گردد و کارها در میزان مشورتی قرار گرفته و اجرای آن به تصدیق و امضای اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی که شخص دولت را به منزلهٔ روح است موقوف و منوط باشد. بنا بر مراتب مسطوره جناب مستطاب اشرف‌امجدارفع صدراعظم در دوازدهم شهر شعبان لایحه‌ای را که در ترتیب وزارت خانه‌ها و تعیین تکالیف و حقوق ادارات دولتی نوشته بودند به خاك پای همایون اقدس اعلی عرضه داشته و این تدبیر خجسته و ترتیب مبارك که باعث احیای دولت و ملت است بلانهایه مقبول خاطر خطیر شاهانه افتاده و به امضای اعلیحضرت همایونی مزین و موشح گردیده و این هیئت فرخنده آغاز و سعادت انجام به دربار اعظم نامیده شده بود. جناب مستطاب تا روز چهارشنبه دوم شوال‌المکرم هزار و دویست و هشتاد و نه هجری که روز اول افتتاح مجلس و اجتماع وزراء در دربار اعظم بود، جناب مستطاب اشرف‌امجدارفع صدراعظم مقدمات نیت خود را به فصاحتی هر چه تمامتر در محضر وزراء تقریر و لایحهٔ مزبوره را قرائت کردند و همهٔ وزراء با دل‌های صادق و نیات موافق، رأی صائب جناب مستطاب معظم را تحسین و تمجید فرمودند. برای مزید استقلال دولت و بقاء سلطنت اعلیحضرت قوی شوکت شاهی را دعا کردند و بعد از ختم مجلس در ملازمت خدمت جناب مستطاب صدراعظم، شرف‌اندوز حضور مبارك همایون گشته صورت مجلس را عرض کردند و از طرف قرین‌الشرف همایون، بعد از ظهور مراحم مخصوصه نسبت به صدراعظم به همهٔ وزراء فخام تأکید بلیغ شد که تشکیل این هیئت و حفظ این اسلوب را فریضهٔ ذمهٔ خود دانسته از فقرات آن انحراف نورزند و از همان روز این قاعدهٔ محکم و این قانون مبارك به موقع اجراء گذارده شد و اکنون روزنامه‌نگار صورت راپورت و لایحهٔ جناب مستطاب صدراعظم را که متضمن اصل و اساس این امر است با مضمون دستخط همایون شاهانه بدین تفصیل در روزنامهٔ ایران درج می‌نماید.

سواد لایحهٔ مبارکه

محسنات تشکیل دربار اعظم را مکرر بندگان اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و دولته بیان و تصدیق فرموده‌اند به اقتضای همان فرمایشات ملوکانه این دولت ابد مدت باید حکماً یك هیئت رسمی داشته باشد. فواید چنان هیئت رسمی با منظورات جدیدهٔ شاهانه از برای دولت علیهٔ ایران محسوس است بخصوص از برای این عهد که بندگان اقدس شاهنشاهی عازم مسافرت فرنگستان‌هستند، در غیاب همایون زیاده از حد لازم است که دولت ایران یك هیئت رسمی و یك

صورت با عظم باشکوهی داشته باشد .

خلاصهٔ اصول دربار اعظم را عرض کرده‌ام چون این معانی در این صفحات چندان بروز و ظهوری نداشته‌اند ، به نظر خیلی ساده و سهل و بی نتیجه خواهد آمد . همین قدر عرض می‌کنم که انتظام کل امور دولت بسته به این چند فقره مطالب ساده است . نتایج این مطالب را باید در امتحانات سایر دول مشاهده کرد ، امیدوارم که از یمن تربیت و تقویت همت شاهنشاهی بر این اساس ساده یك بنائی ساخته شود که نام نامی شاهنشاهی را تا انقراض تواریخ مایهٔ تشکر ملت ایران و موجب تمجید کل آیندگان سازد .

سواد دستخط مبارك صدر لایحه

جناب صدراعظم ـ این تفصیل وزراء و دربار که نوشته‌اید بسیار پسندیدم و انشاءالله قرارش را بزودی بدهید و معمول بدارید ، که هر قدر به تعویق افتد باعث ضرر دولت است . تحریراً فی ۲۰ شعبان سنهٔ ۱۲۸۹

تشکیل دربار اعظم

سرکار اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی کل امور دولت را در میان نه وزارت و یك صدارت تقسیم خواهند فرمود .

اسامی نه وزارت از این قرار است :

وزارت داخله ـ وزارت خارجه ـ وزارت جنگ ـ وزارت مالیات ـ وزارت عدلیه ـ وزارت علوم ـ وزارت فواید ـ وزارت تجارت و زراعت ـ وزارت دربار ـ صدارت عظمی .

اجرای جمیع اوامر پادشاهی و ادارهٔ کل امور دولت ایران بر عهدهٔ این نه وزارت است، ادارهٔ این نه وزارت محول به صدارت عظمی است. دربار اعظم عبارت است از هیئت اجتماع این ده وزارت ، صدراعظم شخص اول دولت و رئیس دربار اعظم است .

عزل و نصب صدراعظم منحصراً موقوف به ارادهٔ اقدس همایون شاهنشاهی است .

عزل و نصب سایر وزراء به حکم اقدس همایون شاهنشاهی موقوف به تعیین صدراعظم است .

درباب مجلس وزراء

کلیات امور دولت راجع به مجلس وزراء و حضور صدراعظم است .

صدراعظم شخص اول دولت و رئیس مجلس وزراء است .

مسئولیت کل ادارات دولتی بر عهدهٔ صدراعظم است ( به این معنی که

ارجاع خدمات و صدور فرمایشات علیه بلاواسطه به شخص صدراعظم خواهدشد و صدراعظم هر امری که منوط به هر اداره است راجع به آن اداره خواهدداشت ).

سایر وزراء هرکدامی مخصوصاً در محضر صدارت عظمی مسئول وزارت خود می‌باشند.

هروزیری درامور وزارت خود کاملا مسلط است. هیچ وزیری عملا حق مداخله به‌امور وزارت دیگر ندارد. اما کل وزراء در شور کلیهٔ امورات دولتی شریك اعمال همدیگر و عموماً مسئول امور دولت هستند.

در باب شرایط مشورت وزراء

عموم وزراء هر روز یك‌شنبه و پنجشنبه در یك اداره در جنب ادارهٔ صدارت عظمی چهار ساعت به ظهر مانده جمع خواهند شد. مطالب مشورت قبل ازانعقاد مجلس معین خواهدبود (که در آن روز ازچه قبیل گفتگو و چه مواد موقع مذاکره خواهد شد).

محل مشورت در یك محل مخصوص همیشه ثابت خواهد بود. خارج از آن دایره مشورت جایز نخواهد بود. در دایرهٔ مشورت بجز امور مشورت به هیچ کار اقدام نخواهد شد.

بجز وزراء هیچ‌کس داخل دایرهٔ مشورت نخواهد شد.

در دایرهٔ مشورت مشغولیت خارجی به‌هیچ وجه جایز نخواهد بود.

در باب اصول ترتیب وزارتخانه‌ها

هر وزارت باید یك وزارتخانهٔ مخصوص داشته باشد.

اجزاء هریك ازوزارات از روی راپورت آن وزیر به صدارت عظمی و به تصدیق صدراعظم و به امضای اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی خواهد بود.

عدد ومواجب و مناصب و تکالیف جمیع عمال وزارتخانه‌ها به حکم مشورت وزراء معین خواهد بود.

هیچ وزیری مأذون نیست که عدد اجزاء وزارت خود را بدون اجازهٔ صدراعظم در مجلس مشورت زیاده و کم نماید.

هیچ وزیری نمی‌تواند بدون اجازهٔ مجلس منصب تازه‌ای اختراع نماید.

هیچ وزیری نمی‌تواند مواجب و مناصب را تغییر بدهد.

هیچ وزیر نمی‌تواند بدون اجازهٔ صدراعظم یکی از اجزاء وزارت خودرا از نوکری اخراج نماید.

مواجب مربوط و مخصوص منصب است، هیچ ربطی به اشخاص نخواهد داشت.

مواجب حق و اجرت تکالیف نوکری است و به اصل منصب مخصوص است. وجود اشخاص به مواجب و حقوق دولتی ارتباط و بستگی ندارد ، تنها اجرت خدمتی است که به اشخاص رجوع شده‌است .

ترقی مناصب اجزاء از روی یك قاعدهٔ معین خواهد بود .

اسم و رسم مواجب از هم جدا نیست و هرچه به ازای هر منصب داده می شود بی‌زیاده و نقصان همان می‌رسد .

مواجبی که حق شخصی اجزای وزارتخانه‌هاست بعد از این اسم مواجب ندارد مستمری و مقرری گفته می‌شود.

عطای این نوع مستمری موافق یك قاعدهٔ مخصوص خواهد بود .

مستمری هرگز با مواجب مخلوط نخواهد شد .

در باب ترتیب وزارتخانه‌ها

به جهت ترتیب هر یك از این نه وزارتخانه ، یك قاعدهٔ جداگانه وضع خواهد شد .

چون وضع این قواعد موقوف به مشورت وزراء است باید اول مشورت وزراء را برقرارکرد ، روح دربار اعظم همین مجلس مشورت وزراء است .

هر وقت مجلس وزراء موافق این اصولی که وضع شده قرار یافت دربار اعظم نیز برقرار شده‌است .

این اساس اصلی هرگاه درست منتظم بشود ، سایر امور دولت بالطبع به تدریج انتظام خواهد یافت.

چیزی که حال بر ما واجب است این است ، که این اصول موضوعه را که هیئت اجتماع آنرا دربار اعظم می‌گوئیم ، درست و محکم نگاه بداریم و آنهم موقوف به عزم همایون شاهنشاهی است که اطاعت و محافظت این‌اصول را بر عهدهٔ جمیع وزراء مؤکداً واجب بسازد .

صدراعظم باید مسئول کل باشد در حضور مبارك همایونی و جمیع وزراء در شعبات سپرده به خودشان مسئولند در نزد صدراعظم. واسطهٔ مراودات امور دولت در خاکپای مبارك شخص صدراعظم است. به این معنی که سایر وزراء مطالب و مستدعیات و راپورت کارهای وزارتخانهٔ خودشان را باید به صدراعظم اظهار نمایند و صدراعظم امورات لازمه را به خاکپای مبارك عرضه داشته، تحصیل جواب نموده ، به هر یك از وزراء که تعلق دارد مکتوباً اخبار نماید .

این‌است قاعدهٔ هیئت وزراء که به اصطلاح فرنگی‌ها کابینه می‌نامند. حالا رد یا قبول کل یا بعضی از فقرات معروضه موقوف به‌رأی صواب نمای سرکار

اقدس همایون شاهنشاهی ، ارواحنا فداه است .

الامرالاقدس‌الاعلی‌مطاع ــ معروضهٔ دوازدهم شهرشعبان‌المعظم ۱۲۸۹
(صدراعظم)

***

آقا شیخ عطاءالله پسر جناب بحرالعلوم کرمانی نقل کرد که روزی وارد شدم بر ظل‌السلطان در حالتی که شیخ‌الممالك قمی و مجدالاسلام کرمانی ، در نزد او بودند . مذاکره از مرحوم سپهسالار به میان آمد ظل‌السلطان گفت من با میرزاحسین‌خان‌سپهسالار خوب نبودم و در تاریخ مسعودی او را به‌بدی یاد نموده‌ام لکن پیش بینی و مآل اندیشی سپهسالار باعث شد که من او را بعد از این به نیکی و زیرکی معرفی‌کنم ، چه پس از معزولی او روزی که عازم بر مسافرت به خراسان بود بدیدن او رفتم مشغول به‌نماز بود من باعمهٔ خود صحبت می‌داشتم و آنها را از جهت بی لطفی شاه بابایم تسلیت می‌دادم که میرزا حسین‌خان از نماز فارغ شد و رو کرد به عمهٔ من و گفت: برادر تو خانه و عمارت مرا از دستم گرفت و من امیدوارم که روزی آید و همین خانه وعمارت من پارلمان و مکان جلوس مبعوثین گردد ، که همان پارلمان ریشهٔ استبداد قاجاریه را از بیخ برکند . و این گفتار میرزا حسین‌خان همیشه در تذکار و خاطر من بود ، تا این‌که خانهٔ او را دیدم که مجلس مبعوثین و محل اجتماع وکلاء ملت گردید .

بعضی دیگر از موثقین نقل کنند که: کراراً از او شنیده بودند، که من این عمارت و مدرسه را بنا می‌کنم که شاید وقتی وکلاءِ ملت در آن جلوس نمایند. حاج میرزا حسین‌خان مرد و لکن نام او بواسطهٔ این عمارت مقدس ومدرسهٔمقرنس‌باقی‌ماند.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به‌عشق　　　ثبت است بر جریدهٔ عـالم دوام ما

خلاصه، مرحوم حاج میرزاحسین‌خان سپهسالار از کار خلع و به‌حکومت خراسان برقرار گردید . پس از یك سال حکومت و تمام شدن مقبرهٔ او به مرض مفاجاة درگذشت و یا آن‌که به امر ناصرالدین‌شاه او را معدوم نمودند . در اواخر زندگانی خود اصرار و عجلهٔ زیادی داشت در اتمام و مرمت شدن مقبره‌اش، همان روزی که تعمیر مقبرهٔ او در دارالسیادهٔ ارض اقدس به آخر رسید درگذشت .

ناصرالدین شاه در مادهٔ تاریخ او رباعی انشاء کرده است که حروف مصرع آخر را که جمع کنند ۱۲۹۸ خواهد شد و آن این‌است :

سپهسالار صد حیف از جهان رفت　　　چه تیری کو نیاید ، از کمان رفت
پی تاریخ فوتش گفت نـاصر　　　سپهسالار صد حیف از جهان رفت

## فصل

### در حالات میرزاسعیدخان وزیر امور خارجه

مرحوم میرزاسعیدخان وزیر امور خارجه را بعض از معاصرین در زمرهٔ اشخاص بزرگ شمرده‌اند. ما هم تبعیت نموده ( صرفیین چنان کردند ما هم چنین می‌کنیم ) بلکه چند سطری هم علاوه نموده معلومات خود را ضمیمهٔ آن می‌کنیم چنین می‌نویسد :

مرحوم میرزاسعیدخان وزیر امور خارجه، نسب به‌خواجه عبدالله انصاری معروف‌می رساند. در سال ۱۲۳۳ هجری متولد شد . بعد از فراگرفتن علوم ادبیات را به‌طور اکمال در سن شانزده سالگی ، در جزو ادارهٔ حکومتی تبریز مستخدم شد . پس از آن در جزو کارگذاری مهام خارجهٔ آذربایجان در آمد پس از آن با امیرنظام به طهران آمد ومشغول تحریرات و اسرار ادارهٔ رسائل شد . در شصت و پنج نیابت وزارت خارجه را نایل در آن سال به شغل دبیر مهامی از وزارت خارجه منصوب در شصت وهفت که جوهر ذاتیش مشهود اولیای دولت شد به لقب مؤتمن‌الملك و وزارت امور خارجه سربلند گردید . خدمات بزرگ به دولت ایران نموده و حدود سفراء را معین نمود و درمجلس‌فراماسنری سر سپرد و از جملهٔ خدماتش به عالم تمدن یکی این بود ، که ناصرالدین‌شاه می‌خواست آن اشخاص را صدمه بزند و به قتل برساند مانع شد. پس از چندی از وزارت خارجه معزول و در نود به متهب تولیت آستانهٔ مقدسهٔ رضویه سربلند گردید. آثارخوب‌به جای گذاشته و در نود و هشت احضار به طهران ودوباره به شغل وزارت خارجه خرسندشد و در هزار و سیصد هجری رحلت کرده‌است رحمةالله علیه.

از جملهٔ آثارش سه جلد قانون ناصری است که در کتابخانهٔ دولتی می‌باشد، کتاب گلستان شیخ سعدی را عربی نموده. خطوط آن‌مرحوم دست به دست می‌رود در فن سیاسی و حقوق بین ملل یگانهٔ عصر خود بود . انتهی .

اگر چه میرزاسعیدخان بانی و مسبب تألیف قانون ناصری بود لکن مؤلف و جمع کنندهٔ قانون ناصری مرحوم آقاشیخ‌علی‌شریعتمدار بود ، که هم آن مرحوم تفنگ ته پر را در ایران اختراع کرد و نیز ساعت معروف را مخترع بود و ما در این مقام از برای شرح حالات آن مرحوم فصلی علیحده ذکر می‌کنیم چه آن مرحوم را حقی بزرگ برمن بنده ثابت است و در این مقام همین قدر گوئیم مرحوم میرزاسعیدخان به ناصرالدین‌شاه گفت: سلاطین صفویه که ترقی و دوامی کردند نبود مگر باتفاق و اتحاد با ملت و عمل کردن به قانون ، شاه اگر اذن دهد یکی از علماء بزرگ را متکفل شویم مخارج و تهیهٔ اسباب او را ، تا قانونی بنویسد که تکلیف افراد مسلمین را حاوی باشد، از شاه و رعیت حاکم و محکوم و غیره. ناصرالدین‌شاه گفت: بسیار خوب چه بهتر از این. آنوقت مرحوم میرزا سعیدخان آن مرحوم را احضار کرده و قانون ناصری را تألیف نمود هنوز تمام نشده‌که میرزاسعیدخان بدرود زندگانی را گفت و خائنین دولت مانع شدند از اجراء قانون والیوم آن کتاب در کتابخانهٔ دولتی موجود است و ما متعقب براین فصل قدری از حالات مرحوم آقاشیخ‌علی را در فصلی علیحده می‌نویسیم و به‌طور فهرست ذکری از کارهای آن مرحوم می‌نمائیم و آن این است :

## فصل

### در حالات آقاشیخ‌علی مؤلف قانون ناصری و مخترع تفنگ ته‌پر

مرحوم مغفورمبرور، آقاشیخ‌علی بن‌الحاج‌مولی‌محمدجعفرالاسترآبادی، اعلی‌الله‌مقامه در سنهٔ هزارودویست و چهل‌ودو در بیست و دوم ماه شعبان در قزوین متولد شد. انعقاد نطفهٔ او در زمان رفتن مرحوم والدش به جنگ روس بود و او را ملقب به لقب سیف‌الدین، که اسم جدش بود نمودند. خاقان مغفور اظهار میل و شفقت نسبت به‌او بسیار می‌نمود حتی آن‌که یکی از دخترهای خود را مخطوبهٔ ایشان فرموده بود.

در حدت ذهن و هوش به مرتبه‌ای بود که در سن دوازده سالگی بعضی از مصنفات در علم عربیت از ایشان بروز کرده، در سن بیست سالگی پدرش فوت نمود و در این مدت خدمت آن مرحوم تلمذ می‌نمود و مکرر در حق ایشان می‌فرمود که: شیخ‌علی مجتهد یا قریب‌الاجتهاد است. بعد از فوت پدرش ریاست مسندی که امروز بین آقازاده‌ها معمول است برایش مهیا و حاضر بود، چه هم نوکر داشت و هم محرر و هم موقوفهٔ زیاد و هم خانهٔ پدری که ملجأ و مرجع دولت و ملت بود. کراراً محمد شاه آمد به خانهٔ مرحوم حاج‌ملامحمدجعفر و آن مرحوم در اندرونی مشغول مطالعه بود و شاه در بیرونی می‌نشست تا آقا از اندرون خارج می‌شد. با این ریاست موروثی آماده، مرحوم آقاشیخ‌علی پشت پا به آن زده و مشرف شد به عتبات عالیات و در حوزهٔ درس صاحب جواهرالکلام وارد شد تا فارغ‌التحصیل گردید و اجازهٔ مبسوطی از آن مرحوم و بعض دیگر ازعلماء آن عصر داشت و بعد از فوت مرحوم صاحب جواهرالکلام زمانی در حوزهٔ درس مرحوم حاج شیخ مرتضی حاضر می‌شد، تا در سنهٔ ۱۲۷۲ نیز از آن مرحوم مجاز شده و به طهران معاودت نمود. از آنجائی که اغلب اوقات مشغول تصنیف و تألیف بود حتی آن که قرب هشتاد

مجلد از مصنفات و مؤلفات آن مرحوم فعلا در دست است . با مردم کمتر مراوده می‌کردند و با اولیاء دولت و ابناء سلطنت آمد و شدی نداشت و چون در آن دوره امر ریاست و سهولت معیشت گویا منحصر به مراوده بود ، لهذا در کمال انزوا و عسرت گذران می‌فرمود و به جزئی مستمری که از دیوان برایش مقرر بود گذران می‌کرد .

تا آنکه جمعیت و عیال زیاد شد به خیال کسب افتاد اختراع تفنگ ته پر و ساعتی که به اسم شب کوك بود کرد ، که هر کس آن اسم را بداند بی خطر بگذرد و الا به چنگ ساعت گرفتار شود . آن ساعت را در قریهٔ دزاشیب شمیران ساخت که همهٔ رجال دولت مشاهده کردند، تفنگ ته پر را وقتی که داد به ناصرالدین‌شاه ، پادشاه اول ملتفت نشد ، خود آن مرحوم گرفت و فشنگ را گذارد و خالی کرد ، پادشاه از خوشحالی از جای برخاسته و گفت این آقا از ابوعلی‌سینا گذرانیده است . ناصرالدین‌شاه تفنگ را گرفته و به خارجه فرستاد . پس از یك سال دو تفنگ مثل آن از خارجه آوردند . ناصرالدین‌شاه یکی را برای آن مرحوم فرستاد که الحال نزد فرزند ارجمند آن مرحوم جناب آقاشیخ‌محمدرضای‌شریعتمدار موجود است، چشم آن مرحوم که به تفنگ افتاد دنیا در نظرش تیره و تار شد و از روی تأسف و تحسر دست بر دست زد و به گریه افتاد ، که ای وای من خواستم خدمتی به اسلام کنم حالا معلوم شد چوب به دست دشمن دادم . ناصرالدین شاه ملتفت شد که بد کرده است ، در مقام اعتذار بر آمد . آن مرحوم گفت می‌توانم کالسکه‌ای اختراع کنم که او را کوك کنند یك فرسخ راه را طی کند ، آن وقت چند دقیقه بایستد از چهار طرف درهای آن باز شود از هر طرفی چند گلوله توپ خالی شود، آن وقت درهای آن بسته شود و به مکان خود برگردد، لکن اظهار این صنعت وقتی خواهد بود که پادشاه تهیهٔ قشون خود را دیده و متقبل شود که با یکی از دول دشمن جنگ کند ، لااقل شهرهای ایران را پس بگیرد . ناصرالدین‌شاه گفت ما جز با رعیت خود دیگر با کسی جنگ نداریم و به اندازهٔ آنها هم توپ داریم . لذا دماغ آن مرحوم سوخته و رفت در مازندران و در آنجا مشغول رعیتی و زراعت شد و در خیال بود که بعضی اسباب‌ها و آلات برای زراعت اختراع کند که مرحوم میرزاسعیدخان وزیر امور خارجه شاه را به خیال قانون انداخت چنان که سابقاً ذکر شد و به شاه عرض کرد که ترقی سلاطین صفویه برای این بود که با ملت همراه بودند ، اگر پادشاه با علماء متفق شود و قانونی از آنها بخواهد که اهالی ایران از آن قانون تخطی ننمایند ، هر آینه سلطنت و مملکت ترقی فوق‌العاده می‌کند . محسنات این امر را مرحوم وزیر به شاه رسانید تا شاه کمال اشتیاق را حاصل نمود و امر نمود که البته بزودی باید یك عالم با علم و عمل و صاحب هوش و فراست قانونی در اسلام بنویسد که تمام بلاد از روی آن عمل نمایند . وزیر به عرض رسانید که چنین کسی که اعلیحضرت می‌خواهید امروز آقا شیخ علی است که

مازندران رفته و خیال توقف در آن سامان را دارد. باری به اصرار و امر شاه آن‌مرحوم را آوردند به طهران و در نزدیکی خانهٔ وزیر ، خانه و مایحتاجی فراهم کردند . کتابی در قانون اسلام از عبادات و سیاسیات و عادات و معاملات جمع کردند ، حتی تکالیف‌جمیع اصناف و طبقات خلایق را ، از نوکر و سرباز و رئیس و سلطان و حکام و قشون نوشتند که دراین اثناء مرحوم میرزاسعیدخان به رحمت ایزدی پیوست. پادشاه مطالبهٔ کتاب را کرد بعد از ملاحظهٔ امر به طبع و اجرای آن فرمود و پسر وزیر را مأمور این کار کرد که امین‌السلطان به شاه رسانید این کتاب استقلال دولت و سلطنت را منافی است و امر به دست ملت می‌افتد دیگر پادشاه تصرف در امور نمی‌تواند بکند مگر مواجبی بگیرد و شکاری‌بکند سلطنت قاهره که‌ودیعهٔ الهی است و نعمت خدادادی‌است و دست رنج اجدادی‌است از میان خواهد رفت . به این جهت ناصرالدین‌شاه خائف شد و آن کتاب را در کتابخانهٔ دولتی ضبط کردند و الی‌الان موجود است . بعد از مدتی باز ناصرالدین‌شاه پیغام داد برای آقاشیخ‌علی‌که آن کتاب را به آخر برسانید . مرحوم آقاشیخ‌علی جواب داد آن‌که‌کتاب را مؤسس بود وزیر بود که مرحوم شد مرا دیگر آن توانائی نیست .

باری آقاشیخ‌علی دریائی بود از علم و هنر ، نگارنده در سال آخر عمر ایشان گاه گاهی خدمت آن مرحوم می‌رسیدم و بعضی اشتباهات را از ایشان پرسیده پس از قدری‌تأمل آن را حل می‌فرمود . از نصایح آن مرحوم به این بنده یکی این بود که هیچ وقت در فضولات عیش نسیه و قرض مکن مثلا اگر استطاعت داری قلیان بکش ، چای صرف کن پلاو بخور و به مردم بده اما اگر نداری قرض و نسیه مکن بلکه به اصول زندگانی قناعت‌کن. خلاصه آن مرحوم در سال ۱۳۱۸ بدرود زندگانی فرمود .

در زمانی‌که آقاجمال بروجردی‌بابی آمد به طهران و از طرف دولت مجلسی رسمی تشکیل یافت که علماء با آقا جمال مباحثه کنند ، از مرحوم آقا شیخ‌علی خواستند‌که کسی را معین فرمایند تا با آقا جمال مباحثه نماید . آن مرحوم برادر کهتر خود آقاشیخ‌محمد حسن‌شریعتمدار را انتخاب نمود، مرحوم شیخ‌محمدحسن‌شریعتمدار با حضور چند نفر از علماء طهران در آن مجلس حاضر شده و مذاکرهٔ آن مجلس به مسئله هر و بر اختتام یافت ، فبهت الذی‌کفر. باری از مخترعات آن مرحوم تفنگ ته پر و ساعت دزد بگیر و کالسکهٔ خودرو جنگی و قبله‌نمای معروف که هم قطب و قبله را نشان می‌داد و هم ظهر و درجات را معین می‌نمود و هم خواص دیگر داشت .

دیگر تختی بود که وصیت کرد روی همان تخت او را غسل دهند، این تخت هم تخت خواب و هم درشکهٔ خانگی و هم ذخیره و صندوق و هم محل مأکول و مشروب و هم در گرما و سرما آدمی را حفظ می‌نمود . دیگر آن که مدعی شد اگر از او همراهی کنند اسبابی اختراع کند که آب تهران را به کوه توچال برساند و یخ آن را به شهر طهران

بیاورد ، بعضی به خیال افتادند که ایشان را ببرند به خارجه از ترس آن که شاید از لابدی راضی شود آن وقت مخترعات ایشان به دست خارجه افتد روانهٔ عتبات عالیات شد . در آنجا باز محرك ایشان شدند و پولی هم به قدر ششصد تومان به ایشان دادند که بروند به اسلامبول ، وعده دادند که بیایند طهران و از طهران بروند. پس از آنکه آمدند به طهران مرض و یا تمارض مانع ایشان گردید و به حال فقر و پریشانی از دنیا رحلت فرمود و راضی نشد که اعمالش به دست خارجه افتد .

گویند ناصرالدین‌شاه پس از آنکه ساعت معروف ونمونهٔ کالسکه را دید برای این که دماغ آن مرحوم را بسوزاند گفت حیف صد حیف که فکر شما در مقام صنعت صرف شود شما باید این هوش خداداده را مصروف دین و علم و مذهب بفرمائید .

ازآن مرحوم شنیدم که گفت: به ناصرالدین شاه گفتم اگر مخارج یك مدرسه را بدهید من یك مدرسه تشکیل می‌دهم که در هر اطاقی از آن مدرسه یك علم صنعتی تدریس شود و پس از زمانی قهراً صنایع ایران در تحت علمیت خواهد آمد . و نظر آن مرحوم به مدرسهٔ دارالفنون بوده، ولی ناصرالدین‌شاه چون دید این مدرسه اگر منعقد گردد اصلاح اهالی ایران را منتج خواهد گردید ، لذا جواب داد حیف است که فکر شما در جزئیات خراب شود. به هر جهت دماغ آن مرحوم سوخت چنان که دماغ دیگران سوخته گردید رحمةالله‌علیه .

# فصل

## در حالات اکفی‌الکفاة احمی‌الحماة بیدار کنندۀ ایرانیان مرحوم میرزا ملکم‌خان

ادیب کامل و اریب فاضل جامع محاسن بیان و معانی بیت‌العتیق دانش و بینش را بانی میرزاملکم‌خان اصفهانی، شرح خدمات لایقات آن مرحوم در جنبش خفتگان و بیداری ایرانیان دفتری علیحده را درخور است. می‌توان گفت اول کسی است که تخم قانون در این سرزمین کاشت چنان‌که میرزاملکم‌خان قانونی معروف گشت.

این شخص نجیب در سال ۱۲۴۹ هجری در اصفهان متولد شده، پدرش میرزایعقوب خان، ارمنی بود، مسلمان شد. اسباب تحصیل پسرش ملکم را از همان طفولیت به خوبی فراهم نمود. علوم مقدمات را به مراقبت و شوقی تمام دو سه سال تحصیل نموده در سن ده سالگی به پاریس رفته و درمدارس پاریس به تحصیل انواع علوم وتعلم فنون علوم‌پرداخته به یمن استعداد در علوم ریاضی و حقوق و فنون ادبیه و روابط و تنظیمات دول ماهر و ممتحن و مورد تحسین و تمجید علماء و اساتید فن گردیده وقتی مراجعت به ایران نمود به‌شرف مترجمی مخصوص حضور همایونی نایل و در اندك زمانی طرف اعتماد دربار ایران و دخیل مسائل مهمۀ دولتی شد، و در سفارت مرحوم فرخ‌خان‌امین‌الدوله، به سمت مستشاری مأمور فرنگستان گردیده و با عموم دول فرنك و امریکا از طرف دولت علیه عهدنامۀ دوستی و تجارتی بسته، در سنۀ ۱۲۷۶ وقتی که بدربار ایران معاودت نمود، محرم و محل اعتماد اولیای دولت علیه ومؤسس بعضی قواعد جدیده و رسوم مفیده شد.

اغلب از صنایع و بدایع عصر جدید را از فرنگستان به ایران او جلب نمود به‌خصوص تلگراف را که او در این مملکت دایر نمود، در قواعد تنظیمات دولت کتابچه‌های‌متعدد

نوشت ، در امور وزارت خارجه رسم تحریر را به اسلوبی تازه در آورد . پس از چندی اقامت و تقلد خدمات در دربار ایران به سمت سفارت و کارپردازی مأمور مصر شد ، تا زمان صدارت مرحوم میرزاحسین‌خان‌مشیرالدوله احضار به دربار و به مستشاری صدارت عظمی منصوب و در جلایل امور ملك و معظمات مهام دولت دخیل و مشاور و هنگام مسافرت ناصرالدین‌شاه به فرنگستان که مبادی سال ۱۲۹۰ بود به سفارت فوق‌العاده مأمور دربار دول اروپ گردید . بعد از مراجعت شاه به ایران سمت سفیر و وزیر مختاری مأمور به اقامت در دربار لندن و وینه و برلن شد. و در سفر ثانی ناصرالدین‌شاه به فرنگستان جنابش به سمت وکالت مختاری دولت علیه که اعظم مناصب دولتی است، مأمور کنگرهٔ برلن گردیده در محل توقیر کامل و به اجرای مقصود دولت علیه بر وجه‌اکمل موفق و نایل آمد، و چون خوب از عهدهٔ مأموریت خود برآمد به منصب جلیل سفارت کبری و رتبهٔ والای پرنسی و خطاب نبیل جناب اشرف ، که مرادف با آلتسی است فایز و مفتخر گردید .

ظل‌السلطان درتاریخ مسعودی خود گوید :

میرزاملکم‌خان ، پسر میرزایعقوب‌خان معلم زبان فرانسهٔ من است ، که ارمنی بوده و مسلمان شده ، و نیز گوید این شخص از نجبای ایران است ، خانوادهٔ ملکم‌ها در ایران مشهور و معروف هستند.این شخص فیلسوف و معلم اول است ، خالی از اغراق به عقیدهٔ من مثل ارسطاطالیس و افلاطون است. بلکه علوماتی که امروز هست و آن روز نبوده در هر دوهزار سه‌هزار سال قبل بر آنها برتری دارد. بسیار با کمال در چندین زبان خارجه معلم است حقیقة مثل زبان فرانسه و انگلیس و غیره و قوهٔ نطاقی او را کمتر کسی دارد و اگر هم دارا باشد بر او برتری ندارند .

در تمام عمر به وطن عزیزش و به پادشاهش جز پاکبازی و خدمت و حق گوئی و حق‌شناسی کاری نکرد لکن چون دنیا همیشه با پاکان و نیکان بر خلاف است الخ .

در فضل آن مرحوم شبههٔ نیست‌و حرفی است که جملگی برآنند. لکن فضیلت دادن شاهزادهٔ مزبور او را بر افلاطون و ارسطو خالی از اغراق و اطراء نیست و برتری دادن او را بر همهٔ معاصرین نیز از محسنات شعری است .

چیزی که ما را وادار می‌کند به مدح او ، فقط سبقت اوست در انتشار لفظ قانون و جد و جهد او ، و آثار او از مکتوبات و مرباهای او و از سعادت او بود که نمرد و دید مقصود خود را و دروید کشتهٔ خویش را .

در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه مشارالیه مجلسی در طهران تشکیل داد و نام آن را فراموش خانه نهاد . خواست به توسط این مجلس اتحاد کاملی بین ارباب حل و عقد

اندازد و نفاقی را که میان ملت و دولت و بین درباریان بود مرتفع سازد . بلکه به این بهانه شروع در اصلاحات نماید لکن افسوس که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود . منافقین درباری و دشمنان ترقی او را بدخواه دولت قلم داده، مجلس و فراموشخانه‌اش را به طاق نسیان و عدم گذاردند . اگر چه بر بعضی امر مشتبه است که می گویند : میرزا ملکم‌خان خواست مجمع فراماسون را تشکیل دهد ، لکن دانشمندان و خرده بینان به خوبی می‌دانند که مقصود ملکم‌خان تشکیل مجلسی بود موسوم به فراموشخانه ، نه مجمع فراماسون، چه افتتاح فراماسون در شهری یا مملکتی منوط و بسته به اجتماع عده‌ای از اعضاء و صاحبان مناصب عالیهٔ مجلس‌عالی است و در آن زمان در طهران بلکه در ایران آن عدهٔ معهود موجود نبود و شرایط افتتاحش معدوم و نیز مقصودش از تأسیس فراموشخانه فقط اتحاد ایرانیان بلکه در باریان ایران بود و معلوم است که مقاصد اجزاء فراماسون راجع به اتحاد نوع بشر و انجمن انسانیت است .

در تاریخ مسعودی نوشته است : این میرزاملکم‌خان مترجم و جزو اعظم و نایب اول و مستشار فرخ‌خان‌امین‌الدوله بود. در سفر سفارت کبرای پاریس خدمات بزرگ در بستن عهدنامه میان دولت ایران و انگلیس کرد. در مراجعت از برای این‌که شاید این تخم نفاق و شقاق که در ایران روئیده و به قسمی ریشه دوانیده که ریشهٔ خانوادهٔ چهار هزار ساله را کنده از میان بردارد ، مجلس فراموشخانه قرار داد که شاید مردم برادر و برابر و خیرخواه یك دیگر بشوند بیچاره ندانست که :

بدبخت اگر مسجد آدینه (۱) بسازد یا سقف فرود آید و یا قبله کج آید.

ایرانی‌های مبغض بدبخت حقیقی این بیچارهٔ پاکباز را بکشتن دادند. خدا نخواست نوعی به اعلیحضرت پادشاه خدمات و پاکبازی او را خیانت قلم دادند که مجبوراً وطن عزیزش را که واقعاً بسیار دوست می‌داشت و ولینعمت تاجدارش را زیادتر از وطنش می‌خواست ترك داد و وداع گفته به غربت رفت . انتهی .

از علم سیمیا و شعبده بی اطلاع نبود ، یکی از دوستانش گفت : میرزا ملکم‌خان ، ناصرالدین‌شاه راکه طفلی بود مایل به این بازی‌ها دید، خواست او را مشغول سازد به‌این امور عجیبه و غریبه و ضمناً مقاصد خود را اجراء دارد ، که دست طبیعت به سینهٔ او زد و او را به ممالك بعیده انداخت .

میرزاملکم‌خان زمانی که در طهران بود از مرحوم آقاسیدصادق‌طباطبائی وقت ملاقات خواست و آن مرحوم وقت نمی‌داد و به مسامحه می گذرانید و شاید ملاقات و مجالست میرزا

(۱) معروف آدینه با دال است و این غلط مشهور است چه مسجد جمعه غلط است و مسجد جامع است جز آنکه آذینه با ذال خوانده شود یعنی محکم و مرتفع بعضی هم آگینه با کاف فارسی خوانده‌اند .

ملکم‌خان را بر خود حرام می‌دانست .

تا این که در روزی که مرحوم آقاسیدصادق به شمیرانات رفتند در دربند به خانهٔ آقاسیدعلی‌دربندی ورود فرموده بود . پیشخدمت خبر داد که میرزاملکم‌خان حاضر و ربع ساعت وقت برای ملاقات حضرت آقا می‌خواهد ، در این هنگام خود میرزا ملکم‌خان در روی مهتابی در مقابل حضرتش دیده شد که حضرت آقا از پذیرائی ناگزیر گردیده ، مشارالیه با حضرت حجةالاسلامی خلوت نمود و در را به روی اغیار بستند. ربع ساعت وقت منجر به پنج شش ساعت گردید . در این اثناء کراراً میرزاملکم‌خان عازم رفتن می‌شد و حضرت‌آقا او را مانع می‌گردید. مذاکرات آن دو را کسی ندانست لکن از آن روز حالات حجةالاسلام طهران به کلی تغییر نموده و در راه و مقصود میرزاملکم‌خان هم خود را داد و هم پسرش را. از این رو گویند مرحوم آقاسیدصادق و خلف عالی‌مقامش آقامیرزاسیدمحمد را نسبتی بود به فراماسون. چنانچه از حالات و اقدامات حضرت آقای آقامیرزاسیدمحمد طباطبائی می‌توان استنباط نمود که این رئیس بزرك اسلام را چه مسلکی و چه مقصودی در نظر است .

باری میرزا ملکم‌خان از خوب راهی وارد شد و منظور خود را بر وجه اتم و اکمل جاری ساخت چه منقلب کردن رئیس اسلام را با رسیدن به مقصود توأم دید و آن مقدمات را نتیجه این است که مشهود می‌گردد .

ودیعهٔ میرزاملکم‌خان از مرحوم آقاسیدصادق به ارث رسید به جناب‌آقامیرزاسیدمحمد و از ایشان به جناب آقا میرزامحمدصادق مدیر روزنامهٔ مجلس . چنانکه در شرح حالات جناب آقامیرزامحمدصادق ذکر خواهد شد. میرزاملکم‌خان در خیال بود چند نفر از علماء و رؤسای ملت راهم منقلب نماید دیگر وقت ودشمن فرصت نداد و به همان یك‌نفر قناعت نمود.

در وقتی که ملکم‌خان در پای‌تخت ایطالیا مقیم بود پدرش میرزایعقوب‌خان دراسلامبول بدرود زندگانی گفت . او را در مقبرهٔ ارامنه دفن کردند پس از اطلاع میرزاملکم‌خان از فوت پدر به‌اسلامبول رفته و نبش قبر پدرش را کرده، او را به مقبرهٔ مسلمانان‌نقل داد .

یکی از معاصرین چنین نوشته‌است : مقام پرنس ملکم‌خان در ایران همان مقام ولتر و ژان‌ژاك و لرد ویکتورهوگو است در ملت فرانسه و همان قسم که ملت فرانسه به آن دانشمندان افتخار دارد ملت ایران هم به این یگانه دانشمند می‌نازد و شاهد مدعای ما همان کلمات حکیمانهٔ او است که از او به یادگار مانده‌است و فرضاً بعد از این هم هزار نفر امثال او در وطن عزیز ما پیدا شود ، باز به مقتضای الفضل‌للمتقدم فضیلت اولیت او را ثابت است . چرا که در وقتی ساز تمدن آغاز نمود که از هزار نفر یك نفر به این مراتب آشنا نبود و کلمات او اثری شایان در قلوب ایرانیان نمود و تا همین اواخر با ضعف مزاج و غلبهٔ شیخوخیت از انجام مأموریت خود از خدمت به عالم تربیت و تشیید

مبانی آدمیت خودداری نکرد و مرد در حالتی که نام گرامی او تا ابد زنده و آثارش تا قیامت پاینده است و ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام او. روزنامهٔ قانون و سایر نوشتجات میرزاملکم‌خان اقوی شاهدی است بر فضل و دانش‌و وطن دوستی و ملت پرستی او.

در سال ۱۳۲۶ در رم پایتخت ایطالیا پس از آن‌که وصیت نمود که مرا برحسب آئین مسلمانان کفن و دفن کنید، بدرود زندگانی گفت و از این دارفانی به‌دار باقی شتافت، رحمةالله‌علیه.

نام نیکو گر بماند ز آدمی        به کزو ماند سرای زرنگار

یك پسر، مسمی به فریدون و سه دختر از او به جا ماند. پسرش جوانی دانشمند و از ارث پدر بی بهره نیست، لکن اولاد روحانی آن مرحوم در ایران متعددند. نوشتجات میرزاملکم‌خان لاتعدولاتحصی است چون اکثر آنها طبع شده‌است لذا ما از درج آنها در این موقع صرف‌نظر نمودیم.

روزنامهٔ شرف در نمرهٔ ۴۶ مورخهٔ ۱۳۰۳ می‌نویسد: جناب اشرف پرنس میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله سفیرکبیر دولت علیه ایران مقیم دربار دولت فخیمهٔ انگلیس.

و از این القاب مستفاد می‌شود که در بیست و شش سال قبل از این میرزاملکم‌خان دارای مقامی بس عالی بوده و خدماتش منظور دولت بوده‌است.

شمس‌الکفاة بدرالثقات بیدار کنندهٔ ایرانیان

## مرحوم حاجی‌میرزاعلی‌خان‌امین‌الدوله

که دولت ایران را رکنی رکین و ملت را سرپرستی بزرگ بود

در سنهٔ ۱۲۶۰ در طهران متولد شده ، پدرش مرحوم میرزامحمدخان‌مجدالملک ، از خانواده‌های نجیب قدیم ایران که همیشه در خدمت دولت بوده‌اند .

در مبادی عمر به قدر میسور تحصیلات معمولی و متداولی مملکت را نموده، به‌علاوه به واسطهٔ فرط میل ترقی و تمدن امروزی به تحصیل زبان فرانسه و معلومات عصر جدید پرداخت . از نوشتجات حکما و ادبا و فلاسفهٔ آن سرزمین حظ وافی و توشهٔ کامل برداشت. این آدم در سلیقه و تتبع در دورهٔ خویش مقدم همه بوده، وضع رفتارش خیلی سالم و با متانت و اغلب معایب و ایراداتی که در همگنان خویش می‌دید به طور کنایه ادا می‌نمود . در وقت محاوره اغلب متبسم و به قدری خوش مشرب بود که اگر روزهای متمادی کسی با وی جلیس و انیس بودی خستگی و کسالت احساس نمی‌نمودی . این مرد دانشور به قوت قلم و رشاقت کلام ممتاز و معروف و صاحب رسایل عدیده در مسائل پلتیك و سیاست است . منجمله رسالهٔ مجدیه که در آن وضع مملکت ایران را در مستقبل شرح می‌دهد و فی‌الحقیقه آنچه در این چند رساله مشهود می‌گردد همه را پیش‌بینی و پیشگوئی نموده‌است، با عباراتی شیرین و بیاناتی مطبوع و دلکش که خواننده و شنونده را به وجد می‌آورد . گویند تألیف کتاب حاج بابا را آن مرحوم باعث شد ، به هر جهت در بین ارباب ترسل و انشاء و صاحبان قلم مرتبه‌ای بلند و مقامی ارجمند دارد . در مبادی‌عمر که بدایت عهدناصرالدین‌شاه بود به اقتضای لیاقت فطری و وفور عقل و هوش طبیعی و دانش کسبی که سرآمد مقامات عالیهٔ انسانی است سزاوار عنایت و درخور الطاف مخصوصهٔ خسروانی آمده سالها در خلوت خاص سلطنت مشغول خدمت و منشی مخصوص حضور همایونی بود و ضمناً از سلك و سلیقه و سرائر مکنونات خاطرخطیر پادشاهی و اسرار ملکی و سیاسی و مصالح مملکت خبرت و بصیرتی

به‌سزا حاصل نمود و اکثر ایام تا ساعت پنج و شش از شب در خلوت همایونی بسر می‌برد.

در سال ۱۲۹۰ حسب‌الاستحقاق به لقب امین‌الملکی و منصب وزارت رسائل نایل‌شد. ادارهٔ پست که از بدو تشکیل دولت ایران ، جز زمان امیر نظام هیچگاه مرتب و منظم نبود و اکثر موجب تحمیلات بر رعایا و اهالی قری و دهات وسط راه می‌شد در همان اوقات‌به عهدهٔ کفایت و کاردانی معظم‌له مفوض و واگذار شد . در اندك مدتی از یمن همت و حسن سیاست او چون ادارهٔ پست یکی از ممالك فرنگ مرتب و منظم و یکی از ادارات بزرگ دولتی محسوب شد خود و دولت را به منافع بسیار رسانید و رعایا را از جور و تعدی‌آسوده نمود . تجار را که بدون پست، تجارتشان بی‌رونق بود رونق بخشود و وسیلهٔ آگاهی و اطلاع را فراهم نمود .

این بندهٔ نگارنده دو امر راجع به پستخانه‌را از آن مرحوم دید که دیگر درخواب هم نخواهم دید : یکی آن که پست کرمان به طهران و از طهران به‌کرمان هفت الی‌هشت روز می‌رسید، کاغذی یا امانتی که از کرمان به طهران می‌فرستادند پانزده روزه جوابش می‌رسید. بعد از آن زمان هشت روز به بیست روز و پانزده روز به چهل و پنجاه روز رسید و الی اکنون همین‌طور است .

دیگر آن که اشخاصی‌که در پستخانه موظف بودند و مواجبی داشتند پس از مردن آنها به ورثهٔ او می‌دادند و قطع نمی‌کردند و اگر وارثی قابل داشت به جای موروث‌برقرار می‌فرمودند و روزبروز دخل پستخانه زیادتر و دولت را از این راه فایدهٔ معتدبه حاصل می‌گشت .

در سال هزار و دویست و نود و پنج ۱۲۹۵ «ویکتور امانوئل» پادشاه ایطالیا وفات نمود و اعلیحضرت « هومبرت » به جای پدر بر سریر سلطنت جلوس نمود . آن مرحوم از طرف دولت ایران به سمت سفارت مخصوص برای ابلاغ تعزیت از فوت ویکتورامانوئل و تهنیت جلوس هومبرت مأمور دربار ایطالیا گردیده، این خدمت عمده را چنانکه باید و شاید انجام داد پس از مراجعت، زیاده مورد اشفاق و الطاف ناصرالدین شاه شد . ادارهٔ دارالشورای دولتی و وساطت تبلیغ اوامر سلطنت به‌مجلس شوری نیز به عهدهٔ امانت و لیاقت او مفوض آمد. وزارت وظایف و اوقاف ممالك محروسه نیز در سال هزار و دویست و نود و هفت ۱۲۹۷ ارثاً و استحقاقاً ضمیمهٔ سایر مشاغل و اعمال او گردید .

در سال هزار و دویست‌ونود و نه ۱۲۹۹ که مراتب دانائی و کاردانائیش گوشزد خاص و عام و به اتفاق دانشمندان خبیر نمرهٔ اول سیاسی عصر خود گردید به لقب جلیل‌امین‌الدوله ملقب گردید . و یوماً فیوماً صیت و آوازهٔ عقل و درایتش افزون شد تا آن که در سال ۱۳۰۴ به ریاست مجلس وزراء و دارالشورای کبری که اعظم مناصب دولتی بود منتخب گردید .

در اسفار ناصرالدین‌شاه به فرنگستان ملتزم رکاب و در دربار سلاطین و مجالس بزرگ رسمی، به خوبی و شرف پذیرفته شد و روز به‌روز در ترقی بود تا آن که کوکب نحوست ایرانیان از افق شرارت و تغلب طلوع کرد و روزگار بنای کج رفتاری نهاد. زمام امور جمهور به دست فرومایگان افتاد، شارلاتانی رواجی وسیع یافت، حیله و دسیسه و ایذاء مردمان بزرگ مرسوم و معمول گشت. هرکس و ناکس تکیه بر جای بوذرجمهر و خواجه‌نظام‌الملك زد، کار مملکت از نظم و ترتیب افتاد. این مرد معظم که مستقبل حال و وخامت مآل را مشاهده نمود، از امور افسرده و ملول گشته مداخلهٔ در مهام امور کمتر می‌فرمود و جز در مواقع لازمه چندان به دربار نمی‌رفت و به حال ملك و ملت افسوس می خورد. چندی بعد مسئلهٔ دخانیات و انقلاب آن ایام واقع شد که نتیجهٔ طمع خود غرضان بود و احداث اختلاف بین ملت و دولت شد. دانست که مباشرت این گونه پست‌نژادان چه نتیجه خواهد داد، ناچار صبر و شکیبائی پیشه کرد و نظر به تکالیف و فرایض لازمهٔ وطنیه از قبیل احداث راه آهن و کارخانهٔ قندسازی و حفر چاه آرتیزان و غیره نفس را مشغولیتی خواست بدهد ولی دشمن دولت و ملت ایران به هر حیله که دانست و هر وسیله که توانست موانع فراهم نمود و این گونه کارها را که موجب ازدیاد صنایع و ثروت وطن بود مخل گردید.

ناصرالدین‌شاه که از عهد وزارت حاج‌میرزاحسین‌خان‌سپهسالار عازم و جازم براجراء قوانین اساسیه بود امر نمود که معزی‌الیه کتابچه‌ای راجع به مواد قانون نوشته تا در موقع اجراء گذارده‌شود. آن مرحوم کتابچه را به وجهی مرتب نمود که دشمن و دوست بر علو مقام نویسنده و براعت و طول ید و وسعت افکار او مقر و معترف شدند. در نزد اولیای امور و پادشاه مورد الطاف و اشفاق گردید. امر حتمی صادر شد که موادش در مقام اجرا آید. آن‌کس که هماره مانع ترقی وطن بود به اغراض نفسانی و خیالات شیطانی انواع افائك و اکاذیب و اقسام مکر و تزویر به کار برد تا این کار را برهم زد و بنیان این اساس مقدس را به تیشهٔ بیداد خراب نمود.

و نیز در همان اواخر ترتیب صحیحی برای نوشتجات شرعی و عرفی و تجارتی مقرر نموده، به‌عرض رسانیدند دستخط شاه صادر شد که به ریاست معظم‌له اداره‌ای تشکیل یابد که مرجع نوشتجات بوده موافق دول متمدنه تمبر زده در دفاتر متعدده ثبت و ضبط شود و چنان شالودهٔ این عمل محکم بود که معزی‌الیه صریحاً فرموده بود، که اگر مطابق این قانون رفتار شود تا پنج سال دیگر مطلق دعاوی در ممالك ایران از جهت اموال و املاك موقوف و متروك خواهد شد. باز عدو عالم انسانیت سنگهای عظیم در جلو چرخ کالسکهٔ تمدن انداخته این را هم ممانعت نموده از موقع اجراء انداخت.

خلاصه اگر یك عقده و گرهی را از قلب ملت و دولت می‌گشود دیگری هزار گره

محکمتر می‌زد هرچه می گشاد آن می‌بست. دانست هرچه زحمت بکشد تمام بیهوده خواهد شد ، پس بالکلیه از امور کناره جست. وزارت وظایف و اوقاف را به برادر والاگهرخود مجدالملك و وزارت پست را به عهدهٔ پسرش معین‌الملك تفویض نمود و بکلی از همهٔ مشاغل دوری جست . معذالك ناصرالدین‌شاه همواره وجود آن مرحوم را مغتنم می‌شناخت و در معظمات امور صوابدیدش را بر رأی دیگران مقدم و ترجیح می‌داد .

در اواسط سال پیچی‌ئیل ۱۳۱۳ به وزارت و پیشکاری آذربایجان منصوب و از عهدهٔ نظم و ادارهٔ آن مملکت به خوبی برآمد . این سفر برای او حکم تبعید را داشت چرا که امین‌السلطان مصدر امورات دولت بود و امین‌الدوله را منافی خیالات فاسد خیانت‌آمیز خود می‌دید .

باری قدوم میمونش آن صفحه را چون باد بهاری پر از گل و ریحان نمود، تا آن ایام اهالی آن سامان از تمدن و تربیت و وطن پرستی و ترقی و تقدم، سخنی نشنیده بودند و از این عوالم بکلی بی‌خبر بودند. در اندك مدتی بذر تمدن را کاشته چنانکه امروز وطن پرستی و تمدن‌خواهی اهالی آذربایجان ضرب‌المثل است و فتوت و جوانمردی آنها صحایف تواریخ و صفحات عالم را فرا گرفت .

در یازدهم ذی‌القعده ۱۳۱۴ که سال دویم سلطنت مظفرالدین‌شاه بود به طهران احضار و به ریاست وزراء و بعد به وزارت اعظم و سپس در رجب ۱۳۱۵ به مسند صدارت عظمی متمکن آمد . امر اکید از طرف مظفرالدین‌شاه صادر شد که بر وفق نقشه‌جاتی که سابقاً در عهد ناصرالدین‌شاه کشیده بود به اصلاح امور ملك و ملت پردازد . نخست به جهت انتشار معارف و علوم انجمن معارف را تشکیل و مدرسهٔ رشدیه را تأسیس فرموده دوازده هزارتومان از کیسهٔ همت خود بدواً صرف نمود و تاکنون آن مدرسه دائر است .

جراید را زیاد نمود و تأمین به صاحبان جراید داد (وماهی‌الالمحة وتغیب) به جهت اصلاح عمل گمرك که تا آن هنگام اجاره و کرایه بود چند نفر مأمور از دولت بلژیك کنترات نمود . از تغلب مستوفیان و ارباب دفتر شدیداً جلوگیری کرد . ناصرالملك را که با اطلاع از علوم جدیده و قوانین دول و ملل و فنون اقتصادیه و سیاسیه و اداریه وحید و طاق است به وزارت مالیه انتخاب نمود . در مدتی اندك چهارصد هزار تومان وجوه تغلبات اهالی دفتر پیدا شد. دست تعدی حکام را به واسطهٔ مراقبت و نظارت شدیده کوتاه نمود . چون ارادهٔ ازلیه هنوز به طلوع نیر اقبال ایرانیان تعلق نگرفته بود و مقدرشان بود که چندی دیگر حال ملك و ملت آشفته‌تر گردد، لذا بدخواهان ملت و دولت و دشمنان تمدن و تدین و خودپسندان با غرض و بدنفسان پر مرض که وجود این شخص معظم مانع منافع غیر مشروعه و تغلبات و دسایسشان بود از هر طرف چون شیطان مارد بنای اغوا نهادند و به حمل اکاذیب و افائك عوام و خواص ملت را برضد این اصلاحات که همه نفع

و بهرهٔ خودشان بود دعوت کردند . مقربان حضرت و اجزاء خلوت همایونی جمعی به واسطهٔ برنیاوردن مقاصد و منویات فاسده از قبیل اضافه مواجب و انعام و تیول و غیره کینه در دل داشتند و پاره‌ای دیگر نیز فریب وعده و وعید خائن دولت و ملت و بر همزن حوزهٔ جمعیت را خوردند. در نزد مظفرالدین‌شاه آنچه توانستند به هر اسم و هر عنوان بی شرمانه عرضه داشتند و از خدا و سلطان آزرم ننمودند. اغراض شخصی و هواجس نفسانی را بر ترقی دولت علیه و آسایش رعایا که هموطنان آنها بودند مقدم داشتند .

مرحوم حاج شیخ‌محسن‌خان‌مشیرالدوله به واسطهٔ عداوتی که داشت به مظفرالدین‌شاه عرض کرد که اگر امین‌الدوله یك ماه دیگر بر مسند صدارت دائم و متمکن باشد دولت قاجاریه را منقرض خواهدنمود و این ادعا مصادف شد با رسیدن لایحهٔ امین‌الدوله به شاه که در آن نوشته‌بود اول باید مواجب شاه معلوم و معین باشد ، تا سایر تکالیف معلوم گردد. در این هنگام اجزاء خلوت به شاه عرض کردند که: پادشاه ایران همه وقت مواجب می‌داده‌است و رعایا از سفره و عطایای او متنعم بودند حال باید ملت مواجب به پادشاه بدهد و پادشاه مواجب‌خور ملت گردد ، این نیست جز این‌که امین‌الدوله در خیال است استقلال سلطنت را مضمحل نماید . آن اظهار حاج‌شیخ‌محسن‌خان و این سعایت مقارن شد با ضدیت و کدورت بعض علماء و اظهار عداوت از طرفین .

دیگر آن که مرحوم‌امین‌الدوله یك زمانی به مرحوم مظفرالدین‌شاه اظهار داشته‌بود که صلاح دولت ایران است که با دولت عثمانی متحد گردد و سلطان عثمانی را به‌سمت امیرالمؤمنینی وخلیفهٔ‌اسلام بشناسد. این مکنون هم در ضمیر مظفرالدین‌شاه طوری دیگر جلوه کرد . ازدحام این اسباب باعث شد که امین‌خائن و خائن‌امین به قلم رفت .

خلاصه امین‌الدوله از طهران به «لشت‌نشاء» که چهار فرسخی رشت است مهاجرت نمود . در این مدت اوقات خود را مشغول زراعت و تألیفات سیاسی نموده در اواخر رجب۱۳۲۲ بدرود زندگانی گفت. از آثار باقیهٔ این شخص ایجاد مدارس، اشاعه و تعمیم معارف‌است. از مرحوم ذکاءالملك تشویق نمود که روزنامهٔ تربیت را یومیه طبع کند .

بیشتر توجه خیال او در امور دولت راجع به دو فقره بوده یکی تعیین خرج و دخل دولت یعنی ترتیب یك بودجهٔ منظم که ایران را از این پریشانی و فلاکت که روز سعادت این خاك را مبدل به شب‌تار نموده برهاند و حدی برای مواجب و مقرری و مستمری بگذارد دیگر برانداختن رشوه از ادارات دولت و ترتیب عدلیه و قضات در مملکت بوده و برای‌نیل به این مقصد بزرك جهت اسناد و قبالجات و احکام تمبر ترتیب داده و تا اینجا رسانید که تمبرها را چاپ کرده حاضر نمودند و برای ولایات و مرکز هم ادارهٔ این کار تأسیس شد لکن درباریان از شخص سلطنت نسخ این کار را درخواست نمودند .

دیگر ترتیب پستخانهٔ ایران بود چنانچه از پیش مرقوم افتاد .

دیگر ایجاد کارخانهٔ قند و کبریت در کهریزك و خرازین اگرچه اساساً خیال صحیحی بود اما به واسطهٔ راه نبودن اسباب کار و عدم اقتضای موقع و مکان، بهره و نتیجه‌ای جز ضرر عاید نشد. زمانی که ادارهٔ امور مملکت به دست او آمد شروع به اصلاحات نموده خرابی بیشتر به‌عمل مالیه بود. برای مردم دانا و هوشیار اقدامات او در عمل اصلاح فتح بابی گشته، طالب وخواهان اساس جدید گشته و امیدواری پیدا کرد که می‌توان برای آتیهٔ مملکت فکری متین نمود و پایهٔ آن را که از دیر زمانی متزلزل و دستخوش هواهای نفسانی و اغراض شخصی است روی اساس محکمی قرار داد. روشنائی ضعیفی که از زمان امیرکبیر مردم را به سوی تمدن و تجدد امروزی هدایت می‌نمود قوت گرفت و نوشتجات ملکم و پندیات سیدجمال‌الدین مجدداً محرك خوبی برای بیداری عموم شد و از آن وقت کم کم مردم محرمانه با امین‌السلطان شروع به اعتراضات نمودند.

این آدم نکته سنج بسی چیزها که حال مردم فهمیده‌اند و پی برده‌اند در آن اوان بی‌خبری می‌دانسته، ارتباط کامل و دوستی ایشان با سیدجمال‌الدین و مرحوم حاج‌شیخ هادی‌نجم‌آبادی و آقای طباطبائی سلیقه و خیالات ایشان را معرف خوبی است. قسمت اواخر دورهٔ ناصرالدین‌شاه و تمام مدت سلطنت مظفرالدین‌شاه در دربار دولت غیر از کشمکش این شخص با امین‌السلطان و سایر درباریان خائن چیز دیگر نبوده، عداوت آنها سر همین اختلاف مسلك و عقیده بوده است. و آنها تقلید ادارات امور دولتی یعنی عمومی را برای این می‌خواستند که دزدی و غارت نمایند، بر خلاف امین‌الدوله که صداقت و امانت و اداره و اجرای یك قانون ظلم براندازی را آرزو می‌نموده.

درباریان آن زمان تنها عیبی که از این شخص می گرفتند این بوده که قوهٔ فعالیه و مجریه ندارد، بر خلاف امین‌السلطان که‌ولو غلط کاری را به یك نحو می گذرانیده، البته عقلا می‌دانند که آدم‌مآل‌اندیش و پیش بین، نسنجیده و نفهمیده اقدام به امری نخواهد نمود و البته این تعمق و پیش بینی محتاج به وقت است و موجب تأخیر آنی امور.

مرحوم امین‌الدوله خط را خیلی خوب می‌نوشت و سبك مخصوصی در تحریر طبیعة ایجاد نموده بود که امروز خیلی اشخاص آن شیوه را اتخاذ نموده و به آن سبك می‌نویسند. ولی مطلب نویسی و رویهٔ انشاء آن مرحوم اهمیتش بیشتر از اسلوب خط او است.

مطلب را خیلی مختصر و زبان دار و خوش مضمون به مدلول خیرالکلام قل ودل، با کنایات واضحتر از بیان تحریر می‌فرمود.

اگر شخص ادیبی به نوشتجات او غور و رسیدگی نماید صنایع جدیدهٔ بدیعیه کشف و پیدا خواهد نمود. باری امین‌الدوله در سال ۱۲۶۰ متولد و در سنهٔ ۱۳۲۲ از دنیا رحلت فرمود یك پسر و دو دختر به یادگار گذارد پسرش امین‌الدوله حالیه حاوی مسائل تاریخی است که در جلد پنجم این تاریخ خواهدآمد انشاءالله تعالی.

## فصل

### یادداشت جلد اول

در ایران همیشه معمول و مرسوم بوده که ارباب حل وعقد و صاحبان مسند نسبت به صدراعظم و شخص اول مملکت دو قسمت می‌شدند (فرقة‌له‌وفرقة‌علیه) : جمعی با او دوست و باب مراوده را مفتوح برای پیشرفت مقاصد شخصیه هم خود را صرف تملق گفتن از شخص صدارت می‌نمودند. برخی دیگر از این مجاز گوئی و تمجیدات بی‌موقع فارغ بوده، تملق بی‌جا از صدارت نمی‌گفتند، بلکه معایب و مفاسد کار او را هم در مواقع مقتضیه اظهارمی‌داشتند.

هنگامی که نوبت صدارت به میرزاعلی‌اصغرخان‌امین‌السلطان رسید این مسئله را ملتفت شده خواست تا محبوب‌القلوب عامه گردد و جذب و جلب نفوس همه را به طرف‌خود نماید. با همه‌کس به طور تدلیس اظهار دوستی و هم مشربی می‌کرد. در نزد متصوفه‌اظهار درویشی می‌نمود، با طبیعی دهری بود، با علماء تدلیس می‌کرد و حسن عقیدت به‌خرج‌می‌داد. متملقین را هم اطراف خود داشت، لقمه نانی هم نزد آنها می‌انداخت، تا آن که در دورهٔ سلطنت مظفرالدین‌شاه از صدارت مستعفی و در بلدهٔ قم مقیم گردید.

صدارت ایران چندی در بالای سر فرمانفرما و مخبرالدوله وامین‌الدوله در گردش بود. لیکن شاهزاده فرمانفرما که قابلیت این شغل را داشت به عشق سپهسالاری و اسباب دیگر که بعد از این خواهدآمد آن را از خود دور کرد. مخبرالدوله از عهدهٔ این منصب بزرك وشغل سترك بر نیامده، امین‌الدوله هم خواست مقاصدخود را یکباره به ظهور رساند که صداها بلند شد. به مظفرالدین‌شاه عرضه داشتند که امین‌الدوله طالب ومایل به جمهوریت است. بالاخره امین‌الدوله از صدارت ایران معزول و دیگر باره امین‌السلطان از قم احضار

و بر مسند صدارتش بر قرار کردند . اگر چه شاهزاده فرمانفرما (۱) نهایت سعی را در خصوص امین‌السلطان کرده‌بود، اعمال و نیات او را مسجل کرد و غالب علما هم نوشتند جز مرحوم‌حاج‌شیخ‌هادی و آقای طباطبائی دیگر همگی رقم صفر او را کشیدند؛ لکن آقای طباطبائی فرمود من چون با امین‌الدوله دوستم و امین‌السلطان دشمن ، لذا چیزی در این باب نمی‌نویسم وانگهی تاجناب میرزای‌آشتیانی چیزی مرقوم نفرمایند من نخواهم نوشت. شاهزاده فرمانفرما نوشتهٔ جناب میرزا را هم صادر کرد و با مبلغ ششصد تومان به روایتی با هزار و ششصد تومان مجدداً وارد بر آقای طباطبائی شده ، حضرتش بکلی از نوشتن امتناع فرموده و پول را هم رد نمود . از جنابش شنیدم که شاهزاده فرمانفرما گفته بود حالا که نمی‌نویسید ننویسید دیگر پول را چرا رد می‌فرمائید جواب داد که این پول سحت و نجس است، این جور پول را نمی‌خواهم. عجب این است که با این که آقای طباطبائی این همراهی را از امین‌السلطان کرد و محمدحسین بیك آدم او را که از طرف امین‌الملك برادر میرزاعلی‌اصغرخان‌امین‌السلطان کاغذی برده بود دم اندرون مظفرالدین‌شاه داده‌بود که اگر امین‌الدوله را عزل نکنی تو را می‌کشیم و او را شناخته بودند پناه به هر کس برده بود او را پناه ندادند تا این که آمد به خانهٔ آقای‌طباطبائی پناه آورد آن جناب او را پناه داد و با این که مظفرالدین‌شاه دستخط سخت صادر کرده بود او را نفی کنند از او نگهداری کرد و تا آمدن امین‌السلطان از قم او را داشت و او را با خود برد به امین‌السلطان سپرد و فرمود اگر این شخص گیر افتاده‌بود خانوادهٔ تو و برادرت را تمام می‌کردند. امین‌السلطان نه از آقای‌طباطبائی همراهی کرد و نه از آن بیچاره محمدحسین بیك بلی فقط ماهی ده تومان مواجب به محمدحسین بیك می‌داد و او را از خود مطرود نمود (من اعان‌ظالماً سلطه‌الله‌علیه) .

یکی از موثقین گوید که شبی از شب‌ها در نیاوران در چادر شاهزاده موثق‌الدوله خوابیده بودم که شاهزاده فرمانفرما با یك نفر نوکر وارد چادر شد . آدمش بقچه‌ای بر دوش داشت زمین گذارده و در آن بقچه ده هزار تومان اسکناس و پول و طلا بود که برای موثق‌الدوله آورده بود که قول از او بگیرد در مسئلهٔ نفی امین‌السلطان و اجرای حکم علماء . لکن موثق‌الدوله پول را قبول نکرد و رد نمود ولی قول داد که اقدام بر ضد هم نکند و این مسئله هم محرمانه بماند. پس از آن که از او مأیوس شد و از آن که آن‌جا خوابیده

(۱) شاهزاده فرمانفرما در زمان مظفرالدین‌شاه در دو خط کار می‌کرده‌است یکی اعدام امین‌السلطان و دیگر انداختن مرحوم امین‌الدوله را . در اولی از آقای طباطبائی مأیوس شد و در دویمی از موثق‌الدوله. پس نگارنده موثق‌الدوله را تقدیس می‌کنم و شاهزاده فرمانفرما را در اقدام اولی تبریك می‌گویم چون در این‌جا گنجایش بیش از این نیست و در تاریخ هم خواهدآمد لذا مقدمه را ختم نمودم .

بود مطمئن گردید از چادر خارج شد .

سر خدا که عارف سالك به‌کس نگفت در حیرتم، که باده فروش از کجا شنید

کلماتبطنه تظهره‌الایام

اگر چه نگارنده را عقیده این است که شاهزاده فرمانفرما خوب اقدامی کرد و شاهزاده موثق‌الدوله بد کرد که همراهی از این عمل نیك نکرد، لیکن چون موثق‌الدوله در آن زمان امین و معتمد مظفرالدین‌شاه اگر این پول را قبول کرده‌بود هر آینه خیانتی بود که به آقای خود کرده‌بود و من نگارنده با این که موثق‌الدوله را کاملا نمی‌شناسم و با او مجالست نکرده لکن او را از این جهت تبریك می گویم. راستی کارهای خوب از این شاهزاده شنیده‌ام که در تاریخ نوشته‌ام و خواهدآمد. باری زحمات و مقدمات شاهزاده فرمانفرما که اصلاح دربار را منتج بود ، مثمر و مفید نیفتاد ، اگر چه بیفایده هم نبود. رونق نخستین را شکست و آن عظمت میرزاعلی‌اصغرخان رخت بر بست و فی‌الجمله خرق موهومات شد، از آن جمله وهمی در دماغ ها بود که همواره کرورها و مبالغ بی‌شمار در خزانه موجود است و نقدی ناصرالدین‌شاه را هیچ پادشاهی ندارد . از خرد کردن فرمانفرما صندلی‌های طلا و اوانی ذهب و فضه را این پرده موهوم پاره و این سحر باطل و طلسم شکسته شد و دیگر کارها که در موقع خود خواهد آمد.

خلاصه امین‌السلطان باز برمسند صدارت ایران متمکن و این دفعه چون دربار ایران را به‌خود محتاج دید و دانست که از رجال درباری‌کسی نیست که بتواند تقلد امور جمهور را بنماید لذا مغرورانه با عامهٔ علمای اعلام و رجال گرام و شاهزادگان عظام و اشراف و کسبه بنای بد سلوکی را گذارده، اشخاصی هم که همیشه حاشیه‌نشین مجلس او بودند در خلوت ودر جلوت خودشان را محرم می‌دانستند و امور معیشتشان از عطایای او می گذشت دیدند در مزاج صدراعظم تغییر کلی پیدا شد، آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت ، لذا در هرمجلس و محفلی بنای بدگوئی راگذاردند . در این اثناء اسباب مسافرت مظفرالدین شاه را به فرنگستان فراهم آورد و بهانه به دست رنود افتاد. به آقایان علماء اعلام‌رسانیدند که امین‌السلطان دولت را مقروض‌کرد وشاه را به فرنگ برد. از یك طرف متوالیاً نوشتجات برای علمای عتبات فرستادند، از یك سمت محرك علمای طهران شدند. بالاخره ورقهٔ تکفیر امین‌السلطان در اسلامبول عکس انداخته به اطراف فرستاده شد . اگر چه بعضی غلطها در آن ورقه امر را بر فضلا مشتبه کرد لکن توهین بزرگی و لطمهٔ سختی بر امین‌السلطان واردآمد .

در طهران آقاسیدعلی‌اکبرمجتهدتفرشی و آقای طباطبائی و امام جمعه و آقامیرزا ابوالقاسم‌طباطبائی و چند نفر دیگر از علماء و عده‌ای از رجال دولت مجلسی تشکیل داده همگی متحد و متفق شدند و بر طبق اتحاد خود لایحه‌ای نوشتند و قسم یاد کردند که هر

کدامی در عزل امین‌السلطان به قدر میسور اقدام کنند و او را از صدر به ذیل آوردند.
بعد از مراجعت امین‌السلطان از فرنگستان اقبال‌الدوله‌کاشانی که قبل از وقت عکسی از روی آن ورقه برداشته‌بود و آن عکس را به امین‌السلطان ارائه داد در نزد آقایان متعذر شده که کیف نوشتجات خود را در راه حضرت عبدالعظیم (ع) مفقود کرده شخصی آن را یافته پس از چند روزی به من رد کرد و در این چند روز عکس آن ورقه را برداشته‌اند.

خلاصه امین‌السلطان فوراً پانصدتومان برای آقا سیدعلی‌اکبرتفرشی فرستاد و او را با خود دوست و همراه نمود ، میانهٔ سایرین هم نفاق انداخت ، رجال دربار هم که با آقایان همراه بودند هر یك را به طرفی تبعید و نفی کرد . بیچاره حکیم‌الملك را که طبیب و ندیم و وزیر دربار و جملة‌الملك بود به حکومت رشت مجبور نمود . پس ورود به رشت چیزی نگذشت که غفلةً به مرك مفاجاة و یا اثر سم از دنیا درگذشت . یکی از نوکرهای خاص او و یکی از دوستان او که لقب مستشاری داشت نیز در همان ایام مردن حکیم‌الملك به همان مرض و همان علائم و آثار از دنیا درگذشتند . از این رو می‌توان گفت حکیم‌الملك مسموم گردید . این شد که متحدین و متفقین از ترس یا با امین‌السلطان دوست و همراه شدند و یا از خوف، اظهار مخالفت نمی‌کردند فقط آقای طباطبائی پادار و بر عهد خویش استوار ماند .

گر سرم می‌رود از عهد تو سر باز نپیچم تا بگویند پس از من، که به سر برد وفارا

جناب معظم در هر مجلس و محفل علناً از امین‌السلطان بدگوئی می‌فرمود تا این که شیخ‌فضل‌الله نوری از سفر مکهٔ معظمه معاودت به طهران نمود. چون در این سفر مکه تغییر مسلك داده و به طریق اعیانیت سلوك کرده‌بود با قرض گزافی وارد شده مبلغ دوازده هزار تومان برای اداء دیونش از امین‌السلطان درخواست نمود . او هم از دادن این مبلغ امتناع نمود . پیغام داد که ادای این مبلغ این ایام در قوهٔ من نیست در مجلس خود هم گفت به یك نفر آخوند مازندرانی دوازده هزار تومان دادن از طریق اقتصاد خارج است.
حاج‌شیخ‌فضل‌الله که این سلوك صدراعظم را با خود تازه دید دانست که امین‌السلطان تغییر مسلك و عادت داده‌است و ملاحظهٔ پیش را ندارد ، لذا با آقای طباطبائی متحد گشت و مجالسی تشکیل داد هر هفته در یك شب در خانهٔ یکی از آقایان اجتماعی داشتند .

شاهزاده عین‌الدوله حاکم طهران و اقبال‌الدوله و سلطان‌علی‌خان وزیرافخم و چند نفر دیگر هم از رجال دولت را با خود همراه نمودند . باز نوشتجات به علماء عتبات و سایر بلاد ایران نوشتند و به توسط رسائل مدد خواستند . نگذشت مدتی که از عتبات و سایر بلدان عرایض و لوایح متوالیه به مظفرالدین شاه رسید ، که میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان خائن دولت و دشمن ملت است . امین‌السلطان یك دفعه ملتفت شد که عنقریب رشتهٔ کارش از هم گسیخته و شیرازهٔ زندگانیش قطع خواهد شد لذا به حکام ولایات و

دوستانش که در شهرهای ایران بودند اشاره کرد که از آقایان و علمای حوزهٔ حکومت خود رضایت‌نامه گرفته و بفرستند. حاکم فارس از جناب آقامیرزا ابراهیم مجتهد شیراز خواهش نمود که شرحی از رفتار حکومت و رضایت از صدراعظم و دیانت او و رضامندی اهالی فارس از او و اهتمام مشارالیه در انجام امور عامه و و و و بنویسد. آقامیرزا ابراهیم جواب داد که علمای عتبات و طهران او را بد دانسته و برعلیه او اقدام کرده‌اند من چگونه برخلاف آنها چیزی بنویسم؟ بالاخره بین حاکم و علماء فارس برای این مسئله کدورت واقع شد. در اصفهان آقای نجفی همین جواب را به ظل‌السلطان داد وهمان نتیجه را حاصل بخشید تا منجر شد به‌آمدن حاج‌آقانورالله برادر آقای نجفی به‌طهران. ورود حاج آقانورالله به طهران مستمسکی به دست آقایان آمد و اجتماعاتشان علنی شد. حکومت تبریز هم همین جواب را از علمای تبریز شنید و نتیجه‌ای جز کدورت نبخشید چندی نگذشت که عموم علمای ایران سراً و جهاراً با امین‌السلطان عداوت ورزیده‌دشمنی خود را اعلام دادند. رفته‌رفته عرایض را به شاه رسانیدند، اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه در این خصوص با رجال دربار خود مشاورت نمود و فرمود من از عزل امین‌السلطان امتناعی ندارم جز این‌که گمان می‌کنم این عزل باعث انقلاب و اختلال ادارات گردد. شاهزاده‌عین‌الدوله و برادرش سپهسالار قول و اطمینان و برطبقش نوشته دادندکه ادارات را به خوبی نگاه دارند.

بالاخره میرزاعلی‌اصغرخان معزول و عین‌الدوله به وزارت عظمی منصوب و طولی نکشید که صدراعظم بلکه اتابک‌اعظم گردید (۱).

عین‌الدوله در ابتدای امر هواخواهان حریت را امیدواری داد. روزنامهٔ حبل‌المتین را که تا آن زمان ورودش به خاک ایران ممنوع بود اجازهٔ ورود داد. میرزاسیدحسن برادر مؤیدالاسلام را که در محبس مبارک‌آباد بود مرخص نمود. شیخ‌یحیی کاشانی که امروز نویسندهٔ روزنامهٔ مجلس است و آن روز به‌گناه مقالات روزنامهٔ حبل‌المتین مأخوذ شده بود و در اردبیل محبوس بود از حبس خلاصی یافت لکن در همان اردبیل متوقف‌بود چه استطاعت آمدن به طهران در او نبود و گناهی جز بیداری ایرانیان و ترویج ازمعارف نداشت و ما حالات این اشخاص محترم را در اصل تاریخ مشروحاً درج نموده‌ایم.

باری عین‌الدوله صندوق مالیه را ترتیب داد و خرابی دربار را خواست اصلاح کند لکن جهالت و استبداد و تکبر این شاهزاده کار را خرابتر نمود. با حاج‌شیخ‌فضل‌الله متحد گردیده امورات شرعی و عرفی بلکه مملکتی را راجع به محکمهٔ شیخ‌نوری کرد. تا آن که کار شیخ بالا گرفت و کارهای عمده را صورت و انجام می‌داد. حکومت بعض از ولایات عمده برحسب مشورت و تصویب شیخ‌نوری معین و برقرار می‌شد مانند شوکت‌الملك

(۱) درایران شغل‌صدراعظمی بهترین مشاغل و لقب اتابك‌اعظمی بالاترین القاب است

حاکم قاینات که شیخ نوری سی‌هزار تومان از او تعارف گرفت و از عین‌الدوله خواهش نمود که حکومت قاینات و ارثیهٔ برادرش مرحوم شوکت‌الملك را به‌او واگذار و تفویض نماید. فوراً تمنای او به اجابت مقرون شد. شیخ‌نوری شوکت‌الملك جدید را به خانهٔ خود دعوت نمود به بهانهٔ آن که او را از عزای برادرش بیرون آورد او را با خود به حمام سرخانه برده او را سروکیسه کرده و حنائی به دستش مالید . او هم حوالهٔ سی‌هزار تومان در مسلخ حمام تقدیم شیخ نمود چه بابت فروش قاینات و چه بابت ارثیهٔ برادرش و چه‌بابت حق‌الحکومه و به همین میزان تقدیمی هم برای عین‌الدوله گرفته شد اگرچه از پول حشمت‌الملك ناسخ به زودی صادر شد لکن عین‌الدوله پاسخ نداد.

اما آقای طباطبائی ، مسلك خود را که همه وقت با صدور ایران داشت تجدید و تغییر ننمود و با عین‌الدوله هم مراوده نکرد و از کسی نزد او توسط و شفاعتی نمی‌کرد . آقای بهبهانی به واسطهٔ دوستی با امین‌السلطان باطناً از صدارت عین‌الدوله راضی نبود ولی علانیةً مخالفت هم نمی‌نمود تا این که در واقعه‌ای از وقایع بر حسب لزوم آقا سیدعلاءالدین اعتمادالاسلام داماد آقای بهبهانی رفت نزد عین‌الدوله و خواست که با او به طریق نجوی مذاکره نماید ، عین‌الدوله گفت هر مطلبی که دارید آشکارا مذاکره کنید من با احدی به طریق نجوی صحبت نمی‌کنم. اعتمادالاسلام که این گونه سلوك را دید خدمت آقای بهبهانی شکایت برد و آنقدر گفت تا آقای بهبهانی جداً اظهار رنجش نمود .

در این اثناء هواخواهان امین‌السلطان که همه وقت در مقام مستمسکی بودند که اختلالی در مملکت اندازند به تحریك بعضی، احداث نفاقی کردند بین طلاب مدرسهٔ صدر و طلاب مدرسهٔ محمدیه (۱) . طلاب مدرسهٔ محمدیه واقع در بازار طهران مستظهر به آقا سیدعلی‌اکبر تفرشی و آقازادهٔ ایشان بودند که آقازاده طالب بود مدرسهٔ محمدیه را به ادارهٔ پدرش درآورد. طلاب مدرسهٔ صدر معتمد به امام جمعه بودند چه امام جمعه رئیس آن مدرسه شیخ‌زین‌الدین را تسخیر کرده و در ادارهٔ خود آورده بود .

رفته رفته کار تشاجر و تنازع بالا گرفت، یك زد و خورد مختصری بین طلاب واقع شد. چون اول ریاست عین‌الدوله بود و مشاغل عمده در پیش داشت اعتنائی به این واقعه نکرد لکن مؤسسین فتنه ساکت نشده آتش فتنه را دامن می‌زدند . سادات‌قمی از یك طرف حمایت می‌کردند، امیرخان (۲) سردار و احتشام‌الدوله پسر حسام‌الملك هم از طرف مقابل تقویت

(۱) نزاع برای مدرسهٔ محمدیه راجع به موقوفهٔ آن بود چه مدرسه بدون موقوفه جز ریاست بر طلاب آن دیگر فایده ندارد .

(۲) مراد امیراعظم است چون این جوانمرد راد با عقلا و اصلاح‌خواهان متحد بود از اول تا به آخر در خدمت به وطن و ملت و استقلال مملکت ساعی و جاهد، لذا ما شرح زندگانی و عکس ایشان را در آخراین مقدمه درج خواهیم نمود که معلوم شود این رادمرد از اقران و امثال احتشام‌الدوله نیست .

می‌نمودند ، از طرف سالارالدوله و شعاع‌السلطنه هم باطناً از آقایان همراهی می‌شد ، رکن‌الدوله هم برای آقایان محرك پولی می‌فرستاد، هواخواهان امین‌السلطان هم که در کار بودند تا آن که طلاب مدرسهٔ صدر به تحریك شیخ‌زین‌الدین زنجانی و امام جمعه مغافصةً ریختند به مدرسهٔ آصفیه که واقعه در نزدیکی مدرسهٔ صدر بود برای این که طلاب آن‌مدرسه را خارج کرده و آن مدرسه را به تصرف خود درآورند . طلاب مدرسهٔ محمدیه به همراهی جناب معتمدالاسلام (۱) رشتی و عده‌ای از دوستان مشارالیه در مقام حمایت از طلاب مدرسهٔ آصفیه برآمده و نزاع مفصلی احداث شد عده‌ای زخمی و جمعی سر و پای شکسته به زمین افتادند با این که سادات‌قمی به حمایت طلاب مدرسهٔ صدر رسیدند عاقبت غلبه حزب جناب معتمدالاسلام را نصیب شده طلاب مدرسهٔ صدر و سادات‌قمی به هزیمت رفتند آنچه از آنها در معرکه ماند همان افتاده‌ها و زخمی‌ها بود که قوهٔ فرار در آنها نبود .

حکومت طهران در مقام گرفتاری طرفین برآمد، جناب معتمدالاسلام با جمعی دیگر پناه به خانهٔ آقای بهبهانی آورد .آقای بهبهانی از معتمدالاسلام نگهداری و سایرین را جواب داد. آقاشیخ‌علی‌اصغرسیستانی، که از همه‌جا بیچاره ماند پناه به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) برد ولی بیچاره را در همانجا حبس‌کردند و خدام آستانهٔ حضرتی هم به ملاحظهٔ عین‌الدوله از او دستگیری نکردند .

باری طلاب مدرسه چون دیدند آقای بهبهانی از معتمدالاسلام همراهی فرمود لذا از آقامکدر شده امام‌جمعه هم که مدتها در فکر بود انتقام پدرش را از آقای‌بهبهانی بگیرد، چنانچه در تاریخ مذکور است محرك طلاب شده که اگر آقای بهبهانی را بزنید شاهزاده عین‌الدوله دربارهٔ شما لطف خواهد فرمود و هر یك از شما صاحب صد الی دویست تومان مستمری خواهید شد .

این بود که در یکی از لیالی که آقای بهبهانی از خانهٔ شیخ فضل‌الله مراجعت می نمود جوانان طلاب از مدرسه بیرون ریخته و دم بازار محاذی مدرسه دارالشفاء دست به چوب و قدار به طرف آقای بهبهانی حمله آوردند اگرچه به شخص آقا جسارتی نشد لیکن قاطر آقادیوانه‌وار به حرکت درآمد و آقا را فوراً به خانه رسانید. فردای آن شب واقعه را به عین‌الدوله راپورت دادند با این که جسارتی بزرگ و خسارتی سترك وارد آمده‌بود عین‌الدوله به روی خود نیاورده به‌مسامحه و مماطله گذرانید ، تا اینکه از طرف آقای آقا سیدعلی‌اکبرتفرشی و بستگان آقا رسماً شکایت کردند و مجازات مقصرین را درخواست نمودند. عین‌الدوله پس از گرفتن عهد و نوشته که آقایان شفاعت و توسط نکنند حکم به

(۱) جناب معتمدالاسلام از مجاهدین و اشخاص با علم و ملت دوست و از اول تا به آخر در این مقصود مقدس ثابت و برقرار و شرح حالات و مقاصد ایشان در تاریخ خواهد آمد .

گرفتاری مقصرین داد چهارده نفر از طلاب را مأخوذ داشتند که اسامی ایشان از قرارذیل است :

اسامی مأخوذین

آقا شیخ‌احمدخراسانی ، آقاشیخ‌علی‌اکبراشتهاردی ، آقاشیخ‌بابا اشتهاردی ، آقا شیخ‌اسمعیل‌رشتی ، حاج‌میرزاآقاهمدانی ، آقاشیخ‌عبدالحسین‌همدانی، آقاشیخ‌جعفرتنکابنی آقاسیدحسین‌قمی ، آقایدالله‌قمی، آقاسیدتقی‌قمی ، آقاشیخ‌علی‌خمامی‌رشتی ، آقاسیدعزیزالله روضه‌خوان‌قمی ، آقاسیدعلی‌قمی برادرحاج‌آقاجعفر ، آقاشیخ‌ابوطالب‌قمی(۱).

حضرات مزبور را شب شنبهٔ یازدهم ماه رجب ۱۳۲۱ گرفتار و در ادارهٔ نظمیه در زیر زنجیر وکند محبوس داشتند. روز سه‌شنبهٔ ۱۴ رجب ۱۳۲۱ دو ساعت به غروب مانده حضرات را در گاری ریخته، پانصد سوار از سوارهای کشیك‌خانه با شمشیرهای برنده و تفنگهای زننده ، اطراف گاری را احاطه کرده با نهایت خفت و خواری در حالتی که تقریباً بیست‌هزار نفر تماشاچی اطراف خیابانها نظاره می‌کردند آنها را از خیابان جلیل‌آباد و خیابان ناصری از جلو عمارت بهارستان از دروازه خارج و در اردوی امیربهادر که پشت دروازهٔ طهران تشکیل یافته بود وارد نمودند. شب چهارشنبهٔ پانزدهم، آنها را درآنجا نگاه داشتند چه امیربهادر به سالاراعظم گفته بود که شب چهارشنبه وانگهی شب نیمهٔ رجب میمون نیست که با سید طرف شوند و در میان این مقصرین بعضی از سادات می‌باشند .

(در این مقام رشتهٔ تاریخ را قطع نموده به جملهٔ معترضهٔ پس از آن شروع می‌کنیم بهٔ جائی‌که سخن را ازآنجا قطع نموده). پس از آن‌که جناب‌آقاسیدعبداله بهبهانی ملتفت شدکه راستی طلاب را نفی بلد کردند لذا در مقام شفاعت برآمده برای عین‌الدوله پیغام فرستادکه من ازلطف حضرت والا متشکر شدم ولی خواهش دارم حضرات طلاب را مرخص فرمائید چه من آنها را معفو داشته و بیش ازاین راضی به صدمهٔ آنها نمی‌باشم . عین‌الدوله جواب دادکه من نه برای خاطر آقا این جماعت را تبعید کرده تا جنابش ازمن ممنون و متشکرباشد بلکه سیاست ملکی ونظم مملکتی مقتضی گردیدکه این جماعت را مأخوذ دارند بعد از این هم اگر طلاب خلافی را مرتکب شوند گرفتار خواهند شد ؛ دیگر آن که حکومت از طرف جناب آقا منصوب نشده است که مطیع میل آقا باشد هرکس را بخواهند گرفتار و هر وقت خلاصی آنان را بخواهند، آزاد باشند. این پیغام هم بر کدورت باطنی آقا افزود .

باری در شب پنج شنبهٔ ۱۶ دو رشته زنجیر آوردند با چهارده قاطر هفت نفر از طلاب را در یك زنجیر سوار هفت قاطر و هفت نفر دیگر را در یك زنجیر سوار هفت‌قاطر

(۱) مخفی نماند که عدهٔ مأخوذین سیزده نفر بود چون این عدد نحس بود لذا یك نفر هم از اشخاص بی‌گناه گرفته و به آن‌ها ضمیمه‌کردند که عدد میمون باشد .

نمودند . چهل نفر از سوارهای کشیك‌خانه را مأمور کردند که حضرات را ببرند تا اردبیل چون حضرات را می‌بایست به دروازهٔ قزوین برسانند که از آنجا به خط مستقیم و شارع عام می‌رسند .

دم دروازهٔ بهجت‌آباد که رسیدند بیست نفر از سوارها برگشته رفتند نزد سالار که اگر این مقصرین مسلمان می‌باشند که با ما هم مذهب‌اند و نمی‌توان این طور سلوك کردن و اگر مسلمان نیستند که آنها را در همین جا بکشید که این طور بردن آنها تا در یك فرسخی تلف می‌شوند . سالاراعظم گفت شما مأمور دولت می‌باشید به مأموریت خود رفتار کنید هرجا که افتادند آنها را زیر خاك پنهان کنید .

بدین منوال آنها را بردند به مهرآباد یك فرسنگی طهران از آنجا حضرات را از بیراهه می‌بردند که موجب هیجان عامه نشود .

در هر منزلی که آنها را وارد می‌کردند باباخان‌قرجه‌داغی که رئیس سوارها بود کدخدای ده را احضار می‌کرد و می‌گفت این زنجیر دولت و این مقصرین دولتی است مال بدهید سیورسات بدهید. کدخدا هم پولی به عنوان تعارف برعدهٔ نفوس هر ده تقسیم می‌کرد و می‌گرفت، قدری را خود بر می‌داشت قدری هم به رئیس سواران می‌داد (۱) .

---

(۱) شاید در مأخوذی و دفتر آن ده هم مرسوم شده و هر سال بگیرند . چنانچه در دهات کرمان هنوز پول چوب حاکم و پول بی ادبی که در چند سال قبل اتفاق افتاده است می‌گیرند اگر چه علاءالملك در زمان حکومت خود پول چوب را موقوف کرد . چنانچه نقل کنند زمانی که علاءالملك به طرف بلوچستان مسافرت کرد در منزل اول که ماهان است حاکم ماهان عرض کرد قبض پول چوب را مرحمت فرمائید، پول هم حاضراست. علاءالملك استعلام از کیفیت کرد. مذکور داشت در سابق که حاکم می‌رفت به بلوچستان آنچه چوب برای سیاست و زدن مقصر لازم بوده است از ماهان می‌گرفت و مال هم که آنها را حمل کند نیز به مردم حواله می‌دادند یکی از حکام برای سهولت و همراهی از رعایا این چوب را تبدیل و تسعیر نموده در سال دویست تومان مثلا پول چوب را می‌گرفت و قبض می‌داد ، حاکم هم از خود می‌داد، بعد به مرور ایام بر رعایای ماهان توزیع می‌نمود. حالا هم من پول را حاضر کرده‌ام قبض بدهید تا پول را داده بعد از رعایا می‌گیرم. علاءالملك این بدعت را موقوف و نسخ نمود .

اما پول بی ادبی آن بود که روزی یك نفر از کدخدایان یکی از دهات در نزد حاکم نشسته بود غفلة بادی از او صادر شده است ، حاکم حکم کرده بود که ریش سفید کدخدا را ببرند . کدخدا ریش خود را به مبلغ هفتاد یا هشتاد تومان خریده پس از آن سال، در سال دیگر این مبلغ را از رعایای ده گرفته و این مبلغ به اسم پول بی ادبی هر

بقیه حاشیه درصفحه بعد

میرزا علی‌خان امین‌الدوله



« ... جراید را زیاد نمود و تأمین به صاحبان جراید داد . دست تعدی حکام را به واسطه مراقبت و نظارت شدید کوتاه نمود ... » صفحهٔ ۱۵۷

عین‌الدوله

تولد ۱۲۶۱ قمری وفات ۷ جمادی‌الاولی ۱۳۴۵ قمری برابر ۱۰ آبان ۱۳۰۶ شمسی



«... لکن جهالت و استبداد این شاهزاده کار را خراب‌تر کرد...» صفحهٔ ۱۶۴

مردم می‌گفتند این جماعت از سادات و ارباب عمایم می‌باشند . این نوع سلوك با آنها خدا را خوش نیاید . جواب می‌گفتند اینها از طایفهٔ بابیه و ارامنه می‌باشند که به این لباس درآمده‌اند (۱) مجملا سه ساعت به غروب روز سه شنبه ۲۸ رجب ۱۳۲۱ خبر ورود آنها به زنجان رسید. اهالی زنجان به هیجان آمده دکاکین و سراها را بستند که طلاب و سادات را از چنگ دیوانیان خلاصی دهند لذا مأمورین آنها، طلاب را به شهر وارد نکردند در کاروانسرای، خرابه‌ای که در خارج شهر بود آنها را جا دادند .

باباخان رئیس قراسوران ، چون وضع را قسمی دیگر دید شبانه مقصرین را حرکت داد و کمال عجله و شتاب در حرکت سرعت دادند .

حاج‌میرزاآقا و سیدتقی‌قمی در آن شب سه دفعه از قاطر زمین خورده دست وسرشان شکست تا ظهر روز چهارشنبهٔ ۲۹ دو منزل از زنجان دور شدند و همه جا از بیراهه تاختند و بدین منوال وارد نارین‌قلعه که در جنب اردبیل است شده پلها را کشیدند و از دو خندق آنها را گذرانیده وارد قلعه کردند و در زندان آنها را جا دادند .

---

بقیه حاشیه ازصفحهٔ قبل

سال از آن ده گرفته می‌شود ، یعنی تحمیل بر رعایا می‌شود . اگر کسی دفتر تا دو سال سابق کرمان را ملاحظه نماید بسیاری از این امور را خواهد دید . این است که صد و خوردهٔ مالیات کرمان امروز از چهارصد هزار تجاوز کرده است . یعنی حاکم کرمان به چهارصد قانع نخواهد شد مگر آن که خداوند توفیق به اولیاء امور عنایت فرماید و زودتر تعدیل مالیات را بفرمایند تا فقراء راحت و آسوده شوند و نیزمخفی نباشد که تمام صدمات و تحمیلات بر فقراء و زارعین و کسبه است ، اغنیاء و علماء و خوانین و ملاکین راحت و آسوده‌اند ضرر بر بیچاره‌ها و عجزه‌ها است .

(۱) در ایران همه وقت معمول بوده‌است که هرگاه شخصی مبغوض دولت می‌شد و پادشاه از ملامت خاصه و هیجان عامه می‌اندیشید که او را تلف نماید او را نسبت می‌دادند به دین و مذهبی که منفور نزد سلطان‌آن زمان بوده . مثلا قبل از صفویه مبغوض را نسبت به تشیع می‌دادند، در زمان صفویه برعکس یامنسوب به ملاحده می‌دانستند، در زمان‌فتحعلی شاه بسیاری از مردم ومسلمانان را به‌گناه تصوف تلف نمودند، در زمان محمدشاه وناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه نسبت به بابیت می‌دادند در زمان محمدعلی‌شاه مردم را به‌گناه مشروطه خواهی می‌گرفتند ، زمانی هم به گناه استبداد مأخوذ می‌شوند . امیدوارم که چشم ما به ظهور حق و دائر شدن قانون روشن‌گردد که دیگر اتهام و اغراض شخصیه به احدی صدمه نزند. آه از اتهام و جهالت که چه بسیار خون‌های مقدس را ریخت و به چه اندازه اطفال را یتیم وخانه‌ها را خراب نمود در واقع اسلام و مسلمانان را ضعیف نکرد جز همین اعمال و اغراض شخصیه و تخلف از عقاید و قوانین اسلامیه .

حکمی که عین‌الدوله به سعدالسلطنه حاکم آنجا نوشته‌بود قریب به این مضمون بود چون این جماعت لامذهب و مزدکی می‌باشند نهایت سخت‌گیری ومراقبت را از آنها داشته باشید. این حکم را باباخان داد به سعدالسلطنه و قبض رسید از او گرفت، زنجیرهای دولتی را برداشت و مراجعت نمود. سعدالسلطنه حاکم اردبیل حضرات را سپرد به نایب عبادالله زندانبان او هم حضرات را در یك زنجیری بست که هر حلقه ازآن یك من بود.

محبس عبارت بود از یك اطاق که طول آن تقریباً پنجاه ذرع و عرض آن پنج زرع خیلی تاریك و نمناك و عفن و کثیف بود. شب اول که سه ساعت از شب گذشت، نایب عبادالله مزبور به سر وقت آنها آمده و یك من نان و دو سیر پنیر برای چهارده نفر آورد و گفت هفت نفر یك طرف و هفت نفر دیگر طرف مقابل بنشینید که روبروی هم واقع شوید. آقایان گمان کردند که به سوری رسیدند، یك دفعه دیدند خلیلی را که کند باشد آورده در وسط گذارد پاهای حضرات را در کند کرده سیخ آن را کشید و آن را قفل کرد دو عدد لولین هم به آنها داد یکی برای آشامیدن آب و دیگری برای ادرار.

اول صبح عبادالله آمد و در زندان را باز کرده پاهای آنها را از کند درآورد، مقداری خاك تیمم خواستند برای نماز. در جواب گفت مامورین شما بما گفتند که شما لامذهب هستید پس چگونه می‌خواهید نماز بخوانید؟ در جواب گفتند خداوند عالم است حالا ما اسیر تو و خود را مسلمان می‌دانیم. مشارالیه قدری گریه کرد و رفت نزدیك ظهر هم مقداری نان و پنیر برای آنها آورد.

عبادالله سجان به سعدالسلطنه گفت محبوسین لحاف و لباس ندارند. در جواب گفت عمامه‌ها را زیر سر و عباها را رو انداز کنند.

درب زندان کوچك بود که در وقت داخل شدن می‌بایست خم شوند و داخل شوند بالای در پنجرهٔ آهنین نصب کرده بودند بعض اوقات رعایای خارجه و ارامنه به تماشای آنها می‌آمدند و بر حال آنها گریه می‌کردند، نان و پول به آنها می‌دادند. بدین حال تا دو ماه بر آنها گذشت بعض اوقات جناب آقا شیخ‌یحیی‌کاشانی که در اردبیل محبوس بود ولی در زندان نبود نزد آنهامی‌آمد و معرفی آنان را نزد مردم می‌نمود و به آنها احسان می‌کرد (۱) به واسطهٔ مکاتیب آقاشیخ‌یحیی و اصلاح‌خواهان عالم، اهالی زنجان بر حاکم زنجان وزیر همایون هجوم آورده که این جماعت طلاب و سادات را که دو ماه قبل از اینجا عبور دادند بی تقصیر بودند، جناب آقا سیدعبدالله آنان را معفو داشته، آقای نجفی سفارش آنها را نوشته از دولت خواهش‌کنید آنها را رها‌کنند و یا محبس آنها را در زنجان

(۱) آقاشیخ‌یحیی‌کاشانی امروز نویسندهٔ روزنامهٔ مجلس است، در مقام بیداری‌ایرانیان صدمات و زحمات را برخود هموار کرد تا این که به‌سبب عداوت امین‌السلطان او را به اردبیل فرستادند. حالات ایشان در تاریخ مشروحاً مذکور است.

قرار دهند که ما از جهت لباس و غذا از آنها معاونتی کنیم . وزیر همایون از آنها توسط نمود در طهران هم از آنها شفاعت کردند سه تلگراف از شاه و عین‌الدوله به توسط وزیر همایون مخابره شده که آنها را روانهٔ زنجان نمایند . سعدالسلطنه اعتنا نکرد و آنها را از دست نداد تا این که چهار نفر سوار قراسوران با یك تلگراف از طرف وزیر همایون وارد اردبیل شده و حالت محبوسین را دیده بر حال آنها رقت کرده حکم وزیر همایون و تلگراف عین‌الدوله را ارائه دادند . سعدالسلطنه گفت تا قبض رسید مرا رد نکنند من محبوسین را رها نکنم . در دفعه سوم بیست نفر سوار به ریاست جوادبیك‌یاور از زنجان حرکت و وارد اردبیل شدند . لدی‌الورود رفتند به محبس از پشت پنجره تماشا کرده صدای ضجه و گریه آنها بلند شد ، مردم هم ازدحام کرده فریاد یا علی از آنها بلند شد ، محبوسین که در زیر کند و زنجیر بودند به خیال افتادند که شاید می‌خواهند ایشان را بکشند که آقا شیخ یحیی‌کاشانی ملتفت این نکته شده فوراً خود را رسانید به پشت پنجرهٔ مزبور و به محبوسین گفت: این جماعت از زنجان آمده‌اند برای استخلاص شما. حالت شما را که دیده‌اند بی‌طاقت شده برمظلومیت شما گریه می‌کنند و اینك خبر به حکومت رسیده فراش‌باشی خود رافرستاده است که شما را از زندان خلاص نمایند که در این اثناء فراش‌باشی رسیده یکی به یکی را تحویل جوادبیك‌یاور داد و قبض رسید از او گرفت لکن لباس و عبا و عمامه را از آنها گرفتند که رسم و عادت بر این قرار گرفته است که در وقت رها کردن محبوس باید لباس و اسباب او را داد به زندانبان چه جای آن که این لباس از اهل علم و سادات است برای تبرك و استشفاء لازم می‌شود . خلاصه اسامی آنها را نوشته و آنها را لخت و برهنه تحویل مأمورین جدید دادند و آنها را بردند به شهرخانهٔ سلطان‌العلماء اردبیل منزل داده سلطان العماء دو شب از آنها به خوبی پذیرائی نمود از لباس و پول و اعانه جمع کردن برای ایشان کوتاهی نکرد. بعد از آن سوارهای زنجانی چهارده مال برای آقایان کرایه کرده به نهایت عزت و احترام آنها را حرکت دادند . منزل اول که کورین‌قلعه باشد استقبال از واردین کردند ، شب را مجلس روضهٔ مفصلی برپا نمودند ، جهت را استفسار کردند گفتند : وقتی که شما را از اینجا گذر دادند به ما گفتند که شما لامذهب می‌باشید، ما چون سادات و اهل علم را در میان شما دیدیم با خدای خود عهدکردیم که اگرشما لامذهب باشید که ما دیگر روی شما نه‌بینیم و اگر بی گناه و مسلمانید آن روزی را که خلاص شدید و بر ما وارد ، ما مجلس روضه را برپا داریم ، اینك به عهد خود وفا کردیم . به همین قسم در همهٔ منازل از ایشان استقبال و احترام کردند ، تا دو فرسخی زنجان که از آنجا خبر به حکومت دادند ، دویست نفر سوار با هشت عدد درشکه از طرف حکومت به استقبال آنها رفت، مردم زنجان دکاکین را بستند، علما و طلاب از آنها استقبال نموده با نهایت احترام و اعزاز ورود بر حکومت نمودند. خود وزیر همایون تا دم دروازه از آنها

استقبال کرد . اعتبارالدوله پنج گوسفند در جلو آنها قربانی کرد ، به این حال وارد دارالحکومه شدند . شیرینی و شربت صرف شد ، مقدم مهمانان را به خوبی تلقی نمودند. در شب اول وزیر همایون آنها را مخیر کرد بین ماندن در دارالحکومه ، یا رفتن در خانهٔ رشیدالدوله رئیس قشون زنجان. به جهاتی چند توقف در نزد حکومت را صلاح ندیدند و رفتند منزل رشیدالدوله . علماء و سایر اصناف از ایشان دیدن کرده بعد از چند روز حکومت اعیان شهر را حاضر کرده و گفت این جماعت از طلاب می‌باشند صلاح نیست در منزل دیوانیان باشند اگر صلاح دانید من وجهی می‌دهم و شما در شهر منزلی برای ایشان بگیرید. هفت نفر از اعیان زنجان متقبل شدند که هر یك دو نفر از آقایان را ببرند منزل خودشان و ایشان را بین خود تقسیم کردند .

پنج ماه به همین منوال در منزل اعیان بودند . وزیر همایون نظر به این‌که زودتر ایشان را آسوده و اعیان را از پذیرائی راحت کند متوالیاً با عین‌الدوله مکاتبه و مخابره می‌نمود و عین‌الدوله اجازهٔ خروج آنها را از زنجان نمی‌داد . تا این‌که در غرهٔ ماه صفر ۱۳۲۲ وزیرهمایون هزارعدد پنج‌هزاری زرد حاضر نمود و روانه داشت درنزد عین‌الدوله و نوشت محض سلامتی اعلیحضرت این جماعت را تصدق فرمائید که بروند به اوطان نزد اهل و عیالشان .

جواب وزیرهمایون قریب به این مضمون از طرف عین‌الدوله مخابره شد :

جناب وزیرهمایون ـ ما حضرات طلاب را مرخص نمودیم به شرط آن‌که همهٔ علمای زنجان بنویسند و التزام دهند که حضرات پس از حرکت از زنجان بروند به‌اوطان اصلیهٔ خودشان که دیگر به دارالخلافهٔ طهران نیایند و از خود آنها هم التزام بگیرید به همین مضمون،چه پدر من به من وصیت کرده‌است که هروقت به این طایفه دست یافتنی این نوع را از خود دور کن و حتی‌المقدور آنها را به خود راه مده .

وزیرهمایون از حضرات التزام‌نامه را گرفت و آنها را اجازهٔ حرکت داد حضرات همگی رفتند به اوطان اصلیهٔ خود ، جز شیخ‌احمدخراسانی که وطنش دور بود و عیال و اولادش در طهران بودند . او هم به طور مخفی ورود به طهران نمود و لدی‌الورود رفت به خانهٔ عین‌الدوله و در آبدارخانه متحصن شد و گفت یا مخارج راه مرا بدهید که دست اهل و عیال خود را گرفته بروم به خراسان و یا اجازهٔ توقف بدهید . عین‌الدوله از او التزام گرفت که هیچ‌وقت پیرامون فساد نگردد بلکه در مدرسه هم منزل نکند و او را ملقب نمود به اردبیل‌الشریعه ویك عدد پنج‌هزاری زرد هم به او انعام داد وقتی‌که از آبدارخانهٔ عین‌الدوله خارج شد پنج هزاری را هم تعارف داد به آدم اعظام‌الممالك.

عجب است که همهٔ علمای طهران وبعض علمای اصفهان در این مدت از حضرات‌طلاب

توسط و شفاعت کردند ، جز امام جمعه که محرك ایشان بود که به هیچوجه زبان و قلم شفاعت را حرکت نداد و یك کلمه در بارهٔ آنها نگفت و معاونتی از آنها ننمود . خلاصه برگردیم به آنجائی که رشتهٔ سخن را قطع کردیم .

عین‌الدوله وقایع امین‌السلطان را فراموش کرده مصمم گردید که سطوت و هیبت اهل علم را از میان ببرد . لذا طریق بد رفتاری را با علماء پیشنهاد خاطر کرد . دوستان و هواخواهان امین‌السلطان از قبیل اعتصام‌السلطنه پسر معیرالممالك و معین حضور و غیـره فرصت را غنیمت دانسته ، با اجزای آقایان باب مراوده را به طور محرمانه مفتوح کرده و اظهار اتحاد و دوستی کردند و پیوسته اجزاء آقایان را محرك بودند . لیکن بهانه و مستمسکی در دست نداشتند. تا آن‌که اجزاء انجمن مخفی به جناب آقامیرزامصطفی آشتیانی رسانیدند ، که یك صفحه عکس مسیونوز رئیس گمرك ، در اطاق امین‌السلطان است که مسیونوز در مجلس بال عکس برداشته در حالتی که عمامه به سر و ردا به دوش انداخته ، اگر این صفحه عکس به دست افتد مستمسکی به دست خواهد افتاد . جناب آقامیرزامصطفی فوراً محمدتقی‌خان پیشکار امین‌السلطان را دیده صفحهٔ عکس را به دست آورد و آن را کپیه کرده صفحات عدیده از آن برداشته و در میان مردم منتشر ساخت بهـانه و مستمسك به دست آقایان افتاد. آقای بهبهانی در بالای منبر و در مجلس درس شایعه را عنوان فرمود. طلاب علوم اطراف آقا را گرفته بنای داد و فریاد را گذاردند ، که این لباس مذهبی ما است اهانت به لباس مذهبی در هیچ مذهب روا نیست . بالجمله این مسئله در مجالس مطرح مذاکره گردید لکن از رؤساء و علماء معدودی با آقای بهبهانی همراهی نکردند .

**مسافرت مظفرالدین‌شاه به فرنگ** ـ عین‌الدوله سرگرمی مظفرالدین‌شاه را به مسافرت فرنگ دیده ، لذا شاه را حرکت داده به بهانهٔ معالجه به آب معدنی و چند ماهی مشغول سیر وگشت فرنگستان بودند . آقایان هم به ملاحظهٔ نبودن شاه در مملکت مدتی ساکت شده تا این‌که شاه وارد شد . عین‌الدوله در خیال بود دماغ اعداء خود را به خاك مالیده و تلافی زمان سابق را نماید . هم علما را بترساند و هم سزای تجار را که با نوز طرف بودند بدهد، که واقعهٔ کرمان و اهانت شاهزاده ظفرالسلطنه به جناب حاج‌میرزامحمد رضای کرمانی و اهانت وزیر اکرم به آقای آقاسیدجمال‌الدین‌قزوینی و اهانت حاکم سبزوار به یکی از اهل علم پیش آمد . حضرت آقای طباطبائی در مسئلهٔ کرمان به هیجان آمده در بالای منبر ذکری فرمود. آقای بهبهانی و آقای صدرالعلماء و سایرین با هم متفق شده در ماه رمضان ۱۳۲۳ عقد اتحاد بین آقایان محکم گردید .

**فهرستی از وقایع زمان صدارت عین‌الدوله** ـ در اواخر ماه مبارك سال مزبور واقعهٔ خرابی عمارت بانك به امر جناب حاج‌شیخ‌مرتضی آشتیانی اتفاق افتاد. طوفان انقلاب وزیدن گرفت روز سه‌شنبهٔ ۱۴ ماه شوال ۱۳۲۳ علاءالدوله حاکم تهران چند نفر از تجار

و آقاسیدهاشم‌قندی را به بهانهٔ گرانی قند چوب زد. روز چهارشنبهٔ پانزدهم واقعهٔ مسجدشاه روی داد . روز پنجشنبهٔ شانزدهم ۱۳۲۳ مهاجرت اولیهٔ آقایان به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام پیش آمده، روز جمعهٔ شانزدهم ذی‌القعده ۱۳۲۳ متحصنین زاویهٔ مقدسه با صدور دستخط انعقاد عدالتخانه به طهران معاودت نموده، در این اثناء واقعهٔ مشهد و گلوله زدن به گنبد مطهر رضوی علیه‌الصلوة والسلام و اغتشاش شیراز واقع شد . از تمام بلدان و ولایات ایران صدا بلند شد، عین‌الدوله هم بر بی‌اعتنائی افزود و سخت‌گیری بیشتر شده در مقام نفی و تبعید آقایان برآمد چنانچه در اصل تاریخ مرقوم شده است . این بود فهرست جلد اول تاریخ.

اشخاصی که باعث بیداری ایرانیان شدند شرح حالات آنان در تاریخ مشروحاً ذکر شده‌است، پس ما برحسب وعده‌ای که سابقاً دادیم این مقدمهٔ تاریخ را ختم می‌کنیم به اشعار مرحوم میرزاآقاخان کرمانی، که شاهزاده فرمانفرما برای عدم مناسبت در زمان سابق از تاریخ سالاریه موضوع نمود وچون در آن اشعار بیان می‌کند مناسبات زمان ناصرالدین‌شاه را و از تاریخ نظمی آن مرحوم هم برداشته شده‌بود، و در محبس طرابزون هم وصیت‌کرده بود به طبع این اشعار ، لذا ما آنچه را که دست آوردیم در این آخر مقدمه در فصلی علیحده آنها را درج می‌نمائیم پس از آن بعون و توفیق خداوندی ، شروع به طبع و نشر اصل تاریخ می‌کنیم . لکن معذرت خود را به مقالهٔ نثری آن مرحوم که در آخر تاریخ خود نوشته است که این مقاله را هم از آن کتاب برداشته‌اند تقدیم خوانندگان گرام می داریم (وهذاصورته) :

## فصل

### مقالهٔ مفیده در خاتمهٔ کتاب

به مناسبت این‌که این مختصر تاریخ را حقیر از روی آثار عتیقه و خطوط قدیمه و مکاشفات جوهری مورخین این عصر نگاشته بودم ، آخر کتاب را نیز بر طرز و ترتیب شعرای فرنگستان به یك نتیجهٔ اپوپیکی نهایت دادم . شاید بعضی از ارباب کمال و ادبای فرخنده‌فال ایران بنده را مورد بحث قرار داده ، در مقام اعتراض بگویند که این چه اسلوب سخن‌سرائی و چه طرز شعر و شاعری‌است که برخلاف جمهور شعرای ایران از دایرهٔ ادب و معقولیتی که لازمهٔ کاسه‌لیسان متبصبص است خارج شده ، طریق مستقیم سلامت را که مداهنه و چاپلوسی باشد کنار نهاده، این طور راست و جدی سخن می‌گوئی ( ره چنان رو که رهروان رفتند ) جواب عرض می‌کنم : باید درختان را از میوه‌ها شناخت و امور را از نتایج تمیز داد .

در تأثیر و خلاقیت کلام فصحاء و بلغاء متقدمین ایران سخنی نیست و در آبداری و لطف اشعار ایشان حرفی نمی‌رود. شوخ و شنگی اشعار متأخرین هم ( قولی است که جملگی برآنند ) ولی باید ملاحظه نمود که تا کنون از آثار ادباء و شعرای ما چه نوع تأثیر به عرصهٔ ظهور رسیده و نهالی که در باغ سخنوری نشانده‌اند چه ثمر بخشیده و تخمی که کشته‌اند چگونه نتیجه داده است ؛ آنچه مبالغه و اغراق گفته‌اند نتیجهٔ آن مرکوز ساختن دروغ در طبایع سادهٔ مردم بوده است. آنچه مدح و مداهنه کرده‌اند نتیجهٔ آن تشویق وزراء و ملوك به انواع رذایل و سفاهت شده‌است . آنچه عرفان و تصوف سروده‌اند ثمری جز تنبلی و کسالت حیوانی و تولید گدا و قلندر نداده‌است . آنچه تغزل گل و بلبل ساخته‌اند نتیجه‌ای جز فساد اخلاق جوانان و سوق ایشان به ساده و باده نبخشوده است . آنچه هزل

و مطایبه پرداخته‌اند فایده جز شیوع فسق و فجور و رواج فحشاء و منکر نکرده است . اگر ما در تاریخ شعرای اسلام و ممدوحین ایشان نظر کنیم خواهیم گفت: اشعار و مدایح ابی نواس و امثال او بود که خلفای عباسیه را به بطالت شرب قهوات و نوم ضحوات ومفاسد دیگر انداخت. قصاید عنصری و رودکی و فرخی و امثال آنها بود که سامانیان و غزنویان را تباه و منقرض ساخت . عرفان و تصوفات لاهوتی‌شیخ‌عراقی و مغربی و امثال ایشان بود که این همه گدای لاابالی و تنبل بی‌عار تولید نمود . مداهنات انوری و ظهیر و رشید و کمال بود که چنان سلاطین ستمکارهٔ نابکار مغرور پدید آورد. ابیات عاشقانهٔ سعدی و همام و امثال ایشان بود که به کلی اخلاق جوانان ایران را فاسد ساخت . هزلیات و مطایبات سوزنی و سنائی و دیگران بود که فسق و فجور را به این درجه رواج داد. اغلاقات منفور خاقانی و امثال او بود که میرزامهدی‌خان و صاحب وصاف را به تعسفات بیهوده افکند . نفس‌درازیهای صبا و نازك‌بندی‌های شهاب و کلاه‌جلی علی‌قلی‌های قاآنی است که امروز به کلی‌حب فضایل و بغض رذایل را از طبایع بزرگان ایران محو ساخته و ایشان را به‌ندالتها و دنائتهای فوق‌العاده انداخت قوله تعالی «والشعراء یتبعهم‌الغاون» شعرای فرنگستان انواع این شعرها را گفته ومی گویند ولی چنان شعرشاعری را در تحت ترتیبات صحیحه‌آورده‌اند و چنان اشعار خود را مطابق منطق ساخته‌اند که جز تنویر افکار و رفع خرافات و بصیر ساختن خواطر و تنبیه غافلین و تربیت سفهاء و تأدیب جاهلین و تشویق نفوس به فضایل و ردع و زجر قلوب از رذایل و عبرت و غیرت و حب وطن و ملت تأثیری دیگر بر اشعار ایشان مترتب نیست ، این است معنی ان‌من‌الشعرلحکمة . بلی ، نتیجهٔ حقیقی شعر هیجان قلوب و ترقیق نفوس و تشویق عقول و خواطر مردم است. اما باید ایشان را سائق به‌فضایل و تقوی و اعتدال باشد نه به قبایح و شنایع و رذایل و امثال آن . تنها کسی را که ادبای فرنگ می‌ستایند همان فردوسی طوسی است که اشعار شاهنامهٔ او اگر چه بعضی جاها خالی از مبالغه نیست ولی حب‌ملیت و جنسیت و شهامت و شجاعت را تا یك درجه در طبایع مردم ایران القا می‌کند و پاره‌ای جاها به اصلاح اخلاق نیز می‌کوشد . امیدوارم نتیجهٔ اشعار ناچیزانهٔ بنده حقیر هم عنقریب در عالم انسانیت معلوم و مشهود افتد و ارباب فصاحت و بلاغت را بعد از این از برای اقتفای به شعرای فرنگستان نمونه وارسطوره به دست آید و بدانند آن شعری که در تحت فایده و نتیجهٔ فلسفی نیست از قبیل لغویات و در شمار خرافات و شمسات خواهد بود والسلام .

### در تأسف بر اوضاع حالیه گوید

مگر حال آن ملك برگشته است    همه جای اهریمنان گشته است .
گروهی همه بد دل و بد نهاد    دل خود به خون کسان کرده شاد.
مگر جور و بیداد افزون شده    جگرهای مردم همه خون شده .
مگر شه گدا گشت‌وکشور خراب    رعیت ز جورند در پیچ و تاب .
همانا که شه نیستش آگهی    که شد خاك ایران ز مردم تهی .
همه مردم از دست بیداد شوم    گریزند در هند و قفقاز و روم .
در آنجا به هر کار پست و رذیل    همی بگذرانند خوار و ذلیل .
نه کس می بپرسد همی نامشان    نه هرگز روا می‌شود کامشان .
همه لرك(۱) و بیچاره ولات ولوت    قناعت نموده ز دنیا به قوت .
فتاده به غربت درون خوار و زار    همه پایمالند در رهگذار .
به غربت هم از جور شهبندران    ندارند آن بینوایان امان .
مگرخود در ایران‌زمین جا نبود ؟    برین بی‌کسان هیچ مأوا نبود ؟
که پرکنده گشتند در کوه و دشت    به سرشان یکی اختر شوم گشت .
به ایران یکی نامداری نماند    که بخت‌بد از شهر خویشش‌نراند .
الا گر بدانی بخواهی گریست    که آواره‌گیهای اینان ز چیست .
یکی ره گذر کن به ایران دیار    که بینی یکی هیبت افزا مزار .
در آن ظلمت آباد وحشت سرای    نبینی یکی روح زنده به جای .
به هر جا که بینی یکی شارسان    به مانندهٔ گور و بیمارسان .
همه رنگها رفته و روی زرد    پدیدار از چهره‌ها سوك و درد .
همه زهره‌ها کنده و باخته    همه پیکران زار و بگداخته .
همه چشمها گود و بگسیخته    مگر آبروی همه ریخته .
کتف کوژ و گردن شده سرنگون    تو گوئی یکی را به‌تن نیست‌خون .
فرو رفته چشمان و بینی دراز    ز سیما پدیدار سوز و گداز .
همه مرغ ماتم همه فال شوم    به ویرانه بگزیده جا همچو بوم .
چنو مرده‌گانند در گور تن    فسرده همهٔ خونشان در بدن .
همه در اسارات و در بندگی    نه آگه ز آزادی و زندگی .
به حرمان جاوید از هر حقوق    مگر گشته ز آباء علوی عقوق .
ز لذات گیتی ندیده مگر    شماتت ابر مردن یکدگر .
همه زرد و بی‌جان و زار و نزار    شب وروز برحال‌خود سوگوار

(۱) لرك به‌معنی فقیر و بیچاره .

کسی مالك مال و ناموس نیست / ندانند فریاد رس را که کیست .
برید‌ه یکی را دو دست و دو پـای / تنی مانده بر پا و جانی به‌جای .
یکی را به خنجـر ببریده پـی / یکی را به ناخن درون کرده نی .
یکی را دو دست و دو پا و زبـان / بریده شده چون تن بی روان .
یکی را به‌مسمـار کنده دو چشم / که هر کو ببیند بسوزد ز خشم .
یکی را ز سر دور کرده دوگـوش / که‌هر کس‌بدید آن برآرد خروش .
یکی را بسفته به‌تن هر دو کتف / از این‌خستگان‌هر کسی درشگفت .
یکی را بریده است دژخیم سر / یکی را کشیده به تنگ قجـر .
دل و جان انسان بیایـد به‌درد / که‌کس با دد و دام‌زاینسان نکرد .
سزد گر بر این حال گریان شوی / چو بر آتش تیز بریان شوی .
« بنی آدم اعضای یـکدیـگرند / که در آفرینش ز یك گوهرند »
« چو عضوی بدرد آورد روزگار / دگر عضوها را نمانـد قرار »
« تو کز محنت دیگران بی غمی / نشاید که نامت نـهند آدمـی »

یاد ایام نیك‌بختی و سعادت روزگار پیشین

ایا ملـك ایران انـوشه بـزی / همیشه ز تـو دور دست بدی .
خـوشا روزگـاران فـرخ زمـان / که روم‌و فرنك از تو جستی‌امان .
بسی خرم آن روزگار خـوشی / که بودت‌به هر سوی لشکرکشی .
همی یاد بادا از آن روزگـار / که استنبولت بود جـای شکار .
همه ایلغارت بـه آبـاد و بـوم / همه ترکتازت به یونان و روم .
خوشا آن چنان روزگـار کهـن / که می‌تاختی تـا ختا و ختـن .
زهی عصر و فرخ زمانی که بـاج / تو را آمد از مصر و از کار تاج .
خجسته زمانی که در هندو چین / نبشتند نام تـو را بـر نگین .
چه خوش بودی آنروز فرخ‌سرشت / که استرخ تو بود باغ بهشت .
خوش آن‌عصر رخشان با ناز و نوش / که زرنوشت آباد بودی به‌شوش .
مبارك بد آن عهد فرخنده بـاز / که بودی عروس جهان شهر راز .
خوشا روزگاری که در اکبتان / خرامان به هر سوی بودی بتان .
خنك روز خـرم چنو روزگـار / که در بلخ بر پا بدی نوبهـار .
خـوش آنـروز فـرخندهٔ دلستان / که چون گلستان بود زابلستان .
کنم یاد آن روز با دار و بـرد / که شاپور طرح نشابـور کرد .
خوشا آن چنان روز با گیر و دار / که کشتی به دریات بودی هزار .
نبد هیچ کس را همی تـاب تو / نشسته به‌هر جای سترا‌ب تو .

خوش آن روزگاران سور و سرور — که بد مردم تو دو ره صدکرور .
چه خرم بد آن‌روز بی درد و رنج — که آکنده بودی زمینت به گنج .
سپاه تو بودی همه کوچ کوچ — ز افغان و لاچین وکرد و بلوچ .
ز پنجاب بودی به سودان سپاه — مدی داشت مکدونیا را نگاه .
فزونت سواران نیزه گذار — کمان آورانت برون از شمار .
خوش آن دم که خسروز ایران‌زمین — همی‌تاخت تا پیش دریای چین .
خوش آن روز خرم که کاوس کی — به سودان و مصر اندر افکند پی .
خوش آن روزگاران که اسپندیار — بر آورد از قوم سیستا دمار .
شکسته شد از وی ده و نه سپاه — به بند گران بست ده پادشاه .
خوش آن روزمیمون که فرخ زریر — سر شاه اسپرته آورد زیر .
همه ملك یونانیان کرد پست — به آتینه بگزید جای نشست .
خوش آن عصر فرخ که شاه اردشیر — همه مردم آتنه کرد اسیر .
کنونت به تن هیچ نیرو نماند — تو گوئی که در دشت آهو نماند .
از آن پهلوانان و اسب و سلیح — نمانده به‌جا جز فسون و مزیح .
دلیرانت امروز نازك بدن — نبرد آورانت همه سیم تن .
وزیران کشور منیجك نهاد — دبیران لشکر بت و حور زاد .
امیران جنگی به زخم درشت — به بزم و به رزم آوریدند پشت .

تعزیت و سوگواری ایام گذشته

کجات آن‌همه‌رسم و آئین و راه ؟ — کجات افسر و گنج و ملك‌وسپاه ؟
کجات آن همه دانش و زور دست ؟ — کجات آن‌بزرگان خسرو پرست ؟
کجات آن نبرده یلان دلیر ؟ — که شیر ژیان آوریدند زیر .
کجات آن سواران زرین ستام ؟ — که دشمن بدی تیغشان را نیام .
کجات آن همه مردی و زور فر ؟ — که گیتی همه داشتی زیر پر .
کجات آن بزرگی و آن دستگاه ؟ — که سر بر کشیدی ز ماهی به ماه .
کجات افسر کاویانی درفش ؟ — کجات آن همه تیغهای بنفش ؟
کجات آن‌به رزم اندران فرونام ؟ — کجات آن به‌بزم‌اندران کام وجام ؟
کجات آن دلیران روز نبرد ؟ — کجات‌آن بزرگان بادار و برد ؟
کجات آن کمین و کمان و کمند ؟ — که‌کردی همه دیو و جادو به بند .
کجات آن فزونی گنج و سپاه ؟ — کجات افسر و تخت و فر وکلاه ؟
کجات آن‌سواران ومیدان و گوی ؟ — که زآنها به‌گیتی بدی گفتگوی .
کجات آن دلیران و مردانگی ؟ — هش و رأی و فرهنگ وفرزانگی .

کجات آن هنرهای بیش از شمار ؟ که علم و هنر از تو شد یادگار .
کجا شد دل و هوش و آئین تو ؟ توانائی و اختر و دین تو .
کجا شد به رزم آن نکو ساز تو ؟ کجا شد به بزم آن خوش‌آوازتو ؟
کجا رفت آن جام گیتی نمای ؟ کجات آن همه خسرو پاك رای ؟
کجا رفت آن اختر کاویان ؟ کجا رفت اورنگ فر کیان ؟
که اکنون به پستی نیاز آمدت چنین اختر بد فراز آمدت .
که بنشاند این شمع افروخته؟ کزو شد همه مردمان سوخته .
دریغ آن بلند اختر و رای تو دریغ آن سر عرش فرسای تو .
دریغ آن یلان و کیان جهان که بودی پناه کهان و مهان .
دریغ آن بزرگان والا گهر به مردی ز شاهان برآورده سر .
دریغ آن امیران والا بشان کز ایشان به‌گیتی نمانده نشان .
از ایشان نبینم یکی را به‌جای به‌جز نصرةالدولهٔ (۱) پاك رای .
ابا چند تن از مهان گزین که از آسمانشان رسد آفرین .
شده آدمیت از ایشان پدید همه گنج های وفا را کلید .
همه سالشان بخت و پیروز باد همه روزشان روز نیروز باد .
نگهدارشان باد زروان پاك بود یارشان هرمز تابناك .

خطاب به‌اورنك کیان

تو ای گاه و دیهیم شاهنشهی که بی تو مبادا مهی و بهی
خنك روز کاندر تو بد جمشید که آورد بس نیکوی ها پدید
خنك روز کاندر تو بد زرد هشت که اهریمن بد کنش را بکشت
خوش آن روزگار کیومرث شاه کزو شد پدیدار دیهیم و گاه .
خجسته بدی گاه او کشتره ( ۲ ) که تازه شد از وی جهان یکسره .

(۱) مراد از نصرةالدوله، فرمانفرما عبدالحسین‌میرزا است چون‌سوء سلوك ناصرالدوله عبدالحمیدمیرزا سبب آوارگی میرزاآقاخان از کرمان شد و فرمانفرما در حکومت کرمان جبران اعمال برادر را نمود و نسبت به میرزاآقاخان وکسان او محبت کرد و در مکاتیب خود اظهار هم مشربی می‌کرد این بود که میرزاآقاخان دوجلد تاریخ خود را از محبس طرابزون نزد فرمانفرما فرستاد که اکنون آن کتب به خط مؤلف نزد فرمانفرما موجود است و همه کس می‌داند که در آن زمان این قدر اقدام و اظهار از حکام مایهٔ بسی‌تمجید و امیدواری بود.

(۲) او کشتره به‌معنی کسی است که اصلاح باغ و بستان کند و نام فریدون زیرا که اصلاح دین آذر هوشنگ را نمود

به گاه فریدون همایون بدی زمان منوچهر میمون بدی .
همایون بدی گاه ارباس گرد که او کرد بر نینوا دست برد .
خجسته بماندی پس از کیقباد همان درگه طوس نوذر نژاد .
به هنگام کی آرش نامور گرفتی همه خاور و باختر .
به دوران اکمین کرکس نژاد همه خاك شامات دادی به باد .
همایون بدی گاه کاووس کی همان وقت کیخسرو نیك پی .
چو مهری که بیرون بیاید زمیغ گرفتی همه روی گیتی به تیغ .
مبارك بدی وقت اسپند یار همان گاه فرخ زریر سوار .
که روی زمینت همه بنده بود به فرمان و رأیت سرافکنده بود.
خجسته به هنگام شاه اردشیر همان گاه داراب ارزاس پیر .
به وقت جهان جوی ساسان نژاد جهان را نمودی پر از مهروداد.
همان گاه شاپور فرخنده رای ابر تارك قیصرت بود پای .
همایون بدی گاه بهرام گور به وقت ذوالاکتاف با فر و زور .
در ایام فرخ قباد گزین پر از دانش و داد کردی زمین .
به هنگام نوشیروان بزرگ یکی کردی آبشخورمیش و گرگ.
در فرهی بر تو اکنون ببست که آن فرد برز(۱) مهین گشت پست.
شد آن تخمه ویران و ایران همان برآمد همه کامهٔ بد گمان.
گزند آمد از پاسبان بزرگ شبان شد به جای رمه همچو گرگ
مگر روز بدبختیت شد پدید ؟ سیه گشت ازین روز بخت‌سپید.
که نفرین بر این بخت نا خوب‌باد سزد گر نباشیم از آن هیچ شاد .

خطاب به ابنای وطن گرامی

کنون ای مرا ملت هوشمند چرائید در چاه غفلت نژند ؟
بر آئید و بینید کار شگفت به آسان توانید گیتی گرفت.
ولی تا شناسید از خیر و شر ببایست خواندن حقوق بشر .
که تا خود بدانید ز آئین و راه بد و نیك گیتی نباشد ز شاه .
اگر آگهیتان رسد کم و بیش ببینید هر چیز در دست خویش .
همه نیك بختی و بیچارگی به دست شما هست یکبارگی .
چرائید در چاه غفلت اسیر ؟ کجایند آن مردم شیر گیر ؟
چرا چنبری گشت پشت یلی ؟ چرا کند شد خنجر کابلی ؟

(۱) برز بر وزن قفل برآمدگی و بلندی از زمین را گویند مقابل آن جئر است که به‌معنی پست باشد .

کجایند آن نامداران راد (۱) همان ملت آسمانی نژاد .
کجا شد فریدون با داد و دین؟ که پرداخت‌از ماردوشان(۲)زمین.
کجا رفت آن کاوهٔ نیك نام؟ که در کشور انداخت‌بلوای عام .
بر انداخت آئین ضحاك را چنان اژدها دوش نا پاك را .
کجایند آن پهلوانان نیو ؟ چوشیدوس و کستهم و گودرزوگیو.
بزرگی ایران چرا شد بسر ؟ چرائید نومید از دادگر ؟
« فریدون فرخ فرشته نبود ز مشك و زعنبر سرشته نبود ».
ز اژدرکشی یافت او فرهی تو رو اژدها کش فریدون توئی .
منالید چندان ز شاه و وزیر جوانست دستور و شاه است پیر.
به‌ویژه که چونین شه باهنر نبسته است برتخت ایران کمر .
همش رای فرخ همش روز هنك به خشکی پلنك و به دریا نهنك .
فراوان هنرها و رایش نکو سزد گر نگیری به بد یاد او .
شهنشاه ما ناصرالدین بود طرفدار قانون و آئین بود .
دو صدحیف‌کاین‌نوجوان بی‌کس‌است فرید است و بی‌یارو بی‌مونس‌است .
دریغا اگر مردم نیك رای ببودند بر پیش تختش بپای .
اگر بود او را چه بوذرجمهر ز نوشیروان بر گذشتی به‌مهر .
و گر ملتی داشتی با خبر گذشتی ز اسکندر نامور .

در خطاب زمین بوس به اعلیحضرت شاهنشاه ایران

بترس ای‌جهان جوی ایران‌خدای که بعد از تو خیزند مردم به‌پای ،
بنالند از دست جور و ستم بگویند با نالهٔ زیر و بم .
که ایزد همی تا جهان آفرید کسی زین نشان شهریاری ندید .
که جز کشتن وبستن و درد رنج گرفتن هم ازکهتران مال و گنج .
ندانست و آزرم کس را نداشت همی این‌برآن‌آن‌برین بر گماشت.
نه جان سپاهی ازو شادگشت نه یك ذره زو کشور آباد گشت .
نماند ایچ در ملك جائی درست همه کارکشور ازوگشت سست .
به کار رعیت نپرداخت هیچ پرستید گه گربه ، گاهی منیج .
درین مدت سال پنجاه باز که بر تخت می‌زیست با عز وناز .
همه جان مردم ازو شد غمی به هر شعبه از ملك آمد کمی .

(۱) راد به‌معنی عاقل است .
(۲) ماردوش همان مرداس است که معرب شده به مناسبت این که کلدانیان شکل مار را بر دوشهای خود علامت قرار داده بودند .

خزینه تهی گشت و ملت گدا — ز بیداد او دستها بر خدا .
سه نوبت شتابید سوی فرنك — نیفزود او را به دل عار و ننك .
چو مست شکار است و محو خوشی — کجا داند آئین لشکر کشی .
نخواهیم بر تخت از این تخمه کس — ز خاکش به یزدان پناهیم و بس .
کزین شه ستمکارتر کس ندید — نه از نامداران پیشین شنید .
همه ملك ایران ازو شد به باد — به خاك آمد آن افسر کیقباد .
خدایا روانش بـه آتش بسوز — دل بندهٔ مستحق بر فروز .
و گر دادگر باشی ای شهریار — بمانی و نامت بود یادگار .
به نیکی گذارند نام تو را — پرستند مردم نژاد تو را .
تن خویش را شاه بیدادگر — جز از گور و نفرین نیارد بسر.
اگر چند بد کردن آسان بود — به فرجام زو دل هراسان بود .
الا ای شه نامدار کهن — سزد گر زسعدی پذیری سخن .
«نه دربند آسایش خویش باش — که خاطر نگهدار درویش باش ».
«نیا ساید اندر دیار تو کس — چو آسایش خویش‌خواهی و بس».
ز من بشنو این نکته شاها درست — نباید شهی چون تو بیداد جست .
تو را هست فرهنك و رای وهنر — ندارد هنر شاه بیدادگر .
که بیداد گری ز بیچارگیست — به بیدادگر بر بباید گریست .
ز بیداد گر کیست بدبخت تر — که بیدادش آید به‌خود سخت تر .

در مقام شرح حال گوید

تو تا باشی ای خسرو نامور — مرنجان کسی را که دارد هنر .
به ویژه که باشد ز روشن دلی — به جان دوستدار نبی و علی .
یکی نامداری ز ایران منم — که خو کرده‌درجنك شیران تنم .
قلم دارم و علم و فرهنك و رای — نژاد بزرگان و فر همای .
به‌گاهی کـه آمد تمیزم پدید — روانم به دانش همی بد کلید .
ز گیتی نجستم بـه جز راستی — نگشتم به گرد کم و کاستی .
همه خیر اسلامیان خواستم — دلم را بـه نیکی بیاراستم.
همی خواستم تا کـه اسلامیان — به وحدت ببندند یکسر میان.
همه دوستی با هم افزون کنند — ز دل کین دیرینه بیرون کنند
مر اسلامیان را فزاید شرف — نفاق و جدائی شود بر طرف .
در اسلام آید بـه فر حمید — یکی اتحاد سیاسی پدید .
شود ترك ایران و ایران چو ترك — نماند دوئی در شهان سترك .

همـان نیز دانندگان عـراق به سلطـان اعظم کنند اتفاق .
ز دلها زدایند ایـن کینه زود نگویند سنی و شیعی که بود .
وز ان پس بگیرند گیتی به زور ز جان مخالف بر آرند شور .
ابا چند آزاده مرد گـزیـن نبشتیم بس نامـه های متین .
روانـه نمـودیـم سوی عـراق که بر خیزد از عالم دین نفاق .
بـه نیروی دادار جان آفـرین همه بر نهـادند امضا بـرین .
به بخشید حسن اثـر نامـه هـا که ، خام و نپخته نبد خامـه‌ها .
سپاسم ز یـزدان پیروز گـر که این نخل امید شد بـارور .
نوشتند ز ایران و هم از عراق که از دل بشستیم گرد نفاق .
همه جان فدای شریعت کنیم به سلطان اسلام بـیعت کنیم .
گـذاریـم قـانـون بیگـانگـی بگیـریم آئـین فـرزانگـی .
ازین پس همـه کفر سازیم پست بیاریم گیتی سراسر به دست .
کسی از سلاطیـن اسلامیـان ز عباسیان تـا به عثمـانیان .
ز سامانی و غزنـی و دیلمـی ز سلجوق و خوارزمی و فاطمی ،
ز صدر سلف تا به گاه خـلـف موفـق نگردید بر این شرف .
مگر اندرین عصر کامـد پدید چنین طرح محکم ز رای سدید .
گرت زین بد آمد ، گناه من است که این شیوه آئین و راه من‌است.
برین زاده‌ام هم برین بگذرم وزین فخر بر چرخ ساید سرم .
اگر شاه را بود حسی نهـان مرا ساختی بی نیاز از جهان .
وگـر از مسلمانیش بـود بهـر به نیکی مرا شهره کردی به‌دهر.
چو در خون او جوهر شرك بود ز توحید اسلام خشمش فـزود .
پشیزی بـه از شهـریاری چنین که نه کیش دارد نه آئین و دین .
مرا بیم دادی که در اردبیل تنم را به زنجیر بندی چو پیل .
ز کشتن نترسم کـه آزاده‌ام ز مادر همی مرگ را زاده‌ام .
کسی بی زمانه به گیتی نه مرد بمرد آنکه نام بـزرگی نبرد .
نمیرم از ین پس که من زنده‌ام که این طرح توحید افکنده‌ام .
به گوش از سروشم بسی مژدهاست دلم گنج گوهر ، قلم اژدهاست .
پس از مردنم هست پـایندگـی که جاوید باشد مـرا زندگی .
نصیب من آباد تحسین بـود تو را بهره همواره نفرین بود .
پس از من بگویند نام آوران سرایند بـا یکدگـر مهت[illegible] .
کـه کرمانـی راد پـاکـی نهاد همه داد مر[illegible]انش بداد .

را فلانی تحریك کرده و حال اینکه خدای من شاهد است که بنده بکلی بی‌اطلاع و همه را خودش تحریك کرده بود بنده را احضار به طهران کردند بعد از دو سه ماه مرحوم مظفرالدین شاه با حضور مرحوم حکیم‌الملك و مقتدرالسلطنه در صاحبقرانیه به بنده فرمودند که در استنطاق آن سه نفر ولیعهد با رمز به من اینطور تلگراف کرده بود که شما در محبس به علیه من و سلطنت بعضی حرفها زده‌اید بنده هم حکایت را من‌البدو الی‌الختم به مرحوم مظفرالدین شاه عرض کردم و آن وقت ملتفت شدم که کم التفاتی شاه ازچه جهة بوده . از انتقام خدائی نباید غفلت نمود. دراین دوسال اخیر و بعد از انهدام مجلس مقدس شورای ملی و توپ بستن به منزل بنده به چه صدماتی بنده را دوچار نمود درلایحهٔ علیحده خواهم نوشت . (صالح)

| Borrower's No. | Issue Date | Borrower's No. | Issue Date |
|---|---|---|---|
| | | | |

# ترجمهٔ حالی

# از بعض رجال معاصر مؤلّف

| Borrower's No. | Issue Date | Borrower's No. | Issue Date |
| --- | --- | --- | --- |
| | | | |
| | | | |
| | | | 21 c |

# شرح زندگانی امیراعظم

صاحب سیف و قلم، ماحی جور و ستم، ناعی استبداد، داعی عدل و داد نصرالله‌خان امیراعظم خلف مرحوم وجیه‌الله میرزا سپهسالار اعظم نوادهٔ خاقان مغفور طاب ثراه درسال ۱۲۹۷ متولد گردیده در عنفوان شباب عمر خود را به تحصیل علوم صرف نموده از علوم غریبهٔ قدیمه و جدیده و زبان فرانسه و تاریخ و جغرافیا و غیره بهرهٔ وافی برده و در فنون نظامی از اقران و امثال پیشی گرفته و برآنان تقدم جسته تا آنکه در مدرسهٔ نظام طهران صاحب دیپلم شده و در تمام مسافرتها و مأموریتهای اخیره سپهسالار مستخدم بوده اول مأموریت او در زمان استبداد تبعید علما از زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم عنفاً به طرف عتبات بود که بالعکس آنها را مقضی المرام عودت داد و دستخط انعقاد عدالتخانه را که در واقع پیش قراول و مقدمهٔ مشروطیت و تأسیس کعبهٔ مقصود آزادی طلبان بود باعث شد و مهاجرین را لدی الورود به حضور مظفرالدین شاه برد و به حدی خدماتش در سدهٔ سلطنت مشهود گردید که مرحوم مظفرالدین‌شاه در حضور آقایان علماء انگشتری الماس خود را از انگشت خود در آورده و به انگشت او کرد خدمات در آن واقعه چنانکه در تاریخ خواهدآمد به حدی این جوانمرد را در نزد دولت و ملت محبوب‌القلوب نمود که موجب رشك و حسد درباریان گردید.

در حالت نزع مظفرالدین شاه که حال استرآباد به‌آن درجه مغشوش بود و همسایگان در شرف تخطی و برای ورود خودشان به جهت تسویهٔ امور اتباع خود یادداشت رسمی به وزارت خارجه فرستاده بودند این شخص داوطلبانه این خدمت را متعهد شد و از بذل جان و مال مضایقه نکرد پس از اعادهٔ انتظامات آنجا برحسب استدعای خودش به طهران‌آمد و این وقتی بود که مستبدین برضد آزادی این مخلوق بیچاره پارتیها و انجمنها تشکیل داده و هریك از اشخاصی‌که سالها در بالش خودپرستی غنوده بودند عرصه را برخود تنگ

دیده دست به ترانهای خانمان سوز زده بودند این جوان جوانبخت بدستیاری بعضی از دوستان خود مانند سردارمنصور و علاءالدوله هیئت امرا را جمع کرده و به هرترتیب بود از سوء رفتار ماضی متنبه و به وخامت نتایج مستقبل تهدید نمود و همگی را به قرآن برای وفای به اساس مشروطیت قسم داد و آن عریضهٔ مشروطه را که در تاریخ خواهد آمد به محمدعلی میرزای بدبخت نوشت و برای التزام رفقای خود به مهر و امضای همه رسانیده و پس از ختم آن چون هیچ کس جرئت این رسالت را نکرد لذا خودش حامل آن شده و بعضی مطالب شفاهیه به محمدعلی میرزا گفت که خیالات او را به تأخیر انداخت یعنی وخامت عدم همراهی و مساعدت با ملت را به او مدلل و مبرهن داشت درباریان چون این جوان را مخرب خیالات و مانع استبداد خود دیدند او را به عنوان حکومت گیلان تبعید کرده و به رشت فرستادند و پس از انفصال او واقعهٔ میدان توپخانه را پیش آوردند بعداز واقعهٔ میدان این شخص وطن دوست خود را خواهی نخواهی به طهران رسانید ودرواقعهٔ ناگوار مجلس صدق نیات و شور وطن پرستی او معلوم ملت شد تا اینکه او را به فرنگ تبعید کردندمعظم‌له به بروکسل رفته در (انستیتودبر) Institut Robert مشغول تکمیل تحصیلات خود شد پس از استماع مژدهٔ فتح قشون ملی و سرداران جنگجو به طهران آمد و چون شخص حساس نمی‌تواند حرف خود را از زحمت وطن مألوف معاف ببیند از نالهٔ جان‌سوز برادران استرآبادی خود تاب نیاورد باکمال بی‌اسبابی به طرف استرآباد رهسپار شد و چون حضرت وزیرداخله و سایر اولیای امور حس ملیت و قوهٔ بازوی این جوان را می‌دانستند حکومت سمنان ودامغان وشاهرود و بسطام و فرماندهی قشون مازندران وکلیهٔ نقاط حکومتی مشارالیه را به‌عهدهٔ خود او بازگذاشتند لدی‌الورود ابواب سعادت برمردم نجیب استرآباد بازشد متجاوز از بیست نفر از اسرا راکه در استبداد صغیر گرفتار چنگ وحشیان تراکمه شده بودند مستخلص کرد دوعرادهٔ توپ دولت راکه در زمان فترت بدست یاغیان ایل افتاده بود مسترد داشت وکیل تراکمه که معلوم است چه قدر بذل سعی و جهد می‌خواهد منتخب و به طهران اعزام داد مابین یموت و ولایت را اصلاح کرد و سران تراکمه را به انجمن ملی حاضر نموده به خدمت این حکومت مشروطه قسم داد سالارین مستبد وطن فروش را روانهٔ اسفل‌السافلین داشت تأسیس مدرسهٔ امیریه را که تمام اثاثیه و لباس و همه چیز آن از کیسهٔ خود این جوانمرد راد است نمود، بلدیه و نظمیه را تشکیل‌کرده اموال و اسلحه را که در این مدت به نهب و غارت رفته بود استرداد فرمود و الیوم مشغول تشکیل اردوی نظامی است تا از این‌کار چه نتیجه بگیرد.

خداوند امثال این جوانان عالم وطن خواه را که جامع شرایط خدمتگذاری ملت هستند در این مملکت زیاد کند که یار شاطرند نه بار خاطر. امیدواریم که امیراعظم از زحمات خود خسته نشود و عنقریب استرآباد را نمونه‌ای از شهرهای نظامی فرنگ‌که به

چشم خود دیده نماید. باری ما در این تاریخ خود زحمات و صدمات امیراعظم را درهر مقامی مشروحاً ذکر نموده‌ایم، در این مقام چند امر را خاطرنشان خوانندهٔ تاریخ می‌داریم.

اول آنکه امیراعظم از اشخاصی است که از اول مشروطیت ایران الی کنون یك قدم مخالف این اساس برنداشته است و از اول تا به آخر همراه بوده و مباشر بسیاری از امور .

دوم آنکه اگر ما ده نفر مانند این جوانمرد در این مملکت داشتیم هرآینه امروز این مملکت با ممالك متمدنه برابری بلکه پیش هم بوده .

سوم آنکه امیراعظم یك شرافتی از برای اهالی استرآباد ثابت نمودکه تا قیام قیامت صحایف تاریخ نام آنان را بخوبی ذکر می‌نماید چه در این مدت قلیل انجمن ولایتی و عدلیه و نظمیه و بلدیه و مدرسه بلکه معاریف آنجا را برپا و تأسیس نمودکه وکیل تراکمه مسمی به آدینهٔ محمدخان است با همان لباس ایلیت و یك عالم شرف و افتخار در مجلس مقدس با علما و بزرگان وزراء همسر و هم مشرب و جلیس و جلوس می‌نماید.

چه افتخاری بهتر و برتر که وکیل یك شهری و یك ایلی از خود آنها باشد خلاصه امیراعظم راضی نشد که دست تقلب در انتخاب وکلاء استرآباد افتد (ای‌کاش یك نفرمانند امیراعظم هم در وطن عزیز نگارنده بود که مانع می‌شد از اینکه یك افتخار بزرگی از اهالی کرمان سلب شود) و ما در این مقام چندفقره از تلگرافات و نوشتجات راجع به استرآباد را درج می‌کنیم اگرچه در تاریخ مشروحاً ذکر شده است لکن مقدم بر آن یك دو سطر می‌نویسیم و آن اینست که امیراعظم با آن ریاست و بزرگی و آن شأن و مقامی راکه حایز و حاوی است پس از آنکه مدرسهٔ امیریه را در استرآباد افتتاح نمود و معلم از طهران تقاضا نمود چند روزی را خودش در مدرسه درس می‌گفت آیا تصورمی‌شودکه حاکم یك ولایتی او هم مثل امیراعظم شخصی خودش را برای ترقی ابناء وطن معلم قرار دهد واین زحمت را برخود هموار نماید بلی عقلا و دانشمندان وخرده بینان همه وقت از بزرگان و رجال مملکت این گونه سلوك را متوقع و منتظر بوده‌اند.

باری انجمن ولایتی استرآباد که اجزاء و اعضاء آن از علماء و بزرگان استرآباد می‌باشند مکتوب ذیل را به‌آن رادمرد می‌نویسند و هذا صورته :

**مکتوب انجمن استرآباد به ایالت جلیله**

**نمرهٔ ۳۹ مورخهٔ پنجشنبه ۹ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۷**

حضور مبارك حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد والا ایالت جلیلهٔ استرآباد دامت شوکته‌العالیه در باب علت تعطیل ادارات حکومتی که مرقوم فرموده هر سواد آرتیکلی که در روزنامهٔ شرق مندرج شده ملاحظه و اسباب حیرت شدکه چرا باید خاطرمبارك از یك

همچو آرتیکلی که فصول مندرجه در آن به هیچوجه مناسبتی با ترتیبات حاضرهٔ آن وجود مقدس ندارد مکدر شود ، زحماتی و خطراتی که آن وجود مقدس برای اعادهٔ انتظامات این مملکت استرآباد تحمل کردید از خاطر عموم محو نخواهد شد و انشاءالله تعالی از ناحیهٔ مقدسهٔ حجة عصر و امام زمان ارواح العالمین له الفداء توجه مخصوص به تمام درستکاران و وطن پرستان که سبب رفع کدورت ناشی از این قسم آرتیکل شود خواهد شد فوراً تلگرافی حضور مبارك وزارت جلیلهٔ داخله عرض شده که در صدد رفع این عریضه شرف سوز برآیند و علی‌العجاله عرض عموم اعضاء انجمن ولایتی و تجار محترم و وطن پرستان و خیرخواهان ملت استرآباد به حضور مرحمت ماسورآن است که از تعطیل ادارات صرف نظر فرموده و امر به تحصیل فرمایند و از زحمات و خدماتی که در راه این ملت و این مملکت کشیده‌اید حیفتان بیاید و اگر خدای نخواسته درصدد امر تحصیل برنیائید قهراً امر منجر به تعطیل انجمن ولایتی خواهد گردید. ادام‌الله تعالی ایام اجلالکم (محل مهر انجمن ولایتی استرآباد) و نیز دو فقره از تلگرافاتی که بین امیراعظم و وزارت داخله مخابره شده است در این موقع درج می‌کنیم و مابقی را راجع به تاریخ می‌داریم.

### تلگراف

مقام منیع وزارت جلیلهٔ داخله دو روز قبل تلگرافی در فرستادن میرسعدالله خان سالار مقتدر عرض شد الساعه به طوری که از مأمورین تلگراف خبر رسید به واسطهٔ عادتی که به تریاك داشت و مسلول بودن در تاش دارفانی را وداع کرده با اینکه فیلسوف‌های این ولایت عقیده‌شان براین بود که به محض استماع دستگیری او تراکمه اغتشاش فوق‌العاده خواهندکرد و برای عقد اتحادی که فیمابین سالار و حضرات بسته شده بود در این مورد از شرارت ذره‌ای فروگذار نخواهند نمود فدوی پس‌از اعزام سالار به طهران تمام سران و قضاة و رؤسای طوایف را به شهر احضار کردم و امروز وارد به شهر شدند و متفقاً به انجمن رفتیم و تمام آنها به کلام‌الله مجید در همراهی با اساس مشروطیت و مبانی عدل و داد قسم یاد نمودند و قبل از ورود به انجمن هم خبر فوت سالار منتشر شد ابداً آسمان بر زمین نیامد به فضل الهی عجالةً که هیچ‌کس قدرت اقدامی ندارد و در موقع رفتن به صحرا هم دو عرادهٔ توپ که سابق از آق‌قلعه برده و در اردوی خود برای شلیك نگاه داشته بودند عنفاً گرفتم و در باب تعیین وکیل هم از تراکمه اقدامات نمودم و تاچند روز دیگر انتخاب کرده به طهران می‌فرستند با اینکه فدوی هیچوقت به رجزخوانی عادت نکرده‌ام در این موقع عرضه می‌دارم که سالارین مستبد خائن وطن فروش به درك رفتند و اغتشاشات این ولایت مرتفع و اموال مسروقه و اسرا راگرفتم و دو عرادهٔ توپ دولت را مسترد و وکیل طوایف را معین و اصلاح بین ولایت و یموت را نمودم و اعاده و انتظامات

را دادم و باکمال جرئت به تاج و تخت‌کیانی و به سر مبارك حضرت اشرف قسم می‌خورم که دیگر در این ولایت‌کاری نیست که فدوی به تعهدات خود وفا ننموده حالا موقع مواعید حضرت اشرف است که آن شب در دولت منزل فرمودید بقیه را موکول به حس پدرانهٔ حضرت اشرف می‌نمایم (امیراعظم)

## جوابی که از طرف وزارت داخله مخابره شده است

حکومت جلیلهٔ استرآباد، سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام، دو فقره تلگراف محترم حضرت اشرف والا شرف وصول داد در خصوص سالارین و رفع اغتشاش ولایات و استرداد اموال مسروقه و گرفتن دو عرابه توپ و اصلاح ولایت یموت و انتخاب وکیل و ازاظهاراتی‌که فرموده‌اید مطلع شدم هریك ازاین خدمات شهدالله شایان مرحمت مخصوص دولت و بروز اظهار چنین‌کفایتهای خارق‌العاده منحصر به وجود محترم خودتان است و حقاً و انصافاً دولتخواهی خود را به پایه‌ای قرار داده‌اید که فضای تحسین و تمجید را گنجایش ادای حق آن نیست معذلك بنده چه در حضور وزراء و چه در محضر امناء ملت هیچوقت از شرح و بسط اقدامات غیرتمندانهٔ سرکار والا غفلت نکرده و نخواهم کرد.شرحی راکه در روزنامه نوشته بود هنوز ندیده‌ام اولا تلگراف سرکار را در جراید درج خواهم کرد تاهمه بدانند خادم وخائن‌کیست ومقام سرکار والا با آحاد و افراد اهل این مملکت معلوم باشد.

ثانیاً در جلوگیری این‌گونه نکات هر اندازه که قانون معین‌کند ایستادگی‌کرده رضای مثل سرکار والا نوکر رشید دولت را که جان در راه خدمت ملت و دولت برکف دست‌گرفته اید از دست نخواهم داد و ابداً منتظر نیستم برای این نوع نوشتجات بی‌مأخذ اسم استعفا به زبان جاری فرمایند امروز روزی است که یك قسمت معظم مملکت‌که دارای همه قسم اهمیت مادی و معنوی است به حسن‌کفایت سرکار معظم و اولیاء دولت وملت‌آسوده باشند ممکن نیست قدر خدمت را به غرض مجهول گذارند سرکار والا حتماً به نتیجهٔ این جان فشانی‌های صادقانه خواهید رسید به‌کفایت وکاردانی مثال مجسم خواهید بود تلگراف حضوری را صبح عرض کردم اگر فرمایشی باشد و خیلی مهم فوری است بفرمائید با همهٔ فرط مشغله که دارم حاضر شوم و الا تلگرافاً مرقوم فرمائید جواب فوری عرض خواهم کرد. (وزیر داخله)

در حقیقة از روی انصاف وقتی ملاحظه شود وزیر داخله از روی عقل و انصاف این همه تمجید فرموده‌اند زیرا که همه‌ساله با چندین هزار قشون و دویست سیصدهزار تومان خرج تراشی حکام این سرحد را با آن بی‌نظمیها از عهده برنمی‌آمدند در همچو زمانی باآن همه اغتشاش و انقلاب‌که در استرآباد بود و هیچ یك از رجال و امرای ایران زیر

بار حکومت و سرداری آنجا نرفته‌اند لکن امیراعظم با دست خالی و چند نفری معدود از اتباع خود این خدمت بزرگ را قبول نموده و به طوری هم از عهده برآمده است که موجب تحسین عموم ایرانیان شده حتی آنکه وکلای ملت و مبعوثین پارلمان در چند مجلس اظهار تشکر نموده‌اند چنانچه نمرات روزنامهٔ مجلس و سایر جراید مصدق این ادعاست در نمرهٔ (۷۱) روزنامهٔ مجلس سال سوم مورخهٔ ۲۷ محرم سنهٔ ۱۳۲۸ در ذیل نطق شاهزاده اسدالله میرزا چنین می‌نویسد :

بعلاوه لازم می‌دانم از طرف مجلس مقدس از شاهزاده امیراعظم اظهار رضایت و امتنانی بشود زیرا که در این موقع خدمت نموده الی‌آخره .

چند سطر بعد این عبارت مرقوم شده است ـ رئیس. اظهار امتنان از امیراعظم صحیح است الخ .

در تاریخ ان شاء الله خواهدآمد. تلگرافی که از طرف متحصنین زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم و متحصنین سفارتخانهٔ عثمانی به توسط انجمن سعادت اسلامبول با امیراعظم مخابره شده‌است لکن این چند سطر راکه بیان می‌کند شرح حالات و زندگانی این شاهزادهٔ بزرگ را برای این جلو انداخته‌ایم که سایر شاهزادگان و بزرگان پیروی به اقدامات این جوان غیور نمایند و بدانند صحایف تاریخ ، چگونه ثبت می‌نماید افعال نیك و بد را و الا حالات امیراعظم را دفتری علیحده و کتابی مستقل لازم است و ما آنچه راکه خود دیده و یا از تلگرافات و اسناد معتبره و اشخاص موثق شنیده و بدست‌آورده در مجلدات تاریخ نوشته و انشاءالله خواهد آمد .

# مستشارالدوله

معرفی مرحوم میرزا یوسف خان مستشارالدوله طاب ثراه را کتاب یك کلمه ورمز یوسفی و تعلیم‌الاطفال وکتاب حساب و چندین جلدکتاب دیگر که از تألیفات آن مرحوم وطن پرست و حقایق شناس است کافی خواهد بود لیکن چون در این تاریخ نام نامی آن مرحوم ذکر شده است و نوشتجات آن مرحوم برای اجزاء انجمن مخفی سرمشقی وافی بود و درواقع دستورالعملی بودکه ازآن قرار رفتارشد لذانخست مختصری از زندگانی آن مرحوم را ذکر می‌نمائیم سپس بعضی‌از نوشتجات راکه هم امروز مفطور و مجبوریم برطبق آن رفتار نمائیم .

مرحوم میرزا یوسف خان مستشارالدوله پسر حاجی کاظم آقای تاجر تبریزی از اهالی آذربایجان است در عنفوان سن علوم ادبیهٔ عربی را تحصیل نموده و قدری از علوم شرعیه را نیزآموخت در قونسول گری انگلیس به سمت منشی گری برقرار ودرآنجا نکات سیاسیه را فراگرفت و از اوضاع تمدن‌آگهی یافت خواست‌که خدمتی به دولت وملت خود نماید از مستخدمی انگلیسها استعفا داده و در ادارهٔ وزارت خارجه درآمد در سال (۱۲۷۰) به‌موجب فرمان ناصرالدین شاه به کارپردازی حاجی ترخان (قونسولی) مأمور شد مدت هشت سال در آنجا اقامت کرده در تاریخ (۱۲۷۸) به طهران احضار شده پس از هفت ماه توقف در طهران حسب‌الامر اولیای دولت ثانیاً به حاجی ترخان مأمور گردید بعداز سه ماه به عزم سیاحت ازحاجی‌ترخان به مسکو وازآنجا به پطرزبورغ وارد شده شش ماه در پطرزبورغ درجای وزیرمختاردولت علیه به سمت شارژدافری توقف فرمود پس‌ازآن در تاریخ ۱۲۸۰ به قونسول ژنرالی تفلیس منصوب چهار سال در تفلیس مانده در مدت اقامت در مملکت مزبوره پیوسته به دوستان خود می گفت‌که کی باشد انتظام و اقتدار لشکر وآسایش و آبادی کشور و تمدن خود را می‌دیدم و چه می‌شد که در وطن عزیزم نظم و آسایش و

آبادی حاصل می‌گردید.

در اواخر سال ۱۲۸۳ به موجب فرمان پادشاهی به شارژدافری پاریس نایل آمد از راه اسلامبول عازم مقصد گردیده اکسپوزیسیون یعنی بازار و بساط عمومی ۱۸۶۷ میلادی را که مطابق با ۱۲۸۳ بود مشاهده نمود و در مدت سه سال اقامت در پاریس چهار دفعه به عزم سیاحت به لندن رفت و با مرحوم میرزا ملکم خان هم مسلك و دوست و مجالست سری و علنی داشت انتظام لشکری و آبادی کشوری و ثروت اهالی و کثرت هنر ومعارف وآسایش وآزادی عامهٔ آنجاها راکه دیده بر شور وحرارت قلبی وآرزویش نسبت به ایران افزوده گردید سبب ترقیات فرانسه و تنزلات ایران را از مرحوم میرزا ملکم‌خان پرسیده، جوابش چنین دادکه بنیان و اصول نظم فرانسه یك کلمه است و هرگونه ترقیات وخوبی‌ها که در اینجا دیده می‌شود نتیجهٔ همان یك کلمه است و اهل مملکت شما از اصول مطلب دور افتاده‌اند، پرسید چگونه است، این؟ جواب دادکه بعضی از شما نظم و ترقی فرانسه را از فروعات برقرار می‌دانید و برخی از علوم و صنایع تصور می‌نمایند.

مانند تلگراف و کشتی‌ها و عراده‌های بخار و آلات حربیه که اینها از نتایج است نه مقدمات و فقط به نظریات ساده قصد نظر می‌کنند و اگر می‌خواهید در ایران اسباب ترقی و مدنیت راه بیندازید در بدو کارها از تعیین کلمهٔ واحده غفلت می‌نمائید بالاخره در معنی یك‌کلمه گفت یك کلمه که جمیع انتظامات و ترقیات فرانسه درآن مندرج است کتاب قانون است‌که جمیع شرایط و انتظامات معمول بها به امور دنیویه تعلق دارد درآن محرر و مسطور است و دولت و ملت معاً کفیل اجرای آن است و در هیچ کاری‌که متعلق به امور محاکمه، مرافعه و سیاسیات و امثال‌آن باشد به هوای نفس خود عمل نمی‌تواند کرد، شاه و گدا و رعیت و لشکری در آن مقید هستند و احدی قدرت مخالفت به کتاب قانون ندارد. باری شرح این مذاکره در کتاب یك کلمه نوشته است خواننده می‌تواند به آن رجوع کند.

مرحوم مستشارالدوله با حاج میرزا حسین خان سپهسالار دوست و هم مسلك بود، در زمان ریاست مشارالیه کدورتی بین آنها حادث شد، سبب آن این بود که مستشارالدوله با میرزا محمود خان ناصرالملك (جد ناصرالملك حالیه) دوست و معاهد بود ناصرالملك هم با مرحوم سپهسالار صفائی نداشت و از هم مکدر بودند تا اینکه یك روز مرحوم سپهسالار به مستشارالدوله گفت یا دوستی با ناصرالملك را ترك‌کن و یا از دوستی من چشم بپوش، مشارالیه گفت من با هر دو دوستم و بدون جهت و سبب ترك دوستی ناصرالملك رانگویم، سپهسالار از او رنجیده و در ضمن هم مغرضین از او سعایت می‌نمودند.

بالاخره در سال (۱۲۹۰) تبعید به خراسان شد در ارض اقدس و مشهد مقدس لازمهٔ خدمت به ملت را از دست نمی‌داد و کتابچهٔ راه آهن از طهران به خراسان را نوشت و

منافع آن را نمود، علما هم تصدیق نمودند چیزی نگذشت که کارگذار خراسان شده پس ازآن به طهران عودت نمود خدمات نمایان درآنجا مرعی داشت بعد ازسالی به دارالخلافه احضار گردید در این وقت وزارت عدلیه به عهدهٔ یحیی‌خان مشیرالدولهٔ قزوینی بود چون یحیی‌خان لذت آزادی را در خارجه چشیده بود لذا مستشارالدوله را به عدلیه جلب نمود و فرمان لقب مستشارالدوله‌ای و معاونت عدلیه برای او صادر کرد مشارالیه گفت پاس شرط این خدمت را متقبل می‌شوم که صدور و اجراء احکام عدلیه از روی قرآن و برطبق قانون باشد چون در آن زمان رشوه گرفتن و ناسخ و منسوخ دادن دایر و از عادات و رسوم شده بود، لذا مستشارالدوله تاب و توان در عدلیه را در خود ندیده از کار کناره جست در این اثنا روزنامهٔ اختر معایب عدلیهٔ ایران را طبع و نشر نموده مغرضین به ناصرالدین شاه اظهار داشتند که محرك این کار مستشارالدوله است لذا به امر ناصرالدین شاه محمدحسن خان حاجب‌الدوله او را گرفته و چوب زده در انبار دولتی او را پنج ماه حبس کردند و جریمهٔ کامل از او گرفتند تا اینکه به شفاعت و توسط بعضی او را از حبس خارج و خانه نشین کردند بعد از چندی او را به عنوان کارگذاری آذربایجان انتخاب کردند درآنجا خدمات نمایان کرد تااینکه باز مغرضین در بارهٔ او سعایت کرده نوشتجات و لوایح او را به دست آورده با کتاب یك کلمه آن را به ناصرالدین شاه ارائه دادند لذا حکم گرفتاری او صادر و او را مغلولا به قزوین آوردند و در آنجا مدتی محبوس بود خانه‌اش را غارت و مواجبش را قطع کردند قریب سیصد هزار تومان ارثیهٔ پدر را در راه آزادی و مقصود خود از دست داده تا اینکه از حبس نجات و به طهران آمده در سال ۱۳۰۹ باز مأخوذ و به قزوین تبعید شد باکمال پریشانی در نهایت جد وراستی مشغول خدمت به ملت و نوشتن لوایح مفیده بود یکی از مکاتیب او که در زمان مرض موتش به توسط حسن علی خان امیرنظام به مرحوم مظفرالدین شاه که درآن وقت ولیعهد بود نوشته است و ما به دست آورده ذیلاً درج می‌نمائیم که خوانندهٔ تاریخ بداند که عقلا و دانشمندان مملکت چگونه در مقام دست آوردن آزادی و حریت زحمت کشیده و متحمل مشاق و صدمات شده‌اند باری از صدمات و لطمات ایام استبداد چشم آن مرحوم آب آورده شیخ محسن خان مشیرالدوله برای او هزار تومان از دولت مخارج گرفت در سال (۱۳۱۳) روحش به شاخسارجنان پروازکرد ازقراری‌که از جناب‌آقامیرزا عباس‌قلی خان مدیرآدمیت که از موثقین و اشخاص درست قول است شنیدم مرحوم مستشارالدوله در مرض فوت به دوستان خود وصیت کرد که هرگاه بپذیرید می‌خواهم پس از ارتحال من به‌اخف وجوه تا مدفن من مرا به‌روی‌خاك با ریسمان کشیده حمل دهید زیرا به سوی‌کسی می‌روم‌که کبریای احدی ازآفریدگان کاینات در جنب عظمت و کبریائی حضرت او عظمی ندارد شاید برخاکساری بندهٔ خود ترحم فرموده روح مرا مستغرق بحار رحمت خود

فرماید هرآینه رضا به آن‌طور حمل جنازهٔ من‌نشوید وصیت می‌کنم نعش مرا به دوش حمال گذارده درصحن شرقی قبرآقا دفن نمائید لهذا بر حسب وصیت‌آن مرحوم طاب‌ثراه‌جمعی از دوستان او چند نفر حمال‌آورده تا نعش آن مرحوم را به‌فضای شرقی محوطهٔ قبرستان معروف به قبر آقا که در جنوبی طهران واقع است دفن نموده اناللهواناالیه‌الراجعون .

## صورت مکتوب مرحوم مستشارالدوله

**صاحب کتاب یك کلمه به مرحوم مظفرالدین شاه در زمان ولایت‌عهد آن مرحوم سنهٔ ۱۳۰۶ که به توسط حسن علی خان امیرنظام نوشته است**

قربان خاکپای اقدست شوم، از زندگی پیر غلام زیاده از سه چهار روزگویا باقی نمانده در دولتخواهی و خانه‌زادی از تکالیف واجبهٔ خود می‌داند که افکار واپسین خود را که در این نفس آخرین به خاکپای اقدست تقدیم نماید چون این عریضه در موقعی به لحاظ مبارك اجازهٔ تشرف حاصل می‌نماید کـه پیر غلام عالم‌فانی را وداع نموده است یقین دارم به اعتقاد تمام به عرایض بی غرضانه و صادقانهٔ خانه‌زادی که هرگز نسبت به پادشاه خود و وطن خود خیانت را شعار خود نکرده ملاحظه و امعان نظر خواهند فرمود محل تردید و انکار نیست صدائی که از بعد بیرون آید از روی صداقت و حقیقت و راستی است حضرت اقدس امجداعظم روحنافداه را خداوند عالمیان بـه رتبه و مقام بلند و عالی انتخاب و نایل فرموده ولی در ضمن به مسئولیت خیلی مهم و بزرگی دعوت فرموده که حق تفکرهای وقت حزن انگیز را سزاوار خواهد بود .

ممالك وسیعهٔ ایران که وطن اصلی و خانهٔ واقعی شاهنشاه اسلام است به‌عقیدهٔ کافهٔ سیاسیون در محل خوف و خطر است زیرا ترقیات شدیدالسرعهٔ همسایگان و افعال و اغفال خودسرانه و بی‌باکانهٔ درباریان قوای چندین هزار سالهٔ دولت ایران را به‌طوری از هم متلاشی و دچار ضعف و ناتوانی صعب نموده کـه علاج آن از قوه و قدرت متوطنین این مرز و بوم بکلی خارج است ولی عقیدهٔ حکما و سیاسیون جمهور ملل متمدن براین است.

رفع خطرات و چارهٔ اشکالات ایران را به همین دو کلمه می‌توان اصلاح کرد که باید از اعمال گذشته چشم پوشید وشروع به تأسیس قوانین تازه نمود از این راه می‌توان احترام و اعتبار سابقهٔ دولت و ملت قدیم ایران را در انظار اقوام خارجه و ملل متمدنه و همسایگان مجدداً جلب کرد و این مطلب را در نظر خردمندان مستقیم الادراك چنان واضح و آشکار است که محتاج به هیچ دلیل و برهان نیست . محتمل است بدین وسیله آثار و اسبابی که نیك بختی مملکت را امنیت تواند داد بدست آید کـه بعدها مأمورین دوائر دولتی که از عالی و دانی و بزرگ و کوچك در اعمال و افعالی که در خور درجهٔ مأموریت ایشان است خود را به انقیاد و اطاعت مواد و احکام قانونیه مکلف بدانند و مساوات حقوقیه به عموم اهالی و زیردستان از هر صنف و طایفه داده شود و بـرای حصول صلاح

حال آنها هر گونه تدبیری که لازم است بکار برند .

و الا به این حال به اشتباه وزراء و درباریان دولت از حیزامکان و قدرت انسان به طور یقین خارج است که بتوان عظمت و اقتدار سلطنت قدیمهٔ ایران را در این دور زمان مجدداً به وسایل نیاکان خود درخارجه و داخلهٔ مملکت نگاهداری و حفظ نمود .

به خاکپای اقدست قسم که ما ایرانیان را توتیای چشم است آنان که عرض وجسارت می‌نماید که ادارهٔ وزارتخانه های حالیه ابداً عیب و نقص ندارد و محتاج به تغییرات نیست حرفی است بی مغز زلالی است تلخ و قولی است نامسموع .

این ناقص فهمان از طفولیت تا امروز به چپاول نمودن اهالی بیچارهٔ ایران معتاد شده‌اند و به همین طورها شرف و مکنت ملت را گرفته به خرقهٔ خز ورشمهٔ طلا داده‌اند و به این حرفها که علما خیرخواه دولت و پادشاه است و ولایت نظم و رعیت آسوده و نوکر دعاگو و قشون حاضر خود را مادام‌العمر از مسئولیت دولت خارج می‌دانند .

اگر دولت وضع قانون و تنظیمات در مملکت مقرر فرماید معلوم خواهد شد که این الفاظ مزخرف در هیچیك از درباریان و ادارات ممالك دول کنستی‌توسیون وزن و قیمتی ندارد الا در نزد دول آسیا اگر دولتهای همسایه مبنای کارشان از روی دستورالعمل‌های وزراء و حکام و مأمورین پلتیکی و سیاسی دولت ایران بود چه تمناها که دولت علیه از آنها نمی‌کرد و قبول نمی‌شد .

و کدام امتیاز بود که خواهشاً به رعایای مملکت ایران نمی‌دادند که مواد آن صرفهٔ ایرانیان نبود . چگونه بی اطلاع مأمورین پولتیکی ایران رابطهٔ سیاسی وتجارتی در مملکت خود جرئت داشتند یا می‌توانستند با دیگران مبادله نمایند .

چون دستورالعمل آنها قانون است که گاهی به اقتضاء وقت مواد آنرا تغییر می‌دهند و در هر سال طبع و در میان آحاد و افراد ملت حتی دهقانان و برزگران و عملجات به توسط اوراق اخبار منتشر می‌شود به این جهت تکالیف و حدود عموم اهالی محدود است و اتصالا جلو می‌روند . دستورالعمل ایرانیان ضمیرمنیر درباریان است که هرچه به مقتضای اراده و میل ایشان باشد صحیح است و الاّ اجوف .

این است که همه روزه عقب می‌نشینند و حقوق حقهٔ خود را مجبوراً در کمال فروتنی و انکسار با خواهش و تمنا با آنها فیصل بدهند . در افواه منتشر است دولت ایران در خیال نظم و ترتیب دوائر دولتی است .

عقلا می‌گویند بدون توضیع قوانین این حرکت مذبوح است . سیاسیون و حکمای عصر به آواز بلند فریاد می‌زنند چون اهالی ایران از امیر و فقیر قانون را تقلید به اروپائیان می‌دانند و رشتهٔ تغییر وتبدیل مأمورین دولت از زمان قدیم در ید اقتدارشخص اول دولت است و اقدامات دولتیان در اصلاح حال اهالی و زیردستان بدون قانون با ترقیات

محیرالعقول این زمانه مطابقت نداشته و ندارد دوام و بقای سلطنت ایران را تنها تشویق برگذشتگان کافی نمی‌دانند وزراء و خیرخواهان دولت نظر بـه تکالیف واجبهٔ خود دو دست دیگر نیز از صاحبان علم و افکار عاریه نموده شروع به تأسیس قوانین و تنظیمات نمایند. چون قانون را مضر به حال خود می‌دانند تا جان در تن دارند اقدام به این امر نخواهندکرد در این صورت باید با همسایگان در یك درجهٔ کم سلوك و رفتار نمود زیرا این دایگان مهربان تر از مادر و این گرگان مرغابی صفت و این خیراندیشان خانمان برانداز تا دولت مقننه نشود چشم از منافع خود نپوشیده و برای جنبش موشی گربه‌های چند می‌رقصانند و به جهت تشویق در امر سیاست و تجارت به یکدیگر بازیهای رنگارنگ به روی کار می‌آورند ولو آنکه بقدر مکنت انگلیسی‌ها در خزانهٔ دولت لیره موجود باشد و بقدر صنعت گران فرانسوی‌ها ارباب صنایع در کارخانه جات و بقدر اهالی چین قشون آزموده و حاضر رکاب و بقدر دول امریکا سفاین زره پوش . . . پس به عهدهٔ مأمورین سیاسی و ملکی است همیشه بر وفق مقتضای عصر واحتیاج زمان رفتار نموده هفته‌ای یك روز به مفاد آیهٔ کریمهٔ وشاورهم فی‌الامر ، به اتفاق یکدیگر از روی حقیقت در تصفیهٔ امور دولت وملت شور نمایند. زیرا از بدیهیات است احکام خداوندی در هردین واضح وآشکار است و حق آفتابی است علی‌السویه عالم را روشن و نورانی می‌کند و پوشیدن آن در میان هیچ ملت ممکن نیست و پیرغلام شاید بقدرکفایت از احکام قرآن مجید واحادیث نبوی (ص) اطلاع داشته باشد و شریعت مطهرهٔ اسلام ابداً منافی قوانین عادلانه نیست و خیالاتم هنوز جمع است و آنقدر شعور دارم که قباحت خیانت را نسبت به وجود مقدس پادشاه وولی‌نعمت زادهٔ خود و دین ومذهب خود و وطن و ابناء وطن خود درك نمایم و بفهمم خصوصاً دراین حال که از این جهان به جهان دیگر باید بروم و در دیوان عدل آفرینندهٔ کاینات خواهم ایستاد . پس به قوت قلب به خداونـد صاحب عظمت و جبروت قسم یاد می‌نمایم و خاطر مقدس بندگان اقدس امجد اسعدوالا روحنافداه را از پیش‌آمد امور روزگار مطلع می‌نمایم که با این ترقیات فوق‌العادهٔ اروپائیان چندی نخواهد گذشت موقع حال اهالی ایران مقتضی آن خواهد شدکه لابد و لاعلاج دولت ایران در سخت ترین روزگار درعداد دول کنسی توسیون برمی‌آید .

و به اقتضای ملك و مملکت و مناسبت وضع و طبایع مواد قانون را مجری می‌نماید و نتیجهٔ معتنابه حاصل می‌کند این ممالك وسیعه و اهالی و ملل مطبوعه را در اجرای قانون به یك اسم و به یك چشم درتحت بیرق وطن‌پرستی می‌آورد و احکام عادلانهٔ حریت افکار و مساوات حقوقیه را جاری نموده دیگر گوش به سخن های واهـی نمی‌دهد چون پیش آمد کار از آینده خبر می‌دهد لهذا به شخص حضرت اعظم والا روحنافداه واجب و متحتم‌است که قلب مبارك شاهنشاه اسلام را به عرایض صادقانه ازاشتباهات مزورانهٔ درباریان

آگاه نمایند که جد و جهد ایشان برای منافع دو روزهٔ خودشان است نه از برای قوام سلطنت دولت ایران . این فقره از واضحات است که بعدها هیچیك از اقوام و ملل مسلم و غیر مسلم بدون قانون زندگی نمی‌توانند بکنند. وهرگاه خودشان اقدام به نشر قانون ننمایند بطوری که در مادهٔ صربستان و غیرها دیگران دولت عثمانی را با آن قدرتی که داشت مجبور کردند، ما را نیز آسوده نخواهند گذاشت و مجبور خواهند کرد.

و باز قسم به ذات پاك احدیت یاد می‌کنم که وضع قانون هرگز منافی مذهب حقهٔ اسلام نیست و خلل و نقصی به دین و اسلامیان نمی‌رساند بلکه به واسطهٔ اجرای قانون اسلام و اسلامیان به فواید غیر مترقبه نائل می‌شوند و از دستبرد اجانب خلاص و آسوده شده در انظار اهل عالم به عظمت و بزرگی زندگی می‌نمایند .

در این‌حال که بکلی‌از زندگانی‌خود یأس دارد ناگزیراست که برای‌اطلاع کارگزاران آستان مبارك عرایض چند درخصوص علاقهٔ دولت ایران با دولت خارجه اطلاعاً به‌عرض برساند . وضع دولت فرنگ و طریقه‌ای که در این جزء از زمان پیش گرفته اند لایق آن است که در این باب قدری دقت شود .

پیش ازجنگ (۱۸۷۷) مسیحی فیمابین دولتین روس و عثمانی اعتقاد همهٔ ملت‌های متمدنه براین بود که هیئت دول اروپ همه در خیال این هستند که روز به روز اوضاع آسایش ابناء بشر و رفاهیت جهانیان را رونق داده آئین عدالت وحریت وحقانیت را درجهان عمومی کنند . در این اعتقاد قوی داشتیم بر آنکه مدار زندگی و نظم بلاد و آسایش عباد بسته به مرکزهای سیاسیهٔ دربارهای دول‌اروپ است. اهالی فرنگستان بعضی اطوار وآداب دول مشرقیان را به وحشی‌گری و نادانی و بی‌علمی نسبت می‌دهند و وضع دول اروپا را به تربیت ومدنیت و انسانیت می‌شمارند . اگر انصاف را به دقت همراه کنیم خواهیم دید وضع حالیهٔ اروپائیان با حالت وحشیان افریقا فرقی ندارد زیرا که از یك طرف وحشی‌گری نسبت به سابق کم ، بلکه معدوم شده .

لکن ازطرف دیگر وحشیگری بسیار وحشتناکی درمیان دول اروپ شایع و ظاهر شده است .

اگر به حقوق خودشان راضی هستند و مقصودشان رفاه حال عمومی است ، پس چرا این قدرها به قوت جنگ و قهر و استیلای خود می‌افزایند ونام‌آن را حقوق می‌گذارند، و کرورکرور مخلوق خدا را بی‌جهت و به واسطهٔ پیروی و تأسیس به خیالات نفسانیهٔ‌خود فدا می‌کنند . دولت ایران نیز لازم است در حفظ حقوق خود مساعی جمیله به‌کار ببرد و برای خود از دولت خارجه دوستان و یاران معین نماید. دولتین روس و انگلیس حق همسایگی باایران دارند ولی حقد وحسد ایشان به یکدیگر، دولت ایران را به سخت‌ترین حالتی افکنده‌که به‌جهة حفظ حقوق مجبور به تکلفات مالایطاق شده است .

اولاً ـ با دولت عثمانی و امارت افغانستان بطوری که برادر شریعت و هم مذهب و همسایه هستیم باید متحدالقول باشیم و یگانگی مسلمین را غنیمت بشماریم، هرچند دشمنان مذهب اسلام تا امروز نگذاشته‌اند و به این واسطه اغلب ممالك اسلام را تصاحب نموده اند و تا جان دارند منتهای مواظبت و اهتمام را درتفرقه انداختن ما بین مسلمین به‌عمل خواهند آورد و رسوخ ظاهریه و باطنیه ومعنویه خود را درمنع حصول سرعت اسلامیان به مقصود به‌کار خواهند برد .

افسوس که اسلامیان هنوز در خواب غفلت غنوده اند . خود اسلامیان باید ملتفت نکات شده تعصب و تعند را کنار گذاشته زیاده از این منکوب و مضمحل و مخذول نشوند.

ثانیاً ـ با دولت فرانسه که بعد از امریکائیها و انگلیسها متمول ترین دول روی زمین است و مضرتی به حال ایران ندارد عهدنامهٔ تجارتی و سیاسی مبادله نمایند .کشیدن خطوط راههای آهن و ساختن کارخانجات در داخلهٔ مملکت را به‌آنها واگذار نمایند. غلو همت ملت غیور فرانسه شباهت تامه به اهالی ایران دارد با هر دولتی‌که طرف شده‌اند طالب نیك نامی بوده اند نه تقلب و بدنامی. نزدیك است به واسطهٔ افتتاح بانك در ایران مسکوکات ایران از طلا ونقره بکلی در عوض مال‌التجاره های قلب ومصنوعی فرنگستان ازمیان برود. چندی نمی‌گذرد به واسطهٔ زیادی خرج وکمی دخل دولت محتاج به اولین قرض از اروپائیان خواهد شد .

اگر دولتیان امتیازاتی که به خارجه می‌دهند به فرانسها بدهند ممکن است در سود صد صد و سه و چهار به سهل‌ترین وجهی مبلغ معتنابه از آنها گرفته به مصرف دائر نمودن‌کارخانجات وکشف معادن برسانند، و فرع وجهی‌که گرفته می‌شود از محل عایدی کارخانجات و معادن بدهد .

افسوس درباریان با این وضع‌که دیده می‌شود این قرض را از همسایگان به سخت ترین شروط می‌گیرند بطوری که لکهٔ آن تا انقراض عالم از روی اهالی ایران به هیچ آب و تاب پاك نمی‌شود .

بعداز این استقراض، ایرانیان را زود لازم است‌که درمقابل همسایگان خودرا حفظ و حراست نمایند،کافی نیست‌که تنها به حقوق خودشان متمسك بشوند.

و بگویند زور است بلکه زور تازه و زوری‌که همیشه باعث نصرت و فیروزی ابدی تواند بود ، زوری که امروزه سبب اقتدار و شوکت دول اروپا است و وجههٔ ترقی ایشان شده است.

این فقره ممکن نمی‌شود مگر آنکه تلاش نموده طوایف مختلفه را که در ایران سکنی دارند در خیر و شر وطن عموماً با هم شریك و سهیم نمایند .

شریك و سهیم نمی‌شوند مگر آنکه قلم آزادی بدهند و در نشر معارف و تأسیس

مدارس جد بلیغ نمایند و برای بارآوری درخت مساوات بیشتر از همه چیز واجب است به دوائر دیوانخانه‌های دوائر عدلیه و ملکیه و محلیه نظم درست داده شود که بر طبق قوانین عادلانه مال و مکنت جمیع تبعه بلاتفاوت و بدون توفیر وملاحظه مصون از تعرض داخله و خارجه باشد .

آن وقت خود دولت در دائر نمودن بانك و ایجاد کارخانجات و کشیدن خطوط راههای آهن از مکنت و ثروت اهالی وطن محتاج به دیگران نخواهد شد .

این مسائل از مقتضیاتی است که جد و جهدهای بلاتأخیر لازم دارد .

یقین دارد اکثری به روح پیرغلام لعنت خواهند فرستادکه دشمن اسلام و اسلامیان بوده‌ام ، این غلام به‌هیچ وجه از آنها شکایت ندارد،ایران و ایرانیان را به آنها گذاشتم وگذشتم، چون عرایضم را نمی‌فهمند و خیالاتم را درك نمی‌کنندآنچه می‌خواهند بگویند .

اعقاب و اخلاف ماها در زمان آینده خواهند فهمید که ایشان مسلمان بوده‌اند یا من‌که در ترقی ابنای وطن مثل شهداء فی سبیل‌الله مادام‌العمر جهاد می‌کردم که اقتدار و عظمت اسلام و اسلامیان را بدین وسایط نگذارم پامال شود . حال ازآستان اقدست مسئلت می‌نمایم به‌عرایض بی‌غرضانهٔ این‌پیرغلام عطف نظر بنمایند، نزدیك است روح خود را تقدیم درگاه احدیت نموده به فرمان (یا ایها النفس‌المطئنة ارجعی الی ربك) سرافراز آمده‌از این عالم فانی بدون تأسف و ندامت اعمال ناشایسته درگذرد . (۱۳۰۶)

نام نیك مرحوم مستشارالدوله به واسطهٔ این مکتوب تا ابد باقی است .

## آقا میرزا سید محمدصادق

### مدیر روزنامهٔ مجلس

ناصر ملت مؤسس مشروطیت حامی عدالت هواخواه حریت آقامیرزا سیدمحمدصادق مدیر روزنامهٔ مجلس وکیل و نمایندهٔ مجلس شورای ملی منتخب اهالی خراسان دویمین فرزند حضرت آقای آقا میرزا سیدمحمد طباطبائی در سال ۱۲۹۷ در شهر طهران متولد شده در سنهٔ ۱۳۰۰ با بستگان و والدهٔ ماجده‌اش به عتبات عالیات مشرف شده مدت ده سال در سامره در حجر پدر بزرگوارش تربیت شده در سنهٔ ۱۳۱۱ با پدر و مادر به طهران معاودت نمود مقدمات و علوم ادبیه را در سامره تحصیل فرمود.

علم حساب و هندسه و جغرافیا را بخوبی در مدرسهٔ اسلام تجدید نظرفرمود، قدری از فقه و اصول راخدمت پدر بزرگوار خود و سایر اساتید طهران تلمذ نمود، در جودت ذهن و شوق به تحصیل مقامی را داشت که در کمترکسی دیده شده. در اول تأسیس مدرسهٔ اسلام یك دوره جغرافیا تألیف‌کرد که معلم مدرسه تا دو سال همان را تدریس می‌نمود.

مرحوم حاج نجم‌الدوله کراراً می‌فرمود ( این آقازاده اگر چندی نزد من بماند از اساتید بزرگ محسوب خواهد شد) و بسیاری ازمسائل علمیه ازآن مرحوم اخذ و اقتباس نمود، پیوسته در امور سیاسی و تمدنی مذاکره و در مجالس و محافل علناًمعایب حکومت استبدادیه را متذکر بود. بعض اوقات دوستان سادهٔ ایشان در مقام تحذیر و تخویف او بر می‌آمدند لیکن جنابش را انصراف و انحراف از مقصود ممکن نبود، زبان فرانسه را بطور مخفی آموخت از زبان ترکی هم بی‌اطلاع نبود، زبان سریانی و قدری عبری هم نزد فخرالاسلام آموخت در سال ۱۳۱۷ محرك پدر بزرگوارش گردید که مدرسهٔ اسلام را تأسیس فرمود هشت سال هم به ریاست مدرسهٔ اسلام و تحمل صدمات و مشاق و مخارج گزاف گرفتار بود، در مدت ریاست مدرسهٔ اسلام از سایر مدارس هم همراهی و تقویت

می‌فرمود ، در سال ۱۳۱۸ کارخانهٔ قالی بافی و عبابافی را به طرز قالی کرمان درطهران تأسیس فرمود . درسال ۱۳۱۹ شرکت منسوجات وطنی را در طهران دائر و تأسیس‌نمود که الیوم هر دو سه کارخانه دائر است و قالیچه‌های خوب و ملبوسات وطنی اعلی و بسیار ممتاز رائج و متعارف است .

و نیز در سال ۱۳۱۹ مجلس ازاحهٔ شبهات دینیه تأسیس نمود که ایام جمعه جناب فخرالاسلام و جمعی از علماء را در خانهٔ خود با حضور پدر بزرگوارش احضار می‌فرمود، و مذاکراتشان جواب از ایرادات صاحب‌الهدایة که بر رد دین اسلام نوشته است بود .

این مجلس، مجلسی بودکه مرحوم سید جمال‌الدین اصفهانی بارها می گفت مقصود و منظور ما از این مجلس بروز و ظهور خواهد نمود ، کراراً علماء نصاری و یهود در این مجلس حاضر شده و مبهوت می‌شدند ، چندی هم عازم شدندکه از این مجلس دعاة به اطراف گسیل دارندکه صدراعظم عین‌الدوله جداً مانع گردید و به بهانهٔ اینکه اعلیحضرت شاه باید اذن بدهد اجازه نداد .

باری کتابهای متعدد در این مجلس تألیف و طبع شد .

در سال۱۳۲۳ با پدر بزرگوارش به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم مهاجرت نمود و مدتی درآنجا متحصن و پناهنده بودند تا دستخط عدالتخانه را ازمرحوم مظفرالدین‌شاه صادر نمودند در سال ۱۳۲۴ نیز با پدر بزرگوارش به بلدهٔ قم مهاجرت فرمود .

نوشتجات و مکاتیب دولتی و سیاسی که از طرف علماء اعلام به دولت‌ایران فرستاده می‌شد به خط و املاء جنابش بود .

تبدیل مسئلهٔ مسیو نوز و مستدعیات علماء به خواستن عدالتخانه به اشارهٔ ایشان بود.

یکی از سفراء آقایان در نزد مظفرالدین شاه مرحوم جنابش بود .

درسال ۱۳۲۵ روزنامهٔ مجلس را تأسیس نمود. اول کسی که نطاق وکمربند روزنامه را موقوف و متروك نمود و رسانیدن روزنامه را به وضع حالیه و دادن روزنامه را به‌اطفال که در کوچه و بازار بفروشند جنابش بود ، ایجاد روزنامهٔ یومیه در زمان مشروطیت‌از آثار ایشان است .

در سال ۱۳۲۶ در روز بمب باردمان در مجلس شورای ملی طرف صدمهٔ جیش محمد علی‌شاه واقع شد و با پدر بزرگوارش و سایر علماء و ذریهٔ رسول (ص) مأخوذ و دستگیرشده چند ساعتی در زیر زنجیر وکتف های بسته و درمرعی و مسمع پدر پیرش ایشان را با شلاق و ته تفنگ می‌زدند تا اینکه به امر محمدعلی‌شاه از ایران منفی ومبعدگردید. بین او و پدرش را یك سال تفریق‌کردند با اینکه پدر بزرگوارش نهایت محبت و الفت را با ایشان داشت یك سال درممالك خارجه به‌سر برد، مدتی هم در انجمن سعادت اسلامبول وارد شد، خدماتی که در خارجه از ایشان پدید آمدکمتر از خدمات داخله نبود تا اینکه

در سال ۱۳۲۷ که اوضاع جدیده پیش آمد و محمد علی‌شاه از سلطنت خلع گردید به طرف ایران معاودت نموده و به پدر ومادر و برادرهای خویش ملحق شده با پدر بزرگوارش رهسپار طهران گردیدند.

پس از آمدن به طهران از طرف اهالی خراسان به سمت وکالت و نمایندگی ملت منصوب و معرف گردید.

از سال ۱۳۲۶ با اعضاء منتسبین به فراماسون مراودت و معاشرت داشته که چون سریست به طریق حدس و ظن و مفاد (یعرف‌المرء باقرانه) می‌توان گفت که در آن مجمع انسانیت داخل شده و در مسافرت به خارجه هم دلیلی است براین احتمال تغییر اخلاق و تبدیل افکار یعنی تکمیل هر دو مؤید این حسن ظن خواهد بود. در زهد و ورع وتقوی و قدس و حسن سلوك و خوبی رفتار به حدی است که مسلم عندالکل و قولی‌است که جملگی بر آنند.

در عقل و هوش و ذکاوت و فطانت از اقران و امثال خود برتری دارد.

بندهٔ نگارنده که متجاوز از پانزده سال است با حضرتش معاشرت ومخالطت دارد ابداً خلاف انسانیتی از ایشان مشاهده ننموده است، شرح زحمات و خدماتش را در این (تاریخ بیداری) در هرجا درج و ثبت نموده‌ام با اینکه از روز شروع به نشروطبع روزنامهٔ مجلس و دایر کردن مطبعهٔ مخصوصه برای روزنامهٔ (مجلس) متجاوز از ده هزار تومان متضرر ومقروض شده است، یك دینار وجه اعانه از احدی درخواست ننمود، مقالات روزنامهٔ مجلس کاشف ازصدق و درستی ایشان است.

## ناظم‌الاطباء کرمانی

بیدارکنندهٔ ایرانیان ، مهین مؤلف فارسی زبانان، دانشمند مفخم آقامیرزا علی‌اکبر خان (ناظم‌الاطباء) کرمانی از اولین اشخاصی است که در تأسیس مدارس و مکاتب جدیده سعی بلیغ فرموده، شاگردانش در اطراف و بلدان ایران هریك شمعی روشن وچراغی با فروغ است . مؤلفاتش عموم دانایان را مفید و در کار است . شرح زندگانی حضرتش‌از این قرار است :

میرزا علی‌اکبرخان ناظم‌الاطباء خلف مرحوم آقامیرزاحسن طبیب‌کرمانی است،در عنفوان شباب درکرمان تحصیلات خود را به‌آخر رسانیده قدری از علمیات و عملیات طب را در نزد پدر خود و سایر اطبا فراگرفته .

در اواخر سال ۱۲۸۲ برحسب امر مرحوم محمداسمعیل خان وکیل‌الملك اول که در آن زمان حاکم کرمان بود از کرمان به طرف طهران مهاجرت نمود و در مدرسهٔ دارالفنون مشغول تحصیل علوم جدیده گشته و پس از یك سال تحصیل وزیرعلوم شاگردان مرتبهٔ دویم طب را به معلمی ایشان سپرده و در اطاق اول طب هم معاون معلم شده و علم تشریح را به‌آنان آموخته و در اوایل سال ۱۲۸۴ ازجانب مرحوم شاهزاده علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم مشغول طبابت فوج مهندس شده و در سال ۱۲۸۸ که قحط وغلا همهٔ ایران را فراگرفته بود در مریضخانهٔ فقراء چهار ماه مشغول خدمت بود و در سال ۱۲۸۹ اجازهٔ فارغ التحصیلی از وزارت علوم صادر کرده و در سال ۱۲۹۰ به ریاست مریضخانهٔ دولتی و خطاب حکیم باشی از طرف دولت مفتخر گردیده و در تأسیس آن مریضخانه به سبك بیمارستانهای فرنگ‌کوشیده و آن را مرتب نموده ودر سال ۱۲۹۸ به منصب سرهنگی و نشان و حمایل آن با خطاب خانی مفتخر آمده و در سال ۱۲۹۸ پس‌از مرحوم اعتضادالسلطنه و تفویض وزارت علوم به علیقلی‌خان مخبرالدوله ازریاست مریضخانهٔ

دولتی استعفا خواسته و بامرحوم حاج میرزا حسین خان سپهسالار اعظم به خراسان رفته و پس از تشرف به‌آستان مبارکهٔ رضوی دارالشفای آن استان مقدس را برحسب امر سپهسالار که جز اسم چیزی از آن باقی نمانده بود تأسیس ومرمت نموده وآن رامانند مریضخانه‌های دول متمدنه در تحت نظم و ترتیب آورده و در این سفر از جانب اولیای دولت قاهره به منصب و نشان و حمایل سرتیپی مفتخر آمده و پس از فوت مرحوم سپهسالار به طهران آمده چند سالی مشغول خدمات عامه و اشاعهٔ معارف بوده و در سال ۱۳۰۳ بر حسب امر شاهزاده ظل‌السلطان به اصفهان رفته و در آن شهر مینونشان دو سال توقف کرده سپس به طهران مراجعت نموده و اوقات خود را به تدریس و تألیف کتب و ترجمه از زبان فرانسه و طبابت عامه می‌گذرانیده تا در سال ۱۳۱۰ در خدمات ناصرالدین شاه منسلك گشته و در سفر و حضر علاوه برخدمت و پرستاری شخص پادشاه آنی نیاسوده و از خدمت به نوع دمی فراغت نداشته و از جانب‌آن پادشاه مورد عواطف ملوکانه بوده و درآن مدت به خطاب جنابی و جبهٔ ترمه و شمشیر مرصع و عصای مرصع و تمثال همایونی سرافراز گردیده و پس ازقتل ناصرالدین‌شاه به تیر اولین فدائی ایران مرحوم میرزا رضا، منصب طبابت مخصوصهٔ اعلیحضرت مرحوم مظفرالدین شاه به‌ایشان تفویض گردید. سفراً و حضراً درخدمت‌آن پادشاه ذیجاه به‌سرمی‌برد و درسال ۱۳۱۹ به نشان و حمایل درجهٔ اول خارجه مفتخر گشته و در سال ۱۳۲۲ به نشان مرصع از درجهٔ اول نیز نایل آمده از کارهای محیرالعقول ناظم‌الاطباء آنکه در زمانی‌که مرحوم مظفرالدین شاه دستخط مشروطیت‌ایران را صادر فرمود لیکن هنوز امر مشروطیت ناتمام بود و شاید به اندك سستی از بین رفته بودکه طبیب مخصوص سهواً و یا کس دیگرعمداً دوای عوضی به مظفرالدین شاه داده وآن مرحوم را گمان این بودکه او را مسموم نموده اند. نزدیك بود خیالات مالخولیائی به‌سر آن مرحوم افتد که فوراً ناظم‌الاطباء رسیده اطباء حضور را مات و متحیر وشاه را مبهوت و مرعوب دیده بقیهٔ دوا را که در فنجان نگاه داشته بودند و اگر طبیب آلمانی دیده بود علناً می‌گفت این دوا سم است یا مضر . ناظم‌الاطباء ملتفت شده که هم بعضی درخطر است و هم خیالات موهوم شاه را تلف می‌کند ، فوراً بقیهٔ دوا را لاجرعه به سرکشیده و ته فنجان را باآب خالص شسته و نیز آشامیده وگفت نقلی ندارد دوا مضر نیست .

بعد از آن به‌معالجهٔ شاه و خود پرداخته تا چندی دیگر شاه را نگاه داشت تاامر مشروطیت مستحکم گردید .

عجب در این است که ناظم‌الاطباء با اینکه چندین دفعه خطاهای اطباء را ملتفت شده و جبران هم نمود لکن الی‌کنون فتوت کرده به احدی این راز را نگفت و راضی نشدکه طبیب نادان از نان خوردن باز ماند . دیگر آنکه پیوسته در خلوت مضار استبداد و منافع مشروطیت را به مرحوم مظفرالدین شاه می‌رسانید . مجملاً ناظم‌الاطباء در تمام

عمرخود از تربیت محصلین طب و خدمت به نوع کوتاهی نکرد چنانکه اکنون زیاده از صد نفر شاگردان ایشان در شهرهای ایران پراکنده و مشغول طبابت می‌باشند و علاوه بر خدمات مذکوره برحسب امر مرحوم میرزاعلی‌خان امین‌الدوله صدراعظم درانجمن معارف داخل شده و از اندام آن مجلس محترم به شمارآمده و در خدمت به معارف از هیچ گونه مشقت کوتاهی نفرموده و در تأسیس مدارس رنجها برده ویژه در تأسیس مدرسهٔ شرف و تربیت کودکان بی‌بضاعت از بذل مال و جان دریغ و مضایقه نکرد .

اگر ساعات شبانه روزی ناظم‌الاطباء را تقسیم برعیادت مرضی و حق‌الزحمه‌ای که به ایشان می‌دادند بکنیم هرساعتی پنج تومان پول ایران می‌شود باوجود این دخل لااقل دیده شدکه در بیست و چهارساعت شبانه روزی ۱۶ ساعت اوقات خود را مصروف مدارس و انجمن معارف می‌نمود یعنی حضور در مدرسه و رسیدگی به اطفال یتیم و امور انجمن معارف را مقدم می‌داشت برحضور مجالس پادشاه و ابناء آن .

و نیز دیده شد که از صد تومان حق‌الزحمة و حق‌القدم عیادت مریض گذشت برای رفتن به مدرسهٔ شرف و رسیدگی‌کردن به اطفال یتیم .

مجملاً مبلغی هنگفت از کیسهٔ فتوت خرج ایتام و اطفال فقراء نمود و عزمی راسخ بر ترویج معارف و ترقی ابناء وطن داشت که اگر امین‌السلطان عدو ایرانی و ایران در مقابل نبود امروز در ایران دشمنی برای علم وعالم دیده نمی‌شد.

بالجمله در اشاعهٔ معارف آنچه ممکن بود و در قوه داشت به فعل آورد و کوتاهی نکرد و علوم چندی از زبان فرانسه به زبان فارسی ترجمه نمود و منتشر ساخت از قبیل علم فیزیك و شیمی و تشریح و پاتولیژی و جراحی وکحالی وروادی علاوه بر اینهاکتب چند از تصنیفات و تألیفات ایشان امروز در بین مردم طبع و منتشر است از قبیل‌کتاب زبان‌آموز فارسی که در حقیقت ایشان اول کسی می‌باشند که این باب را مفتوح کرده و زبان فارسی را احیاء نموده .

و نیز از تألیفات ایشان است رسالهٔ تعلیمات ابتدائی که برای کودکان نوآموز دبستانها نوشته است و تا کنون چندین دفعه به طبع رسیده‌است .

و نیز از تألیفات آن یگانه هنرمند است کتاب پزشکی‌نامه در علم تراپوتیك وعلم ماتیرمدیکال که آن هم به طبع رسیده و اطباء را لازم و واجب است .

و از کارهای بزرگ و تألیفات سترك آن دانشمند است که اکنون قریب ده سال‌است که در تدوین و ترتیب لغات فارسی مشغول و اکثر اوقات خود را مصروف این خدمت نموده است که در واقع می‌توان گفت مجلس آکادمی صحیح ، خانهٔ ناظم‌الاطباء است وتمام لغات فارسی وغیر فارسی را که امروز بین ایرانیان مستعمل است به ترتیب حروف تهجی مرتب و جمع و در چهارجلد مندرج‌کرده که هرمجلد زیاده از هشتاد هزار بیت کتابت

دارد. سه مجلد آن تمام و مجلد چهارم نزدیك به اتمام است .

و این خدمت را دانشمندان و عقلا بزرگترین خدمات به معارف ایران بلکه به معارف اسلامیه می‌دانند و با اینکه نهایت سعی وکوشش را در اختصار و ایجاز آن کتاب فرموده باز متجاوز از سیصد هزار بیت کتابت دارد که اگر بعضی الفاظ و عبارات را به رمز ننوشته بودند هرآینه از یك کرور بیت متجاوز شده بود و ما برای وضوح این ادعاء چند سطر و چند لغت از آن کتاب شریف را در این مقام نقل می‌کنیم . می‌نویسد :

قائم ـ مأخوذ از تازی ایستاده و افراشته و برپا داشته و عمود و استوار و ثابت و برقرار و پایدار و باقی و دایم و جاویدان و واقف و سخت و پنهان الی‌آخره .

**اتومسفر** ـ مأخوذ از یونانی مرکب از دو کلمه یکی ( اتمس ) یعنی بخار،دیگری (ایفر) یعنی کره و عبارت است ازطبقهٔ بخاری شکلی محیط برکرهٔ زمین و مرکب از دو سیالهٔ مرتجله یکی هوای خالص‌که بخار اکسیژن و دیگری بخار ازت. و هرقدر ازسطح زمین بالا رویم و دور شویم وزن مخصوص اتومسفر کمتر می‌گردد زیرا طبقات پست از طبقات فوق خود منضغط و متراکم می‌شود از هرطبقه از هوا که بالاتر بود کمتر فشرده شده و متراکم گشته و یا بالملازمه سبك‌تر خواهد بود و وزن مخصوصش‌کمتر و در باب ارتفاع اتومسفر عقاید حکماء مختلف است . (لاهیر) از روی انعکاس اشعهٔ آفتاب ارتفاع اتومسفر را (۶۰۰۰۰) متر می‌داند و (لاپلاس) که از دانشمندان معروف است اتومسفر را شبیه به کره تصورکرده که نسبت به شبه کرهٔ زمین تسطیحش بیشتر است و نسبت دو محورش مثل نسبت دو به سه می‌باشد .

و اتومسفر وزین و قابل سنجیدن است ، زیرا کـه هم هوا و هم سایر هوای مادی شکل که با آن مختلطند تماماً صاحب وزن می‌باشند ، و وزن آن را به این نسبت می‌توان بیان‌کرد.وزن یك ستون از این سیاله برابراست با وزن یك ستون هفتاد و شش سانتی متر زیبق ، یا یك ستون ده متر و نود و هفت سانتی‌متر آب ، درصورتی‌که درجهٔ حرارت را دوازده و قطر هرستون را متساوی قرار دهیم الی آخره . بعضی از رموز آن‌کتاب شریف را هم نقل‌کنیم که کاشف از اسلوب آن خواهد بود .

**بعض رموز کتاب :**

(*) علامت (ا) علامت اسم (ا ـ) علامت اسم و صفت (ج) علامت جمع (جج) علامت جمع‌الجمع (ج ۲) علامت حاصل مصدر (ص) علامت صفت (ر) به جای مرور نمائید (ك) علامت کنایه ( م ) علامت مصدر (ف ل) علامت فعل لازم (ف م) علامت فعل متعدی (ا ف) علامت اسم فاعل (ا م) علامت اسم مفعول . از این علامات معلوم می‌شودکه نهایت سعی را در ایجاز و اختصار آن کتاب شریف ملحوظ داشته اند با وجود این متجاوز از سیصد هزار

بیت‌کتابت دارد و ما می‌ترسیم طبع این‌کتاب هم نصیب خارجه‌گردد وچه اگر دانشمندان خارجه که همواره هواخواه معارف و دوست علوم شرق می‌باشند مطلع براین کتاب شریف گردند هرآینه مبادرت به طبع آن خواهند فرمود مؤلف محترم را هم مقصودی جزطبع و نشر این‌کتاب نخواهد بود چه می‌دانند که فایدهٔ این‌کتاب شامل عموم خواهد گردید.

مجملاً ناظم‌الاطباء در ۱۷ ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۲۶۳ در شهر کرمان‌که آن را کواشیر نام است متولد شده و پنجاه سال فواید عمرش را صرف ابناء وطن خودکرد . ایشان راپنج پسرو دو دختر یادگار است‌که بهترین و بزرگترین اولادش میرزاعلی‌اصغرخان مؤدب‌الدوله است‌که نگارنده ندید پدر و پسری را که متناسب هم باشند جز این پدر و پسر راکه در واقع مؤدب‌الدوله پسر جسمانی و روحانی ناظم‌الاطباء است که در مریضخانه‌های خارجه به مرتبهٔ اسیستانی نائل‌آمده و صاحب دیپلم‌های متعدده است‌که ما درموقع خودشرح حال ایشان را نیز درج و گوشزد خوانندگان تاریخ می‌داریم .

# آقا میرزا محمود اصفهانی

دیگر از اشخاص وطن دوست که از آغاز مشروطیت ایران از بذل مال و جان در این مشروع مقدس دریغ نفرمود و در مجامع سری و علنی در مقام بیداری ایرانیان وبسط بساط معدلت بذل جهد فرمود جناب آقامیرزا محمود اصفهانی است که درتاریخ مشروطیت ایران در هرموقع نام نامی و اسم سامی او مذکور است و زحمات و اقداماتش ثبت تواریخ و تا ابد ذکر خیرش در مجامع انسانیت بخوبی مذکور است و ما در این مقام بطور فهرست اشاره به شرح زندگانی این فدائی وطن می‌نمائیم تا در موقع خود اعمالش نیز مشروحاً بیاید.

آقامیرزا محمود اصفهانی خلف مرحوم آقامیرزا احمد اصفهانی در ماه ذی‌القعدهٔ سال ۱۲۷۴ متولد گردید دو سال که بر او گذشت پدرش مرحوم شد ۱۲۷۶. جد و جده پرستاری و حضانت او را نمودند تا در سال ۱۲۸۱ جدش نیز مرحوم گردید. حضانت و پرستاری او منحصر به جده‌اش گردید. درسن ده سالگی او را به مکتب بردند، چون صباحت منظر و وجاهت را دارا بود و حال مکاتیب و مدارس سابقه نیز مغشوش بود لذا تحصیلات را به آخر نرسانیده به ادارهٔ تجارت وارد گردید.

در سال ۱۲۹۰ جدهٔ او نیز فوت شده لذا برای ضرورت متأهل گردید درآن زمان ظل‌السلطان از فارس معزول و به حکومت اصفهان منصوب گردید.

چون در حکومت او احدی مالك جان و مال و ناموس نبود به همان ملاحظه که از تحصیل منصرف گردید از توطن اصفهان نیز منصرف شده یعنی پس از اطلاع بر حکومت ظل‌السلطان و قبل از ورودش به اصفهان مشارالیه برای خویش و ناموسش از اصفهان مرعوباً به تبریز فرار نموده و در تبریز از سال ۱۲۹۱ مشغول تجارت اسلامبول و داخلهٔ ایران بود تا در سال ۱۳۰۶ در تبریز باکمال اعتبار و معروفیت به تجارت عمده وبزرگ اشتغال

داشته و به اندازه‌ای هم‌که در آن زمان معتنابه بود ثروت معتدبه به‌هم بست .

در سال ۱۳۰۶ قطع علاقه از تبریز نموده به دارالخلافهٔ طهران رو آورده درسال ۱۳۱۱ مسافرت به طرف روسیه نموده با اینکه روسیه نسبت به اروپا و اهالیش وحشی بودند ولی نسبت به ایران مملکتی قانونی بود و اهالیش تا یك اندازه بیدار وتمدن‌خواه، این بود که مشارالیه به عزم خدمت به وطن پس از ملاقات جمعی از هواخواهان عدالت که منجمله مرحوم آقاسید جمال‌الدین اسدآبادی بود به ایران معاودت نمود در طهران قدری توقف فرموده تاب و توان دیدن بعض چیزها را در خود ندید خصوص تمهید مقدمات ناصرالدین شاه برای جشن قرن خود خبر از امور موحشه می‌داد و مشارالیه مسبوق بود که حریت خواهان عوالم انسانیت و مجذوبین حریت و آزادی نخواهند گذارد که قرن ناصرالدین شاه برحسب میلش انجام گیرد لذا از طهران به قزوین مهاجرت نمود و در آنجا صدای تیر اول فدائی ایران مرحوم میرزا رضا را شنید مجدداً به طهران‌آمده وچون عقیم و بلاعقب بود چند نفر از اولاد یتیم را به‌فرزندی قبول و متحمل مخارج تربیت‌آنان گردیده در این اثنا مریض شده و به حکم طبیب، امام زاده قاسم راکه یکی از دهات ییلاقی شمیران بود برای توقف موقتی اختیار نمود و در آنجا خوشبختانه به معاشرت و مودت مرحوم آقامیرزاحسین مدعو و متخلص به قطب که مردی فاضل و عالم و حکیم و فقیر و سالك بود موفق‌آمده و برای بیداری هموطنان و طرق بیداری هموطنان نقشه‌ها می‌کشیدند و دروس مرحوم سیدجمال‌الدین را مذاکره می‌نمودند پس‌ازآنکه به شهر طهران معاودت نمود واقعهٔ تجار و مسیو نوز پیش آمد با اینکه مشارالیه مریض بود با تجار مساعدت نموده به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم پناهنده گردید در بین تجار فقط مشارالیه و حاج محمدعلی شال فروش و یکی دیگر از آنها نتیجه را مسبوق بودند و می‌دانستند که مسئلهٔ گمرك و نوز بهانه است ولی سایرین کورکورانه حرکت می‌کردند .

مجملاً نزدیك بود که مقاصد سری خود را پیش ببرند و درس خود را تکمیل کنند که حاج محمداسمعیل مغازه مخالفت و مناقضت نمود .

و سعدالدوله وزیر تجارت هم از طرف محمدعلی میرزا ولیعهد که درآن وقت به‌عزم نیابت سلطنت در طهران بود تجار را به شهر آورده و درآن هنگام مسافرت مظفرالدین شاه به فرنگستان پیش آمد تاآنکه واقعهٔ قند و چوب‌خوردن آقاسیدهاشم قندی روی داد. در شب آن روز جناب آقامیرزا محمود با عده‌ای از تجار و چند نفری از اجزاء انجمن مخفی تا صبح در گردش و برای حرکت دادن آقایان در تلاش بودند تا بالاخره آقایان را به حضرت عبدالعظیم چپانیده و در آنجا آنان را متحصن وانمودکردند .

حاج محمدتقی معروف به بنکدار و یا معروف به سفارتی با برادر خود حاج محمد حسن از طرف تجار وکیل خرج‌آقایان بودند تا دستخط انعقاد عدالتخانه را صادرکردند.

از آن وقت شخص شخیص آقامیرزا محمود به انجمنهای متعدده وارد گردید در چند انجمن باشخص نگارنده معاهد و متحد و هم قسم بود، خدمات نمایان درآن انجمنها نمود.

در واقعهٔ مسجد جامع که آقایان به بلدهٔ قم مهاجرت نموده و علی‌الظاهر عین‌الدوله غالب و ملت مغلوب، اول کسی که قد مردانگی را راست و علم نموده، مقدمات تحصن به سفارت‌خانهٔ انگلیس را فراهم‌کرد مشارالیه بود با چندنفری و حاج محمدتقی بنکدار.

و حاج محمدتقی بنکدار در تمام این زحمات هیچ مقصودی نداشت جز قانونیت و مشروطیت و حریت نوع خود و از بذل مال به هیچ وجه مضایقه نکرد تا اینکه به مقصود نایل آمده و با سلسلهٔ جلیلهٔ تجار ایستادگی نمود تا دستخط مشروطیت را صادر نموده و مهاجرین قم را واردکردند.

و از طرف تجار پول معتدبه جمع‌آوری نموده مخارج گزاف مدت تحصن را که حاج محمدتقی متحمل شده بود تا دینارآخر دادند و مخارج مهاجرین را نیزدادند بلکه تا یك اندازه اجرت‌المثل زحمات بعضی را دادند که بعد از این‌آنها بر ملت‌امتنانی‌وارد نیاورند و از این جهت خاطر ملت را آسوده داشتند.

زمانی که شروع به انتخاب وکلای مجلس شده برای دادن تعرفه و گرفتن رأی و نظارت انتخاب پیوسته مشغول خدمت بود و آنی راحت نبود.

در این اثناء از طرف تجار به نمایندگی ملت و وکالت مجلس مقدس شورای ملی منتخب و برقرار گردیدند.

درمدت وکالت چه بسیار صدمات برایشان واردآمد که تاریخ بیداری حاوی‌آن است. در آن وقت انجمنهای علنی‌که بالغ بر صد و بیست انجمن بود در طهران تشکیل یافت که اکثر آنها به تحریك مستبدین و محمدعلی میرزا دایر و منعقد گردید و همگی تیشه به ریشهٔ خود و مملکت می‌زدند الا معدودی ازآنها که خدمتشان خالص و منزه و یا ساده و صرف تقلید بود.

از جمله انجمن‌های معتبر انجمن اصفهان بود که بدواً به اهتمام و مساعی جناب حاجی میرزایحیی دولت‌آبادی منعقد و دایر گردید و بعداز چند ماهی جناب آقا میرزا محمود به مدیری آن منتخب گردید که با شغل وکالت مجلس و عضویت در مجامع سری او را مجبور به قبول‌کردن مدیری آن کرده بودند و مکان این انجمن را نیز در خانهٔ مسکونی ایشان قرار دادند. در جشن مولود محمدعلی میرزا چون اندك همراهی ازطرف او ظاهر شد عقلا چنین صلاح دیدند که از طرف ملت هم با حسن وجهی تلافی شود.

لذا از طرف مجلس مقدس تأکید شد که انجمن‌ها جشن را شایان و عالی بگیرند از آن جمله انجمن اصفهان محض امتثال و اطاعت از اوامر مجلس مقدس دو شب راجشنی بس عالی گرفتند که زیاده از دو هزار تومان مخارج آن دو شب را جناب آقامیرزامحمود

متحمل شد فقط دویست تومان از طرف اعضاء انجمن همراهی شد .

پس از اینکه به امر محمدعلی میرزا مجلس و مسجد و معبد مسلمانان را به توپ بستند و کردند آنچه کردند . همان روزی که خانهٔ جناب ظهیرالدوله را به توپ بستند و متجاوز از بیست هزار تومان اثاثیه‌اش را به غارت بردند محمدعلی میرزا حکم کرد انجمن اصفهان و بعض انجمن های دیگر را نیز به توپ خراب کنند و مشارالیه را نیز گرفتار نمایند که اقبال‌الدوله به‌خواهش حاج عبدالمحمود بانکی که منتهای دوستی را با او داشت توسط و شفاعت نمود لذا محمدعلی میرزا او را معفو داشته تا مدت سه چهار ماه آقامیرزا محمود در مجامع سری کار می‌کرد. با اینکه نهایت دقت را در کتمان و اخفاء داشتند و ساعی بودند که کسی واقف نشود باز به محمدعلی میرزا راپورت دادند، حکم به دستگیری و چوب زدن و تبعید او نمود .

به مأموریت مفاخرالملك که رئیس تجارت بود در این موقع حاج محمداسمعیل مغازه به ملاحظهٔ نوعیت توسط نموده و رفع شر وصدمه از او کرد یعنی ضمانت کرد که آقامیرزا محمود در هیچ مجمعی پا نگذارد .

( بندهٔ نگارنده را هم با آنکه مرحوم نظام‌السلطنه و جناب حشمت‌الدوله از من توسط کرده و دستخط عفو خصوصی صادر نمودند برای همین انجمن مخفی که جناب آقامیرزا محمود را مقصر کرد مأخوذ داشته لیکن ازآنجائی که عدو شود سبب خیر اگرخدا خواهد، شیخ حسن سنگلجی به محمدعلی میرزا گفت ناظم‌الاسلام درکوکب دری نوشته‌است (امام موهوم به‌درد نمی‌خورد) واین عبارت کفر است باید او را به‌این‌جهت به‌قتل رسانید محمدعلی میرزا هم مستمسك کرد این عبارت موهوم را ، نگارنده در جواب آنها گفت اگر این عبارت در کوکب دری باشد خون من هدر است لذا حکم شد که روزنامهٔ کوکب دری را از اول تا به‌آخر بخوانند، سه شبانه روز شیخ مزبور را با ملامحمد آملی و اجزاء حاج شیخ فضل‌الله در مقام فحص برآمده چیزی ندیدند، شیخ‌الممالك قمی به آنها گفته بود این عبارت در روزنامهٔ کلید سعادت است نه‌کوکب دری و نویسنده ومدیر آن شخص‌افغانی است که در مقام اجتهاد در اصول دین می‌گوید خدا و رسول و ولی را باید از روی دلیل و یقین بشناسند نه از طریق وهم «کلما میزنموه باوهاکم فهومخلوق مردودالیکم» به‌هرجهت چون دیدند مستمسکی ندارد جز ورود به اجتماعات و مجامع، لذا پس ازگرفتن التزام و توسط بعضی از تقصیرم گذشتند) .

مجملاً ضمانت و توسط حاج محمداسمعیل قبول شد مشارالیه از این مهلکه رهائی جست و با مفاخرالملك ظاهرسازی نموده غالب ایام در مجلس محاکمات تجارتی حاضر می‌شده و با آقامیرزا کریم‌خان علی‌آبادی خلف مرحوم میرزامحمدحسین وزیر در محاکمات خیلی به درد می‌خوردند و مشروطه‌خواهان که به چنگال مفاخرالملك می‌افتادند به تدابیر

عملیه رفع شر او را از آنها می‌نمودند . شبها هر دو به کار و مسلك قدیم خود مشغول بودند یعنی هم‌مسلکان خود را جلب و برای نجات وطن و رفع استبداد و قوت مشروطه و چاره جوئی بود و ما خدمات آقامیرزا کریم‌خان را در موقع خود شرح داده و ان‌شاءالله خواهد آمد .

باری رفته رفته اجتماعات فراهم و جمعیت هم مسلکان مشارالیه در مدت قلیل بالغ بر هزار نفر گردید که چهارصد نفر از وجوه علماء و تجار و کسبه معاهد و متفق‌الرأی شدند که در ۲ ذی‌الحجة ۱۳۲۶ به دو نقطه و دو مکان تحصن بجویند و حقوق ملت را تقاضا نمایند حزب دولتیها خبردار شده ، عزم کردند که جناب صدرالعلماء را تلف ویا به طرفی منفی و مبعد دارند. لذا مقصود را پیش انداخته در۲۷ ذی‌القعده دویست وپنجاه نفر به سفارتخانهٔ عثمانی و یکصد و پنجاه نفر به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم متحصن و پناهنده شدندکه در تاریخ بیداری مشروحاً اعمال و افعال همگی‌آنها مذکور، اگرچه صدمات و زحمات فوق‌الطاقه بر متحصنین واردآوردند از قتل و تخویف و بستن‌آب ونان به‌روی آنان و شبها به قتل آنان اقدام نمودن لیکن به حدی این تحصن مفید افتاد که مافوق‌آن متصور نیست،کمر محمدعلی میرزا را این تحصن شکست،آذربایجانی‌ها را این تحصن قوت داد بلکه نجات اهالی ایران را این تحصن بیدارکرد، سپهدار و سردار اسعد را این تحصن به طهران آورد .

مجملاً نجات ایران را این تحصن باعث شد چه بسیار از نکات سیاسی و پولتیکی در تحت این‌کلمهٔ تحصن مستتر است .

بعضی از سیاسیون واقف به پولتیك روس و انگلیس و آلمان و عثمانی می گویند خدمات جنابان صدرالعلماء و امام جمعه به اسلام و ایران بیش از همه‌است چه این دونفر و آنانیکه به سفارتخانهٔ عثمانی پناهنده شدند اولاً یك اتحاد اسلامی را باعث شدند که سالها عقلا منتظر آن بودند و ثانیاً جلب نمودند یك قوهٔ بزرگ و یك رقیب سیاسی را به طرف ایران ، به‌هرجهت فواید و منافع این دو تحصن را احدی منکر نیست.چه پس‌از توپ بستن به‌مجلس دو امر باعث اعادهٔ مشروطیت گردید . یکی قیام برادران‌آذربایجانی و دیگر تحصن به‌سفارتخانهٔ دولت عثمانی و زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم‌که این دو سبب شد از برای آنچه بعد به ظهور رسید و سبب این تحصن جناب آقامیرزا محمود و چند نفر از اقران و امثال ایشان بودند که اس اساس آنها اشخاصی هستند که اسامی آنها از این قرار است :

صدرالعلماء ، امامزاده ، حاج شیخ عبدالحسین‌کنی ، آقا سیدمهدی طباطبائی،حاج سید محمد صراف، حاج علی شال فروش ، حاج ندیم باشی تربتی ، حاج میرزاحسن‌کاشانی، آقامیرزا ابوالقاسم خان ، آقامیرزا محمد ارباب ، حاج وکیل‌الرعایا همدانی، آقامیرزا

محمود اصفهانی .

زحمات متحصنین سفارتخانه و حل و عقد امور به این جماعت بود و زحمات عمده و مخاطرات یقینیه برای قوهٔ عاملهٔ این کمیسیون که چهارنفر بودند بود .

و آن چهار نفر مستعان‌الملك و حاج ندیم باشی و آقا میرزا محمود و آقا میرزا ابوالقاسم خان بودند و از کار خسته نشدند تا به مقاصد ملیهٔ خود نایل آمدند. پس‌ازآنکه محمدعلی میرزا از سلطنت خلع شد و مجلس عالی عضدالملك را به نیابت سلطنت منصوب نمودند ، جناب آقامیرزا محمود اصفهانی از کار کناره نکرد، با عده‌ای از هواخواهان ترقی به این خیال افتادند که یك بلای بزرگی که همه وقت مانع ترقی نوع بشراست ودر بین ایرانیان شایع از بین مردم بردارند و این مانع مسئلهٔ تریاك بود لذا در مقام منع و تحدید تریاك برآمده و به این تدبیر دو ثلث از اهل ایران را که مبتلای این مرض بودند جداً مانع شده نظمیه هم بخوبی این مسئله را تعقیب نمود و نزدیك بود خیال تریاك از سر گرفتاران به این مرض بیرون رود که مسئله تغییر کرد و باز تا یك اندازه فرق کلی حاصل شد . یعنی برحسب تخمین از عدهٔ مردمی که گرفتار کشیدن تریاك بودند دوثلث ترك این عمل را کردند .

پس از آن مشارالیه شرکت متفقه را تأسیس و امروز از این راه خدمت بزرگی به مشروطیت نمود چه به‌واسطهٔ کمی نان مستبدین و مفسدین را بهانه دست‌آمد عوام کالانعام را محرك شده که کمی نان برای مشروطیت است یك دفعه قلوب عوام ازمشروطیت منصرف شده عده‌ای از اشخاص باغرض یا بی‌علم که در ادارات وارد شده‌اند چشم از وخامت بعض اعمال پوشیده اقدام به حرکاتی کردند که این خیال عوام را تقویت و تأییدکرد تا به‌جائی کشیده و منجر گردید که دفعةً عموم را از مشروطیت مأیوس و نتایج مشروطیت را که چندی دیگر منتظر بودند آنی متوقف گردیدند، پرده بالا رفت بحران کابینه وزراء هم یك‌اندازه فرصتی به دست عوام و زنان داد در بین این اتفاقات شرکت متفقه به‌کار خویش مشغول بود از یك طرف کابینه اصلاح از طرف دیگر امر نان به سردار محیی معزالسلطان تفویض شد و از یك طرف وکلاء ملت ملتفت شده در مقام جلوگیری برآمده شرکت متفقه هم‌کار خود را منحصر به ورود جنس نمود تا اینکه بهانه‌ای که دست دشمن افتاده بود بی‌اصل گردید .

در واقع می‌توان این خدمت اندك شرکت متفقه را که جزئی خدمتی است به ملت از خدمات بزرگ تصور کرد ، چه مردمان جاهل را مقصودی از مشروطیت جز فراغت حال و آسودگی شکمشان نخواهد بود و نتایج مشروطیت را گویا منحصر به ارزانی و فراوانی نان و گوشت می‌دانند که بحمدالله به این منظورشان هم رسیده و نانشان را تهیه کردند .

پس ما وجود اشخاص‌کافی بی‌غرض را همه وقت باید مغتنم دانیم. وچون اقدامات و زحمات جناب‌آقامیرزامحمود اصفهانی درهرموقعی درتاریخ مضبوط وثبت است. لذا دراین موقع به همین قدر اکتفاء نموده و نیز گوئیم مشارالیه در واقع بلاعقب نماند و خداوند بهتر از اولاد که بقاء نام نیك است برای ایشان پاینده و باقی‌گذارد .

(نام نیکو گر بماند زآدمی به کزو ماند سرای زرنگار)

خلاق المعانی سلطان المحققین

## حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی

دیگر از اشخاص بزرگ که در تأسیس اساس مشروطیت مجاهدت فرموده بلکه اولین مؤسس این اساس است و ازبذل مال و جان در این مقصود مقدس دریغ وخودداری نفرمود جناب مستطاب ثقةالاسلام خلاق‌المعانی سلطان‌المحققین حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی‌است که یکی ازناطقین بزرگ و واعظین سترگ به شمار است. و ماشرح خدمات این عالم بصیر را درهرموردی از تاریخ بیداری مشروحاً ذکر کرده‌ایم لیکن دراین مقام که حالات رجالیه را درج می‌نمائیم فهرست حالات این واعظ علیم را از آقازادهٔ ایشان جناب مستطاب شریعتمدار آقا شیخ محمد علی سلمه الله تقاضا نموده تا اینکه بر من نگارنده منت گذارده مجملی از حالات والد ماجدشان را روی کاغذ آورده و چون آنچه مرقوم فرموده است مطابق و موافق بامعلومات نگارنده‌است لذا تیمناً و تبرکاً زیب صحایف تاریخ خود نموده و بدون تصرف در انشاء آن به درج آن پرداخته آنچه را که خود علاوه دانیم یا ضمیمهٔ آن ساخته یا به ذکر در متن تاریخ اکتفا و آن مجمل را مبین خواهیم داشت.درجواب نگارنده مرقوم داشته :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

خدمت ذیشرافت نگارندهٔ تاریخ بیداری ایران مصباح‌الظلام ملاذالانام ناظم‌الاسلام دامت افضاله‌العالی زحمت عرض می‌دهم در خصوص یادداشت مجملی ازحالات و مختصری از خدمات بندگان آقای خدایگانی والد ماجد مد ظله‌العالی دستوری خواسته بودید اینک به طریق اختصار اظهار می‌داریم .

جد داعی‌العالم النبیل والمجتهدالجلیل محمد اسمعیل بن عبدالعظیم بن محمد باقر رحمهم‌الله تعالی‌است مولد و مسکن‌آن طهران (کان رجلاً عابداً ورعاً عالماً عاملاً مجتهداً)

در عنفوان شباب از اکثر علوم کامیاب بود و پس از تکمیل مقدمات علمیه درمقام تحصیل علوم عالیه برآمده و بقدرالطاقة والقوة البشریه در حل غوامض مسائل حلال و حرام و معضلات حکمت و کلام کوشیده و مدتی از تحقیقات کافیه و تدقیقات شافیه افتخارالمجتهدین مرحوم آقا سید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابطالاصول درك فیوضات کامله نموده و به اقصی مرتبهٔ قوهٔ مستنبطهٔ اجتهادیهٔ درکمال قدس نائل گردید و بعد از مراجعت به‌طهران در مدرسهٔ صدر روزها اشتغال به تدریس احکام شرعیه و کتب فقهیه داشته و حوزهٔ علمیه درآن ازمنه از انفاس قدسیه‌اش فوائد کثیره و نتایج وفیره بهره‌مند می‌گردیدند تا در سنهٔ (۱۲۷۷) به واسطهٔ مرض عام وبا داعی حق را لبیك گفته و در ایوان شمالی سرقبر آقا مدفون گردید رحمةالله علیه. ولی شجرهٔ وجودش را چهار ثمرهٔ طیبه بود. ثمرهٔ اولی ثقةالمحدثین و قبلةالمسلمین الحاج ملامحمد باقرالواعظ اعلی‌اللهمقامه‌می باشد که درسنهٔ (۱۲۵۵) دردارالخلافهٔ طهران متولد گردید. و شخصاً کریم‌النفس حسن‌الصحبة طلیق‌اللسان فصیح‌البیان بود و تمام عمر خود را در ترویج احکام و تشیید اسلام صرف کرده لیلاً و نهاراً سراً و جهاراً سفراً و حضراً قلماً و قدماً در تفسیر آیات الهیه و تعبیر کلمات نبویه کوشیده بعلاوه کتب عدیده تألیف و تصنیف فرموده منها (جنةالنعیم) فی احوال سیدنا عبدالعظیم. منها (خصایص‌الفاطمیه).

و در سنهٔ ۱۳۱۳ در مشهد سلطان سریرارتضاعلی بن موسی‌الرضا (ع) به مرض استسقاء از دارفانی به سرای باقی شتافت. و در بقعهٔ شیخ مشیخه اثنی عشریه شیخ بهائی قدس سره مدفون گردید.

نمرهٔ ثانیه ـ ذخرالشریعة و فخرالشیعةالعلم الازهر الشیخ محمدجعفر علیه‌الرحمةالله الاکبر می‌باشد که در سنهٔ ۱۲۵۷ متولد شده و صاحب مقامات عالیه و درجات سامیه در علوم عقلیه و نقلیه بوده است چنانچه در کتاب عرجه‌الاحمدیة الی حضرةالاحدیة که از مؤلفات آن مرحوم است از مراتب علمیه و شئونات عملیه‌اش حکایت می‌نماید و در سنهٔ ۱۲۹۴ به مرض سل در طهران روح پر فتوحش به جنان واصل و در جوار اقدس امیرمؤمنان مدفون گردید.

نمرهٔ ثالثه ـ ملاذالمحدثین الحاج شیخ آقا بزرگ نظام‌الواعظین دام بقاه می‌باشد که در سنهٔ ۱۲۶۹ درطهران متولد گردیده در تخلق به اخلاق نبویه معروف و در تأدب به‌آداب شرعیه موصوف است.

نمرهٔ رابعه ـ جناب مروج الاحکام و مشیدالاسلام و مؤسس المشروطه بین‌الانام ملاذالمتکلمین خلاق‌المعانی الوالد الاوحد الحاج شیخ محمدسلطان‌المحققین دامت افاضاته می‌باشد که در طهران در سنهٔ ۱۲۷۱ متولد شده و جوهر وجود شریف خود را در اول جوانی از تحصیل علوم ادبیت و عربیت فلسفه و حکمت به سرحد کمال رسانیده و در مدت شش

سال در دارالولایه نجف اشرف علی مشرفها الف سلام و تحف به تحصیل فقه و اصول مشغول بوده و در سنهٔ ۱۲۹۷ در شیراز به منصب وعظ و موعظت نصح و نصیحت سرافراز گشته و در مدت هفت سال تمام به ترویج اسلام و تکمیل نفوس ناقصه انام قیام فرموده تا تبریز اقران و سرآمد اهل زمان آن سامان گردید و بعد از تشرف به آستان ملایك پاسبان سلطان سریر ارتضا اعلیحضرت علی بن موسی الرضا ( ع ) علیهما السلام ـ علماء اعلام اصفهان مقدم شریفش را مغتنم شمرده و اسباب توطن را فراهم آوردند مدت نه سال در اغلب مساجد جامعه و مجامع عامه لیلاً و نهاراً اشتغال به ترویج اسلام و تشیید احکام و تشویق خواص و عوام برآمده با وجود کثرت دعاة و واعظین رغبت فوق العاده مکلفین به مواعظ و نصایح آن برهان المتکلمین بود و در سنهٔ ۱۳۰۳ خلاق عالم و مصور بنی آدم این بنده محمد علی الملقب به بیان المحققین را به این پدرمهربان مرحمت فرموده ودرسنهٔ۱۳۱۲ ایضاً بعداز تشرف به زیارت عتبهٔ سنیه و بقعهٔ رضویه علی ساکنها الف سلام و تحیة برحسب امر مطاع عم اکرم الحاج ملامحمد باقرالواعظ طاب ثراه رحل اقامت در مسقط الرأس خود که دارالخلافه است انداخته و آیهٔ ( ان الذی فرض علیك القرآن لرادك الی معاد ) را نصب العین نموده بلی ( حب الوطن من الایمان ) اگرچه (این وطن مصر و عراق و شام نیست ــ این وطن شهری است کو را نام نیست ) در این مدت شانزده سال توطن طهران جوهر نفس قدسی خود را بذل در ابلاغ از احکام دین حضرت سیدالمرسلین و تنبیه غافلین وتحریص مسلمین به پوشیدن لباس و منسوجات ایرانیین و درمعابد و مساجد معظمه و محافل مکرمه درکمال آزادی و حریت از امر بهمعروف و نهی از منکر تغافل نورزیده و طوری محبوبیت بین خواص و عوام پیدا نموده که انذار و ابشار و پند و اندرز و امر و نهی و آنچه از آن ناحیه صادر میشد معمول و مطاع در موقع اجرا میگذاردند چنانچه اگر توجه قلوب ملت را بخواهند به میزان بسنجند از این فقره معلوم میگردد که در اواخر شهر رمضان هزار و سیصد و بیست و سه برمنبر مسجد مرحوم حجةالاسلام والمسلمین الحاج میرزامحمدحسن آشتیانی طاب ثراه بهجهة قرب جوار فرمودند کیفیت خلاف شرع بودن عمارت کردن در گورستان مسلمین و نبش قبور مؤمنین و نقل ابدان و خورد کردن استخوان و تصرف در اراضی موقوفه وتأسیس اساس بانك استقراضی روسی در این محوطه و ترویج خارجه وتشیید کسب ربا و تضعیف داخله واعانت بهاثم ونصرت کفر بهاین رسم و اسم بیان نمودند باوجودی که طریق ممانعت آن عمارت را بهعرض عریضهٔ حضور اعلیحضرت مرحوم مظفرالدین شاه زیدغفرانه موکول داشته و ضمناً اصلاح این امر خطیر را از حضرتش استدعا نمایند وملت بهخودی خود اقدام در انهدام آن بنا ننمایند تاتشکیل فساد و تولید فتنه و افساد نشود و منجر به زحمت نگردد چون از منبر به زیرآمدند مستمعین و مستمعات در مدت دوساعت به قسمی در اقدام انعدام آن آثار مشئومه برآمدند و تمامآجرها و آلات بنائی را به یغما

برده گویا هیچ وقت در آن مکان بنائی نشده بود اگرچه روز جمعهٔ قبل حضرت حجة‌الاسلام آقای حاجی شیخ مرتضی مدظله‌العالی در منبر مسجد مزبور مذاکره ازحرمت این عمارت بانك استقراض مسطور فرمودند لیکن ظهور هیجان مسلمانان در خرابی آن بنیان ازبیان سحر اقتران این پدر مهربان گردیده و این محبوبیت در قلوب امت اسباب زحمت و تأسیس عداوت فروشندگان آن زمین و حامیان حوزهٔ مستبدین خصوصاً شخص عین‌الدوله گردید زیرا که آن سلطان عادل وملك باذل مرحوم مظفرالدین شاه بعد ازتفتیش و غوررسی برحقانیت ملت حکم فرمودند عین‌الدوله خسارات رعیت خارجه که مدیر این بانك بود از طرف دولت متحمل گردد و شخص عین‌الدوله به واسطهٔ این خسارت در مقام اذیت بود، اما انتظار وقت می‌کشید تا زمانی که حجج اسلام و علماء اعلام طهران کثرالله‌امثالهم به واسطهٔ تعدیات مسیو نوز بلژیکی وزیر ادارهٔ گمرکات و تحکمات ظالمانهٔ فوق‌العادهٔ عین‌الدوله و اذیت های دل بخواهانه و مستبدانهٔ علاءالدوله پناهنده به حضرت شاهزاده عبدالعظیم علیه‌السلام والتکریم شدند و شخصی که ناحیهٔ حجج‌المسلمین و حوزهٔ مظلومین را معمور نمود و جلب جمعیت فرمود و قریب چهل روز متوالیاً در بقعه و صحن و مسجد حضرت عبدالعظیم منبر رفت و به مقتضای وقت در هر روز آیهٔ کریمه‌ای عنوان کرد و ذم ظلم و نفاق و فساد و جور و استبداد و مدح عدل و داد و اتفاق اقتصاد می‌کرد بلکه معنی‌مشروطیت را گوشزد عباد و منتشر در بلاد نمود و جمعیت مستمعین و متحصنین زاویهٔ مقدسه را روز به روز زیادکرد بطوری‌که نبود خانه‌ای درطهران و مضافات آن مگر اقلاً یك نفر به جهة حمایت خود را جزو آن جمعیت قرار می‌دادند و به قسمی بیانات مضجعه وکلمات موجعه از ایحائات الهیه تقریر می‌کرد که ذکور و اناث به صدای واحد و ضجهٔ واحده از ناله و ندبه، جو هوای دارالخلافه را مشحون و هرچه مستبدین محض خیالات مستبدانهٔ فاسده برقوای حربیه تخریب کریاس عدالت و اساس سیاست می‌افزودند، این ناطق ملیح و متکلم وحده فصیح جز اظهار مظلومیت به قانون شریعه و استغاثه و اغاثه صحبتی نمی‌داشت و جواهر بیانات خویش را آلوده به‌کدورات دشنام و غیره نمی‌نمود و در اواخر ایام تحصن علماء عاملین بطوری برهان‌الناطقین صحبت داشت که حضرات حجة الاسلام والمسلمین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و سایر علماء ربانی مد ظلهم‌العالی متحدالقول از جانب سنی‌الجوانب ولی عصر و حجة دهر امام زمان علیه سلام‌الله المنان لقب خلاق‌المعانی به سلطان‌المحققین مرحمت کردند. بطوری بیان سحر اقتران جلب قوت نمود و خاطرمبارك پادشاه را عطوف گردانید که رجال دولت درکمال منت اسباب راحت رعیت رافراهم‌آورده برطبق مسئول و متمنیات نافعهٔ ملیه دستخط انجم نقط عز صدور یافته مقضی‌المرام محترماً معززاً به اوطان مألوفه مراجعت نمودند. وچون هرروز خفیه نویسها درحضرت عبدالعظیم علیه‌السلام در مجمع مستمعین مطالب منبریهٔ آن قبلة‌الواعظین را به مرکز اطلاع می‌دادند

و تزاید اجتماعات فوق‌العاده را در اوقات موعظه اخبار می‌کردند و معتقد مستبدین گردید که عمدهٔ اسباب آن جماعات کثیره به‌کلمات بلیغهٔ این هادی ملت است بر عداوت سابقه افزودند و مترصدوقت اذیت بودند، تا آنکه به صواب‌دید بعضی خائنین رجال دولت وملت برای انصراف عموم رعیت و توهین و اخافهٔ نواب عام حضرت حجت علیه‌السلام رأی چنین دادند که از هر اداره و صنف و طبقه شخصی‌که مشارالیه است مأخوذ شده و تبعید گردد، تادیگران عبرت گرفته در زاویهٔ خمود تواری پذیرند و دست از خیالات عاقلانه وعادلانه بردارند و ظلمت ظلم و استبداد را به حال خود گذارند و اهل وطن عزیز را بیدار وهوشیار به حقوق خود نگردانند . لهذا به مرور ایام از هر صنف فردی را جلب و تبعید نمودند و اما به جهت اسکات حجج اسلامیه و اخافهٔ علماء و فقها و حوزهٔ علمیه که روحانیون می‌باشند آراء خسیسه و افکار خبیثهٔ خودسرانه متفق گردید و براخذ و جلب این علم اسلام وواعظ انام و بعد از مأخوذیت در مقام شتم و ضرب و اذیت و تبعید برآیند. مقدمة در شوارع و طرق وسربازخانه‌ها چاتمهٔ سرباز را زیاد نمودند، خصوصاً در اطراف محلهٔ سرچشمه و سرتخت که خانهٔ ما واقع است درآن، و از دو ساعت از شب گذشته اغلب خلق را محبوس می‌نمودند و رعیت را به زحمت مـی‌انداختند و بعضی از دوستان کیفیت مأخوذیت حضرت والد را محرمانه اطلاع می‌دادند، جواب می‌فرمودند خیانتی به شریعت ننموده و جنایتی به ملت نرسانیده‌ام که خائف باشم. شبها در پله‌های بام خود چراغ گذارده و دربام را باز می‌گذارم که اگر مأمورین مانند سایر خانه‌ها در شب از بام وارد شوند مانعی نباشد و اگر اذیتی وارد نمایند چون در راه اسلام است راحت است،تاآنکه دو ساعت ازآفتاب روز چهارشنبه ۱۷ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ هجـری گذشته از خانه بیرون آمده و بر الاغ سوار شده با یك نفر نوکر چون نزدیك‌خانهٔ مرحوم قنبرعلی‌خان‌که در محلهٔ سرپولك واقع شده‌است رسید، احمدخان یاور با پنجاه نفرسرباز از عقب به عجله رسیدند، چون صدای سرباز را شنیدند ایستادند وبه ملازم خود فرمودند نترس، با من کار دارند نه باتو. احمدخان گفت بسم‌الله برویم. سئوال‌کرد من کیستم گفت حاج شیخ محمدواعظ فرمود چه لقب دارم گفت سلطان‌المحققین فرمود بسیارخوب شما از عقب من بیائید وهرجا که می‌خواهید مرا ببرید بگوئید خودم می‌روم اگر تخلف کردم از عقب با گلوله مرا بزنید به جهت اینکه اگر در اطراف الاغ من ایـن سربازها جمـع باشند و اهل محله از زن و مرد مرا اسیر شما ملاحظه نمایند خوف فتنه و فساد است، بهتر آن است یك نفر همراه من باشد بقیه ازعقب بیایند. احمد خان قبول نکرده اطراف الاغ را سربازها احاطه‌کرده چون نزدیك مسجد مرحوم حاج‌ابوالحسن معمار رسیدند و اهل آن گذر و بازارچه و طلاب مدرسه و راهگذر این‌قسم مقهوریت را دیده و به‌هیجان آمده سئوال می‌کردند از حضرت والدکه شما راکجا می‌برند در جواب می‌فـرمود عین‌الدوله مرا احضارکرده این سربازها غریبند چون مرا

نمی‌شناسند این‌طور رفتار می‌نمایند و کسبهٔ بازارچه را سواره در حال عبور تسلیه می‌داد که صبر نمائید ان‌شاءالله نقلی ندارد چون نزدیك سربازخانهٔ باغ پسته بیك معروف رسانیدند احمدخان گفت پیاده شوید و به سربازخانه داخل گردید، در جواب فرمودند مرا اینجا پیاده ننمائید همین‌طور سواره که سرباز احاطه دارد مرا به خیابان برسانید که نزدیك است و آسوده‌حال شوید به واسطهٔ اینکه اگر مرا وارد در سربازخانه نمائید می‌ترسم اهل این محله و سایر کسبه در مقام اقدام استرداد و ارجاع حقیر برآمده و با شما طرف شوند و اسباب فساد فراهم آید. احمدخان قبول نکرده و پیاده کرد، از قرار مذکور مأمور بود هرکجا حاج شیخ محمد واعظ را گرفتار نماید در سربازخانهٔ آن محل محبوس سازد، یك دسته قزاق را خبر دهند و مشارالیه را برحیوانی سوار نموده بالابان در برابرش بزنند مانند عمادالاسلام شریعتمدار حاج آقارضای کرمانی درکرمان جناب حاج شیخ محمد را با موزیك و بالابان و زنجیر با کمال توهین به‌قریهٔ مبارك‌آباد عین‌الدوله به شمیران برای سیاست حاضر نمایند، در حجرهٔ سوم شرقی‌سربازخانه داخل نمودند و سرباز پیر و مریضی را بر او گماشتند. آن سرباز پیرمرد مریض خدمت آن مهمان عزیز نشست و گفت من عرضی دارم و آن این است در سوابق ایام که این فوج سرباز مأمور به خدمت اهل طهران می‌شدند فقیر می‌آمدیم و از ماهانه هفت هزار و ده شاهی بعداز انقضاء مدت مالدار به اوطان خود برمی‌گشتیم، اما در ایام صدارت عین‌الدوله هریك از ما مبلغی نقد وجنس واردنموده صرف‌کردیم و بعد اسباب های خود را فروخته به قناعت گذراندیم در این ایام به واسطهٔ ندادن مواجب و جیره چند روز است که غذای ما سربازها شبانه روز منحصر به یك‌چارك سیب گندیده‌است، تازه دو شب است که به هرسربازی دو قران به توسط صاحب منصب می‌دهند با فشنگ، و امر هم نموده اند که در شب اگرآخوند و سید را ملاقات نمائیم اگر اطاعت نکند باگلوله او را بزنیم این چه مسلمانی است ، این چه اسلام است ، ای مهمان ای‌آقا اگر تو نوکر سیدالشهداء هستی بگذار ترا حبس نمایند بلکه این ملت بیدار شوند وحق خود را مطالبه نمایند آن‌قدر عین‌الدوله حقوق خلق را نخورد بعد از آن سرباز اشکش سرازیرشد وپیش‌آمد پیشانی مهمان عزیزرا بوسید وعرض کرد مگر ارباب شما زین‌العابدین تقصیر داشت او را زنجیر و اسیر و حقیرکردند، غم وغصه مخور خدا تراحفظ می‌کند. از بیرون سربازخانه صداهای زن ومرد بلند شد در مدت ده دقیقه تمام بازارها بسته ،خلق حرکت به طرف آن سربازخانه نمودند.

و از طرف دیگر به حضور مبارك حجةالاسلام بهبهانی اعلی الله مقامه عرض واقعه نمودند، خود وجود مبارك ایشان عازم بر آمدن سربازخانه گردید تا اسیر دستگیر محبوس مأیوس را از قید اسارت برهاند. حاضرین آن محضر مصلحت آمدن به سربازخانهٔ آن سرور را ندانسته ولی ثمرهٔ فوآد و ملاذ عباد شریعتمدار السیدالممجد آقامیرسید احمد نجل زکی

خود را با جماعتی از طلاب برای استجلاب آن مبلغ احکام حضرت ختمی مآب مأمور داشتند، از این مصیبت اسارت و محنت مظلومیت نفوس‌حمیه در حوالی سربازخانه جمعیت کرده و باز به مکالمه و مباحثه و فریاد اشتغال داشته چون آن محبوس احساس اقدام و ازدحام انام نمود به توسط پیرمرد سرباز به احمدخان نام نادان پیغام داد اجازه بدهید از حجرهٔ مهجوریت مهاجرت نمایم و در ایوان این سربازخانه قیام نمایم به بیان و زبانی که می‌دانم خلق را نصیحت کرده آرام نمایم و استدعای مراجعت ملت باغیرت را باتشکرات بی‌اندازه مسئلت کنم. یقین دارم‌که افراد اجتماعیه استماع بیانات عاجزانهٔ این بیچاره را می‌نماید، پذیرائی کرده متفرق می‌شوند. آن وقت تا این سرباز موجود حقیررا احاطه نموده قبل از آنکه قزاق برسد و جمعیت فوق‌العاده شود خدا نکرده اسباب زحمت فراهم آید هرکجا مأموریت دارید مرا برسانید. احمدخان نادان نپذیرفت، بلکه در عوض این عجز و نیاز یك مأمور سرباز به‌جهت حجره زیادکرد. چون لسان ملت اتمام حجت نمود ومباینت آن جماعت را دید به سرباز پیرمرد فرمود قرآن دارید گفت ندارم پس حاضرشد به جوامع قلبیه از برای توجه به مبادی عالیه رو به قبله به‌طریق اجتبی و جلسهٔ عرفا و متذکر شد به ذکر حسبنا‌الله ونعم‌الوکیل نعم‌المولی ونعم‌النصیر که از ابتدای ذکر تا انتهای آن ده دقیقه نکشید که حجة‌الاسلام زاده آقا میر سید احمد رسید و طلاب مدرسه و غیرتمندان کسبه و غیرهم حتی زنها یك مرتبه هجوم آوردند و سربازها هرچه با چوب و چماق و قداره و قنداق تفنگ‌خلق را می‌زدند، اسباب تفاق واتفاق آنان را بیشترفراهم می‌آوردند. جامی گوید :

اذا استصعب الامر لاتضطرب — وکن واثقا بالذی لا یخب
فنجح الامور منوط به — کما قال من لا یقول کذب
و من یتق الله یجعل له — و یرزقه من حیث لایحتسب

به حملهٔ واحده و یورش سختی وارد حجرهٔ سربازخانه شدند و آن مظلوم مهموم را از محبس مستبدان نجات داده و بر دوش حمیت و غیرت و همت ملیت سوار کرده مراجعت نمودند.

احمدخان چون دید مأخوذ و محبوس او را به قهر و غلبه بردند، امرکردکه حاج شیخ محمد واعظ را باگلوله بزنید. احدی از سرباز اقدام نکرد به شلیك، مگرچند نفرشلیك کردند با وجود آنکه بیست قدم بیشتر فاصله نشده بود علاوه چون هیکل و قامت برشانهٔ مردان غیرتمند بود مرتفع می‌نمود، از برکت ذکر حسبنا‌الله حضرت‌آله از هدف شدن تیر گلولهٔ جانکاه او را محافظت فرمود مگر آنکه ادیب‌الذاکرین کرمانی که فعلاً به ادیب‌المجاهدین ملقب‌گردید ران او محل تیر حوادث استبداد گردید.

بالجمله از خوف رسیدن مدد و قزاق، ورود به مدرسهٔ مرحوم‌حاج ابوالحسن دادند.

حقیقةً ،احتیاطاً ، متحصن شدند وانتظار دستور حرکت به وجه احسن می‌کشیدند. ازقضایای اتفاقیه، کامل مجید و فاضل رشید و عالم وحید و بارع سدید مرحوم سیدعبدالحمید شهید سعید رفسی بازبان روزه ازحوزهٔ درس‌ملاذالاسلام غوث‌المسلمین‌العالم‌الزکی‌والمجتهدالنقی آقا میرزا محمد تقی گرگانی مدظله مراجعت کرده و کتابهای درس در زیر بغل داشته آن هنگامه و شلیك سرباز را دیده خطاب به احمدخان کرد بطور تغیر ( مگر تو مسلمان نیستی،چرا امر به شلیك دادی،مگر اینها مسلمان نبودند،اگر دولت از تو مؤاخذه می‌کرد می‌گفتی که ملت هجوم آورده و حبسی را بردند) در خلال این خطابه از قرار مسموع احمدخان گلولهٔ تفنگ را می‌زند برسینهٔ این سید سعید و او را شهید می‌نماید .

زمانی‌که سلسلهٔ‌جلیلهٔ علمیهٔ وغیرهم متروس و مشحون‌کرده اند مدرسه‌ای را، اول ادیب‌المجاهدین وارد شد در حالتی‌که خون از ساق او جریان داشت او را در ایوان قبلی طرف غرب خوابانیدند در این اثنا نعش‌آقاسیدالحمید رحمه‌الله را نیز وارد کردند و در ایوان شرقی خوابانیدند.جناب خلاق‌المعانی بر بالین آن سید جید نشسته و سؤال‌کردند (آقا چه می‌خواهی) از آخرحنجره ناله‌ای‌کشید، چنین مفهوم شدکه آب می‌خواهد،چون آب آوردند تأسی به جد خود کرده با لب تشنه از دار دنیا رحلت نمود رحمةالله علیه . حضرت والد خون‌آن‌سید را برصورت و محاسن مالیده، یك مرتبه صداها وناله‌ها به‌گریه و ندبه بلند شد. این اول قتیل در طریق مشروطه بود .

دراین‌احوال شاهزاده مدیر توپخانه با دسته‌ای از قزاق رسید برای نصرت سربازها. چون در مدرسه آن سید شهید را مطروح و ادیب سعید را مجروح دید و ازدحام خلق را مشاهده‌کرد و درکوی و برزن استعداد مرد و زن را ملاحظه نمود، فطرت اسلامیتش او را منصرف‌از خیالات فاسده نموده ازجناب والد دستورالعمل خواست، فرمود (اگر بخواهید دیگر فعلاً اتلاف نفوس و هتك ناموس نشود،باید امر نمائید آنچه سرباز و قزاق دراین حدود است بروند و منازل و محله را تخلیه نمایند تا ما مشغول تجهیز نعش این سید شهید شده او را به مسجد جامع برسانیم) پذیرفته و تخلیه نمود سرباز و قزاق رفتند .

در این موقع حضرت مستطاب غیاث‌الاسلام و غوث‌المسلمین شریعتمدار آقاسیدمحمد جعفر صدرالعلماء مدظله‌العالی با جماعت کثیره از علماء و غیرهم وارد شدند و در خفی بعضی خدمت والد ماجد معروض داشتند ( که بهتر آن است نعش سید را برداشته روانهٔ خانهٔ عین‌الدوله شویم،ضمناً خانهٔ اوراخراب‌کرده مال اورا به‌غارت و یغما دهیم) درجواب فرمود (این رأی صواب نیست، زیرا چون جمعیت وارد خیابان شوند به توسط تلفون اطلاع می‌دهند به دولت، لهذا امر به شلیك قزاق و سرباز می‌نمایند،لااقل پنجاه نفر به‌قتل می‌رسد) از این جهت اقدام نکرده نعش مرحوم سید را بر تخته نهاده علماء اعلام و طلاب عظام از عقب نعش‌حرکت‌کرده و جماعتی کفن به‌گردن انداخته و جزوات قرآن به‌دست‌گرفته

به وضع استغاثه و تظلم وارد مسجد جامع شدند .

حجةالاسلام والمسلمین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و سایر حجج اسلامیه وتمام طلاب دینیه و اغلب تجار وکسبه در مسجد حاضر گردیدند و نعش مرحوم سید را در مسجد امانت گذاردند .

مناسب است که در این مقام به درج چند بند از بیست و پنج بند فصیح‌الزمان سید رضوان شیرازی پرداخته پس از آن رشتهٔ تاریخ را وصل نمائیم .

باید که درج کرد به‌تاریخ روزگار — این درجهای گوهر منظوم شاهوار
زیرا که این قضیه به‌دوران ما چنین — افتاد اتفاق که نادیده روزگار
عبدالمجید مفسد فی‌الارض فتنه‌جوی — بدنام دین ودولت وبدخواه شهریار
اول نهاد تیشه بر آن ریشه کز نخست — او را نبی نشاند وعلی گشت آبیار
یعنی‌درخت علم وعمل آنکه باشدش — تاحشر لطف قائم بالذات برگ‌وبار
قدرت نمائیش‌همه‌این شدکه‌بین‌روز — از روز اهل علم و عمل آورد دمار
مفتوح کرد باب‌اهانت به غدر ومکر — اول به روی شخص‌شخیص‌بزرگوار
شیخ شیوخ عصر محمد فرید دهر — آن واعظ نکو سخن کامل العیار
می‌خواست ماند و شکند سد اهل علم — می‌خواست تابدو بکند رخنه درهزار
باری علی‌الرؤس نمودند از دو سو — او را اسیر همچو اسیران زنگبار
اماهمین طریق که بوداز برای‌حفظ — فوجیش دریمین وگروهیش دریسار
طلاب جمله در طلبش وامحمداه
گفتند و ساختند خلاصش ز اشقیا

بی‌حربه‌چونکه‌جیش‌خداوند ذوالمنن — برحربیان شدند دلیرانه صف شکن
سلطان فوج یاور عبدالمجید داد — فرمان قتل جملگی ازخبث خویشتن
شلیك با تفنگ نمودند حربیان — مجروح ساختند به یك‌حمله چندتن
در آن میانه سید و سالار سروران — عبدالحمید فخر زمان مفخر زمن
غافل ز ره رسید و زهنگامه بی‌خبر — انگشت حیرتش بشد آنگاه در دهن
چشمش به‌سوی‌معرکه افتادمحوومات — ازکارهای چرخ زغوغای مرد و زن
ناگاه بی‌ملاحظه سلطان فوج دون — تیری زدآتشین به تن شمع‌انجمن
مابین سینه وگلویش تیر جاگرفت — وزپشت اوبدرشد وجانش شد ازبدن
هم بی‌گناه بود و هم ازخلق منزوی — هم‌بدغریب وبی‌کس و هم‌دور ازوطن
تیرش به‌سینه خورد به‌مظلومی‌حسین — قلبش بگشت پاره به‌مجروحی‌حسن
تاجان برفت ازتن جان‌جهان‌برون — زد صیحه جبرئیل که ای‌حی‌ذوالمنن
از نو حسین کشته زجور یزید شد — عبدالحمید کشتهٔ عبدالمجید شد

خلاصه در مدت یك هفته محاصره بودند و انواع اخافه و اذیت و آزار از جانب عین‌الدوله به متحصنین خانهٔ خدا رسانیدند. روز نوزدهم به‌عنوان استغاثه دسته‌ای از سینه زن که اغلب اهل علم بودند خواستند به بازار روند، بین مسجدجامع و چهار سوق بزرگ امر به شلیك دادند. المنزه من کل شین.

مرحوم آقا سید حسین و دو نفر دیگر به رحمت ایزدی به واسطهٔ گلولهٔ استبدادی واصل گردیدند.

و مسموع شد چند کشتهٔ دیگر را سربازها در مسجد پهلوی چهارسوق بردند، برای اینکه اهل مسجد ندانند. چون شب رسید در گاری ریخته به قبرستان سر قبر آقا دفن نمودند و چند نفر دیگر از طفل و غیره به واسطهٔ مجروح شدن بعد از چند روز دیگر از دار دنیا رفتند.

و در اواخر ایام محاصره که از شب دوشنبهٔ ۲۲ باشد غدغن بلیغ نمودند که کسی را نگذارند بر آقایان وارد شود و در این شب آب و نان را برمظلومان بستند، بلکه خیال توپ بستن به مسجد و اسارت اهل تحصن را داشتند و عین‌الدوله بطوری سد ابواب سلطنت نموده که احدی جرئت اظهار حقیقت این وقایع را نداشته و خاطر مبارك شاهانه مسبوق نبوده، بعضی از اوقات معروض می‌داشتند به طریق اجمال که جمعی از اشرار در مسجدجامع شرارت می‌نمایند.

در این ایام محاصره این پدر مهربان به جهت مقهوران و متحصنان چه بیانات و مقالات نافعه در منبرمسجد جامعه اعلان داشتند و بعداز اجازه گرفتن به مسافرت عتبات، در منازل طریق قم و ایام تشرف به عتبهٔ سامیهٔ علیاحضرت فاطمه بنت موسی‌بن جعفر (ع) درصبح و عصر در صحن مطهر ثمرات مشروطیت و فوائد معدلت و مضار استبداد و ظلم را وجدانی رعیت نمودند و از برکت بقعهٔ رفیعهٔ فاطمیه مقضی‌المرام حجج اسلامیه مراجعت نمودند و بعداز ورود به طهران الی زماننا هذا، آنی از خدمت به مشروطیت و زمانی از ارادت به شریعت تکاهل نورزیده ودر زمان استبداد صغیر در محافل معظمه ومساجد جامعهٔ ثلاثه از شیوهٔ مرضیهٔ خویش که بیان حقیقت مشروطه بوده دست برنداشته چنانچه بعضی از وکلاء مجلس مقدس حاضر بوده و هستند و تعجب از تقریرات او می‌نمودند. خودحضرت مستطاب عالی که نگارنده بی‌غرض (تاریخ بیداری ایرانیان) می‌باشند عدالت‌خواهان ایمانی و مشروطه‌طلبان وطنی ایرانی از زمان طلوع آفتاب عدالت و مشروطیت از افق مظلومیت در زمان حال و مستقبل باید قدر این وجود محترم را غنیمت شمارند و این نعمت منیعهٔ مشروطه را ازآثار او دانند. اگرچه در این مدت تخلق به اخلاق پیغمبر وصعود به اعواد منبر تحریرات بسیار که نافع نوع بشر است فرموده اند اما سه تألیف مرتب فعلاً موجود است: اول کتاب عوائدالغلائیه فی اوامرالالهیه در فرایض و واجبات رسالت پناهی است.

دوم کتاب فوائدالضیائیه فی نواحی‌السبحانیه در نواحی منکرات است و عدد ابیات این دو کتاب تخمیناً هشتاد هزار بیت می‌شود و به مقتضای وقت کتابی تألیف نموده مسمی به اساس‌السیاسیة فی تأسیس‌الریاسة که دوازده هزار بیت آن موجود است و ظاهراً ختم به سی هزار بیت برسد، از برای خواص و عوام در مشروطیت و سیاست بهتر ازاین مجموعهٔ ممدوحه نخواهد شد. اگرچه زحمات فوق‌العاده در شریعت و خدمات بی‌اندازه در مشروطیت این قوهٔ ناطقهٔ مملکت و سدهٔ سنیهٔ رعیت مشهود اهل کمال و منصفت است و هر کس منکر شود از حیث غرض و عداوت است و ارقام عتیقه و توقیعات منیعه له از ذوات مقدسه و حجج اسلامیه و آیات الهیهٔ آقای ملامحمدکاظم خراسانی و آقاشیخ‌عبدالله مازندرانی متع‌الله‌المسلمین بطول بقائهما که به سرافرازی این واعظ که فی‌الحقیقه لسان الشریعه و بیان‌المله است. کشف از عقیدهٔ صافیه و اقدامات وافیه وکافیهٔ این قدوة‌الخلیقه و برصدق عرایض این بندهٔ شرمنده می‌نماید و بعض ازآن رقائم‌کریمهٔ صادره ازآن ناحیه را معروض داشته، چون در معنی مشروطیت و اتحاد و بیان حقیقت ظلم و جور و نفاق است و به جهت عامهٔ عباد نافع است در این تاریخ محترم درج فرمائید تا در صفحهٔ روزگار به یادگار بماند و درعوض این خدمت حضرت عالی، قارئین بعداز قرائت به یاد خیرشما را شاد فرمایند. وماتوفیقی الا بالله. حرره الاحقر محمد علی الملقب به بیان‌المحققین ابن خلاق المعانی الحاج شیخ محمدالواعظ الاصفهانی الملقب به سلطان‌المحققین دامت برکاته. فی پنجم شهر ربیع‌الثانی من شهور سنهٔ ۱۳۲۸ هجری .

**سواد دستخط بندگان آیةالله فی‌الارضین آقای خراسانی**
**مد ظله‌العالی است**

**روی پاکت :**

خدمت جناب مستطاب عمادالعلماء برهان المتکلمین مروج‌الاحکام آقای حاج شیخ محمد واعظ سلطان‌المحققین دامت برکات وجوده نائل گردد سلخ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

عرض می‌شود انشاءالله مزاج شریف باکمال صحت و سعادت وعافیت مقرون و هماره در نشر اخبار و آثار ائمهٔ اطهار علیهم سلام الله الملك‌الجبار موفق و مؤید بوده مساعی جمیله وبیانات سحریهٔ منبریهٔ جنابعالی در اعلاءکلمهٔ حقهٔ اسلامیه و تقویت معدلت‌خواهان و قلع مواد ظلم و استبداد و اشاعهٔ عدل و داد متواتراً مسموع و دوام توفیق آن جناب را درخواست نموده در این موقع‌که بحمدالله تعالی و حسن تأییده کلیهٔ امور بر وفق مرام و نتیجهٔ اقدامات و زحمات حاصل گردید مخصوصاً مزاحمت می‌نمایم که تمام اوقات خصوص ایام و لیالی متبرکهٔ شعبان و رمضان به عموم ملت بفهمانیدکه غرض ما از این‌همه زحمت،

ترفیه حال رعیت و رفع ظلم از آنان و اعانهٔ مظلوم و اغاثهٔ ملهوف و اجراء احکام الهیه عز اسمه و حفظ و وقایهٔ بلاد اسلام از تطاول کفار و امر به معروف و نهی ازمنکر وغیرها از قوانین اسلامیه نافعة للقوم بوده‌است. واضح است وزراءِ مسئول و وکلاءِ منتخب کمال مساعدت از جناب عالی فرموده عموم اهالی ایران خصوصاً قاطبین طهران امتثال اوامر شریفه خواهند نمود . زیاده زحمت جز التماس دعا ندارد .

(الاحقر الجانی محمدکاظم‌الخراسانی)

**صورت سواد دستخط بندگان حضرتین آیتین**
**آقای خراسانی و آقای مازندرانی مدظلهما است**

**روی پاکت :**

( طهران ) انشاءالله تعالی جناب مستطاب افاضت مآب مصباح‌الضلام مصلاح الانام مروج‌الاحکام مشیدالاسلام قدوةالواعظین سلطان‌المحققین آقای حاج شیخ محمد واعظ سلمه‌الله تعالی ملاحظه فرمایند ۱۵ شهر صیام ۱۳۲۷ .

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

عرض می‌شود انشاءالله تعالی همواره درترویج احکام و تشیید اسلام و هدایت انام به مزید تأیید مخصوص خواهید بود. از ابتدای تابش‌آفتاب عدالت وتأسیس قواعد مشروطیت الی‌کنون ازصدمات وارده برآن وجود محترم مسبوق و مساعی جمیلهٔ مبذولهٔ‌آن جناب که کاشف ازکمال استقامت در تدین و حاکی از وفور دانش و تمدن آن وجود شریف است، مشروحاً مکشوف و رجاء واثق حاصل است‌که انشاءالله تعالی تمام مراجع و اولیای امور و طبقات ملت نعمت وجود محترم را مغتنم شمارند و فوائد بیانات و افادات عالی را قدر شناسند و در موجبات مزید تشویق و فراغت خاطر شریف کما ینبغی قیام فرمایند بعون‌الله تعالی.قدراین نعمت عظمی‌که بهای این‌همه نفوس عزیزه و اموال ملت است به‌حسن بیانات جناب عالی ذهنی تمام مسلمانان گردد، همه بدانند‌که حفظ اساس دیانت و اسلامیت واستقلال مملکتشان به این حصن سعادت منحصر است و در استحکام این اساس قویم به جان و دل بکوشند و هم حقیقت حریت موهوبهٔ الهیه عز اسمه را که عبارت از آزادی از اسارت و مقهوریت در تحت تحکمات دل بخواهانهٔ کارگزاران امور و اولیای درباری است نه خروج از ربقهٔ عبودیت الهیه عز اسمه و القاء قیود شرعیه پیوسته مذاکره و ذهنی تمام طبقات مردم فرموده مغالطه وتمویهات مغرضین و تجریات ارباب فسوق و مبتدعین رامسدود، معنی مساوات را هم‌که تسویه فیمابین قوی و ضعیف و غنی و فقیر در حقوق و احکام‌است کماینبغی شرح فرموده حقیقت مشروطیت را که عبارت از عدم تجاوز تمام طبقات از وظایف و حدود مقررهٔ شرعیه و سیاسیه است وجدانی برای مردم‌کنند تاآنکه تمام ملت به عین‌الیقین بدانند‌که

برای تحصیل چه نعمت، و فوز به چه شرف و سعادت و خیردنیا وآخرت این‌همه شدائد را تحمل نموده،از مقام لفظ و گفتار، ترقی و به مرحلهٔ عمل و رفتار قدم نهند و انجمن‌های متفرقهٔ اصنافیه و غیرها تماماً هم خودشان را به تکمیل علمیات و عملیات راجعه به صنف خود مصروف داشته مداخله در سیاسیات ملکیه‌که خارج از وظیفهٔ آنان است بکلی محترز باشند و جز تقدیم لوایح و اخطارات به مجلس محترم ملی‌که قاطبهٔ ملت حق دارند سایر انحاء مداخلات را که در دورهٔ سابقه از کمال بی‌علمی و یا غرضانیت ناشی ومستتبع آن همه مفاسد شد دشمنی به دین و وطن اسلامی و از اعظم محرمات و کبائر دانند و بکلی تحرز نمایند و مخصوصاً عموم ارباب جرائد و ناطقین لازمهٔ وظیفهٔ مقالیهٔ خودشان راکه تربیت و ترقی وتکمیل علمیات وعملیات و تهذیب اخلاق ملت از رذائل و رسوخ دادن مبادی تدین و تمدن است مراقب بوده خروج از این وظیفه و تعرض امور لایعنی و جسارت به هتك نوامیس الهیه عز اسمه و تجاوز از حدود شرعیه و تعرض به محترمین مملکت وهتك ارباب شرف و نسبت استبداد به مردم دادن و دستی مستبد تراشیدن را که در دورهٔ سابقه باب‌الابواب فساد و افساد بود، به هیچ وجه روا و جایز ندارند و وظیفهٔ خود را وصل‌کردن بدانند نه فصل نمودن.و لازم است اصل نسبت ملعونهٔ استبداد را تمام مسلمانان بکلی‌متروك و دو دستگی را از میان بردارند.و ان‌شاءالله تعالی اولیای‌امور و خاصه وزارت جلیلهٔ معارف در تهذیب ارباب جرائد و ناطقین از اشخاص جاهل و بی‌مبالات در دین چنانچه باید و شاید مراقبت خواهند نمود و تصدی بعضی اشخاص را که به تجربت حالشان معلوم و از جهالت ویا عدم دیانت چه مزخرفات و هفوات گفته و نوشته و تخم نفاق درقلوب مسلمانان کاشته وساده لوحان را به‌گمان آنکه اساس مشروطیت این گونه امور را مقتضی‌است منحرف ساختند، بکلی از وظائف منیعهٔ رفیعه ممنوع خواهند داشت. ان‌شاءالله تعالی والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته . (الاحقر عبدالله‌المازندرانی) (الاحقرالجانی محمدکاظم‌الخراسانی)

**ایضاً سواد دستخط بندگان حضرت آیةالله فی‌الارضین**
**آقای خراسانی مدظله است**

**روی پاکت :**

طهران خدمت جناب مستطاب عمدةالعلماءالاعلام والوعاظ‌العظام ناصرالاسلام آقای حاج شیخ محمد واعظ دام تأییده نائل شود . ۴ ذی‌حجةالحرام ۱۳۲۷

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

به عرض می‌رساند ان‌شاءالله تعالی مزاج شریف با صحت و عافیت مقرون وهماره در نشر آثاراحکام حلال و حرام و هدایت و ارشاد انام ، مؤید به تأییدات خاصه بوده سابقاً شرحی زحمت داده و نوشته شده بود که غرض از زحمات این دو سه ساله و خساراتی‌که

در اعلاء کلمهٔ معدلت تحمل نموده‌ایم، برای عموم ناس بیان فرموده تا مرفه‌الحال اشتغال به تحصیل امور دینیه و معادیه نمایند . اینك باز از گوشه وکنار بعضی اطوار ناهنجار غیر مترقب از بعضی اشخاص مسموع می‌شود. لهذا تأکیداً به‌آن‌جناب زحمت می‌دهد تمام اهتمام در جلوگیری عوام از افعال که منافی شریعت مطهره است بفرمایند و مخصوصاً لایحه‌ای که در معنی مشروطیت نوشته‌ایم و طبع شده است و یك نسخه هم ایفاد خدمت نموده، توضیحاً تقریر فرمائید. زیاده زحمت جز التماس دعا ندارم . والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته .

(الاحقرالجانی محمدکاظم‌الخراسانی)

### صورت سواد لایحهٔ هیئة علمیه نجف اشرف
### علی ساکنها الف سلام وتحف

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

چون به موجب مکاتیب معتبرهٔ واصله از امهات بلاد مواد فاسدهٔ مملکت این موقع را مغتنم و به اسم مشروطه‌خواهی، خودی به‌میان انداخته مقاصدهٔ فاسدهٔ خود را در لباس مشروطیت اظهار و موجبات تشویش اذهان مسلمین را فراهم‌آورده و می‌نمایند، لهذا محض سد این باب‌الابواب فساد و افساد توضیحاً للواضح اظهار می‌نمائیم مشروطیت هرمملکت عبارت از محدود و مشروط بودن ارادت سلطنت و دوایر دولتی است به عدم تخطی ازحدود و قوانین موضوعه بر طبق مذهب رسمی آن مملکت، و طرف مقابل‌آنکه استبدادیت دولت است. عبارت از رها و خودسر بودن ارادت سلطنت و دوایر دولتی و فاعل مایشاء وحاکم مایرید و قاهر بر رقائب و غیرمسئول از هر ارتکاب بودن آنها است. در مملکت و آزادی هرملت هم که اساس مشروطیت سلطنتی مبتنی برآن‌است عبارت است از عدم مقهوریتشان در تحت تحکمات خودسرانهٔ سلطنت و بی‌مانعی در احقاق حقوق مشروعهٔ ملیه و رقیت مقابلهٔ آن هم عبارت از همین مقهوریت مذکوره و فاقد هرچیز بودن در مقابل ارادهٔ دولت است. و چون مذهب رسمی ایران همان دین قویم اسلام و طریقهٔ حقهٔ اثنی عشریه صلوات‌الله علیهم اجمعین است ، پس حقیقت مشروطیت ایران و آزادی آن عبارت از عدم تجاوز دولت و ملت ازقوانین منطبقه بر احکام خاصه وعامه مستفاده از مذهب و مبتنیه بر اجراء احکام الهیه عزاسمه و حفظ نوامیس شرعیه و ملیه و منع از منکرات اسلامیه و اشاعهٔ عدالت و محو مبانی ظلم و سد ارتکابات خودسرانه و صیانت بیضهٔ اسلام و حوزهٔ مسلمین و صرف مالیهٔ مأخوذه از ملت در مصالح نوعیه راجعه به نظم وحفظ و سد ثغور مملکت‌خواهد بود. ومبعوثان ملت هم امنائی‌خواهند بود که خود ملت به‌معاشرت تامه‌آنها را به‌وثاقت و امانت و درایت کامله شناخته برای مراقبت در این امور انتخاب نمایند .

آنچه این خدام شریعت مطهره به وجوب اهتمـام در استقرار واستحکام آن حکـم نمودیم و به‌منزلهٔ مجاهدت در رکاب امام زمان ارواحنا فداه دانستیم این مطلب بود اساس مسلمانی بر این مطلب مبتنی ودر فصل دوم متمم قانون اساسی هم که سابقاً امضا نمودیم ملزوم عدم مخالفت قوانین موضوعه با احکام شرعیه را تصریح و کاملاً این معنی رعایت شده وامیدواریم که ان شاءالله تعالی عموم ملت هم در انتخاب مبعوثان از مردمان صحیح و کامل و کسانی که به‌معاشرت کامله عدم خیانت ایشان به دین ودولت ومملکت و ملت معلوم شده باشد بذل مراقبت نموده و خواهند نمود ومبعوثان عظام هم حق امانت‌داری را کماینبغی ادا و سرموئی خیانت به‌هیچ کدام را البته روا نخواهند و بعون‌الله تعالی و حسن تأیید همچنان که مشروطیت و آزادی سایر دول وملل عالم برمذهب رسمیهٔ آن ممالك استوار است همین‌طور در ایران‌هم براساس مذهب جعفری علی مشیده‌السلام کاملاً استوار و مصون از خلل و پایدار خواهد بود وهیچ صاحب غرض فاسد و مفسدی متمکن نخواهد بود که خدای نخواسته خودی به‌میان اندازد و برخلاف قوانین واحکام مذهب جعفری حکم قانون جعل و زندقه وبدعتی احداث وقانون اساسی و اصل مشروطیت ایران را نقض و استبدادی ملعـون دیگر به مراتب اشنـع از اول برپا نماید .

و البته اسلام‌پرستان مملکت و سرداران عظام ملت ایدهم‌الله تعالی که جانهای خود را در طریق این مقصد بزرگ اسلامی فدا نموده‌اند کاملاً مراقب و هرگز چنین استبداد ملعونی را تن در نخواهند داد . ان شاءالله تعالی ولاحول ولا قوة الا بالله العلی‌العظیم .

(الاحقر عبدالله المازندرانی) (الاحقرمحمد کاظم الخراسانی)

غرهٔ ذی‌حجة الحرام ۱۳۲۷ نجف اشرف در مطبعهٔ مبارکهٔ علوی طبع گردید .

تمام سواد مرقومات باسواد لایحه مطابق است با اصول کریمهٔ آنها . حرره الاحقر محمد الواعظ .

***

**مؤلف** آنچه ازحالات جناب حاج شیخ محمد واعظ به‌دست آورده در این تاریخ خود درج نموده وهمین قدر گوئیم اززمانی که جناب معزی‌الیه داخل درحوزهٔ مشروطیت شده الی کنون منافی مشروطیت چیزی از ایشان مشاهده نشده تااین زمان که سال ۱۳۲۸ می‌باشد ، صحیح وسالم و بانهایت شرف و افتخار واحترام باقی مانده است ، نه‌مطالبهٔ اجر زحماتش نمود ونه ریاست اداره‌ای را به‌خود جلب کرد . نه‌اسباب‌چینی برای وکالت پارلمان کرد .

چنانچه در اکثری دیدیم و درتاریخ‌هم درج نمودیم بلکه این واعظ محترم در این ایام‌هم که قلوب عموم از اوضاع حالیه متنفر گردیده به زبان پند و موعظه وآن نطق کذائی خود به مردم می‌رسانند که بدی وخباثت بعضی باعث بدی مقصود نمی‌شود هنوز عقلا فرصت

نکردند قوانین مشروطیت را جاری کنند .

مجملاً الی‌طبع این تاریخ این واعظ علیم دست ازمقصود خود برنداشته واگر العیاذ بالله مثل بعضی از مشروطه‌خواهان امروز اقدام به‌امری‌که منافی بامقصودشان است فرمایند البته بعداز این تصریح خواهدشد . عجالةً دانشمندان وعقلا به‌وجود این‌عالم و واعظ مفتخر و سرافرازند. اللهم وفقه لماتحب وترضی .

# فهرست‌ها

| Borrower's No. | Issue Date | Borrower's No. | Issue Date |
|---|---|---|---|
| | | | |
| | | | |
| | | | 21.c |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |

# اشخاص

«آ»



«الف»

«ف»



«ق»



«ك»



«ل»



«م»

# اماکن

# روزنامه‌ها و کتاب‌ها

K UNIVERSITY LIB.
Acc No 157044
Date 27-2-70

| Borrower's No. | Issue Date | Borrower's No. | Issue Date |
|---|---|---|---|